

۲۶ پیام ابراهیم

جامعه زنان انقلاب اسلامی
سال پنجم شماره بیست و ششم
اردیبهشت ۱۳۹۷ ۱۰۰ صفحه ۶۰۰۰ تومان



آیت‌الله طالقانی فردی دموکرات بودند
گفت‌وگو با اعظم طالقانی
به صلابت کوه، به لطافت رود
تقی روحی

همه‌پرسی؛ یکی از راه‌های
خروج از بن‌بست

۱۵

علیرضا بهشتی



سید جمال؛
آغازگر خط بیداری

علی قاسمی

۳۸

درس‌هایی از
رسالت نوح

۵۰

لطف‌الله میثمی



امید واقعی،
امید یوتوپیک

محمدجواد غلامرضا کاشی

۴۲

پرسش از مردم؛ اصل اجرا نشده قانون اسلامی

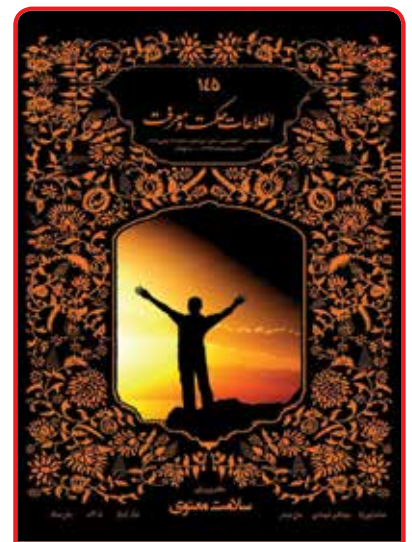
رفراندم: آری یا نه



در گفت‌وگو با:

حبیب‌الله پیمان • صدیقه وسمقی • سعید مدنی • علیرضا بهشتی • حسین موسویان • احسان شریعتی
مهدی معتمدی مهر • آذر منصوری • زهرا ربانی املشی • سعید حاتم‌تهرانی • بهرام سمیع

پیشخوان



اسلام‌الرحمن الرحیم

فهرست

|| پرونده: رفراندوم ||

- گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان || نظام تازه تحت تأثیر نظریات رهبر کاریزماتیک انقلاب بود || ۶
گفت‌وگو با صدیقه وسمقی || رفراندوم در خلأ احزاب فعال || ۹
گفت‌وگو با سعید مدنی || توافق بر سر آنچه نباید باشد || ۱۱
گفت‌وگو با علیرضا بهشتی || همه‌پرسی؛ یکی از راه‌های خروج از بن‌بست || ۱۵
گفت‌وگو با حسین موسویان || رفراندوم زود هنگام || ۱۷
گفت‌وگو با احسان شریعتی || پیرامون مسئله «رفراندوم» || ۱۹
گفت‌وگو با مهدی محتمدی‌مهر || جمهوری دموکراتیک اسلامی یا جمهوری اسلامی || ۲۰
گفت‌وگو با آذر منصوری || نگاه مردم به جمهوری اسلامی نظامی دموکراتیک بود || ۲۳
گفت‌وگو با زهرا ربانی املشی || آرمان حکومت عدل‌علی || ۲۵
گفت‌وگو با سعید حاتم‌تهرانی || تصمیم‌سازی از طریق گفت‌وگوی ملی || ۲۷
گفت‌وگو با بهرام سمیع || لزوم استفاده از ظرفیت‌های قانون اساسی || ۳۶

|| اندیشه ||

- علی قاسمی || سید جمال؛ آغازگر خط‌بیداری || ۳۸
گفت‌وگو با محمدجواد غلامرضا کاشی || امید واقعی، امید یوتوپیک || ۴۲
عبدالله صالح || مراقبت دقیق بر عملکرد دولتمردان و رفتار آن‌ها با مردم || ۴۵
ابراهیم خوش‌سیرت || نظریه‌پردازی درباره جهان هستی و نظم طبیعت || ۴۸
سخنرانی لطف‌الله میثمی || درس‌هایی از رسالت نوح || ۵۰
ابوطالب آدینه‌وند || نوح و الهیات نجات || ۵۶

|| نکوداشت ||

- گفت‌وگو با اعظم طالقانی || آیت‌الله طالقانی فردی دموکرات بودند || ۵۹
تقی روحی || به صلابت کوه، به لطافت رود || ۶۷
کوروش روح‌الهی || سحابی پدری که... || ۷۱

|| تاریخ ||

- خاطرات محمد عسگری (وفا)؛ بخش دوم || چرا نظام شاهنشاهی و سلطنت مطلقه‌ای
جایگزین مشروطه شده بود، سقوط کرد؟! || ۷۷

|| اجتماعی ||

- معصومه طباطبایی || معلمان پیشگامان توسعه و معماران جامعه مدنی || ۸۹
گزارش بحث عمومی در شورای حقوق بشر || حقوق بشر و مخاطرات آینده || ۹۰
زهرا عزیزآبادی || تقسیم نابرابر «کار احساسی»؛ هژمونیک شدن گفتمان مردسالاری در
سطح احساسات || ۹۱
حوریه خانپور || اخبار زنان || ۹۲

|| ادبیات و فرهنگ ||

- محمدعلی دادخواه || سین چهارم؛ سمنو نماد قدرت و حکمت || ۹۴
عبدالرضا قنبری || احساسی شاعر || ۹۷
عبدالرضا قنبری || هنر برای همه || ۹۸
عبدالرضا قنبری || بهای زندگی || ۹۸
احمد هاشمی || هیجان بازی آخر || ۹۹

|| صاحب امتیاز ||

جامعه زنان انقلاب اسلامی

|| مدیرمسئول ||

اعظم طالقانی
زیر نظر شورای سیاست‌گذاری

|| دبیران ||

دبیر تحریریه: احمد هاشمی
کیما انصاری (اجتماعی)
منیژه گودرزی (ادبیات)
لاله شاکری (اندیشه)
مهدی غنی (تاریخ)
سید ابوزر علوی (حقوق)
حوریه خانپور (خبر)
زهرا زالی (زنان)
فرشاد نوروزیان (سیاسی)
حسن بنام (دانشجو)

|| همکاران ||

فاطمه پزشکی،
صدیقه کنعانی، یاسمن عزیزی،
منیژه نویدنیا، صدیقه مقدم.

|| امور هنری و فنی ||

صفحه‌آرا: رضا شیخ‌سامانی
ویراستار: اکرم گشتاسبی
نمونه‌خوان: مصطفی آشوری
حروفچین: یاسمن عزیزی، اکبر حسینی

|| نشانی ||

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی خیابان هدایت
(شهید برادران قائدی) بعد از ظهیرالاسلام، پلاک ۱۴۹
تلفکس: ۷۷۵۳۷۰۲۲
پست الکترونیکی:

Payam.ebrahimjournal@gmail.com

Telegram: @PayamEbrahimJournal

|| اشتراک و آگهی ||

۷۷۵۳۷۰۲۲

چاپ: ایران چاپ

توزیع: روزنامه اطلاعات

مطالب درج‌شده در مجله لزوماً دیدگاه نشریه نمی‌باشد.
مسئولیت محتوای مطالب بر عهده نویسندگان است.

اقتدار حاکمیتی در گروی اقتدار ملی



سرمقاله

اعظم طالقانی

بلند شود که راه گفت‌وگو میان مردم و حکومت بسته شود. البته مردم تفاوت شعار ساده‌زیستی و در عمل مانند مردم زندگی کردن را می‌دانند. چه بسیار خسارت‌هایی که به اسم عدالت و مبارزه با رانت به این ملت تحمیل شد!

راه درست مبارزه با کژی‌ها و کاستی‌ها ایجاد فضای امید و نشاط در جامعه است. حاکمیت قانون‌مدار نسبت به کرامت انسانی بسیار حساس است؛ بنابراین خود حاکمیت باید در ایجاد فضای همکاری بین دولت و ملت و نیز هموار کردن بستر انتقاد از حاکمیت پیش‌قدم باشد. انتقاد مردم از دولت و پیگیری برای اصلاح نه‌تنها از اقتدار دولت نمی‌کاهد، بلکه چهره آن را در داخل و نیز مجامع بین‌المللی بهبود می‌بخشد. خداوند در قرآن بر مسئله برابری مردم با یکدیگر تأکید می‌کند. برای نمونه آیه ۱۳ سوره حجرات از توجه پروردگار به کرامت انسانی عنایت دارد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: أَي مَرْدَم مَّا شَمَّا رَا از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید خداوند دانای آگاه است.﴾

همچنین امام علی (ع) در اولین دستورالعمل به مالک اشتر که متذکر حفظ جان مردمان است می‌گوید: «مهربانی به رعیت و دوست داشتن آن‌ها و لطف در حق ایشان را شعار دل خود ساز. چونان حیوانی درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا آنان دو گروهند، یا هم‌کیشان تو هستند یا همانندان تو در آفرینش. از آن‌ها خطاها سر خواهد زد و علت‌هایی عارضشان خواهد شد و به‌عمد یا خطا لغزش‌هایی کنند، پس از عفو و بخشایش خویش نصیبشان ده، همان‌گونه که دوست داری که خداوند نیز از عفو و بخشایش خود تو را نصیب دهد. زیرا تو برتر از آن‌ها هستی و آنکه تو را بر آن سرزمین ولایت داده برتر از توست و خداوند برتر از کسی است که تو را ولایت داده است. ساختن کارشان را از تو خواسته و تو را به آن‌ها آزموده است.» رعایت این توصیه‌ها، نه‌تنها رفتارهای انحرافی را کاهش می‌دهد، بلکه تمام حفره‌های سوءاستفاده را با بهره‌گیری از منابع و اصول رفتار انسانی و بهره‌گیری از تجربه و معلومات جوامع پیشرفته و سالم مسدود می‌کند.

در پایان بیان مجملی از آقای دکتر مقصود فراستخواه را به‌عنوان رهنمودی در ایجاد امید در جامعه می‌آوریم. ایشان پس از بررسی مقوله امید از منظر روان‌شناختی و جامعه‌شناختی توضیحاتی درباره آمار و ارقام ارائه داده‌اند که نشان‌دهنده شرایط فعلی ایران است. از منظر امید اجتماعی، شرایط ایران بسیار نگران‌کننده است که نباید آن را ساده انگاشت. ایشان معتقد است همه کسانی که می‌توانستند در افزایش امیدواری اجتماعی مردم نقش داشته باشند، هیچ کاری نکرده‌اند و خواسته یا ناخواسته به ناامیدی اجتماعی در کشور دامن زده‌اند. از این‌رو در شاخص شادی جهانی در سال ۲۰۰۶ رتبه ما در میان ۱۷۸ کشور ۹۶ است و در سال ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ از ۱۵۴ کشور رتبه ما از نظر وجود نیروی امیدوار و شادی‌بخش ۱۰۷ است. این رشد امید مسئله کوچکی نیست.

﴿أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: هشدار که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست به یقین آنچه را که بر آید می‌داند و روزی که به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند آنان را از حقیقت آنچه انجام داده‌اند خبر می‌دهد و خدا به هر چیزی داناست.﴾ (آیه ۶۴ سوره نور)

هشدار که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خداست به یقین آنچه را که بر آید می‌داند و روزی که به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند آنان را از حقیقت آنچه انجام داده‌اند خبر می‌دهد و خدا به هر چیزی داناست.﴾ (آیه ۶۴ سوره نور)

یکی از درس‌های مهم تاریخ این است که اگر حاکمیتی در پی اقتدار خود باشد، باید برنامه پایداری را برای ارتقای اقتدار ملی داشته باشد. حال آنکه برخی افراد مفهوم اقتدار را صرفاً در داشتن تجهیزات نظامی و امکانات مادی و کشورگشایی می‌پندارند. تاریخ نشان داده که در لحظات خطیر و هنگام تهدیدات خارجی، ابزار ذکرشده برای حفظ تمامیت ارضی کافی نخواهد بود. نیروی پیش‌برنده یک ملت در مقابله با تهدیدات، وحدت ملی و اعتماد بین دولت و ملت است. در اینجا بحث بر سر این‌همانی اقتدار حاکمیتی با اقتدار ملی است. ملتی که یک‌دست و استوار به سمت اهدافش حرکت می‌کند و تفاوت‌های مذهبی، قومیتی، زبانی و فرهنگی را در چارچوب قانون اساسی به‌جای تهدید به فرصت تبدیل می‌کند، محرک و مولد حاکمیتی مقتدر خواهد بود که هم در مجامع بین‌المللی قدرت چانه‌زنی بر سر منافع ملی را دارد و هم به پشتوانه حمایت مردم، از اصول خود به شایستگی دفاع می‌کند. به بیانی دیگر همه آنچه ما به‌عنوان اقتدار حاکمیت می‌نامیم، نسبتی مستقیم با میزان اعتماد بین مردم و سیاستمداران و نیز اطمینان از عملکرد اداره‌کنندگان جامعه دارد؛ اما این اعتماد چگونه به وجود می‌آید؟ وقتی مدیران ارشد کشور در رعایت اخلاق و معنویت کوشش کنند و در گفتار و کردار خود صادق باشند، نخستین قدم‌ها را در مسیر ایجاد این اعتماد برداشته‌اند. همچنین التزام به قانون به‌مثابه میثاق ملی و پرهیز از هر اقدامی که رنگ و بوی سلیقه شخصی دارد قدمی دیگر در این مسیر است. مسئله بعدی اجرای بدون تنازل و بدون برجسته‌سازی قانون اساسی است که پیش‌زمینه حفظ حقوق شهروندی بوده و بستر را برای رفع هرگونه تبعیض و بی‌عدالتی فراهم می‌کند. جامعه بدون تبعیض، جامعه‌ای بانشاط و پرامید است و این جامعه با شجاعت در پی اهداف خود خواهد بود. در چنین سامانی است که نیروهای متعهد و متخصص پرورش می‌یابند.

وقتی مربیان و الگوهای مورد وثوق مردم دچار رفتار زشت و خلاف عرف جامعه شوند، گناهی نابخشودنی مرتکب می‌شوند، زیرا در این صورت بستر گسترده‌ای برای تباهی به وجود می‌آید و فساد شهروندان را فرامی‌گیرد. این‌گونه است که اقتدار ملی و حاکمیتی همراه یکدیگر کاهش می‌یابد تا جایی که مردم اقتدار ملی را در جایی به‌جز اقتدار حاکمیت دنبال می‌کنند که این خود پیش‌زمینه فروپاشی خواهد بود. هر خبری که از اختلاس یا ویژه‌خواری مسئولان دولتی در رسانه‌ها منتشر می‌شود، مانند آجری است که روی دیوار بی‌اعتمادی بین دولت و مردم گذاشته می‌شود. خدا نکند که این دیوار آن قدر

رفراندوم

پرونده



طرح موضوع رفراندوم از سوی برخی مسئولان گرچه محدود به برخی اصول قانون اساسی بود، اما در آستانه چهل سالگی انقلاب، موجب بحث‌های بسیاری در جامعه شد. در شماره اخیر نشریه، با طرح شش پرسش از صاحب‌نظران به موشکافی این موضوع پرداختیم. لازم به ذکر است قانون اساسی جمهوری اسلامی، ثمره انقلاب توحیدی-مردمی و فداکاری ایثارگران و خون شهداست، با این وصف در این گفت‌وگوها در پی پاسخ به این پرسش هستیم که آیا در شرایط موجود می‌توان -و لازم است- با تمسک به راهکارهای حقوقی موجود در قانون اساسی و نظریات بزرگان از جمله بنیان‌گذار فقید جمهوری اسلامی، در برخی خطمشی‌ها تغییراتی را اعمال کرد که با شرایط امروز سازگارتر باشد؟ در این راه دیدگاه برخی صاحب‌نظران را جویا شدیم که البته انتشار آن در جهت تعاطی افکار بوده و لزوماً با نقطه‌نظر تحریریه پیام ابراهیم منطبق نیست.

میلیونها ایرانی به جمهوری اسلامی گفتند: آری

فرماندهای از اسامی
سوز مسئولان رف

امام: در حکومت
اسلامی همه به
حقوقشان می‌رسند



آخرین نتایج زفرانوموم
تالیته شب دیشب
وزیر دفاع
جدید



مردمان را ای گوری در چند حوزه
خرابکاران مسلح در تهران
به مردم تبر اندازی کردند

نظام تازه تحت تأثیر نظریات رهبر کاریزماتیک انقلاب بود

گفت‌وگو با حبیب‌الله پیمان

تأیید رهبر انقلاب نیز رسید همه این خواسته‌ها به نحو قابل قبولی لحاظ شده بودند، بدین معنی که بر حقوق اساسی ملت تأکید شده بود و حق حاکمیت یکسره به ملت واگذار شده بود. شاید اگر دولت موقت به توصیه آیت‌الله خمینی عمل می‌کرد و همان پیش‌نویس را با اندک اصلاحاتی که در آن صورت گرفته بود به همه‌پرسی می‌گذاشت، نظام جمهوری اسلامی به لحاظ حقوق حاکمیت و نظام سیاسی و اجتماعی برآمده از آن سرنوشت متفاوتی پیدا می‌کرد و با بسیاری از تناقض‌ها و چالش‌های فرساینده و آثار و نتایج نامنتظره و دردناکی که در این چهل سال با آن‌ها دست به گریبان است روبه‌رو نمی‌شد. لازم است تأکید کنم حتی اگر همان پیش‌نویس اولیه، که بسیاری از کاستی‌ها و تناقض‌های فعلی را نداشت، پیش از آنکه به مردم برای بحث و گفت‌وگوی آزادانه درباره معانی و مصادیق و مابازای عملی یکایک اصول آن فرصت کافی داده شود به تصویب می‌رسید، مردم همچنان از یکی از اساسی‌ترین حقوقشان که رأی دادن و نظر دادن آگاهانه و برآمده از اراده آزاد و مستقل است محروم می‌ماندند.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطا شده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما آیا بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

شاه سه بار فرصت یافت تا با اذعان به حق حاکمیت ملت زمام‌داره کشور را به آنان بسپارد و به خواست مردم، به همان نحو که در قانون اساسی مشروطه آمده بود و دکتر مصدق، رهبر نهضت ملی، نیز مصرانه بر آن پافشاری می‌کرد، تمکین کند و از حکومت دست بکشد و به سلطنت بسنده کند: بار اول در دوران دوساله زمامداری دکتر مصدق بود؛ بار دوم در فاصله سال‌های ۳۸ تا ۴۰ بود که شاه زیر فشار بحران اقتصادی و اعتصاب‌های کارگری و گسترش

منسجم با یک ایدئولوژی مرزبندی‌شده و تفصیلیافته برخورداند؛ لذا طرح روشن و دقیقی برای بنای نظم جدید در اختیار دارند و همه فعالان در هماهنگی کم و بیش کاملی عمل می‌کنند و اگر در مسئله‌ای اختلاف بروز کند، نظر مرکزیت و رأی رهبر اصلی مطاع شمرده می‌شود. در این موارد نیز توده‌ها نه آگاهی دقیق و تفصیلی از ایدئولوژی دارند و نه امکان حق مداخله و اظهارنظر. بدیهی است تمرکز قدرت و اختیار تدوین ایدئولوژی و تعیین برنامه و خط‌مشی در دست یک یا گروهی از رهبران همراه با جزمیت ایدئولوژیک عامل اصلی انحرافات و عوارض منفی و بعضاً فاجعه‌آمیز به‌شمار می‌روند.

■ شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

در هر دو نوع انقلاب با اشکال متفاوت رهبری، آگاهی توده‌های انقلابی از ویژگی‌های نظام آینده جز تعداد محدودی از ایده‌ها و شعارهای کلی که تحقق خواسته‌ها و آرزوهایشان را خیال‌پردازانه در آن‌ها متبلور می‌بینند تجاوز نمی‌کند. توده‌های میلیونی که در فروردین ۵۸ به نظام جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند نیز از این قاعده مستثنی نبودند. بسیاری از اقشار تحصیلکرده که از آگاهی‌های سیاسی و مسائل اجتماعی برخوردار بودند و نیز احزاب و گروه‌هایی که هر یک صاحب عقیده و مسلک خاص و شناخته‌شده‌ای بودند نیز دریافت روشنی از ویژگی‌های دقیق نظام جمهوری اسلامی مورد نظر فقها و رهبران روحانی نداشتند. اغلب آن‌ها به این امید به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند که قانون اساسی‌ای که قرار بود تدوین شود و به رأی گذاشته شود خواسته‌های مشترک همه مردم و نیروهای مترقی را که در شعارهای آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی تبلور یافته بود دربرگیرد. نزد اغلب آنان «جمهوری» نماد آزادی و حاکمیت همه ملت یا همان دموکراسی و «اسلامی» نماد برابری و عدالت اجتماعی و اخلاق و معنویت بود نه چیز اضافی دیگر. با توجه به جو غالب فکری و سیاسی حاکم بر انقلاب این انتظار چندان غیرواقع‌بینانه به‌نظر نمی‌رسید. چنان‌که در پیش‌نویس قانون اساسی که به

■ در روز دوازدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۸ فرماندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان؛ یعنی، پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب، درک درستی از ماهیت حکومت تازه‌تأسیس وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تثوریزه شود و شرح داده شود؟

در انقلاب بهمن ۵۷ نیز همانند موارد مشابه، توده‌ها از ماهیت، ساختار و کارکرد نظامی که زیر پرچم و نام جدید شکل می‌گرفت آگاهی روشن و تفصیلی نداشتند. در چنین شرایطی، این رهبران پرنفوذ و جاذبه پرقدرت‌ترین حزب و سازمان رهبری‌کننده انقلاب‌اند که ماهیت نظام جدید را تعیین می‌کنند و نظم نوین را در انطباق با انگاره‌های ایدئولوژیک خود ترسیم می‌کنند و به اجرا می‌گذارند.

در انقلاب‌هایی نظیر انقلاب فرانسه، انقلاب مشروطه یا انقلاب بهمن ۵۷ که نظام‌های مستقر زیر فشار تظاهرات، اعتصاب‌ها و نافرمانی‌های مدنی فلج‌کننده توده‌های میلیونی دچار فروپاشی شدند گروه‌نخبگان انقلابی و در رأس آنان رهبر محبوب و کاریزماتیک مردم درباره اساس و سمت‌گیری سیاسی اجتماعی و فرهنگی نظام جدید تصمیم می‌گیرند و توده‌ها با تظاهرات حمایت‌گرانه و آزاری که در یک همه‌پرسی یا برای انتخاب نمایندگان مجالس مؤسسان به صندوق‌های رأی می‌ریزند بر تصمیمات رهبر یا رهبران مهر تأیید می‌زنند. این در حالی است که به‌دلیل فقدان تشکیلات سیاسی یا ایدئولوژی و برنامه سیاسی اجتماعی مشخص، جز درباره طرح و چارچوب کلی نظام جایگزین حتی بین رهبران وحدت نظر و انسجام فکری و راهبردی وجود ندارد و جز ایده‌های کلی طرح دقیقی از ساختار سیاسی اجتماعی مورد نظر در ذهن ندارند. سردرگمی و اختلاف‌نظرهای فی‌مابین نه‌فقط گرایش‌های ناهمسو، بلکه میان افراد و شخصیت‌های وابسته به یک گرایش معین شاهدهی بر این واقعیت است.

در انقلاب‌هایی مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه یا انقلاب چین و انقلاب کوبا، رهبر یا رهبران از حمایت یک حزب و تشکیلات منضبط و

«جمهوری خواهی» را پادزهر سلطنت و تحقق بخش آزادی و دموکراسی و پسوند و صفت «اسلامی» را مبشر عدالت و برابری و اخلاق و معنویت شمردند و جایگزین سلطنت کردند.

■ آیا می توان برای فراندم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه؟) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

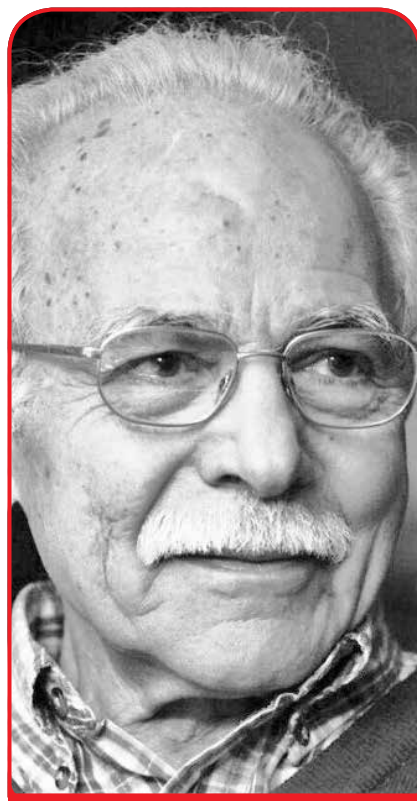
آن جمله معروف آیت الله خمینی درباره نافذ بودن رأی و اراده مردم نسبت به تغییر نظام های سیاسی حاکم بر کشور، سخنی برآمده از حقوق اساسی ملت است و اعتبار آن برای همیشه محفوظ است؛ یعنی همان گونه که مردم یک بار برای استقرار یک نظام سیاسی معین اجماع می کنند، این حق برای آنان و نسل های بعد محفوظ است که برای تغییر یا تعویض آن توافق کنند. هیچ دستاورد بشری از جمله نظام های سیاسی و اجتماعی مقدس و ابدی نیستند و نمی توانند باشند، زیرا تمامی شئون جامعه بشری در حال دگرگونی است. اگر نظام های سیاسی و اجتماعی با این تغییرات هماهنگ نشوند، تعادل جامعه برهم می خورد و اختلال و آشفتگی در زندگی اجتماعی بروز می نماید.

طبق یکی از سنت های الهی همه نظام های بشری اجل و سرآمدی دارند «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» مهلت و فرصتی که در آن عمل و روبه هر گروه و نظام سیاسی که جانشین گروه مطرود ماقبل خود می شود در بوته آزمون قرار می گیرد: «پیش از شما گروه هایی (صاحب قدرت) را به کیفر ستم هایی که (در حق این و آن) روا داشتند، نابود کردیم (و این در حالی بود) که پیام آورانشان نشانه های روشن (دلالت کننده بر فرجام کارشان) را برایشان عرضه کرده بودند، ولی آنان عزم آن را نداشتند که (به آنچه حق است) ایمان بیاورند، آنگاه پس از آنان شما را در (این) سرزمین جانشین کردیم تا ببینیم شما چگونه عمل می کنید.»

بنابراین نظامی که متعاقب رخداد تاریخی بهمن ۵۷ از طریق همه پرسی ۱۲ فروردین شکل گرفت مانند نظام های پیش از خود سرآمدی دارد. گروهی که قدرت را قبضه کردند با کارهای خوب یا بدی که در حق خود و دیگران انجام داده و می دهند آزمون می شوند. فرجام کار به ماهیت اقدامات و روش های زمامداری و نتیجه این آزمون بستگی دارد به اینکه از دو

همان گونه که مردم یک بار برای استقرار یک نظام سیاسی معین اجماع می کنند، این حق برای آنان و نسل های بعد محفوظ است که برای تغییر یا تعویض آن توافق کنند. هیچ دستاورد بشری از جمله نظام های سیاسی و اجتماعی مقدس و ابدی نیستند

ملت و عدالت و انصاف و راستی را درهم نوردید و دست های او و خاندانش و وابستگان به قدرت به غارت و حیف میل ثروت های ملی و ارتکاب فساد و تجاوز و جنایت گشوده شد. مردم این همه را لاینفک رژیم سلطنت می شمردند، زیرا دست کم از دوران قاجاریه به بعد در حافظه تاریخی شان سلطنت با قلدردی و اعمال زور و ستم بر مردم و تمکین و ابراز ضعف در برابر قدرت های سلطه گر خارجی همراه شده بود. شاید همین خاطره تلخ و نفرت و بیزاری از نظام پادشاهی از عواملی بود که ابتکار شاپور بختیار را در انجام اصلاحات در چارچوب سلطنت مشروطه محکوم به شکست ساخت؛ بنابراین در آن موقعیت تاریخی، مردم گفتمان



نارضایتی ها در داخل و درخواست امریکا از خارج برای باز کردن فضای سیاسی، برگزاری انتخابات آزاد و انجام اصلاحات پیشگیرانه از بروز انقلاب قرار داشت؛ و بار سوم دو سال پیش از آغاز انقلاب و زمانی بود که بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از افزایش جهشی قیمت نفت به صورت تشدید فساد و افزایش نارضایتی و فاصله طبقاتی به اوج رسید. در همین مدت، رژیم تحت فشار جنبش های اعتراضی مردم و مبارزات قهرآمیز تعدادی از گروه های مبارز قرار داشت. از سوی دیگر، روابط شاه با حامیان غربی اش دچار تنش شد و با بروز اختلاف و چنددستگی در حاکمیت، ثبات رژیم متزلزل شد و شاه در تنگنای سختی قرار گرفت. در این اوضاع و احوال بود که خواست تغییر و تجدیدنظر اساسی در سیاست ها و روش های مدیریت کشور تا درون لایه هایی از حاکمیت نیز گسترش یافت. بسیاری از این مطالبات در نامه های سرگشاده منعکس می شد و به گوش او می رسید. شاه می توانست با پذیرش درخواست اصلی مردم و نیروهای ملی آزادخواه مبنی بر بسنده کردن به سلطنت در محدوده اصول قانون اساسی پیش از دست کاری مؤسسان فرمایشی سال ۱۳۳۸، زمام اداره امور کشور را به نمایندگان منتخب مردم بسپارد و با خودداری از مداخله در امور کشور و پرهیز از دست اندازی به ثروت های ملی سلطنت خود را دست کم در آن موقعیت از بحران و فروپاشی مصون نگه دارد، اما او همچنان سرمست کبر و غرور بود و نارضایتی عمومی و خواسته های برحق مردم را جدی نگرفت و به عکس بر یک تازی افزود. زمانی خواب سرمستی و غرور از سرش پرید و سطوحی از واقعیت های تلخ را مشاهده کرد که بسیار دیر شده بود. توده ها و همه مبارزان جانشان به لب رسیده بود و امید خود را به اصلاح پذیری سلطنت شاه از دست داده بودند. از آن پس باز هم رژیم شاه خون های بسیاری بر زمین ریخت و باقیمانده پل های بازگشت به ملت و قانون اساسی مشروطه را تخریب کرد و کشور و ملت در آستانه یک گسست تاریخی از استبداد سلطنتی قرار گرفت که با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ حیات مجدد یافته بود. در آن روزها، عامل کودتا (رضاشاه) با تکیه بر مسند پادشاهی یک رژیم دیکتاتوری مادام العمر و موروثی برقرار کرد و به اتکای قدرت و اختیارات فراقانونی سلطنت، همه مرزهای مصالح ملی، آزادی ها و حقوق اساسی

از مجموعه نظام حاکم، اما چون این شیوه ابراز بی‌اعتمادی می‌تواند ناشی از دلایل بسیار متفاوتی باشد، به‌تنهایی از آن نمی‌توان نتیجه گرفت که چه چیز یا چیزهایی باید تغییر کند تا اعتماد دوباره مردم به حاکمیت جلب گردد؛ یعنی تعیین نمی‌کند که مردم خواهان انجام چه تغییراتی در سیاست‌ها یا نظام حقوقی و قانونی کشورند.

از سوی دیگر اگر همه‌پرسی بدون مقدمات و فراهم شدن شرایط لازم برگزار شود، نتیجه روشن و مثبتی در پی نخواهد داشت؛ زیرا اولاً، به نیروهای جامعه سیاسی (فعالان و گرایش‌های فکری و سیاسی آزاد و مستقل از حکومت) و جامعه مدنی (اقتشار و نیروهای مولد و فعال مستقل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی)، فرصت سازمان‌دهی و تشکیل‌یابی داده نشده است، ثانیاً، آن‌ها دسترسی آزاد به اطلاعات و حقایق مرتبط با وضعیت واقعی نظام تصمیم‌گیری‌های استراتژیک سیاسی، سازوکار اقتصادی و نظام قضائی کشور ندارند. ثالثاً، فاقد سازوکار لازم برای شرکت فعال و آزاد و مبتکرانه در یک فرآیند گفت‌وگوی ملی به‌منظور نیل به وفاق و اجماع روی مسائل مشترک و عمومی و ملی‌اند؛ و بالاخره، نه امکان ایجاد همبستگی و در اختیار گرفتن ابزار بیان خواسته‌های مشترک و برآمده از درون گفت‌وگوها را دارند و نه می‌توانند اراده جمعی خود را برای پیشبرد خواسته‌های مشترک اعمال کنند.

برگزاری یک همه‌پرسی اصیل و ثمربخش شرایط و پیش‌نیازهایی دارد که در نبود آن‌ها یا بی‌حاصل می‌ماند یا به ضد مقاصد درخواست‌کنندگان تبدیل می‌شود. امکان برگزاری آزاد و سالم اخذ رأی، فقط یکی از آن شرایط است، علاوه بر این اولاً پرسشی که در معرض قضاوت عمومی گذاشته می‌شود باید واضح، شفاف، تعریف‌شده و تبیین‌شده باشد. ثانیاً مردم فرصت زمانی کافی بسته به درجه اهمیت و پیچیدگی مسئله، دست‌کم شش ماه تا یک سال و در مواردی بیشتر در اختیار داشته باشند تا درباره ابعاد مختلف آن میان خود و در عرصه عمومی به بحث و گفت‌وگو بپردازند. برای این منظور آزادی دسترسی به اطلاعات مرتبط با موضوع، آگاهی از نظریات مستدل کارشناسان موافق و مخالف و برگزاری جلسات بحث و مناظره میان نمایندگان گرایش‌های فکری و سیاسی مختلف کاملاً ضروری است. ♦

برگزاری یک همه‌پرسی اصیل و ثمربخش شرایط و پیش‌نیازهایی دارد که در نبود آن‌ها یا بی‌حاصل می‌ماند یا به ضد مقاصد درخواست‌کنندگان تبدیل می‌شود. امکان برگزاری آزاد و سالم اخذ رأی، فقط یکی از آن شرایط است

که بدون رفع برخی موانع ساختاری و قانونی راه توسعه هموار نمی‌شود و برای رهایی از تنگناها و غلبه بر بحران‌های موجود به اتخاذ سیاست‌های استراتژیک تازه‌ای نیاز است که در چارچوب نظام قانونی یا ساختارهای نهادی و آرایش سیاسی و موازنه قوای موجود ناممکن است یا تصویب و اجرای آن‌ها نیازمند اجماع و عزم ملی است. همچنین خواست تغییر یک یا چند اصل از اصول قانون اساسی مستلزم مراجعه به آرای عمومی مردم است. در جوامع دموکراتیک اگر دولتی به‌ضرورت اتخاذ یک تصمیم استراتژیک برسد درحالی‌که اکثریت کافی در مجالس مقننه ندارد و انحلال این مجالس و انجام انتخابات زودرس نیز دشوار یا ناممکن باشد، به همه‌پرسی توسل می‌جوید.

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند به‌معنای امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی برای مردم باشد؟ در این صورت چه نیازی به referendum از نوع referendum ۵۸ است و در غیر این صورت به ضرورت referendum برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

با وجود تعدادی موانع ساختاری بر سر راه برگزاری انتخابات سالم و عادلانه این امکان دست‌کم به‌صورت ایجابی یعنی از طریق شرکت گسترده مردم فراهم نیست. عدم مشارکت وسیع در انتخابات نیز می‌تواند حامل بیش از یک معنا باشد؛ عدم اطمینان از برگزاری انتخابات سالم، آزاد و عادلانه، رأی عدم اعتماد به سیاست‌های دولت یا سلب اعتماد عمومی

امر و مسئولیت پیش‌رو کدام را برمی‌گزینند: رها کردن فرآیند تحقق حقایق و ارزش‌های «نامیرای» منبعث از رخداد انقلاب با هدف حفظ و همیشگی کردن سلطه مطلقه‌ای که ذاتاً میراست، یا وفادار ماندن به فرآیند حقیقت و تلاش در راه ترویج و تحقق اصول و ارزش‌هایی نامیرا مانند صلح و دوستی، آزادی و برابری و عدالت، اخلاق و معنویت، ظرفیت کافی برای مقابله با بحران‌ها و چالش‌های پیش‌رو و انتقاد از خود و اصلاح پی‌درپی روش‌ها و جبران خرابی‌ها و ضایعات را ندارند. وقتی قدرت را به دست گرفتند، با گزینه اول حفظ قدرت و استمرار بخشیدن به وجود طبیعی و علایق مادی و سیاسی وابسته به آن هدف می‌شود و با نادیده گرفتن هستی نامیرای خویش، اصول و ارزش‌های متعلق به آن و اهداف اصلی انقلاب را «وسیله» کسب مشروعیت و انباشت و پاسداری از قدرت و ثروت‌ها و امتیازات گردآوری شده قرار می‌دهند؛ یعنی، محافظت از داشته‌های افول‌یابنده را بر تلاش برای فعلیت بخشیدن به ارزش‌های بالقوه ماندگار حقیقت، راستی، آزادی و عدالت ترجیح می‌دهند. جمود و تصلب ساختاری مانع از آفرینش نظمی نواز دل‌نظم کهن گشته تا رسیدن لحظه فروپاشی (پایان اجل) همچنان از بازنگری و اصلاح مسیر سر باز می‌زنند؛ «پس چون زمانشان به سر رسید، (فروپاشی) حتی یک ساعت پس و پیش نمی‌شود.»

■ شروط و شرایط برگزاری

همه‌پرسی‌ها (فراندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست و چه تفاوتی میان انواع مطالبه referendum و موضوع هریک از آن‌ها وجود دارد؟ استفاده از شیوه همه‌پرسی در جوامع دموکراتیک که رأی و اراده مردم مبنا و معیار وضع قوانین و اتخاذ تصمیم‌های مهم و کلیدی ملی است امری عادی و معمول است و یا به‌منظور اتخاذ تصمیم‌های مهم و مرتبط با منافع و امنیت ملی است یا برداشتن برخی موانع حقوقی بر سر راه تغییرات ضروری و فوری. دولت‌های اقتدارگرا نیز ممکن است برای مشروعیت بخشیدن به سیاست‌ها و اقدامات خود در برابر افکار عمومی و مجامع بین‌المللی به همه‌پرسی‌های کنترل و مهندسی‌شده متوسل شوند. به‌طور کلی نیاز رجوع به نظر و رأی مردم در مواردی بیشتر احساس می‌شود که مردم یا حکومت‌ها به این نتیجه برسند

فراندم در خلا احزاب فعال

گفت‌وگو با صدیقه وسمقی

آن‌ها را نداشتند. شرایط مجموعاً به گونه‌ای بود که ملت و گروه‌ها به دلیل ضعف، توان شناخت و استفاده از اختیارات خود را در تأسیس نظام جدید نداشت و اختیارات خود را یکسره به رهبر انقلاب واگذار کرد.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده که سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطا شده است. پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

امروز با دست داشتن چهار دهه تجربه می‌توانم بگویم اگر چنین چیزی تحقق می‌یافت، حتماً برای کشور بهتر بود، اما این یک آرزوی بر باد رفته بود. دکتر مصدق چنین آرزویی داشت و برای تحقق آن تلاش و جان‌فشانی کرد. او فرصت را برای تحقق این آرزو ایجاد کرد، اما ملت ایران این فرصت را از دست داد و این آرزوی بزرگ بر باد رفت. پس از آن دیگر چنین فرصتی ایجاد نشد. پیش رفتن به سوی آزادی و دموکراسی با اصلاح قانون اساسی مشروطه نیازمند آن بود که زمینه اصلاحات در کشور به وجود آید و اصلاح‌طلبان قدرت یابند و به‌علاوه، شاه بپذیرد که اصلاحات موردنظر مردم و گروه‌های سیاسی انجام شود، ولی اصلاحات بر پایه قانون اساسی مشروطه که لازمه‌اش محدود شدن قدرت شاه بود با مذاق شاه سازگار نبود. انجام این اصلاحات نیازمند تحقق فضای اصلاح‌طلبانه بود. وقتی فضا انقلابی شد دیگر فرصت برای اصلاحات عملاً از دست رفته است. شاه زیر بار اصلاحات سیاسی نمی‌رفت و صدای مردم را زمانی شنید که فضا انقلابی شده بود و آیت‌الله خمینی رهبری انقلاب را در دست گرفته بود. آیت‌الله خمینی یک انقلابی مشروطه‌خواه بود نه یک اصلاح‌طلب مشروطه‌خواه. ایشان اگرچه در پاریس موضعی اتخاذ کرد که با مشی مشروطه‌خواهی هماهنگ بود، اما پس از استقرار جمهوری اسلامی خلاف مواضع اتخاذشده در پاریس رفتار شد؛ موضعی مثل آزاد بودن حجاب برای زنان، آزادی بیان و

رژیم امکان فعالیت داشتند. احزاب مستقل مانند نهضت آزادی تحت فشار بودند و سران آن در زندان به سر می‌بردند. گروه‌ها و تشکل‌های ضد رژیم (مثل مجاهدین خلق، حزب توده، فدائیان خلق و مانند آن) اغلب چریکی بودند تا سیاسی. خفقان سیاسی حاکم بر کشور در رژیم پهلوی مانع از شکل‌گیری احزاب قدرتمند و مستقل و تشکل‌های مدنی و روشنفکری مستقل در کشور شد که بتواند در تعیین مسیر صحیح ملت در شرایط حساس و بحرانی نقش‌آفرینی کند. امروز که به عقب نگاه می‌کنیم می‌بینیم که این خلا بزرگ چقدر مشکل‌آفرین بوده است. رسانه‌های مستقل و آزاد نداشتیم. ملت ما از بحث‌های آزاد سیاسی و گردش آزاد اطلاعات و اخبار محروم بود. آن زمان هم جامعه مدنی توانمند نداشتیم. استبداد و سرکوب مانع از بالندگی شخصیت‌ها و گروه‌های مستقل شده بود. ما تأثیر این محرومیت‌ها و نقیصه‌ها را در استقرار نظام جدید پس از انقلاب ۵۷ به‌خوبی می‌بینیم. ضعف‌های موجود موجب خام‌اندیشی سیاسی توده‌ها و گروه‌ها شده بود، به‌طوری‌که حتی اگر گروه‌های توانمند نیز وجود داشتند به نظر من توده‌های مردم توان شنیدن صدای



■ در روز ۱۲ فروردین ۵۸ فراندم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب، درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تثبیت و شرح داده شود؟

به نظر من تأسیس نظام جدید یعنی جمهوری اسلامی بسیار با شتاب صورت گرفت. نه تنها درباره ماهیت این نظام بحث و گفت‌وگو نشد، بلکه گزینه‌های دیگر نیز مورد بحث قرار نگرفت. رهبر انقلاب با این سخن «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر» راه را برای مطرح شدن گزینه‌های دیگر بست. بی‌تردید لازم بود درباره مبانی نظام پیشنهادی رهبر انقلاب بحث شود و ایشان خود را در معرض پرسش‌ها قرار دهد. به‌علاوه لازم بود امکان طرح گزینه‌های دیگر و مقایسه آن‌ها با گزینه پیشنهادی آیت‌الله خمینی فراهم شود تا مردم با آگاهی انتخاب کنند. برگزاری فراندم پیش از بحث درباره ماهیت نظام جمهوری اسلامی یک اشتباه بزرگ بود که اتفاق افتاد و ما امروز نتایج ... این اشتباه را عملاً تجربه می‌کنیم. روشنفکران و نخبگان از قدرت کافی و تشکیلات مؤثر برخوردار نبودند که بتوانند در برابر پیشنهاد رهبر انقلاب گزینه‌های خود را برای مردم مطرح کنند. مهندس بازرگان جمهوری دموکراتیک را پیشنهاد کرد، اما با مخالفت شدید آیت‌الله خمینی مواجه شد. این برخورد رهبر انقلاب راه را برای طرح دیگر پیشنهادها می‌بست. عموم مردم با اعتماد کاملی که به آیت‌الله خمینی داشتند نه دغدغه پرسش از ایشان را داشتند و نه توان آن را. روشنفکران نیز نه تشکیلات قوی داشتند و نه در برابر سیل عظیم انقلابیون قدرت و توانی داشتند. نتیجه آن شد که نظامی تأسیس شد که با اهداف انقلاب ۵۷ و نهضت‌های پیش از آن منطبق نیست.

■ شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

حال و هوای پرهیجان انقلاب بر کشور حاکم بود. پیش از انقلاب نیز فقط احزاب وابسته به

به فرزندوم از نوع سال ۵۸ است و در غیر این صورت ضرورت فرزندوم اصلاح ساختار نظام از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهور کنونی چگونه باید پاسخ گفت؟

شرکت یا عدم شرکت گسترده مردم در انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری تحت شرایطی می‌تواند زمینه‌ساز فرزندوم درباره اصل نظام باشد، اما از آنجا که شرکت یا عدم شرکت در انتخابات قابل تحلیل است و نمی‌تواند نقش فرزندوم را ایفا کند. به عبارت دیگر نمی‌تواند ما را از فرزندوم بی‌نیاز سازد. آثار حقوقی مترتب بر فرزندوم بر عدم شرکت در انتخابات بار نمی‌شود. موضوع فرزندوم باید صریح باشد تا نتیجه آن برای طرفین مناقشه قابل تشکیک نباشد.

و اما منظورم از شرایط عدم شرکت در انتخابات که می‌تواند زمینه‌ساز فرزندوم باشد این است که اگر مردم به‌طور گسترده در انتخابات شرکت نکنند و دلیل عدم مشارکت خود را صریحاً عدم مقبولیت نظام عنوان کنند و به‌علاوه پس از آن نتیجه انتخابات را نپذیرند، این عدم مشارکت فعال می‌تواند زمینه‌ساز فرزندوم باشد، اما عدم مشارکت به‌طور خاموش حاصل چندانی ندارد، هرچند می‌تواند علیه نظام تحلیل شود، همان‌طور که مشارکت گسترده در انتخابات همواره توسط سران نظام رأی به نظام تفسیر شده که حاصلی برای نظام در جهت حل مناقشات داخلی و تقویت مواضع و موقعیت حاکمیت نزد مردم نداشته است.

و اما درباره اصلاحات ساختاری می‌توانم بگویم [...] همان‌طور که قبلاً گفتم انجام اصلاحات مستلزم فضای مورد نیاز و خاصی است که در آن حاکمیت و مردم با هم به توافق می‌رسند که اصلاحات درخواستی مردم اعمال شود؛ این توافق در شرایطی انجام می‌پذیرد که میزان قابل‌توجهی از اعتماد نسبت به حاکمیت نزد مردم باقی مانده باشد. با روشی که مخالفان اصلاحات طی بیست سال گذشته یعنی از آغاز جنبش اصلاحات از سال ۷۶ تاکنون در پیش گرفته‌اند، نظام با سرعت، زمان و شانس اصلاح خود را از دست می‌دهد. روزی حتی به‌جای اصلاح ساختاری، اصلاح حقیقی یعنی تغییر اشخاص و مسئولان مطرح بود و شاید می‌توانست راهگشا باشد، اما امروز برای اصلاح ساختاری نیز مهلت رو به پایان است. اعتراضات دی‌ماه برای گوش‌هایی که توان شنیدن دارند زنگ خطر را نواخت. ❖

وقتی فضا انقلابی شد دیگر فرصت برای اصلاحات عملاً از دست رفته است. شاه زیر بار اصلاحات سیاسی نمی‌رفت و صدای مردم را زمانی شنید که فضا انقلابی شده بود و آیت‌الله خمینی رهبری انقلاب را در دست گرفته بود

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها یا مراجعه به آرای عمومی در حال حاضر چیست و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فرزندوم و موضوع هر یک از آن‌ها وجود دارد؟

به نظر من هر موضوعی که به یک مناقشه جدی در جامعه تبدیل می‌شود، به‌ویژه اگر ادامه یافتن آن بتواند به منافع و امنیت ملی و رضایت عمومی لطمه بزند، مراجعه به آرای عمومی می‌تواند یک‌راه حل معقول و عادلانه و رضایت‌بخش باشد. مراجعه به آرای عمومی در موضوعات اجتماعی که بر سرنوشت عمومی تأثیر دارد یک روش منطقی برای قانع کردن طرفین مناقشه است. در حکومت‌های دموکراتیک از آنجا که ساختار نظام سیاسی همواره می‌تواند بدون دردسر اصلاح شود؛ لذا اصل ساختار سیاسی موضوع فرزندوم قرار نمی‌گیرد، بلکه موضوعات مهمی که تبعات مهم برای کشور و مردم دارد به همه‌پرسی گذاشته می‌شود، مانند استفاده از انرژی هسته‌ای. [...] اصل ساختار سیاسی نیز می‌تواند مورد مناقشه باشد و موضوع همه‌پرسی قرار گیرد. در حال حاضر در کشور ما موضوعات مهم و متعددی وجود دارد که یک طرف مناقشه در آن‌ها صاحبان قدرت یا حاکمیت است و طرف دیگر اقلیت‌گوناگون مردم؛ موضوعاتی مثل نظارت استصوابی، سیاست خارجی، حضور نیروهای مخصوص امر به معروف و نهی از منکر در خیابان‌ها و ... [..]

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی

آزادی احزاب حتی برای چپ‌ها و غیرمسلمانان و عدم حضور روحانیون در قدرت. آیت‌الله خمینی مشروعه‌خواه بود و طرفدار شیخ فضل‌الله نوری و ایشان پس از استقرار جمهوری اسلامی آرزوی مشروعه‌خواهان را که قبلاً شکست‌خورده بودند محقق کرد و شریعت را اساس قوانین کشور قرار داد که به‌تبع آن محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افزایش یافت. در سال ۵۷ زنان بی‌حجاب و کسانی که با حجاب اجباری مخالف بودند، چپ‌ها و آزادیخواهان به اتکالی مواضع ایشان از وی حمایت کردند. [...]

■ آیا می‌توان برای فرزندوم ۱۲ فروردین ۵۸ پیرامون تأسیس نظام جمهوری اسلامی نوعی مهلت و سرآمد زمانی قائل شد؟

حتماً این‌طور است. هنگامی که در جامعه مناقشاتی درباره ناکارآمدی هر نظامی پدیدار شود و به‌ویژه تجربه عملی گویای این ناکارآمدی باشد، هنگامی که عده‌ای حتی اگر اکثریت هم نباشند خواستار تغییر نظام باشند، عدالت، عقل و منافع ملی اقتضا می‌کند که زمینه یک همه‌پرسی مسالمت‌آمیز فراهم شود. اگر اکثریت ملت به‌نظام موجود که عملکرد آن را ... مشاهده کرده آری گفت، این نظام می‌تواند به کار خود با قدرت ادامه دهد. بی‌توجهی به مناقشات علیرغم ناکارآمدی و مشکلات ساختاری، خلاف منافع ملی و ثبات کشور است و می‌تواند تهدیدی برای امنیت کشور محسوب شود. همان‌طور که بنیانگذار جمهوری اسلامی تأکید کرد هر نسلی می‌تواند برای سرنوشت خود تصمیم بگیرد. اشتباهی که تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی مرتکب شدند این است که برای آزمودن این نظام جدید و تجدیدنظر در آن مهلتی در قانون اساسی قرار ندادند. با توجه به جدید بودن این ساختار و به‌منظور پیگیری اهداف بزرگ مردم در مسیر آزادی و استبدادزدایی ضروری بود که مهلتی در قانون اساسی مقرر شود. [...] هیچ ملت عاقل و هشیاری به نظاره کاستی‌ها و ناکارآمدی‌ها نمی‌نشیند و دست روی دست نمی‌گذارد. مطمئناً باید چاره‌اندیشی کند. اگر در قانون اساسی امکان اصلاح ساختاری نظام به‌صورت دموکراتیک پیش‌بینی شده بود، ما برای رسیدن به آزادی و دموکراسی و اصلاح امور کشور هزینه‌های کمتری می‌پرداختیم. در صورت وجود یک راه‌حل پیش‌بینی شده، کمتر نگران وقوع یک انقلاب دیگر می‌شدیم.

توافق بر سر آنچه نباید باشد

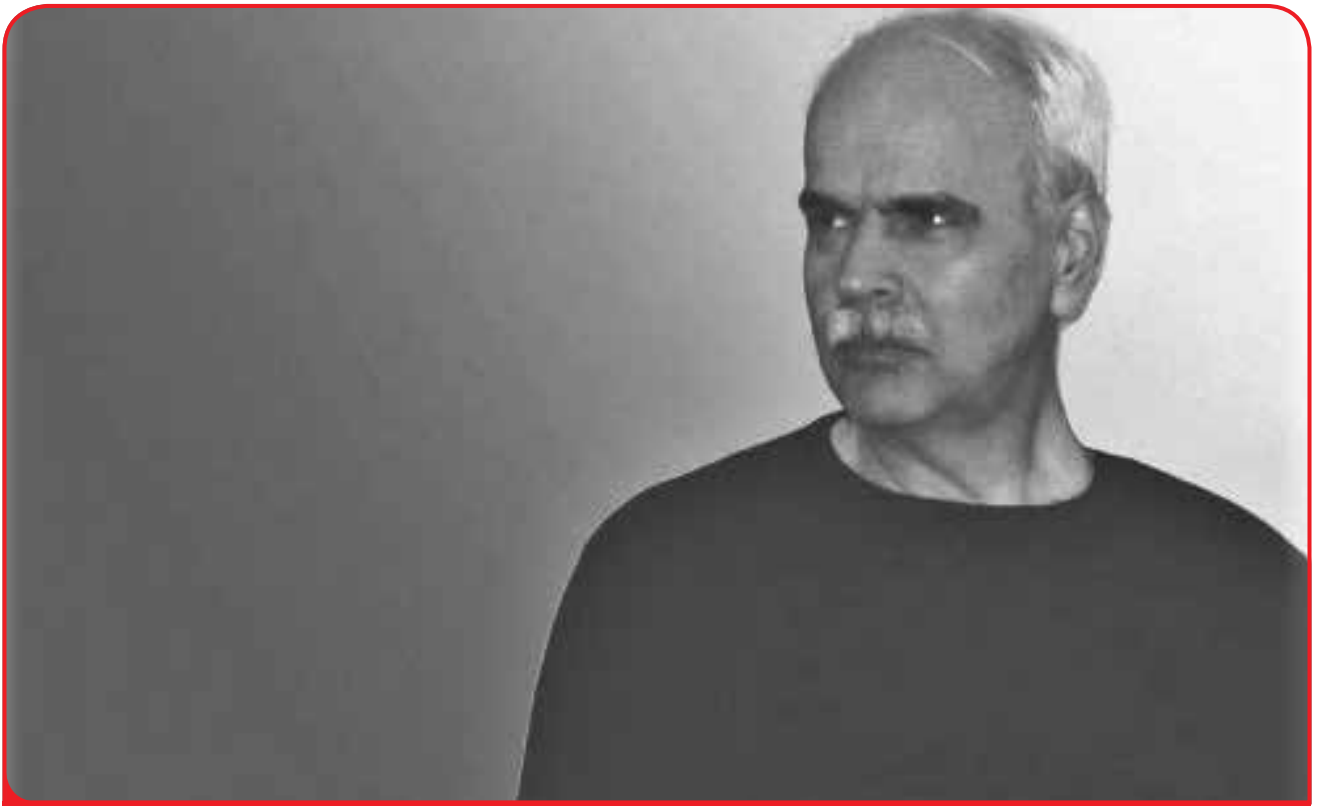
گفت‌وگو با سعید مدنی

(برای غیرروحانیون) پرونده مجرمان روحانی را بررسی می‌کند؛ بنابراین درحالی که در فروردین ۱۳۵۸ تمامی نیروهای انقلاب بر ارزش‌هایی مانند آزادی، استقلال و عدالت تأکید می‌کردند، اما دیدگاه واحدی درباره ماهیت نظام تازه متولدشده وجود نداشت. از این مهم‌تر حتی برداشت واحدی از نظر آیت‌الله خمینی درباره جمهوری اسلامی نیز وجود نداشت. بر این اساس به نظر من رأی مردم به جمهوری اسلامی را حداکثر می‌توان به مفهوم «نه به نظام سلطنت» تلقی کرد و نه بیشتر از آن. به همین دلیل اگر آن زمان از هرکس اعم از روحانیون و روشنفکران سؤال می‌شد که آیا در نظام جمهوری اسلامی می‌توان افراد را مثل ساواک شکنجه کرد، قطعاً همه بلااستثنا پاسخ منفی می‌دادند. مذاکرات مجلس خبرگان درباره اصل ۳۸ قانون اساسی را مرور کنید. به‌موجب این اصل «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است، اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است.» الآن اگر مذاکرات آن زمان

مفاهیم مترقی و دموکراتیک پس از آنکه وارد ادبیات سیاسی می‌شوند محتوایی کاملاً متفاوت و متعارض پیدا می‌کنند. از همین مفهوم مشروطه گرفته تا سوسیالیسم و عدالت و شهروندی همه با ورود به جامعه ایران دچار تغییر مفهومی شده‌اند. مثلاً مفهوم «مساوات در برابر قانون» همان‌طور که آجودانی در «مشروطه ایرانی» گفته، تبدیل می‌شود به «مساوات در برابر اجرای قانون»؛ یعنی مساوات در مشروطه موردنظر اغلب روشنفکران عبارت بود از قانون واحد برای شاه و گدا و روحانی. درحالی که بعداً مشروطه‌طلبان مسلمان آن را تبدیل کردند به مساوات شاه و گدا و روحانی در اجرای قوانین متفاوت؛ بنابراین درحالی که در ایده اول همه مردم شهروندانی بودند با حقوق برابر تحت قوانین واحد در دومی مردم به شهروندان درجه یک، دو و سه تقسیم می‌شدند که از حقوق متفاوتی داشتند، اما همه در برابری اجرای قوانین تبعیض‌آمیز برابر بودند. برای مثال در سیستم کنونی قضا دادگاه ویژه روحانیت با رویه‌ها و قواعدی متفاوت با دیگر مراجع قضایی

در روز دوازدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۸ رفراندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان، یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تثویز شود و شرح داده شود؟

پاسخ به‌طور قاطع منفی است. من حتی فکر می‌کنم آیت‌الله خمینی هم دید روشن و شفاف‌ی درباره جمهوری اسلامی نداشت. جمهوری اسلامی در آن زمان مانند هندوانه باز نشده بود. البته بعضی خطراتی را احساس می‌کردند. مثلاً مهندس بازرگان در پی هشدارهای آیت‌الله طالقانی احساس می‌کرد جمهوری جدید استعداد آن را دارد تا به سمت استبداد بپیچد و لذا برای پیشگیری عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی را برای رفراندوم پیشنهاد کرد که آیت‌الله خمینی نپذیرفت. البته حتی اگر این پیشنهاد هم پذیرفته می‌شد، واژه‌ها و نام‌ها مشکل را حل نمی‌کرد. در جامعه ایران سال‌هاست



قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

در پاسخ به سؤال شما باید چند نکته را در نظر گرفت: اول اینکه مردم شاه را خلع کرده بودند، اما نظام سلطنت در قانون اساسی رژیم گذشته پابرجا بود. انتظار عموم هم پس از آن همه‌جان‌فشانی و مبارزه‌الغای نهاد سلطنت بود و نه فقط جابه‌جایی آن با نهادی دیگر یا برکناری شخص پهلوی دوم. پس ایستادن روی قانون اساسی پهلوی و اصلاح آن با انتظارات عمومی و تقریباً همه نیروهای سیاسی تناسب نداشت؛ اما نکته دوم و مهم‌تر اینکه موضوع این نبود که قانون اساسی نظام جدید از طریق اصلاح قانون اساسی پیشین شکل گیرد یا به واسطه تدوین متنی جدید. مشکل اصلی اختلاف بر سر ایده نظام جدید و مبنای طراحی آن بود. روحانیون و بخش مهمی از گروه‌های سیاسی که امروز در هر دو صف اصلاح‌طلب و اصولگرا قرار دارند با محوریت آیت‌الله خمینی به دنبال نظام‌سازی بر مبنای فقه بودند و در مقابل گروهی به حقوق بشر و تحقق ارزش‌های انقلاب مثل دموکراسی، استقلال، توسعه و عدالت می‌اندیشیدند. در این منازعه گروه اول یعنی روحانیون توانستند گوی سبقت را ببرند و البته نه از روش‌های مشروع و قابل دفاع، بلکه به خاطر رسیدن به هدف روش‌هایی به کار گرفته شد که لاقلاً امروز قابل دفاع نیستند.

اما قانون اساسی زمان پهلوی دوم یعنی زمان پیروزی انقلاب با قانون اساسی مشروطه تفاوت‌های جدی داشت. بعد از شهریور ۱۳۲۰ در کشور منازعات سیاسی بسیاری جریان داشت. این منازعات بین مجلس شورای ملی، قوه مجریه، دربار، افراد قدرتمند و متنفذ و سفارتخانه‌های خارجی جریان داشت. به‌جز زمینه‌های سیاسی داخلی که به تدریج موجب تجدیدنظر قانون اساسی در سال ۱۳۲۸ شد. پاره‌ای حوادث و رویدادها نیز از جمله ترور ناموفق شاه، در بهمن ۱۳۲۷ به هنگام بازدید وی از دانشگاه تهران اراده شاه را در تصمیم خود، در بازنگری قانون اساسی محکم‌تر کرد. در اسفندماه سال ۱۳۲۷ با پیشنهاد دولت، شاه فرمان انتخابات مجلس مؤسسان را با دستور جلسه‌های زیر صادر کرد:

- تجدیدنظر و تکمیل اصل ۴۸ قانون اساسی؛

در عین حال که تصور روشنی از جمهوری اسلامی وجود نداشت، اما درباره آنچه هم نباید در نظام پس از انقلاب وجود نداشته باشد توافق نسبی بود

حتماً اخیراً مصاحبه آقای امیرانتظام را خوانده‌اید. در جریان مذاکرات خبرگان و وقتی معلوم شد مسیر گفت‌وگوها و مصوبات سرانجام خوشی ندارد و به تحقق اهداف انقلاب نمی‌انجامد و به سمت دموکراسی و عدالت پیش نمی‌رود طرح انحلال خبرگان در دولت موقت برای جلوگیری از خسارات بعدی تهیه شد که متأسفانه به سرانجام نرسید. حتی در جریان مذاکرات خبرگان قانون اساسی افراد معدودی مانند مهندس سبحانی نسبت به انحراف از مطالبات و اهداف انقلاب علناً هشدار دادند، اما صدایشان به‌جایی نرسید و هزینه زیادی به خاطر مواضع آن روزشان دادند. البته علاوه بر دو گروه یادشده گروه سومی هم بودند که تأکید داشتند شرایط انقلابی مستعد تصویب قانون اساسی نیست و بهتر است تدوین و تصویب قانون اساسی را مدتی به تأخیر انداخت تا جامعه بیشتر درباره آنچه می‌خواهد بحث و گفت‌وگو کند و برای مدت کوتاهی به مقتضای شرایط انقلابی امور توسط انقلابیون اداره شود. این گروه مخالف قانون اساسی نبودند، بلکه ضرورت آن را در چند ماه اول پیروزی رد می‌کردند و معتقد بودند قانون اساسی را می‌توان در شرایط کمتر ملتهب با درایت بیشتری تدوین کرد.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطا شده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول

مجلس خبرگان منتشر شود، تصور می‌کنید نمایندگان مجلس فرانسه دارند درباره نفی شکنجه صحبت می‌کنند. یا مذاکرات درباره اصل ۱۴۶ را ببینید. مطابق این اصل «استقرار هرگونه پایگاه نظامی خارجی در کشور هرچند به‌عنوان استفاده‌های صلح‌آمیز باشد ممنوع است.» در آن مذاکرات وقتی یکی از نمایندگان مدعی می‌شود باید برای فلسطینی‌ها یا سایر نیروهای آزادی‌بخش استثناً قائل شد آقای بهشتی یا آقای منتظری می‌گویند نباید برای هیچ‌کس استثناً قائل شد حتی فلسطینی‌ها؛ اما حالا به‌سادگی پایگاه هوایی را در اختیار روس‌ها قرار می‌دهند و آن را توجیه قانونی و شرعی می‌کنند. چنین تصمیمی آن زمان به‌هیچ‌وجه و توسط هیچ نیرویی حتی اغلب چپ‌ها هم تأیید نمی‌شد. منظور من این است در عین حال که تصور روشنی از جمهوری اسلامی وجود نداشت، اما درباره آنچه هم نباید در نظام پس از انقلاب وجود نداشته باشد توافق نسبی بود.

■ شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

به نظر من اغلب نیروهای سیاسی امیدوار و نگران بودند. از طرفی داشت سیل می‌آمد و از طرف دیگر همه تشنه بودند. برای همین بیشتر نیروها دل به دریا زدند و به جمهوری اسلامی رسماً و علناً رأی دادند. شاید چون راه دیگری در برابر آن‌ها وجود نداشت. البته تا آنجا که به خاطر دارم مجاهدین و چپ‌های رادیکال رأی ندادند؛ زیرا ارزیابی نادرستی از شرایط داشتند و بر استراتژی نادرست پافشاری می‌کردند که جای بحث آن اینجا نیست. بقیه که رأی دادند تصور می‌کردند در جریان تدوین قانون اساسی و شکل‌گیری نظام جدید می‌توانند ارزش‌های انقلاب ۵۷ از جمله دموکراسی و عدالت را حفظ کنند و از انحراف جلوگیری کنند. اولین تلاش‌ها هم در جریان تدوین پیش‌نویس قانون اساسی به عمل آمد که با وجود آنکه اصل ولایت‌فقیه در آن وجود نداشت به تأیید آیت‌الله خمینی هم رسید، اما جریان‌های انحرافی و بعضاً ارتجاعی هم قدرتمند بودند و با سوءاستفاده از ناآگاهی و خطاهای نظری دلسوزان و افراد موجه در مجلس خبرگان قانون اساسی سعی کردند در طراحی نظام جمهوری اسلامی فرمان را به راست بپیچانند که در مجموع هم موفق شدند.

همه‌پرسی می‌تواند احساس مشارکت مردم را افزایش دهد و در نتیجه یکی از چالش‌های اصلی نظام‌های دموکراتیک را حل کند. این چالش کاهش نقش مردم در اداره امور خود پس از در انتخابات است

عمومی درباره نظام پیش‌بینی نشده است. سومین مبنا می‌تواند حقوق بین‌الملل و قواعد و مضامین حقوق بشر باشد. در این صورت به‌طور قطع حق حاکمیت ملی و انتخاب نوع حکومت برای ملت‌ها به رسمیت شناخته شده است. مطابق ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر: الف) هرکس حق دارد مستقیماً یا به‌وسیله نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند در اداره امور عمومی کشور خود شرکت جوید؛ ب) اراده ملت اساس قدرت اختیارات ملی است، این اراده به‌وسیله انتخابات شرافتمندانه صورت می‌گیرد که دوره به دوره از طریق انتخابات عمومی یکسان، با رأی مخفی یا بنا به روشی مشابه با آن که آزادی رأی را تأمین می‌کند انجام می‌یابد.

به نظر من چهارمین مبنا می‌تواند جهان‌بینی دینی باشد. در اندیشه قرآنی تغییر اصلی ثابت و لایتغیر است که شامل همه هستی می‌شود و انکارناپذیر است. همه امور در حال صیوروت و دگرگونی هستند، پس چرا نظام‌های سیاسی و حاکمیت‌ها تغییر نکنند. اجازه دهید این بحث را به وقتی دیگر موکول کنیم.

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (فرانردوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست؟ و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فرانردوم و موضوع هریک از آن‌ها وجود دارد؟

همه‌پرسی به‌عنوان روشی برای تعیین نظر مردم به‌صورت مستقیم می‌تواند سازوکار مهمی برای اعمال حاکمیت مردم باشد. به‌عبارت دیگر از آنجا که امکان اعمال دموکراسی مستقیم به دلایل گوناگون از جمله مشکلات جمعیت بسیار، تخصصی بودن امور تقنینی یا هزینه‌های بالا بسیار دشوار است و در همه موارد قانون‌گذاری ممکن نیست، از همه‌پرسی در موارد خاص برای تعیین نظر اکثریت مردم استفاده می‌شود. همه‌پرسی می‌تواند احساس مشارکت مردم را افزایش دهد و در نتیجه یکی از چالش‌های اصلی نظام‌های دموکراتیک را حل کند. این چالش کاهش نقش مردم در اداره امور خود پس از در انتخابات است. همه‌پرسی از جهت موضوع می‌تواند تقنینی یا تأسیسی باشد. تأسیسی مثل همه‌پرسی تأسیسی قانون

آن اراده و خواست ملت بود. جوهر استدلال ایشان این بود که هیچ نسلی نمی‌تواند برای نسل آینده، نوع و شکل نظام سیاسی را تعیین کند، مگر در صورتی که مورد تصویب نسل جدید قرار گیرد. بر اساس همین منطق می‌توان با توجه به گذشت چهل سال که بی‌تردید موجب تغییرات نسلی شده حق تعیین سرنوشت نسلی را ملاک قرار داد و برای فرانردوم چهل سال پیش سرآمد تعیین کرد.

دومین مبنا می‌تواند قوانین و مقررات جاری باشد. از این دیدگاه به‌خصوص مطابق آنچه در قانون اساسی آمده سرآمدی برای نظام و برخی نهادهای آن از جمله ولایت فقیه نیست. در اصل ۵۹ گفته شده در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد. درخواست مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب دوسوم مجموع نمایندگان مجلس برسد؛ اما در اصل ۱۷۷ آمده است: محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آرای عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است؛ بنابراین با توجه به رویه شورای نگهبان در تفسیر قانون اساسی نمی‌توان انتظار داشت که امکان همه‌پرسی درباره مسائلی مرتبط با ماهیت نظام حتی در صورت تصویب نمایندگان مجلس به تأیید این نهاد برسد. به این معنا می‌توان نتیجه گرفت در قوانین و مقررات جاری سرآمدی زمانی برای بازپرسی

- تنظیم و تصویب اصل جدیدی به‌منظور تعیین طرحی برای تجدیدنظر در اصل قانون؛ اساسی و متمم آن؛

- تجدیدنظر در اصل ۴۴ قانون اساسی. محمدرضا شاه این کار را خدمت ملی خواند و به‌طور مشروح از علل تشکیل مجلس مؤسسان سخن راند. در نتیجه تغییرات ایجادشده، شاه حق انحلال مجلسین را پیدا کرد و مجلس که تا آن زمان مهم‌ترین سنگر مشروطیت بود، استقلال و اقتدار خود را از دست داد. به این ترتیب دیگر مجلس نمی‌توانست در برابر شاه و خواسته‌های دربار مقاومت کند؛ زیرا ممکن بود با خطر انحلال مواجه شود. اینجا فرصت نقد آن قانون اساسی نیست. من فقط خواستم نشان دهم که آن قانون اساسی هم آتش دهان‌سوزی نبود و بالاخره حاصل آن ساواک و استبداد شاه و فساد و نابرابری فزاینده بود. ایده «شاه سلطنت کند نه حکومت» در آن دوره مترقی بود، اما انقلاب در پی ایده‌هایی دموکراتیک‌تر و مترقی‌تر بود که متأسفانه ناکام ماند. در هر حال اگر امروز از من بپرسند چه جایگزینی برای قانون اساسی فعلی سراغ داری اولاً من به‌عنوان شعار مرحله‌ای بر «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» تأکید می‌کنم و در فاز بعدی بر پیش‌نویس قانون اساسی که قطعاً مترقی‌تر از قانون اساسی زمان پهلوی دوم بود.

■ آیا می‌توان برای فرانردوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه؟) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

پاسخ سؤال شما متناسب با جایگاه یا مبنای پاسخ تغییر می‌کند. اولین مبنا می‌تواند سخنان و نظرات آیت‌الله خمینی پیش از پیروزی انقلاب باشد که در آن به‌صراحت برای هر نسلی حق انتخاب قائل شده است. ایشان به دنبال راهپیمایی بزرگ تاسوعا و عاشورا به دولت‌ها پیام فرستادند و اعلام کردند «فرانردوم این دو روز برای هیچ‌کس ابهامی باقی نگذاشت که ملت شاه را نمی‌خواهد و عدم رسمیت او را با اکثریت قاطع قریب به اتفاق اعلام کرد.» آیت‌الله خمینی در سخنرانی خود در بهشت‌زهرا در سال ۱۳۵۷، دلایل خود را در عدم مشروعیت بیان کرد که محور استدلال ایشان و عنصر اساسی

گیرند. همچنین مشارکت شهروندان را قادر می‌سازد تا بر ترجیحات خود تمرکز کنند و بر گزینش مقامات انتخابی تأثیر بگذارند. در بسیاری از کشورها موقعیت اجتماعی به‌طور مثبت به مشارکت وابسته است. هنگامی که از دید مقایسه‌ای به موضوع پرداخته می‌شود، اهمیت کلی مشارکت همچنان مبهم است. برای مثال، مشارکت در کاستاریکا، کشوری با تولید ناخالص داخلی سرانه در حدود ۲ هزار دلار در دهه ۱۹۹۰، به‌طور قابل توجهی بالاتر از سوئیس یا ایالات متحده است، کشورهایی که نرخ‌های تولید ناخالصشان ۱۰ برابر بیشتر از کاستاریکاست. در کشور خودمان به‌طور پیوسته نرخ مشارکت در استان کهگیلویه و بویراحمد تقریباً دو برابر تهران است در حالی که می‌دانیم شاخص‌های رفاه و توسعه در تهران بسیار بالاتر از کهگیلویه و بویر احمد است. حتی در کشورهای دموکراتیک نرخ مشارکت دائماً در حال تغییر است. برای مثال تعداد رأی‌دهندگان سوئیس به‌رغم شرایط کاملاً دموکراتیک به‌طور متوسط کمتر از ۵۰ درصد افراد صاحب حق رأی است. آیا به این ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که نظام سیاسی سوئیس مشروعیت ندارد؟ در امریکا نیز معمولاً حدود ۵۰ درصد افراد واجد شرایط در انتخابات شرکت می‌کنند. مثال‌ها در این زمینه زیاد است. در واقع سؤال این است که مشروعیت چیست و به چه عواملی وابسته است. در یک عبارت کلی مشروعیت عبارت است از استحقاق یا اجازه حکومت کردن که مورد قبول عموم مردم باشد. مشروعیت دموکراتیک و ثبات سیاسی حاصل از آن با ترکیبی از دموکراسی و کارآمدی محقق می‌شود؛ بنابراین حتی اگر نظامی مدعی باشد که مشروعیت دموکراتیک دارد و از طریق یک فرآیند دموکراتیک مثل همه‌پرسی یا referendum شکل گرفته، اما قادر به حل مسائل و اداره کشور نباشد و به این دلیل سطح نارضایتی مردم تحت مدیریت آن بالا باشد دیر یا زود مشروعیت دموکراتیک خود را نیز از دست می‌دهد؛ زیرا به دلیل ناکارآمدی ناچار است برای حفظ نظم و پاسخ به اعتراضات از زور استفاده کند و سرکوب را به‌مثابه یک سیاست عمومی در دستور کار قرار دهد. بر این اساس اگرچه نرخ مشارکت یکی از شاخص‌های مهم در مشروعیت نظام‌های سیاسی است، اما تنها شاخص نیست. ❖

اگرچه نرخ مشارکت ملاک مهمی برای شناخت افکار عمومی و گرایش جامعه است، اما الزاماً افزایش یا کاهش آن معادل مشروعیت یا عدم مشروعیت نظام مستقر نیست

اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی انجام شود.

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی به referendum از نوع referendum ۵۸ است و در غیر این صورت، به‌ضرورت referendum برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

مدتهاست برخی اصرار دارند که نرخ مشارکت در انتخابات ادواری مثل ریاست‌جمهوری یا مجلس را مبنای مشروعیت نظام و یا چنان‌که در سؤال شما آمده معیاری معادل referendum برای کل نظام محسوب کنند. در حالی که اگرچه نرخ مشارکت ملاک مهمی برای شناخت افکار عمومی و گرایش جامعه است، اما الزاماً افزایش یا کاهش آن معادل مشروعیت یا عدم مشروعیت نظام مستقر نیست، با این وجود دیدگاه رأی‌دهندگان درباره مشروعیت یا نامشروع بودن نظام مستقر یکی از عوامل مؤثر در میزان مشارکت آنان است. بررسی اینکه چرا شهروندان رأی می‌دهند یک موضوع مهم در تحلیل‌های سیاسی است. مشارکت با طبقه اجتماعی، سطوح تحصیلات و قومیت و مجموعه پیچیده‌ای از عوامل اقتصادی اجتماعی و فرهنگی مرتبط است. مشارکت، فرصتی برای شهروندان فراهم می‌کند تا صدای سیاسی خود را با بیان ترجیحات سیاسی خویش به‌کار

اساسی اما همه‌پرسی تقنینی ناظر به قانون عادی است. البته همه‌پرسی از نظر موضوعی می‌تواند اجرایی یا سیاسی باشد. در سال‌های اخیر مباحثی مثل حجاب اجباری، اتمی شدن ایران، رابطه با امریکا، یا حضور نظامی ایران در سوریه و عراق و بحرین می‌توانستند به همه‌پرسی گذاشته شوند و بر اساس نظر اکثریت مردم به‌طور مشروع درباره آن‌ها تصمیم‌گیری شود. اتفاقاً این مسائل هیچ‌کدام در تعارض با ذیل اصل ۱۷۷ قانون اساسی نیستند. حتی در مغایرت با اصل ۷۲ قانون اساسی نیست که به‌موجب آن مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول اسلامی و مذهب رسمی کشور مغایرت داشته باشد.

در تیر سال ۱۳۶۸ در زمانه‌ای قانون همه‌پرسی مشتمل بر ۳۹ ماده و ۱۳ تبصره از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت و به تأیید شورای نگهبان رسید. در ماده اول این قانون آمده است: «همه‌پرسی از آحاد ملت مطابق مقررات این قانون انجام می‌گیرد به‌نحوی که همه اقشار جامعه با آزادی کامل نظر خود را درباره موضوعی که به آرای عمومی گذارده شود به یکی دو صورت، الف: آری ب: نه - اعلام نمایند.» نظارت بر همه‌پرسی بر عهده شورای نگهبان است که به‌صورت مستقیم و عمومی و با رأی مخفی خواهد بود، همه افرادی که وارد سن ۱۶ سالگی شده باشند، می‌توانند در همه‌پرسی شرکت کنند. شورای نگهبان توسط هیئت‌های اجرایی بر جریان همه‌پرسی نظارت می‌کند، بعد از انجام همه‌پرسی شورای نگهبان طی یک هفته و در صورت ضرورت حداکثر ۱۰ روز پس از دریافت نتیجه همه‌پرسی نظر قطعی خود را برای امضا به رئیس‌جمهور ارسال می‌کند و رئیس‌جمهور پس از امضا به وزارت کشور از طریق رسانه‌های گروهی نتیجه نهایی را به اطلاع مردم خواهد رساند. برابر ماده ۳۶ این قانون، همه‌پرسی به پیشنهاد رئیس‌جمهور یا یک‌صد نفر از نمایندگان مجلس - صورت می‌گیرد و پس از آن در دستور کار مجلس قرار می‌گیرد. در صورتی که دوسوم مجموع نمایندگان مجلس موضوع همه‌پرسی درخواست‌شده را مورد تصویب قرار دادند وزارت کشور ضمن هماهنگی با شورای نگهبان تاریخ برگزاری همه‌پرسی را تعیین و اعلام می‌کند. مطابق مفاد اصل ۵۹ قانون اساسی همه‌پرسی می‌تواند در مسائل مهم

همه‌پرسی؛ یکی از راه‌های خروج از بن‌بست

گفت‌وگو با علیرضا بهشتی

همه می‌خواستند درباره آینده‌شان بدانند و واقعیت تاریخی این است که اکثریت فراوانی از مردم، اعتمادی کامل به رهبری امام خمینی داشتند. در نتیجه، وقتی امام رأی خود را مبنی بر جمهوری اسلامی اعلام کرد، آن اکثریت قریب به اتفاق آرا پشت سر او شکل گرفت

■ در روز دوازدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۸ رفراندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان، یعنی پنج‌ماه پس از پیروزی انقلاب درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبنای حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تئوریزه شود و شرح داده شود؟

اگر منظورتان توده مردم باشد، واقعیت این است که دانسته‌های آن‌ها در این زمینه به آنچه طی دو سال در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های امام خمینی و دیگر چهره‌های نهضت اسلامی شنیده بودند محدود بود. البته از کلیات نظام آینده مطلع بودند، اما نسبت به خیلی از جزئیات نه آن‌ها، نه کنشگران اصلی میدان مبارزات از جمله طبقه متوسط تحصیلکرده و نه حتی

بود مردم‌سالاری دینی با مختصات و مقتضیات دنیای معاصر شکل بگیرد. با نگاهی به تاریخ انقلاب‌های جهان، از جمله آنچه در انگلستان، امریکا، فرانسه و روسیه اتفاق افتاد، درمی‌یابیم که در هیچ‌یک از آن انقلاب‌ها، چه آن‌ها که شکست خوردند و چه آن‌ها که پیروز شدند، از آگاهی کامل و گاه کافی شهروندان نسبت به ویژگی‌های نظام جدید نمی‌توان سراغ گرفت. با این همه باید اذعان کرد که اگر انقلاب اسلامی دو یا سه دهه دیرتر اتفاق افتاده بود، آمادگی فکری و تشکیلاتی نیروهای انقلاب، به‌خصوص هسته اصلی که پیرامون فکر نواندیشی دینی شکل گرفته بود، بیشتر بود.

■ شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

گروه‌های سیاسی پس از آنکه انسداد کامل سیاسی را در دوره پارس‌ستاخیزی نظام شاهنشاهی تجربه کرده بودند، آرزوهای خود را در رهبری امام که به‌طور بسیار گسترده مقبولیت و مشروعیت داشت متبلور می‌دیدند. پیش از آن، تعطیلی فعالیت سیاسی احزاب منتقد نظام، به بن‌بست رسیدن مبارزه مسلحانه و حاکمیت شدید جو اختناق و سانسور همه را دچار یأس و نومیدی کرده بود. مردم نیز تحت فشارهای اقتصادی ناشی از سیاست‌های نادرست و ضد توسعه‌ای اواخر دوره پهلوی که فشار گرانی و فقر فزاینده را بر آن‌ها تحمیل کرده بود و نیز فساد گسترده دستگاه‌های اداری، آینده روشنی در ادامه وضعیت موجود نمی‌دیدند. این بود که به ندای کسی که صدای خودشان را از گلوی او می‌شنیدند پاسخ مثبت دادند و انقلاب پیروز شد. حالا همه می‌خواستند درباره آینده‌شان بدانند و واقعیت تاریخی این است که اکثریت فراوانی از مردم، اعتمادی کامل به رهبری امام خمینی داشتند. در نتیجه، وقتی امام

خود رهبری انقلاب واقف نبودند. این یک تجربه تازه بود، یعنی بعد از ۱۵۰۰ سال پس از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه و با عبور از ۲۵۰۰ سال خودکامگی شاهنشاهی در ایران، قرار



خروج از بن‌بست وجود دارد که در ظاهر هم فریبنده است، مانند کودتای نظامیان یا حمله خارجی، اما تجربه تاریخ ملتها نشان داده است که جز تیره‌بختی سرانجامی ندارد و به‌مثابه از چاله درآمدن و به چاه افتادن است. در چنین مواقعی باید دید آیا مردم یک کشور می‌خواهند پیشرفت کنند یا می‌خواهند به قهقرا بروند.

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی به فراندوم از نوع فراندوم ۵۸ است و در غیر این صورت، به‌ضرورت فراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

در همه‌پرسی‌ها، هدف و موضوع معین و محدود به مواردی مشخص است، درحالی‌که شرکت در انتخابات‌های دوره‌ای، به فرض اینکه انتخاباتی منصفانه، شفاف و رقابتی هم صورت گرفته باشد، می‌تواند اولاً با انگیزه‌های مختلف صورت گرفته باشد، مثل وقتی آرا سلبی است نه ایجابی (انتخاب میان بد و بدتر) و ثانیاً قابل تفسیر یا حتی سوءتفسیرهای مختلف است. مثلاً می‌توان از مردم خواست که حتی اگر با نظام یا بخش‌هایی از آن موافق نیستند برای حفظ کیان مردم‌سالاری پای صندوق‌های رأی بیایند و بعد از انتخابات این حضور گسترده را مصادره به مطلوب کرد.

آیا راهی برای اثبات یا نفی چنین تفسیرهایی وجود دارد؟ منظوم به‌خصوص راه‌های قانونی و رسمی است که نتیجه‌بخش باشد. من فکر نمی‌کنم. حتی با کمک نظرسنجی‌ها هم نمی‌توان به نتیجه قطعی دست یافت. در چنین مواقعی باید به نظارت دستگاه‌های نظارتی بی‌طرف متوسل شد که آن هم خود داستانی جداگانه دارد. ❖

درحالی‌که شرکت در انتخابات‌های دوره‌ای، به فرض اینکه انتخاباتی منصفانه، شفاف و رقابتی هم صورت گرفته باشد، می‌تواند اولاً با انگیزه‌های مختلف صورت گرفته باشد، مثل وقتی آرا سلبی است نه ایجابی (انتخاب میان بد و بدتر) و ثانیاً قابل تفسیر یا حتی سوءتفسیرهای مختلف است. مثلاً می‌توان از مردم خواست که حتی اگر با نظام یا بخش‌هایی از آن موافق نیستند برای حفظ کیان مردم‌سالاری پای صندوق‌های رأی بیایند

اساسی هم تصریح دارد که برگزاری همه‌پرسی در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به‌عنوان یک راه‌حل قانونی به رسمیت شناخته شده است و شرط آن هم درخواست مراجعه به آرای عمومی با اکثریت رأی دوسوم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی است.

منتها چند مسئله در این زمینه باید روشن شود: اول اینکه موضوع همه‌پرسی باید مشخص، روشن و صریح باشد. مثلاً اگر قرار است در ارکان نظام تغییری به وجود بیاید، باید جایگزین وضع موجود تعیین و تشریح شود تا مردم بدانند دقیقاً به چه چیز باید رأی آری یا خیر بدهند. دوم اینکه آیا نمایندگان مجلس همه راه‌های دیگر را امتحان کرده‌اند و ناکارآمد یافته‌اند که به این شیوه روی آورده‌اند یا خیر. سوم اینکه آرای آنان آزادانه داده شده است یا تحت فشار کانون‌های غیرپاسخگوی قدرت رأی می‌دهند.

اگر همه این‌ها روشن باشد، البته در آن صورت همه‌پرسی می‌تواند موجب خروج نظام سیاسی از انسداد شود؛ البته راه‌های دیگری هم برای

رأی خود را مبنی بر جمهوری اسلامی اعلام کرد، آن اکثریت قریب به اتفاق آرا پشت سر او شکل گرفت.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطا شده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

واقعیت این است که عوام و خواص نه از نظام شاهنشاهی خاطره خوشی داشتند و نه به آن امید داشتند. خواست مردم برای مردم‌سالاری در قالب یک نظام جمهوری بسیار روشن بود. منتها درباره ویژگی‌های این جمهوری، اطلاعات کمی در دست بود؛ بنابراین فکر نمی‌کنم گزینه شاهنشاهی مشروطه در آن زمان طرفداران جدی و پرشماری داشت. ■ آیا می‌توان برای فراندوم ۱۲ فروردین ۷۱۳۵ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه؟) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

قطعاً می‌شود. اگر رأی مردم به آن مشروعیت داده، رأی مردم می‌تواند آن را از مشروعیت هم ساقط کند.

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (فراندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فراندوم و موضوع هریک از آن‌ها وجود دارد؟

همه‌پرسی‌ها معمولاً بر دو نوع هستند:

۱. همه‌پرسی در خصوص کلیت نظام سیاسی؛ و ۲. همه‌پرسی که در چارچوب نظام سیاسی موجود صورت می‌گیرد، ولی به‌منظور تغییرات مهم و اساسی انجام می‌شود. اصل ۵۹ قانون

رفراندم زودهنگام

گفت‌وگو با حسین موسویان

بعد از آشنا شدن مردم با مبانی فکری و عقیدتی کسانی که به‌جای مجلس مؤسسان، مجلس خبرگان را تشکیل دادند، ماکول می‌شد، قطعاً نتیجه رفراندمی که به عمل می‌آمد با آنچه روی داد متفاوت بود.

شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

مردم در آن روزها از پیروزی انقلاب و پایین کشیده شدن حکومت استبدادی، بسیار هیجان‌زده و غرق در شادی و غرور از پیروزی به دست آمده بودند؛ و نسبت به هشدارها و بعضی گفته‌های عاقلانه و دلسوزانه‌ای که برخی از شخصیت‌های ملی مطرح می‌کردند چندان توجهی نداشتند و به‌اصطلاح «جوگیر» شده بودند؛ اما درباره گروه‌های سیاسی، باید گفت که گروه‌های اسلام‌گرا و مذهبی مانند فدائیان اسلام، گروه‌های موتلفه و مشابهان آن‌ها و برخی از روحانیون ولی نه همه آن‌ها در رؤیای صدر اسلام و برقراری «حکومت اسلامی»

از جمهوری قید می‌شد، تنها به‌عنوان یک واژه دربردارنده معنویت و پاکی و صداقت می‌نگریست، نه به‌عنوان یک حکومت دینی مبتنی بر اجرای احکام شرع و اختلاط دین با حکومت به صورتی که بعداً پیش آمد. یقیناً اگر منظور و نیت قدرتمداران انقلاب از «جمهوری اسلامی» در آن روز به‌روشنی برای مردم شرح داده می‌شد و رفراندم به

گروه‌های اسلام‌گرا و مذهبی مانند فدائیان اسلام، گروه‌های مؤتلفه و مشابهان آن‌ها و برخی از روحانیون ولی نه همه آن‌ها در رؤیای صدر اسلام و برقراری «حکومت اسلامی» به همین صورتی که شکل گرفت بودند

در روز دوازدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۸ رفراندم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب، درک درستی از حاکمیت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تئوریزه شود و شرح داده شود؟

به نظر من در روز ۱۲ فروردین ۵۸ ملت ایران نسبت به «جمهوری اسلامی» به‌گونه‌ای که بعداً تحقق یافت، اصلاً درک و آشنایی کافی نداشت و از ماهیت این نوع جمهوری و قانون اساسی که بعداً برای آن تدارک دیده شد و ساختار قدرت در آن کاملاً بی‌اطلاع بود. ملت ایران در انقلاب ۵۷ از حکومت سلطنتی موروثی که حقوق اساسی ملت را پایمال نموده و آزادی‌های قانونی و انسانی آن‌ها را نادیده می‌گرفت و مشروعیت سیاسی و ملی خود را از دست داده بود، عبور کرد و با شعار آزادی و استقلال خواهان حکومت جمهوری شد و به واژه «اسلامی» که بعد



همه طرز تفکرها و نبودن ممیزی حکومت روی کاندیداها و امکان نظارت درست و قابل قبول توسط مراجع ذیصلاح برای انجام یک انتخابات سالم و آزاد.

■ آیا مشارکت یا عدم مشارکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی به فراندوم از نوع فراندوم ۱۳۵۸ است و در غیر این صورت به ضرورت فراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهور کنونی) چگونه باید پاسخ گفت؟

به باور من عدم مشارکت مردم در انتخابات می‌تواند پاسخ منفی دادن و نه گفتن به حکومت تلقی شود، البته اگر بتواند شکل بگیرد. ولی مشارکت مردم هم نمی‌تواند و نباید جواب آری به حاکمیت تصور شود؛ زیرا شرکت مردم در یک انتخابات غیردموکراتیک و ناسالم، به دلایل مختلف می‌تواند صورت بگیرد؛ مانند اینکه مردم احساس کنند بین بد و بدتر بهتر است بروند و بد را انتخاب کنند تا اوضاع خراب‌تر از این نشود؛ یا در جامعه بسته و امنیتی عده زیادی از مردم مانند حقوق‌بگیران و کارمندان دولت، کسبه‌ای که نیاز به تجدید اعتبار جواز کسب خود دارند، جوانانی که می‌خواهند در کنکور شرکت کنند و داوطلب ورود به دانشگاه‌ها هستند و کسانی که خواهان پاسپورت و مسافرت به خارج از کشور هستند و کسانی که نگران گرفتن یارانه ماهیانه خود هستند و خیلی از موارد دیگر موجب احساس نیاز مردم به شرکت در انتخابات و داشتن مهر شرکت در انتخابات در شناسنامه خود می‌شود و بنابراین حضور آنان در انتخابات به هیچ‌وجه دلیل بر تأیید حاکمیت نیست؛ اما فراندوم پیشنهادی برای اصلاح ساختاری نظام مشروط بر آنکه واجد شرایط دموکراتیک فوق‌الذکر و تحت نظارت صحیح و قابل قبول باشد می‌تواند اقدام مفیدی باشد. ولی در صورتی که شرایط دموکراتیک و نظارت صحیح و مطمئنی وجود نداشته باشد همه‌پرسی به ابزاری برای سوءاستفاده حاکمیت و کسب مشروعیت ناروا تبدیل خواهد شد. ❖

امروز چهل سال از حکومت جمهوری اسلامی سپری شده و مردم ایران نسبت به کم و کیف آن کاملاً آگاهی و اشراف پیدا کرده‌اند و امروز نیز حق دارند و باید بتوانند که نسبت به نوع حکومت خود اظهار نظر نمایند

بله. اگر قانون اساسی مشروطیت جرح و تعدیل و اصلاح می‌شد و نهاد سلطنت از آن حذف می‌شد و نهاد ریاست جمهوری به جای آن قرار می‌گرفت، پایه‌گذاری حکومت جمهوری بر طبق همان قانون اساسی ممکن و میسر بود.

■ آیا می‌توان برای فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

حتماً همین‌طور است. امروز چهل سال از حکومت جمهوری اسلامی سپری شده و مردم ایران نسبت به کم و کیف آن کاملاً آگاهی و اشراف پیدا کرده‌اند و امروز نیز حق دارند و باید بتوانند که نسبت به نوع حکومت خود اظهار نظر نمایند.

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (فراندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فراندوم و موضوع هر یک از آن‌ها وجود دارد؟

همه‌پرسی یا هر نوع انتخابات دیگری که در جهان امروز در جوامع بشری صورت می‌گیرد فی‌الذاته یک حرکت دموکراتیک است؛ اما مشروط بر آنکه برای این حرکت دموکراتیک، شرایط و روش‌های دموکراتیک نیز وجود داشته باشد. شرایط انجام یک همه‌پرسی یا انتخابات آزاد عبارت است از برقرار بودن آزادی‌های اولیه و اساسی شهروندان، مانند آزادی بیان و قلم، آزادی احزاب و اجتماعات، امکان استفاده از رسانه‌های عمومی برای

به همین صورتی که شکل گرفت بودند. برخی از گروه‌های چپ مثل حزب توده و فدائیان خلق و بعضی دیگر، از مواضع ضد غربی و ضدامریکایی انقلاب خیلی ذوق زده شده و از حکومت اسلامی شدیداً جانبداری می‌کردند تا جایی که حتی در سرکوب نیروهای دگراندیش با حکومت تازه همکاری می‌کردند. شاید آن‌ها حکومت اسلامی را ناممکن و بی‌دوام و خود را آلترناتیو آن می‌پنداشتند. البته باید بگویم که برخی از گروه‌های چپ نیز بودند که روی اعتقادات خود پای فشردند و تن به ریاکاری نسپردند. ولی تلقی نیروهای ملی و پیروان مصدق غیر از این‌ها بود. این نیروها به دنبال آزادی و استقلال به معنی واقعی و عدالت اجتماعی بودند و وفادار به آموزه‌های مصدق به اصل بی‌طرفی و عدم تعهد پای‌بند بودند و جدایی دین از حکومت را طالب بودند. وقتی از آقای دکتر کریم سنجابی، رئیس هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران، سؤال شد که «جمهوری اسلامی» چیست و چه نوع جمهوری است او در پاسخ گفت در کشوری که بیش از ۹۰ درصد مردم آن مسلمان‌اند، نمایندگان مجلس مسلمان‌اند، رئیس‌جمهوری و وزرا مسلمان‌اند، می‌توان این جمهوری را اسلامی نامید، ولی حکومت ما جمهوری خواهد بود مثل تمام جمهوری‌های دیگر دنیا؛ و سپس افزود که نام حکومت مهم نیست و مثل شکل یک ظرف است که کیفیت محتوای آن ظرف مهم است. این محتوای است که باید قائل به موازین دموکراسی و استقلال و حقوق بشر باشد؛ و سایر شخصیت‌ها و گروه‌های ملی نیز تا قبل از تشکیل مجلس خبرگان که جایگزین مجلس مؤسسان شد کم‌وبیش همین برداشت و تلقی را نسبت به جمهوری اسلامی داشتند.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطا شده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

پیرامون مسئله «فرانندوم»

گفت‌وگو با احسان شریعتی

است. پیش‌شرط نخست اما فرارسیدن یک لحظه بحرانی داوری (Krisis) است؛ شرایطی که همه‌پرسی همچون تنها راه برون‌رفت از بن‌بست محسوب شود.

در حال حاضر دو نوع فراندوم مطرح شده است: یکی برای اصلاح ساختار دوگانه نظام، از سوی دولتمردان اصلاح‌طلب؛ و دیگری برای تغییر آن توسط بخشی از اپوزیسیون.

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت، چه نیازی به فراندوم از نوع فراندوم ۵۸ و در غیراین‌صورت، به ضرورت فراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

به نظر من بله. مشارکت عموم در انتخابات‌های جاری، به‌رغم طرح هرگونه انتقاد و خواست اصلاحی به‌معنای ضمنی تأیید نظام نیز هست؛ چنان‌که شرکت نکردن در آنها می‌تواند به‌معنای خواست تغییرات اساسی‌تری باشد. لذا در صورت تکرار عدم مشارکت عمومی در انتخابات‌های مقننه و مجریه جاری، نیاز به برگزاری فراندوم از نوع ۱۳۵۸، لااقل در نزد افکار عمومی، احساس و اثبات خواهد شد. نتایج این آزمون کم‌بهاتر در آینده نزدیک نشان خواهد داد که اکثریت مردم کدام روش را در عمل برمی‌گزینند. در غیر این صورت، راهکار دیگر خواست قوه مجریه و ریاست‌جمهوری برای اصلاح قانون اساسی است، در راستای یکپارچه‌سازی نظام و قوای سه‌گانه آن و فراروی از دوگانگی‌های موجود. نیروی لازم برای تحقق این مطالبه نیز نخست خواست اکثریت مردم و نمایندگان از سویی و تن دادن مسئولان نظام، از جناح مخالف دولت به این مطالبه خواهد بود. در شرایط کنونی، اظهار نظر رسمی و رأی مردم تنها از طریق مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های جاری کشور میسر است و همسو با این اراده عمومی ملی، امکان توفیق دولت در مجاب ساختن حاکمیت برای پذیرش مطالبه عمومی برگزاری نوعی فراندوم بیشتر است. ❖

تازه‌ای مبتنی بر «استقلال، آزادی، و جمهوری» اسلامی و ایرانی (یا «حکومت عدل علوی») را می‌خواستند.

■ آیا می‌توان برای فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه؟) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟
سرآمد فراندوم ۱۳۵۸، پیش‌آمدن دیگر بار شرایطی است مشابه شرایط آن زمان، یعنی چنانچه اکثریت مردم یا نمایندگان ایشان اراده کنند، بار دیگر ضرورت برگزاری یک همه‌پرسی دیگر مطرح خواهد شد. این تعریف ذاتی هر فراندومی است: نظرخواهی عمومی آنی (یعنی پاسخ فوری مردم هم‌اکنون و همینجا و نه غیرمستقیم از طریق نمایندگان)

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (فراندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست؟ و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فراندوم و موضوع هر یک از آن‌ها وجود دارد؟
نخستین شرط برگزاری هر نوع همه‌پرسی خواست اکثریت مردم یا نمایندگان از سویی و سپس پذیرش آن از سوی مسئولان نظام



■ در روز دوازدهم فروردین ماه سال ۱۳۵۸ فراندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان، یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تثوربزه شود و شرح داده شود؟
در واقع درک دقیق و روشنی از ماهیت حکومت نو وجود نداشت، لذا نیاز بود مبانی نظام یا حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تشریح شود، زیرا می‌توان گفت که انقلاب به‌گونه‌ای غیرمترقبه در کوتاه‌مدت پیروز شده بود و توده‌های مردم هنوز مراحل کسب و تعمیق آگاهی‌های لازم سیاسی را طی نکرده بودند.

■ شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟
شرایط بحرانی و انقلابی بود. رژیم گذشته مانند دیگر جوشانی منفجر شده بود. گروه‌های سیاسی که طی بیش از دو دهه امکان فعالیت سیاسی قانونی و علنی را نداشتند یا از وضعیت انفعال تحمیلی درآمده بودند یا از مبارزات زیرزمینی، انقلاب محصول کار یک سازمان سیاسی با تدارک و آمادگی قبلی نبود.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطا شده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

بله. انقلاب دیگری رخ داده بود و مردم خواستار اصلاح بنیادین نظام و تغییر آن به جمهوری شده بودند و سپس با شرکت اکثریت آحاد ملت در فراندوم پس از پیروزی انقلاب، این کار می‌بایست توسط مجلس مؤسسان جدید انجام می‌گرفت؛ زیرا نظام سلطنتی دیگر با فرار شاه فرو ریخته بود و مردم استقرار نظام

جمهوری دموکراتیک اسلامی یا جمهوری اسلامی

گفت‌وگو با مهدی معتمدی مهر عضو دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران

طریق ممکن بود. با این همه فکر نمی‌کنم که مردم نمی‌دانستند به چه چیزی رأی می‌دهند. مردم بر اساس تصویری که رهبر انقلاب در دوران پاریس از «جمهوری اسلامی» مطرح کرده بود، به آن رأی دادند. آیت‌الله خمینی در پاریس گفتند جمهوری اسلامی مانند همین جمهوری فرانسه است با این تفاوت که ما مسلمانیم و ارزش‌های اسلامی باید در جامعه ما پیاده شود. ایشان تصریح داشتند که در جمهوری اسلامی، حتی مارکسیست‌ها در بیان عقاید آزادند؛ به عبارت دیگر، مردم درکی مشخص از جمهوری اسلامی داشتند و این نظام را در چارچوب تعهدات دموکراتیک و حق آزادی بشر و تحقق حاکمیت قانون و حقوق ملت می‌فهمیدند و از همین رو بود که حتی غیرمسلمان‌ها و مارکسیست‌ها و عموم سکولارها هم به آن رأی مثبت دادند، چراکه حاکمیت ملت (آزادی و دموکراسی) و حاکمیت ملی (استقلال) جزو آرمان‌ها و مطالبات تاریخی ملت ایران از هر گرایشی بود.

درباره این فراندوم نکته‌ای را در پایان

تعرفه‌های رأی با محدودیت‌هایی روبه‌رو بود و به کمک چاپخانه‌های علاقه‌مند به انقلاب این کار انجام شد، اصولاً دولت نیاز چندانی به برگزاری فراندوم نمی‌دید. دلیلش هم روشن بود: ۱. میلیون‌ها نفر از مردم در طول ماه‌ها در خیابان‌ها حضور پیدا کرده بودند و خواستار سقوط نظام کهن پادشاهی و برقراری نظام نوین بودند و فراندوم هم چیزی فراتر از این را مطرح نمی‌کرد. انگیزه و دلایل تأکید و اصرار رهبر فقید انقلاب به برگزاری فراندوم در آن تاریخ که بحثی مستقل را می‌طلبید، می‌تواند به هوش سیاسی و درک ایشان از موقعیت‌های سیاسی بازگردد. این فراندوم رکورد تاریخی ۹۸٪ درصد رأی موافق را ثبت کرد: ۲. اگر فراندوم فقط دو ماه با تأخیر انجام می‌شد، بی‌تردید این آمار ریزش چشمگیری داشت.

مهندس بازرگان بیشتر اصرار داشت در وهله نخست قانون اساسی نوشته شود تا مردم بدانند به چه ماهیتی از حکومت رأی می‌دهند. تئوریزه شدن مبانی جمهوری اسلامی و توضیح آن هم فقط از همین

در روز دوازدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۸ فراندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان، یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تئوریزه شود و شرح داده شود؟

با تشکر از شما که با طرح این سؤالات مفید، زمینه پاسخ‌گویی به یک مسئله اساسی، یعنی فراندوم را فراهم کردید. زنده‌یاد دکتر احمد صدر حاج سید جواد، از اعضای پیشگام در تأسیس نهضت آزادی ایران و وزیر کشور دولت موقت که مسئولیت برگزاری فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ را برعهده داشتند، به دفعات تعریف می‌کردند افزون بر مشکلات اجرایی که برگزاری فراندوم در آن شرایط داشت و آیت‌الله خمینی اصرار داشتند که حتماً در ایام تعطیل نوروز برگزار شود و حتی امکان چاپ



تغییرات انقلابی نظامی را ایجاد کرده بود که مشروعیتش را از خود انقلاب باید می‌گرفت و نه از قانون اساسی سابق؛ بنابراین به نظر می‌رسد که طرح یک قانون اساسی جدید، پاسخگویی به یک نیاز روانی در سطح اجتماع و امری ناگزیر بود

مصلحتی دینی و چه به‌عنوان یکی از اعضای مؤسس نهضت آزادی ایران که می‌خواستند هزینه‌های دوران انتقال را به حداقل برسانند، اما من فکر می‌کنم این پیشنهاد عملی نبود. انقلاب حاصل عصیان توده‌ها علیه تمامیت ساختار سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی است؛ به عبارت دیگر افکار عمومی مردم این‌گونه داوری می‌کردند که قانون اساسی مشروطه نتوانسته از آرمان‌های آنان محافظت کند. در آن زمان، افکار عمومی، مفهوم مشروطه را به‌نوعی نظام پادشاهی تقلیل داده شده تعبیر می‌کرد و درک دموکراتیکی از این مفهوم نداشت و البته این داوری ناروا بود. مشروطیت (Constitution) برگرفته از نظام قانون اساسی (Constitutional Law) و به مفهوم «حاکمیت قانون» است؛ اما به هر حال افکار عمومی مردم در دوران انقلاب متأثر از عملکرد ساواک، فساد دربار و ساختار حقیقی قدرت سیاسی نظام پهلوی بود و به همین دلیل خواهان تغییرات بنیادین بودند. در هر آنچه میراث نظام سلطنت بود، از جمله قانون اساسی. از سوی دیگر، سیر تحولاتی که منجر به بهمن ۱۳۵۷ شد، از دل یک چارچوب اصلاحی حاصل نشد و نظام جدید مشروعیتش را از قانون اساسی قبلی نگرفت. شاید اگر پیشنهاد مهندس بازرگان در آبان ۵۷ و زمانی که شاه گفت صدای انقلاب را شنیدم پذیرفته شده بود و شورای سلطنتی تشکیل شده بود و انتخابات آزاد برگزار می‌شد تا نمایندگان مردم نظام پهلوی را الغا کنند، اما واقعیت این است که تغییرات انقلابی نظامی را ایجاد کرده بود که مشروعیتش را از خود انقلاب باید می‌گرفت و نه از قانون اساسی سابق؛ بنابراین به نظر می‌رسد که طرح یک قانون اساسی جدید، پاسخگویی به یک نیاز روانی در سطح اجتماع و امری ناگزیر بود.

■ آیا می‌توان برای فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه؟) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

من با کسانی که در طول این سال‌ها و به‌ویژه در ماه‌های اخیر بحث فراندوم

آنان را به منصفه حقیقت برساند و همین که این انقلاب را تبلور اراده آزاد خود می‌دیدند سبب می‌شد که از اعتماد به نفس بسیاری برخوردار شوند و به آینده روشن امیدوار باشند. در آن زمان، شهادت یک ارزش بود. شهادت یعنی فداکاری تا پای جان برای تحقق یک خواسته عمومی؛ یعنی خودخواهی و خودمحوری در حداقل‌ترین سطح بوده است. دریغ که این حالت هیجانی که برخاسته از فضای سیاسی و اجتماعی بود دیری نپایید و خودخواهی‌ها و منیت‌ها که جز در پرتو تربیتی طولانی و زمان‌بر اصلاح و تعدیل نمی‌شوند دوباره رجعت کردند.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطاشده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

این پیشنهاد ظاهراً از سوی زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی مطرح شده بود که همان قانون اساسی مشروطه اصلاح شود و هر کجا نوشته شاه، بنویسیم رئیس‌جمهور. طرح این پیشنهاد به منش، تفکر و تربیت سیاسی آیت‌الله طالقانی در بستر مبارزات اصلاحی ایشان برمی‌گردد: چه به‌عنوان

این سؤال لازم می‌بینم بازگو کنم. در خلال همان ایام نوروز که بحث فراندوم جدی شد، نخستین اختلاف دیدگاه جدی میان رهبری انقلاب و مهندس بازرگان عیان شد. بازرگان بر عنوان «جمهوری دموکراتیک اسلامی» تأکید داشت و این رهبری بر «جمهوری اسلامی». این مناقشه با عتاب رهبری انقلاب با تعبیر «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش» به پایان رسید؛ اما واقع امر این بود که عنوان «جمهوری دموکراتیک اسلامی» در اساسنامه شورای انقلاب آمده بود که به خط و انشای مرحوم دکتر بهشتی تهیه و تدوین شده بود، به عبارت دیگر مهندس بازرگان بر مصوبه شورای انقلاب که جایگاه قوه مقننه انقلاب را داشت تأکید کرده بود، اما متأسفانه اعضای شورای انقلاب بعداً واقعیت را کتمان کردند.

■ شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

البته سن و سال من به آن روزها نمی‌رسد که خاطرات را دقیق به‌یاد بیاورم. در آن زمان پنج‌ساله بودم، اما همین‌قدر به یاد دارم که در خانه ما شور و شاطی برپا بود. مرحوم پدرم به‌شدت امیدوار بود و می‌گفت که در این نظام بی‌عدالتی نخواهد بود. هر کسی بخواهد می‌تواند از حق تحصیل رایگان برخوردار باشد و پیشرفت علمی و اجتماعی در انحصار طبقه‌ای خاص محدود نخواهد ماند و مردم مانند گذشته از ساواک هراس نخواهند داشت و ... دو نفر از دایی‌هایم که یکی همافر و دیگری سرباز بودند هر دو از پادگان گریخته بودند و ظاهراً برای آن که سرباز بود، به دلیل تمرد از دستور مافوق حکم اعدام هم داده بودند، تمایل داشتند زودتر به محل مأموریت خود بازگردند.

روحیات مردم قاعدتاً سرشار از شغف و امید بوده و به همکاری و همبستگی و فداکاری اهمیت می‌دادند. به هر حال نظامی به خواست و اراده عمومی سقوط کرده بود که نماد بی‌عدالتی، اختناق و وابستگی به خارج بود. طبیعتاً مردم نظام جدید را مانند فرزندی می‌دیدند که تازه متولد شده و قرار است آرزوهای تاریخی

است، اما دامنه رفراندوم اصل ۱۷۷ را هم دربر خواهد گرفت.

به‌عنوان فردی که تحصیلات حقوقی دارد باید بگویم به‌رغم برخی محدودیت‌ها که برای اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ذکر شده، این اصل از ظرفیت بسیار اصلاح‌طلبانه‌ای برخوردار است. در این اصل امکان اصلاح از هیچ نهادی سلب نشده و فقط می‌گوید که رفراندوم نباید به سلب جمهوریت یا اسلامیت نظام منجر شود و این هم طبیعی است. از سوی دیگر اصل ۱۷۷ خودش را مستثنی از اصلاح قرار نداده است، بنابراین هیچ بن‌بست حقوقی در راستای اصلاح نهادهای مندرج در قانون اساسی وجود ندارد.

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی به رفراندوم از نوع رفراندوم ۵۸ است و در غیر این صورت، به ضرورت رفراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

البته در افواه به آرای مردم در انتخابات گوناگون تعبیر رفراندوم هم داده می‌شود. مثلاً در دوم خرداد ۷۶ این‌طور بیان می‌شد که رأی ۷۰ درصدی به آقای خاتمی نوعی رفراندوم بوده است. این تعبیر چندان دقیق نیست. رفراندوم، یک سازوکار مشخص در حوزه حقوق عمومی است و تعریف خودش را دارد. نوعی همه‌پرسی است اما رأی‌هایی نظیر آنچه در دوم خرداد ۷۶ حاصل شد، بیشتر حکایت از نوعی اعتراض و واکنش منسجم اجتماعی در اعلام پیامی خاص به حاکمیت دارد و بیشتر نشان‌دهنده کاهش اعتماد عمومی به جریانی خاص در حاکمیت است. همان‌طور که قهر کردن مردم در انتخابات دور دوم شورای شهر تهران هم واکنشی اجتماعی به عملکرد اصلاح‌طلبان بود.

در خصوص بخش دوم سؤال‌تان هم در سؤالات قبلی پاسخ دادم. از اینکه این فرصت را در اختیار من قرار دادید، سپاسگزارم. ❖

**من فکر می‌کنم لاجرم،
رفراندومی که می‌تواند
در راستای حل مشکلات
کنونی قرار گیرد به عرصه
تغییراتی اصلاحی در
ساختار خود قانون اساسی
هم خواهد انجامید و
اگرچه رئیس‌جمهور فقط
به اصل ۵۹ اشاره کرده
است، اما دامنه رفراندوم
اصل ۱۷۷ را هم دربر
خواهد گرفت**

که فکر کنیم نظام سیاسی کشور عوض شده است.

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (رفراندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست؟ و چه تفاوتی میان انواع مطالبه رفراندوم و موضوع هر یک از آن‌ها وجود دارد؟

دو اصل ۵۹ و ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مسئله رفراندوم اشاره دارند. اصل ۵۹ قانون اساسی، رفراندوم را یک راهکار فوق‌العاده در پاسخ‌گویی به نیازها و مشکلات جدی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌داند که به طرق عادی حل‌شدنی نیستند و اصل ۱۷۷ به همه‌پرسی برای ایجاد تغییرات در خود قانون اساسی اشاره دارد. در شرایط کنونی که کارشناسان مورد تأیید حاکمیت هم اقرار دارند که جامعه و حکومت ما با شش ابربحران روبه‌روست، به نظر می‌رسد که رفراندوم موضوع اصل ۵۹ مطرح باشد و رئیس‌جمهور روحانی هم به همین اصل اشاره کرده است، اما باید توجه داشت که اولاً بحران کنونی تک‌ماهیتی و تک‌علتی نیست و مثلاً فقط در حوزه اقتصاد نیست که بحران داریم. وجود شش ابربحران یعنی اینکه ما بحران‌هایی پیچیده در تمام سطوح داریم. برخی اصول قانون اساسی در حوزه این بحران‌ها قرار دارند و بنابراین من فکر می‌کنم لاجرم، رفراندومی که می‌تواند در راستای حل مشکلات کنونی قرار گیرد به عرصه تغییراتی اصلاحی در ساختار خود قانون اساسی هم خواهد انجامید و اگرچه رئیس‌جمهور فقط به اصل ۵۹ اشاره کرده

«آری یا نه» را مطرح کردند، موافق نیستیم و این پیشنهاد را نه واقع‌بینانه و نه مفید می‌دانم و حتی آن را مخرب و در راستای امیال و جهت‌گیری مشخص گروه‌های برانداز ارزیابی می‌کنم که سرنگونی جمهوری اسلامی ولو به هر قیمت، مسئله اصلی آنهاست. خوشبختانه دو نفر از آنان که در لیست امضاکنندگان بودند به‌سرعت واکنش نشان دادند و مرزبندی کرده و راه خودشان را جدا کردند. به هر حال مواضع مطرح‌کنندگان کاملاً عیان است. بعضی به‌صراحت از حمله نظامی امریکا دفاع کردند و بعضی دیگر به ترامپ نامه نوشتند و حتی مطرح کردند که سلطنت‌طلب‌ها متحدان استراتژیک ما هستند. دیگران هم سکوت کردند. امیدوارم که موضع‌گیری‌های آتی نشان دهد که این سکوت از روی رضایت نبوده است.

رفراندوم «آری یا خیر» فقط زمانی مطرح است که یک نظام سیاسی سقوط کند یا بنا به دلایلی خودش پیشگام در سقوط خود باشد. این وضع نه در ایران امروز مطرح است و نه مطلوب است و نه با فرآیند تدریجی ارتقای دموکراسی و حقوق بشر سازگاری دارد؛ بنابراین من با چنین رفراندومی به هیچ وجه موافق نیستم و برای رفراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ سرآمدی قائل نیستم، اما می‌توان به دموکراتیزاسیون در ساختار حقیقی و حقوقی قدرت اندیشید و در چارچوب راهکارهای اصلاح‌طلبانه با اصلاحات و تغییراتی در برخی نهادهای قدرت به روند دموکراسی کمک کرد. یک مثال تاریخی می‌زنم: زمانی ما نهاد نخست‌وزیری را داشتیم و الآن کلاً این نهاد حذف شده است، اما جمهوری اسلامی ساقط نشده است. یکی دو سال پیش بحث نظام پارلمانی و حذف جایگاه رئیس‌جمهوری مطرح شد، اما این شائبه مطرح نبود که نظام عوض می‌شود. الآن هم می‌توان تغییراتی را در این نهادها مطرح کرد. مثلاً انتخاب مسئولان قوه قضائیه می‌تواند متأثر از آرای مردم قرار گیرد، بدون آن که نیازی به تغییر ساختار نظام سیاسی ایران باشد یا مثلاً اگر نظارت شورای نگهبان بر انتخابات مانند تا دوره سوم مجلس شورای اسلامی از نوع استصوابی نباشد، هیچ دلیلی ندارد

نگاه مردم به جمهوری اسلامی نظامی دموکراتیک بود

گفت‌وگو با آذر منصوری

■ شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

پس از پیروزی انقلاب اسلامی بیشترین میزان امید به آینده‌ای بهتر در جامعه آن روز ایران وجود داشت. این امید از همان ابتدا با بیم‌هایی، به‌خصوص از جانب گروه‌های سیاسی، همراه بود؛ نگرانی از تحقق اهداف انقلاب و حفظ دستاوردهای آن. حتی رهبر انقلاب در همان دوران بود که گفتند مبادا انقلاب به دست نامحرمان بیفتد. از طرف دیگر به نظرم نمی‌شود منکر غلبه شور انقلابی در انقلاب ۵۷ ایران شد. شوری که با ابراز خشم نسبت به اعدا و انصار گذشته همراه بود و اعدام بخشی از سران رژیم گذشته پس از انقلاب نیز به‌نوعی تداعی‌کننده همین روحیه بود.

در همان مقطع هم افرادی بودند که نسبت به این رفتارها نقد داشتند اما فضای پس از پیروزی انقلاب اساساً اجازه نمی‌داد که این صداها شنیده شود. رویکرد غالب حذف هر آنچه بود و جایگزینی عناصر انقلاب اسلامی بود.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطاشده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

انقلاب اقتضات خود دارد و علی‌القاعده وقتی تغییر از اصلاح به انقلاب ختم می‌شود، خودبه‌خود معنای دیگرش این است که بیشتر از آنکه دریافت و توافقی بین انقلابیون آنچه بعد از انقلاب می‌خواهند وجود داشته باشد، برای خاتمه دادن به نظم مستقر وجود دارد. طبعاً اگر شناخت و دریافتی که امروز از این تغییر وجود دارد و تجربه‌ای که در این چهار دهه به‌دست آمده

نقشی که رهبران در هدایت انقلاب‌ها دارند، دیدگاه و نقش رهبران در تصمیم‌گیری‌های پس از پیروزی بسیار تعیین‌کننده است. امام زمانی که چند گزینه برای فرماندوم مطرح شد، گفتند: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش». با این تأکید و جایگاهی که ایشان در انقلاب داشتند طبیعی بود که فرماندوم جمهوری اسلامی با رأی ۹۸ درصدی مردم همراه باشد. در همان مقطع هم امام گفتند که به‌جز نه و آری مردم هر چه خواستند می‌توانند در برگه رأی بنویسند. در واقع ماهیت انقلاب و نقش رهبری در این فرماندوم بسیار تعیین‌کننده بود و بالطبع نگاه مردم ایران در آن مقطع به نظام جمهوری اسلامی، به‌عنوان یک نظام ایده‌آل و دموکراتیک بود که هم استقلال و آزادی را در پی داشت و هم به استبداد و دیکتاتوری و سلطنت مطلقه پایان می‌داد. به نظرم با اعتدالی که مردم به رهبری انقلاب داشتند تصورشان این بود که با استقرار نظام جمهوری اسلامی چنین چشم‌اندازی برای کشور متصور است.

■ در روز دوازدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۸ فرماندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان، یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تثوریزه و شرح داده شود؟

تحلیل واقع‌بینانه علل رخداد انقلاب اسلامی در چهار دهه پس از پیروزی و شکل‌گیری نظام برآمده از آن می‌تواند در فهم و دریافت ما از نوع مواجهه با اقدامات و پدیده‌های پس از انقلاب کمک کند. انقلاب ۵۷ با اینکه در نوع خود یکی از نرم‌ترین انقلاب‌های تاریخ بود، اما نمی‌توان کتمان کرد که به هر حال به پایان دادن یک نظم و استقرار نظم جدیدی در اداره کشور منجر شد. تغییر به شکل انقلاب خود می‌تواند به‌عنوان شاخص مهمی در تصمیم‌گیری‌های پس از انقلاب باشد. طبعاً با اقتضاتی که انقلاب دارد و



که به حقوق شهروندی و حریم خصوصی شهروندان ایرانی ارتباط پیدا می‌کند را نیز به فراندوم گذاشت.

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی به فراندوم از نوع فراندوم ۵۸ است و در غیر این صورت، به ضرورت فراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

ببینید وقتی ۲۴ میلیون نفر به یک نفر برای قوه مجریه رأی می‌دهند که اگر حوزه‌ها بسته نشده بود ممکن بود به ۲۸ میلیون رأی نیز برسد، این خودش می‌تواند به منزله یک فراندوم باشد. در واقع رأی بخش عمده‌ای از شهروندان به روحانی، نه به سیاست‌هایی بود که بیش از همه با حکمرانی خوب و حقوق شهروندی و توسعه کشور مسئله دارد و بعد از دولت نهم و دهم به دولت پنهان قدرتمندی تبدیل شده که به شدت مانع دولت‌ها و نهادهای منتخب مردم است. در انتخابات شورای شهر تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ دیگر و حتی مجلس هم دیدیم. وقتی کسی را ممنوع‌التصویر و محدود می‌کنند و با یک تکرار می‌کنم او نتیجه انتخابات تعیین می‌شود، به نظر من این خودش یک نوع فراندوم است. موضوع کاملاً روشن است. قبلاً هم گفتم هر قدر دایره انتخاب مردم وسیع‌تر باشد و نهادهای منتخب قدرت بیشتری داشته باشند ضرورتی برای برگزاری فراندوم در موضوعات خاص وجود ندارد چون مردم همه مطالبات خود را از طریق همین نهادها پیگیری می‌کنند و در مقابل و بالعکس هر قدر این دایره بسته‌تر و محدودتر باشد، ممکن است مطالباتی در سطوح کلان‌تر مطرح شود که مردم بخواهند از طریق فراندوم به آن دسترسی پیدا کنند. رئیس‌جمهور در واقع به‌عنوان منتخب مردم، یادآوری کرد که چرا این ظرفیت در قانون اساسی بعد از چهل سال معطل مانده و به کار گرفته نمی‌شود. دولت به نظرم خودش باید پیش‌قدم شود و موضوعاتی را هم به‌عنوان همه‌پرسی به رأی مردم بگذارد. ❖

امام خمینی به‌عنوان کسی که تصریح داشتند «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش» در همان بدو پیروزی انقلابی اشاره داشتند که ممکن است نسل‌های بعد همان‌طور که این نسل نظام شاهنشاهی را نخواستند، آن‌ها هم ما را نخواهند

باشد، نتیجه آن تضعیف نهادهای انتخابی و کوچک کردن ظرفیت‌های دموکراتیک نظام جمهوری اسلامی و ناامیدی مردم از ساختار موجود است.

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (فراندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست؟ و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فراندوم و موضوع هر یک از آن‌ها وجود دارد

به نظرم طرح فراندوم در شرایط فعلی بیانگر ظرفیت قانون اساسی جمهوری اسلامی است. برگزاری فراندوم، چه در موضوعات کلان و چه خردتر، اقتضائاتی دارد که در شرایط فعلی این اقتضائات فراهم نیست. علی‌القاعده بعد از طرح فراندوم از جانب رئیس‌جمهور و واکنش‌هایی که از جانب مخالفان او که از قضا در دولت پنهان نقش اساسی را ایفا می‌کنند، هنوز این پذیرش در ساختار حقوقی و حقیقی قدرت در کشور ما برای برگزاری فراندوم به وجود نیامده است. تا حدی که گویی برخی نسبت به واژه فراندوم هم آزرگی دارند.

قاعدتا در کنار پذیرش عمومی به‌عنوان یک مطالبه ملی، دولت روحانی باید بتواند ارکان دیگر قدرت را نیز در این خصوص متقاعد کند که برگزاری همه‌پرسی به نفع کشور و نظام است و می‌تواند بخش عمده‌ای از شکاف دولت-ملت را در شرایط کنونی ایران پر کند. چنین اتفاقی اگر بیفتد می‌توان امیدوار بود که در آینده‌ای نه‌چندان دور می‌توان تصمیمات و سیاست‌گذاری‌های کلان را به همه‌پرسی گذاشت. حتی می‌شود موضوعاتی مانند انتخاب سبک زندگی

وجود داشت، شاید برخی از اصول قانون اساسی با تصریح بیشتری در پایه‌گذاری دقیق‌تری نسبت به رکن جمهوریت و آزادی در نظام برآمده از انقلاب ۵۷ همراه بود. اما این نظر و نگاه در آن مقطع وجود نداشت، ضمن آنکه شرایطی پس از انقلاب به وجود آمد که مقدمه‌ای شد برای اینکه در متمم قانون اساسی این بخش‌ها نحیف‌تر از قبل باشد. طبعاً قانون مشروطه در زمانه خودش یکی از دموکراتیک‌ترین قوانین بود و تجربه چند دهه بعد از مشروطه و همه فراز و فرودهای پس از آن به خصوص وقوع دو کودتا، می‌توانست این ظرفیت را برای قانون اساسی جمهوری اسلامی بیشتر کند.

■ آیا می‌توان برای فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه؟) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

امام خمینی به‌عنوان کسی که تصریح داشتند «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش» در همان بدو پیروزی انقلابی اشاره داشتند که ممکن است نسل‌های بعد همان‌طور که این نسل نظام شاهنشاهی را نخواستند، آن‌ها هم ما را نخواهند. (نقل به مضمون) اساساً دیدن ظرفیت فراندوم در قانون اساسی برای تأمین این نوع دغدغه دیده شده است، اما طبعاً وقتی مردم در انتخاباتی که برگزار می‌شود با مشارکت بالا شرکت می‌کنند، در واقع دل به ظرفیت‌های قانون اساسی و انتخابات بسته‌اند که می‌توانند مطالبات خود را از طریق این انتخابات و صندوق رأی پیگیری کنند. به نظرم شاید بتوان بر همین مبنا گفت که در حال حاضر نمی‌توان سرآمدی برای تجدید این آری یا نه دید. دلیلش هم روشن است مردم با حضور و مشارکتشان در انتخابات در واقع باور دارند که این نظام و نهادهای انتخابی آن می‌توانند خواست و مطالبات آن‌ها را تأمین کنند.

البته اعتراضات هفتم دی می‌تواند یک زنگ خطر و هشدار قلمداد شود که اگر صدای و پیام آن به‌درستی شنیده نشود ممکن است بر درصد مشارکت مردم در انتخابات آینده تأثیر زیادی بگذارد. به نظرم هر قدر دایره انتخاب مردم بسته‌تر و محدودتر

آرمان حکومت عدل علی

گفت‌وگو با زهرا ربانی املشی

وجود نداشت. در این باب آیت‌الله منتظری در کتاب ارزشمند انتقاد از خود خاطره‌ای را نقل می‌کنند: «روزی در قم من به امام گفتم حضرت‌عالی می‌فرمایید رژیم ساقط شود، آیا برای بعد از آن فکر کرده‌اید؟ به شوخی فرمودند شخصی دعای تحویل سال را می‌خواند و می‌گفت «حول حالنا». گفتند چرا «الی احسن الحال» را نمی‌گویید؟ گفت به «هر حالی» متحول بشود بهتر از «حال فعلی» است (ص ۱۶۷).

شرایط و حال و هوای آن روزهای

مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

از نظر من بهترین خاطرات انقلاب برای انقلابیون، همان ماه‌های انقلاب بود که علی‌رغم کمبودهای اقتصادی، معنا و مفهوم همدلی و هماهنگی و ایثار و فداکاری جلوه زیبایی داشت. برای مثال به دلیل اعتصاب شرکت نفت، یکی از کمبودهای اساسی مردم نفت برای گرم کردن اتاق بود. یادم می‌آید اگر یک خانواده یک چهارلیتری نفت داشت آن را چهار قسمت می‌کرد و به چهار خانواده می‌داد تا شب سرد را سپری کنند و

واقعیت این است که انقلاب نه برای رسیدن به مادیات بهتر بود و نه دینداران برای حفاظت از دین خود مشکل داشتند. مشکل اصلی استبداد و خودکامگی شاه و سازمان امنیت او بود که در مملکت خفقان عجیبی ایجاد کرده بود

که عرصه بر مخالفان و منتقدان سیاسی تنگ‌تر شد و مخالفت‌ها با رژیم بیشتر شد. بسیاری از افراد و گروه‌های سیاسی زندانی و حتی اعدام می‌شدند. همه این‌ها در حالی بود که افراد عامی با زندگی آرام خود هیچ دلیلی بر مخالفت با رژیم نداشتند. از مجموع آثار چنین برمی‌آید که نه‌تنها انقلاب برای مردم تبیین نشده بود، بلکه برای خود انقلابیون هم برنامه روشنی

در روز دوازدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۸ فرماندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان، یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تئوریزه شود و شرح داده شود؟

مسلماً تبیین می‌شد، چراکه برای هر نوع تغییری ابتدا باید موضوع آن مشخص باشد، پس از آن برنامه‌ریزی و فرهنگ‌سازی کرد، سپس راه‌های مختلف رسیدن به هدف را بررسی کرده و در نهایت مطمئن‌ترین راه را انتخاب کرد. واقعیت این است که انقلاب نه برای رسیدن به مادیات بهتر بود و نه دینداران برای حفاظت از دین خود مشکل داشتند. مشکل اصلی استبداد و خودکامگی شاه و سازمان امنیت او بود که در مملکت خفقان عجیبی ایجاد کرده بود. به همین دلیل از سال ۴۲ نیاز به تغییرات، توسط عده‌ای احساس شده بود، سخت‌گیری‌های ساواک هم روزبه‌روز افزوده می‌شد تا جایی



و لذا خواسته‌های متفاوتی دارد و به قول امام کسی ولی و قیم آن‌ها نیست. منتهی امروز اگر بخواهد فرزندومی صورت بگیرد نه از روی آگاهی بلکه به دلیل بد عمل کردن مسئولین و روحانیت است. همان‌گونه که شرکت مردم در فراندوم آری به جمهوری اسلامی چهل سال پیش از اعتماد به روحانیت و شخص امام بود. از نظر من مشکل اساسی امروز کشور ما عدول از قانون اساسی است و بازگشت و رعایت این قوانین می‌تواند بسیاری از مشکلات کنونی را حل نماید. برای مثال قرائت غلط شورای نگهبان از نظارت است که استقلال و آزادی را هم از قوه مقننه و هم از قوه مجریه گرفته است.

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی به فراندوم از نوع فراندوم ۵۸ است و در غیر این صورت، به ضرورت فراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

خوشبختانه مردم ما از سعه‌صدر و صبوری خوبی برخوردارند و از انقلاب این درس را گرفته‌اند که دیگر به انقلاب نیندیشند، بلکه به فکر اصلاحات باشند. لذا در انتخابات قوای مقننه و مجریه با امیدواری به بهتر شدن وضع موجود شرکت می‌کنند. ولی حاکمان باید بدانند که صبر مردم هم حدی دارد. لذا دلسوزان کشو باید قبل از اینکه این کاسه لبریز شود به فکر چاره باشند و دست آن‌هایی را که به حق و حقوق مردم اجحاف می‌کنند کوتاه کنند. ریاست جمهوری وظیفه دارد کارهای خلاف قانون اساسی را در هر دستگاه و ارگانی تذکر دهد. در این حدود شش سالی که جناب آقای روحانی بر کرسی ریاست جمهوری نشسته‌اند چند بار چنین اعتراضی صورت گرفته است؟ درحالی‌که کارهای خلاف قانون فراوان بوده است. خوب است که مسئولین نظام از اعتراضات دی‌ماه سال گذشته این درس را گرفته باشند و بدانند که همیشه با زدن و گرفتن و حبس کردن موفق به خاموش کردن این اعتراضات نخواهند بود. ❖

خوشبختانه مردم ما از سعه‌صدر و صبوری خوبی برخوردارند و از انقلاب این درس را گرفته‌اند که دیگر به انقلاب نیندیشند، بلکه به فکر اصلاحات باشند. لذا در انتخابات قوای مقننه و مجریه با امیدواری به بهتر شدن وضع موجود شرکت می‌کنند

خود در بهشت‌زرها عنوان کردند «چه حقی داشتند ملت در آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معین کنند... چنانچه سلطنت رضاشاه فرض بکنیم که قانونی بوده، چه حقی آن‌ها داشتند که برای ما سرنوشت معین کنند هرکسی سرنوشتش با خودش است، مگر پدرهای ما ولی ما هستند؟»... «به چه حقی ملت ۵۰ سال پیش سرنوشت ملت بعد را تعیین می‌کند...» «سرنوشت هر ملتی دست خودش است...» «چه حقی داشتند ملت در آن زمان سرنوشت را در این زمان تعیین کنند...» «مگر پدرهای ما ولی ما هستند.»

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (فراندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست؟ و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فراندوم و موضوع هر یک از آن‌ها وجود دارد؟

شرط اصلی و شاه‌کلید موفقیت آزادی است. آزادی در انتخاب نوع حکومت و حاکم، آزادی در انتخاب نمایندگانی جهت تدوین قانون اساسی، عدم وجود نظارت استصوابی و عدم وجود حربه‌ای به نام مصلحت نظام. هر برهه‌ای از زمان شرایط خاص خود را می‌طلبد و باید همه‌چیز آن از اقتصاد گرفته تا سیاست و ارتباطات و تعامل با دیگران، به‌روز باشد. نسل امروز ما با چهل سال پیش تفاوت‌های بسیاری کرده است

از سرما آزار نیندند. آیا اثری از این همدلی امروز دیده می‌شود؟

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطاشده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

شاه و شاه‌صفهان خود را ظل‌الله و نماینده خدا در زمین معرفی می‌کنند و برای آن حتی به رأی ظاهری مردم هم نیازی نمی‌بینند و با وجود قوای سه‌گانه، حرف آخر، حرف شاه بود و در مقابل هیچ‌کسی هم پاسخگوی رفتار خود نبود و از طرف دیگر کسی حق پرسش درباره کارهای شاه و نهادهای زیر نظر وی را نداشت. من فکر می‌کنم اگر منتقدان و مخالفان شاه به‌جای تخریب بولدوزی بر اثر انقلاب به دنبال تغییراتی اصلاحی در قانون اساسی و باورهای شاهانه برمی‌آمدند، اولاً، تأثیر بهتر و ماندگارتری نسبت به انقلاب داشت؛ ثانیاً، مشکلات داخلی و خارجی ناشی از انقلاب را نداشتیم و ثالثاً، توقعات مردم را بالا نمی‌بردیم چراکه به‌تبع وعده‌های امام و انقلابیون در دوران انقلاب مثل ایجاد حکومت عدل علی، مردم به‌طرف انقلاب کشیده شدند و امروز چون با چنین حکومتی مواجه نیستند، لذا خود را متضرر می‌دانند.

■ آیا می‌توان برای فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه؟) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

بله حتماً باید چنین باشد. اگر قرار است ملت را مکلف بدانیم پس باید حقوق‌حقوقی برای آن‌ها قائل باشیم. اولین حق یک ملت در هر برهه‌ای از زمان، حق انتخاب نوع حکومت کشور و حاکمان آن است. فراندومی که بیش از سه نسل از زمان آن می‌گذرد اکنون نمی‌تواند جوابگوی نسل جدید باشد. این مطلب را امام خمینی هم در بدو ورود

تصمیم‌سازی از طریق گفت‌وگوی ملی

گفت‌وگو با سعید حاتم تهرانی

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلِهَ مَعَ اللَّهِ؟» به نام خدای بخشنده و بخشایشگر. آن کیست که ندای دردمندان (دغدغه‌داران) را پاسخ گوید؟ و غم و اندوه را از آنان برطرف نماید؟» (نمل - ۶۲).

دردمندان و دغدغه‌داران این روزگاران، زنان و مردان کهنسال و میانسال، جوان و نوجوان و حتی کودکان معصوم این سرزمین که دل در گرو مام میهن خویش دارند و سودای میراث فرهنگ پرمایه خود را در سر می‌پرورانند به تبار نسل‌های صبور و پرکاری می‌بالند که عمر خویش را به پای عزت و شکوه‌مندی این سرزمین گذاشتند و ردپای آنان را از لابه‌لای تجربیات گران‌بارشان می‌جویند. این دغدغه‌داران از همه نسل‌های موجود روزها را مبتنی بر شناخت و عزم و سعی و صبورانه و خاضعانه به امید فرداهای بهتر، کوله‌بار مسئولیت بر دوش و در تکاپوی معاش و معاشرت و کسب و تبادل آگاهی و مرابطه‌اند و شب‌ها را خاشعانه مناجات‌گوی خداوند بی‌مثل و مانند و در حال زمزمه و سعی و تلاش و تفکر و تدبیرند و در انتظار لطف اویند که وعده گشایششان را داده است.

تاریخ گواه است که همواره در سخت‌ترین و دشوارترین دوره‌های خود، گشایش و آسانی در ضمن پیمودن سختی‌ها و مرارت‌ها، روی نموده و با کوله‌بار حرکت بر دوش دغدغه‌داران هر دوره قله‌های موفقیت و پیروزی فتح شده است. امروز ایران یکی از حساس‌ترین دوران‌های تاریخ خود را سپری می‌کند و دغدغه‌دارانش را ابتدا به صبر و شکیبایی (اصبروا و صابروا)، و سپس به تعامل و هم‌اندیشی (رابطوا)، و نهایتاً به هم‌گرایی و هم‌افزایی (تقوی فردی و اجتماعی) می‌خواند و وعده رسیدن به شکوفایی (فلاح) می‌دهد. «یا ایُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل‌عمران: ۲۰۰). امید که خداوند اخلاص دغدغه‌داران را فزونی بخشیده و یاریشان نماید و به عهد خویش استوارشان دارد تا رسالت خویش را به سرانجام برسانند.

متعاقب پاسخ به پرسش‌های سری اول، گذشته را در قالب پاسخ به پرسش‌های مطروحه جدید کاویده، برای حال و آینده، از تجربیاتش، ره‌نوشه برداشته‌ام و حاصل این تلاش مختصر در پی آمده است.

■ در روز دوازدهم فروردین‌ماه سال ۱۳۵۸ فرانندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان، یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب، درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی، بیشتر برای مردم تثوریزه شود؟

آخرین پادشاه ایران الگویی از توسعه را در ایران مستقر ساخته بود که می‌توان آن را مدل «آمرانه-مدرن-خودکامه» نام نهاد. این مدل از جنبه‌های تکنولوژیک توسعه‌محور بود و با توجه به وجود سازمان برنامه و بودجه مبتنی بر برنامه نیز بود. از طرفی چون سابقه تثبیت و تقویت موقعیت اقتدارآبانه شاه معطوف به کودتای ۲۸ مرداد بود، در درجه اول ملی‌ها و سپس ملی-مذهبی‌ها و متعاقب آن جریان‌های مذهبی در ردیف مخالفان رژیم قرار داشتند. تندروی‌های دهه ۳۰ و ابتدای دهه ۴۰ رژیم شاه با مخالفان خود و حتی تحمل نکردن فردی چون امینی و توافق مجدد امریکا و شاه، پس از حوادث

سال‌های اولیه دهه ۴۰، علی‌رغم آنکه به برخی برنامه‌های اصلاحی در چارچوب برنامه اصلاحات ارضی و البته باز هم مبتنی بر همان مدل «آمرانه-مدرن-خودکامه» منجر شد، در مجموع بخشی از مخالفان رژیم شاه را به سمت مبارزات رادیکال‌تر سوق داد. بخش جوان نیروهای ملی-مذهبی و بخشی از مذهبی‌ها و نیز سوسیالیست‌های جوان روش مبارزه مسلحانه و قهرآمیز را برای مخالفت خود با رژیم در پیش گرفتند.

رژیم شاه به‌جای تأمل و بررسی و نیز تحمل مخالفان و باز کردن باب مذاکره با آنان (که از ملزومات توسعه بوده و در کنار توسعه اقتصادی و تکنولوژیک می‌بایست مورد توجه قرار می‌گرفت تا هم وجه «آمرانه» برنامه شاه تبدیل به وجه «تفاهم و توافق و همکاری و تعامل با مردم و جریان‌های سیاسی» می‌شد و هم وجه «مدرن و البته با روش خودکامه» برنامه با «ابعاد توسعه انسانی و سیاسی و اجتماعی» همراه می‌شد)، به دلیل غرور ناشی از توافق مجدد با امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها در دهه ۴۰ از یک طرف و افزایش

ناگهانی قیمت نفت در ابتدای دهه ۵۰ از طرف دیگر، به اعمال فشار و سرکوب بیشتر مخالفان روی آورد. بخشی از نیروهای مذهبی فعال در صحنه سیاسی و بخشی از نیروهای ملی مذهبی و برخی ملی‌ها و اکثریت فعالان مسلحانه دستگیر و زندانی شدند. دانشگاه‌ها نیز به مرکز هماهنگی حرکت‌های سیاسی و فرهنگی و نشر و انتشار مسائل مربوط به مبارزات تبدیل شدند. از سوی دیگر و به‌طور کلی جو غالب جریان‌های مخالف شاه نیز چندان تمایلی به مذاکره با رژیم نداشته و مبارزات قهرآمیز را (اعم از مسلحانه یا غیرآشتی‌جویانه سیاسی) اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند. حتی اگر زمینه‌های کمی برای تعامل با رژیم در بخشی از نیروهای مخالف وجود داشت، از سوی جو غالب طرد می‌شد و در معرض ارزیابی‌های پرشور انقلابی قرار می‌گرفت.

در عین حال هیچ‌کس تصور نمی‌کرد در اثر یک اشتباه فرهنگی رژیم درج مطلبی در روزنامه اطلاعات، به‌یک‌باره شهرهای کشور یکی پس از دیگری صحنه درگیری‌هایی شود

محوری آن روز بررسی کرد. یکی از این شعارها این بود: «جمهوری اسلامی، آری حکومت خودکامان هرگز، به سلطه‌جویان شرق و غرب فروش خاک ایران هرگز»

خوب است کمی این شعار را کالبدشکافی کنیم. درست است مردم نمی‌دانستند جمهوری اسلامی چیست و حتی نظریه‌پردازان نیز خودشان برداشت جامع‌الاطراف و منسجم و مبتنی بر یک قرائت از جمهوری اسلامی نداشتند، اما توافق نانوشته همه بدون استثنا این بود که جمهوری اسلامی نباید و نمی‌تواند «خودکامه» باشد. مردم و نیروهای سیاسی دیده بودند که سرنوشت مشروطه و قانون اساسی آن چه شده بود. اگر برای پرهیز از تطویل کلام از بررسی رفتار پادشاهان قاجار با مشروطه و نیز بررسی دوران رضاشاه بگذریم، دوران محمدرضا شاه کافی بود که نیروهای سیاسی و مردم ثمره خودکامگی را مشاهده کرده و نسبت به آن حساس شده باشند.

یکی از اشتباهات مهم شاه این بود که به قانون اساسی مشروطه وفادار نماند. پس از کودتای ۲۸ مرداد شاه به‌جای اینکه سلطنت کند عملاً در اداره امور جاری مداخله کرد و به‌تدریج شالوده یک نظام آمرانه و خودکامه را برپا ساخت و بدون توجه به بسترهای مناسب توسعه انسانی و اجتماعی و سیاسی صرفاً وجهی «مدرن» در ابعاد تکنولوژیک نیز به آن افزود. به‌جای آنکه به احزاب میدان فعالیت دهد در اثر نگرانی از تجربه نهضت ملی و نقش مرحومان مصدق و فاطمی به سمت انسداد سیاسی میل کرد. حال آنکه در سال‌های دهه ۳۰ و ۴۰، هنوز هم امکان‌پذیر بود در چارچوب همان قانون اساسی مشروطه ترتیبات مندرج در قانون اساسی مشروطه عمل شود و با رعایت واقعی تفکیک قوا و آزادی جریان‌های سیاسی و در کنار آن به رسمیت شناختن آزادی مطبوعات، جامعه در پروسه توسعه، مسئولانه مشارکت داده شود. دولت‌ها پاسخگو شده و پرورش رجال ملی به‌صورت علنی و شفاف و با حمایت سیستم از یک طرف و نقش مستقیم مردم و جریان‌های سیاسی و احزاب از سوی دیگر فراهم آید. نکته دیگر اینکه از یک طرف با ورود بخشی از روحانیت به صحنه مسائل سیاسی و فرهنگی و ورود مباحث دینی به مسائل اجتماعی و سیاسی و بحث در مورد مبانی و مظاهر مدرنیته از منظر دینی از

اغلب صاحب‌نظران نیز با توجه به تجارب سایر کشورها و نیز تجارب جامعه خودمان برگزاری رفراندوم یا همه‌پرسی را روشی مناسب برای اعمال حق حاکمیت مردم توسط خودشان می‌دانستند

به صورتی چشمگیر به وقوع پیوسته و راهپیمایی‌ها فی‌نفسه حکم نوعی رفراندوم را یافته بود و اغلب صاحب‌نظران نیز با توجه به تجارب سایر کشورها و نیز تجارب جامعه خودمان برگزاری رفراندوم یا همه‌پرسی را روشی مناسب برای اعمال حق حاکمیت مردم توسط خودشان می‌دانستند، برگزاری رفراندوم به‌صورت رسمی و قانونی و بسنده نکردن به پیام راهپیمایی‌ها به‌مثابه نوعی رفراندوم تصمیم مناسبی بود. ثانیاً اگر رفراندوم برگزار نمی‌شد و به همین اندازه هم نسبت به تعریف از جمهوری اسلامی اهتمام نشده و متعاقب آن قانونی اساسی تدوین نمی‌شد، شاید احتمال شکل‌گیری نوعی نظام «آمرانه-خودکامه غیرمتمکی به قانون» شبیه آنچه در لیبی وجود داشت فراهم می‌شد. لذا علی‌رغم اینکه رأی به جمهوری اسلامی به‌صورت رفراندوم با سرعت انجام شد و فرصت بحث و بررسی نسبت به محتوی نظام کمتر وجود داشت، به‌طور کلی تالی فاسدش از عدم تصویب کمتر بود.

■ شرایط و حال و هوای آن روز مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

در دوران انقلاب و ماه‌های اولیه پس از پیروزی، مناسبات عاطفی فی‌مابین مردم بسیار عمیق‌تر شد و روحیه تعاون و گذشت و فداکاری نسبت به همدیگر، در رفتار همه، به چشم می‌خورد. مردم در تأمین و توزیع مایحتاج یکدیگر ایثارگرانه رفتار می‌کردند. از نقطه‌نظر برداشت‌های سیاسی و انتظارات مردم و نیروهای سیاسی از نظام پس از انقلاب هم علی‌رغم فقدان درک روشن و جامع، حال و هوای آن روز مردم و نیروهای سیاسی را می‌توان از لابه‌لای برخی شعارهای

که به خون مردم نیز آلوده شود و با گسترش این حرکت‌ها و حضور جدی مردم در صحنه فعالیت‌های سیاسی و تشکیل اجتماعات میلیونی در پاییز ۵۷ از یک‌سو و تبدیل منتخبان جدید دموکرات آمریکا به منتقدان جدی شاه از سوی دیگر در دی‌ماه، شاه از ایران برود و حرکت‌ها آن‌چنان با سرعت تصاعدی شکل بگیرد که انقلاب فراگیر شود و در بهمن ۵۷ به پیروزی برسد. از این‌رو چه آن‌هایی که در زندان بودند و با حرکت انقلاب آزاد شدند و چه آنانی که در بیرون از زندان بودند، درک جامعی نسبت به آنچه قرار بود پس از پیروزی به وقوع بپیوندد نداشتند.

سرعت تحولات نیز آن‌چنان زیاد بود که کمتر مجال هم‌اندیشی در این زمینه‌ها فراهم می‌شد. بدیهی است که عموم مردم نیز فاقد چنین شناختی بودند. در چنان شرایطی می‌توان گفت که شاید مناسب‌تر بود مبانی جمهوری اسلامی، که تقریباً برای هیچ‌کس به صورتی جامع روشن نبود، پس از پیروزی و با حفظ آرامش در حرکت‌ها بیشتر مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت؛ اما نه‌تنها جو پرتلهاب ماه‌های پایانی سال ۵۷ پس از کسب پیروزی فرونشست، بلکه مطالبات روزافزونی که به‌طور عمومی مطرح می‌شد به التهابات و شور در اقصاء مختلف مردم می‌افزود. این نکته را نیز از نظر نمی‌توان دور داشت که برخی تفاوت نظرات (که بخشی از آن معطوف به درون زندان بود) به فاصله چند ماه آن‌چنان علنی شد که به‌سرعت به تقابل سیاسی و ترور و حتی حرکت‌های نظامی تبدیل شد. ضمناً یاد نبریم گفتمان مرحوم بازگان در طرح ضرورت حرکت «گام‌به‌گام» و رعایت موازین قانونی، هم از ناحیه جوانان پرشور انقلابی که جو اجتماعی آن روز را به دست داشتند و هم حتی از ناحیه سایر هم‌زمانی که آن روز در مصدراهای کلیدی امور قرار گرفته بودند، نه‌تنها مورد بی‌اعتنایی، بلکه در معرض اتهام سازشکاری قرار داشت.

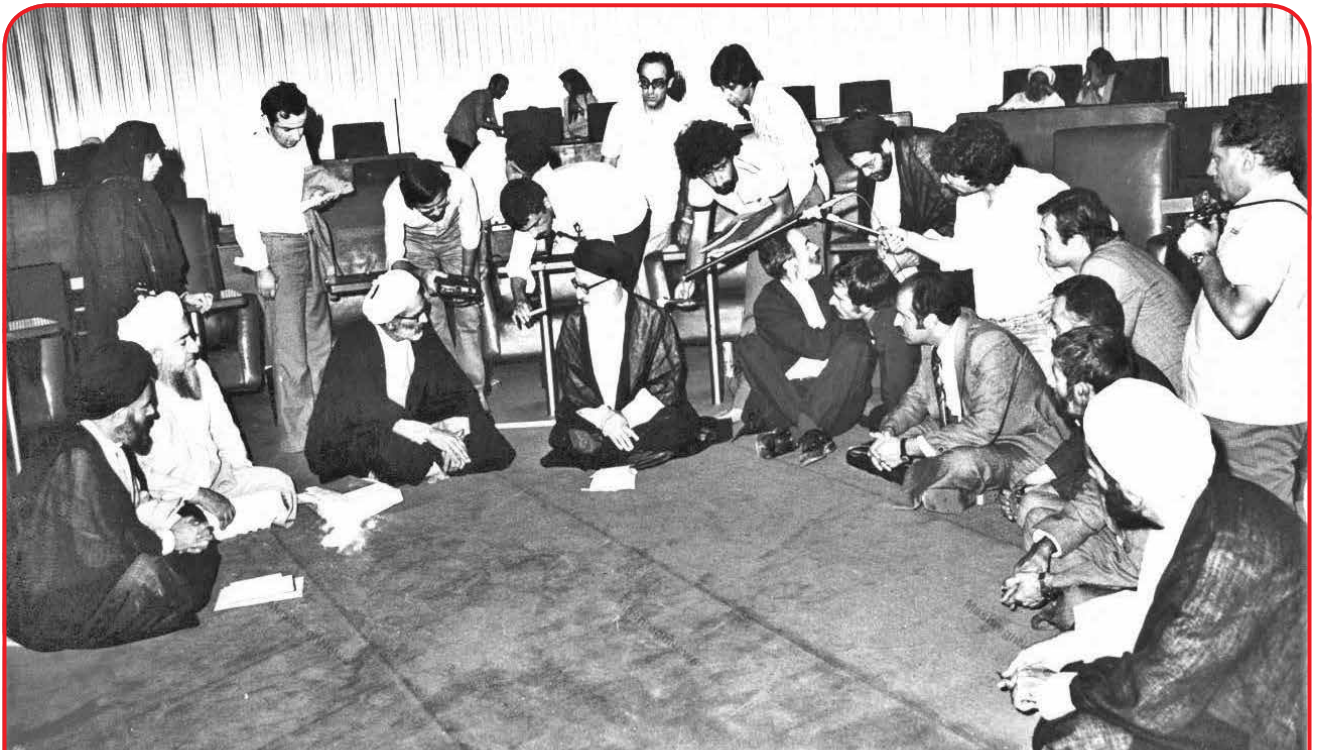
لذا به نظر خودم و در یک جمع‌بندی کلی از این موضوع، اولاً با توجه به اینکه اصل موضوع جمهوری اسلامی در راهپیمایی‌های سراسری مورد استقبال عمومی قرار گرفته بود و شاه نیز از ایران رفت، ایجاد یک نظام جدید اجتناب‌ناپذیر بود و بهترین راه آن نیز برگزاری یک رفراندوم برای این تغییر بود. فی‌الواقع با توجه به اینکه حضور مردم در صحنه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

مردم بارها و بارها، از «عدالت علوی» شنیده بودند و انتظار داشتند نه تنها جمهوری اسلامی، «خودکامه» نباشد، بلکه بتواند لااقل بخشی از «عدالت» مورد نظر اسلام را نیز پیاده‌سازی کند

ملی که قصد داشت نفت، این ثروت ملی را با سازوکار سیاست داخلی کشور مدیریت کند و به آن سرنوشت دچار شد به این باور رسیده بودند که قدرت‌های جهانی به دنبال منافع خویشانند و غم ملت را خود مردم و مسئولان آن‌ها باید بخورند و لذا نسبت به سلطه بیگانگان نیز حساسیت داشته و خواهان استقلال واقعی بودند. در واقع شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» یک خواست عمومی بود. نکته مهم دیگر در دنباله شعاری که ابتدای پاسخ به این پرسش مطرح شد، کلمه «ایران» است (فروش خاک ایران هرگز)، یعنی ذهنیت اولیه همه مردم و نیروهای سیاسی این بود که این مفاهیم را برای ایران می‌خواهند و اگر هم فلسطین و افریقای جنوبی و دیگر محرومان جهان نیز در الگوی عدالت‌خواهی مطرح‌اند، (که البته هستند) در همه حال «اولویت با ایران» است. چه خوب بود که آن بخش از کسانی که در جریان‌های سال‌های اخیر شعار می‌دادند، «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» با کمی تأمل می‌گفتند، «هم غزه، هم لبنان، اولویت با ایران». به نظر می‌رسد با طرح شعار به صورتی که همواره «اولویت ایران» مد نظر باشد، مسئولیت همه ذی‌نفعان به صورتی شفاف‌تر در معرض توجه و بررسی قرار گرفته و مردم نیز در جریان تصمیم‌گیری‌ها قرار

می‌خورند، چه کودکانی که برای تهیه لقمه نانی از تربیت و تفریح و بهداشت و درس و تحصیل محروم می‌شوند. چه زنان آبرومندی که از سر نیازمندی، عزت خویش را بهای تهیه لقمه نانی نموده و به چنین تحقیری تن می‌دهند. چه مردان آبروداری که حوادث روزگار آنان را از اسب پیاده کرده، اما به اصل خویش پای بند مانده‌اند و برای گذران امور زندگی با تکیه به حداقل معونه شرافت خویش را با هیچ‌چیز معامله نمی‌کنند. از طرف دیگر مردم و نیروهای سیاسی نسبت به مناسبات کشور با قدرت‌های جهانی، در اثر تجربیاتی چون واگذاری بخش‌هایی از خاک ایران به همسایه شمالی و نیز نهضت

ناحیه روشنفکران دینی و روحانیون نواندیش از سوی دیگر و حضور برخی متفکران دینی در دنیای اسلام از قبیل امثال شهید صدر در عراق، طباطبایی، طالقانی و شهید مطهری و شهید بهشتی در ایران و امثال مهندس بازرگان و دکتر سبحانی و دکتر شریعتی در میان روشنفکران مسلمان ایران و بالاخره حضور شخص مرحوم امام خمینی موجب شده بود که به‌صورت جدی باورهای دینی مردم تشکیل‌دهنده ذهنیت آنان نسبت به آینده حکومت باشد. مردم بارها و بارها، از «عدالت علوی» شنیده بودند و انتظار داشتند نه تنها جمهوری اسلامی، «خودکامه» نباشد، بلکه بتواند لااقل بخشی از «عدالت» مورد نظر اسلام را نیز پیاده‌سازی کند. از حال و هوای آن روز مردم این‌گونه استنباط می‌شد که از محتوی جمهوری اسلامی، «عدالت» شاخص‌ترین فهم و دریافت همگانی است. مردم همواره از عدالت علی (ع) در برخورد با اقشار ضعیف جامعه شنیده بودند و انتظارشان این بود که منادیان عدالت علوی نیز بر همین منوال عمل خواهند کرد، اما مع‌الاسف، امروز کسانی در این جامعه زندگی می‌کنند که قوت لایموت زندگی‌شان را از لابه‌لای «دورریز» سایر مردم نسبتاً برخوردار تهیه می‌کنند. چه شب‌هایی را برخی مردم گرسنه به سر می‌برند یا غذای ته‌مانده



گفت و گوی جمعی از نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی در حاشیه یکی از جلسات

می‌گرفتند.

مردم هنوز هم همان مفاهیم را می‌خواهند. کسی نه تنها به دنبال از دست دادن یک وجب خاک ایران نیست، بلکه نمی‌خواهد حتی یک نیروی کارآمد از کشورش به‌سوی دیگر جوامع کوچ کند، هر نیرویی به هر دلیلی از کشور می‌رود گویی بخشی از مام میهن را از دست می‌دهیم، صدا البته نیروها، نه فقط «خاک» که «جان» ملت و حاصل یک عمر سرمایه‌گذاری جامعه به حساب می‌آیند. بسیاری از ایرانیان در هر جای جهان که هستند هنوز هم دلشان برای کشورشان می‌تپد، هنوز برخی ایرانیانی که امکانات مالی دارند در اندیشه مردمی هستند که در این کشور از ابتدایی‌ترین امکانات زندگی محروم‌اند و برای آنان تلاش می‌کنند و قدم برمی‌دارند.

آری، در آستانه پیروزی انقلاب، حال و هوای آن روز مردم این بود که مردم نسبت به یکدیگر با گذشت و مهربانی و عطفوت ایرانی رفتار کنند و نفرت‌های خصومت‌گرایانه را وانهاده و به تعامل با هم بیندیشند و ایران مستقل و سرفراز باشد و رفتارهای «آمرانه» و «خودکامه» از میان برداشته شده و مردم در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها مشارکت واقعی یابند. نظام آمرانه تبدیل به نظام «مردم‌سالار با مشارکت آگاهانه و مسئولانه همه آحاد مردم» شده و خودکامگی جایش را به «پذیرش تکثر و رسمیت یافتن تداول قدرت با حضور مؤثر جریان‌های سیاسی و احزاب و نهادهای مردمی» بدهد و صرفاً مدرنیزاسیون مبنای پیشرفت جامعه نبوده و عدالت در مدل توسعه پایدار شاخص اصلی سنجش باشد و این اوضاعی را که امروز شاهدیم هرگز نبیند.

گرچه آن روزها این شناختی را که امروزه از این‌گونه مسائل به دست آورده‌ایم، نداشتیم و بیشتر نمایی کلی از این مفاهیم را در آذهای می‌پروراندیم و با ادبیاتی دیگر درباره این‌گونه مسائل تبادل نظر می‌کردیم، اما امروز با توجه به تجارب حدوداً چهل ساله، بهتر واقف شده‌ایم که تنها با پذیرش «نظام مردم‌سالار متکی بر مشارکت آگاهانه و مسئولانه مردم» (به‌جای رفتار آمرانه) و نیز با «پذیرش تکثر و قواعد مربوط به تداول قدرت و حضور مؤثر جریان‌های سیاسی به‌صورت نهادهای مدنی و قانونی و مشخصاً احزاب» (به‌جای خودکامگی) و تدوین الگوی

از منظر مباحث درون‌دینی به مدل خاصی از سیستم حکومتی پرداخته نشده و آنچه مطرح شده محتواها و معیارها و شاخص‌هایی برای سنجش عملکرد است

«توسعه ملی متوازن و پایدار و با محوریت عدالت»، (به‌جای وجه صرفاً مدرن توسعه)، می‌توان به آینده‌ای امیدوارانه دل بست و به‌جای مدل «آمرانه-مدرن-خودکامه» شاه، مدلی با اصول سه‌گانه «مردم‌سالاری آگاهانه و مسئولانه-توسعه عدالت‌محور و متوازن و پایدار- و نهایتاً پذیرش تکثر مبتنی بر قواعد تداول قدرت» برپا ساخت. می‌توان این مدل را به‌صورت خلاصه مدل «مردم‌سالار-توسعه عدالت‌محور-متکثر و مشروطه» نامید؛ یعنی به‌جای وجه آمرانه در مدل شاه، «مردم‌سالاری» مبنای بوده و با تقویت نهادهای مردمی و تقویت شوراهای و سمن‌ها، مردم عملاً محور همه تصمیم‌سازی‌ها باشند و به‌جای وجه صرفاً «مدرن» توسعه مورد عمل نظام گذشته، «عدالت» محور برنامه توسعه باشد که توازن و پایداری نیز در بطن آن نهفته است و به‌جای وجه خودکامگی-که موجب توقف برنامه‌های اصلاحی امیرکبیر و نیز به بن‌بست رسیدن مشروطه شد و در ادامه در نظام پهلوی پدر و پسر نیز مبنای رفتار رژیم قرار گرفت- پذیرش «تکثر و مشروطیت» مورد قبول و توافق همه باشد و نهادهای مدنی و احزاب بتوانند در این مدل به فعالیت در چارچوب قانون پرداخته و تداول قدرت عملاً نسبت به همه ارکان نظام اجرا شود و به‌جای هرگونه «مطلقیت» و «خودکامگی»، «تکثر و مشروطیت»، مبنای مدل قرار گیرد.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی الهی است که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطا شده است.» پس از پیروزی انقلاب، رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی

از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

در اواخر سال ۵۷ و ابتدای سال ۵۸ تا حدی شور جوانی و روحیه افراط و تفریط ایرانی نیز با مسائل اعتقادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی آمیخته شد. فرصت‌سوزی‌های رژیم شاه از یک طرف و فضای عمومی ضدیت ایجادشده در مردم و جریان‌های سیاسی از طرف دیگر این امکان را تقریباً ناممکن ساخته بود که کسی به احیای قانون اساسی مشروطه نظر جدی داشته باشد. در عین حال اگر امکان داشت که تصور کنیم آن فضای احساسی و دوقطبی شکل نگرفته بود، شاید می‌شد استخوان‌بندی آن قانون را حفظ کرد و تغییراتی قابل قبول در آن داد. البته توجه به یک نکته نیز می‌تواند راهگشا باشد. از منظر مباحث درون‌دینی به مدل خاصی از سیستم حکومتی پرداخته نشده و آنچه مطرح شده محتواها و معیارها و شاخص‌هایی برای سنجش عملکرد است. در نامه ۵۳ نهج‌البلاغه، حضرت امیر (ع) زمانی که جناب مالک را مأمور امارت مصر می‌کنند، چهار وظیفه اصلی برای او برمی‌شمارند. دو مسئولیت اصلی که حضرت به آن اشاره می‌کنند همان مسئولیت‌هایی است که تدوین‌کنندگان نظریات دولت مدرن در قرون اخیر به آن پرداخته‌اند. در واقع «جایه خراج‌ها» به‌نوعی به معنای برنامه‌ریزی تأمین نقدینگی از طریق سیستم‌های مالیاتی است که در متن نامه به آن پرداخته شده است و منظور از «جهاد عدوها» نیز همان برنامه‌ریزی دفاعی است، زیرا نه حضرت امیر (ع) و نه سردار لایقی چون جناب مالک، بدون برنامه‌ریزی و شناخت قبلی به جهاد با دشمنان نمی‌پرداخته‌اند. این دو مسئولیت، اصلی‌ترین مسئولیت‌های دولت مدرن در ادبیات امروزه است. اغلب محققانی که در امور دینی و نهج‌البلاغه مطالعه دارند و این‌جانب با تعدادی از ایشان مشورت کردم بر این باور و برداشت هستند که این دستورالعمل حضرت امیر (ع)، نه فقط برای مالک، بلکه برای تمام حاکمیت‌های غیرمعصومی است که در طول تاریخ ممکن است توسط دینداران یا حتی غیر دینداران تشکیل شود و لذا این دستورالعمل می‌تواند مبنای تنظیم مدلی برای جمهوری اسلامی

در قانون اساسی، رجوع به آرای عمومی از طریق فراندوم امکان‌پذیر است، اما به نظر من قبل از این سؤال یا به‌جای این سؤال مناسب است بپرسیم آیا عملاً وقت آن رسیده است که به این امکان نظری جامعه عمل بپوشانیم؟ آیا اگر این کار را از نظر تئوری امکان‌پذیر دانستیم و توان خود را برای عمل به آن معطوف کردیم، چالش‌های پیش روی کنونی کشور حل خواهد شد؟ در واقع سؤالی که به‌طور جدی برای خودم مطرح است اینکه آیا در این مقطع زمانی جنس چالش‌های کنونی پیش روی کشور از جنس موضوعات کارشناسی‌بردار است یا نیازمند فراندوم است. یا اینکه کارشناسی‌های کافی نسبت به چالش‌های پیش رو انجام شده و اکنون وقت آن فرارسیده که نسبت به آن‌ها فراندوم برگزار شود؟

به نظر می‌رسد کمی درباره این موضوع به بررسی عمیق‌تر و به دور از احساسات افراطی و تفریطی نیازمند باشیم. اولاً، معمولاً برای مواردی مثل تغییر نظام یا تغییر در قانون اساسی، فراندوم برگزار می‌شود. در حال حاضر که موضوع تغییر نظام به‌عنوان چالش جدی در کشور ما مطرح نیست و اصولاً در هیچ جای دنیا نیز سابقه ندارد که یک رژیم مستقر که هنوز هم متکی به آرای اکثریت است (لااقل خود را متکی به آرای اکثریت می‌داند) در زمان استقرار خودش فراندومی را برای تغییر نظام برگزار کند. برای موضوع تغییر در قانون اساسی نیز تاکنون بحث‌هایی که صورت گرفته بیشتر حول محور نظام ریاستی و نظام پارلمانی بوده است. درباره این موضوع نیز هنوز بحث‌های کارشناسی کافی در سطح ملی صورت نپذیرفته و شرایط اجتماعی و سیاسی ایران و موقعیت تاریخی و سیر تحولات نظام‌های سیاسی و اجتماعی عمیقاً مورد ارزیابی قرار نگرفته است. خوب است توجه داشته باشیم که کشورهایی مانند انگلیس بیش از چند قرن است که دانشگاه و حزب و نهادهای مدنی مانند شهرداری‌های قدرتمند دارند و نظام پارلمانی در این کشور معنی‌دار است. ثانیاً چه شد که پس از حدود چهل سال از تجربه برگزاری فراندوم برای تشکیل نظام جمهوری اسلامی با طرح این سؤالات از خودمان به دنبال آسیب‌شناسی تصمیمات گذشته افتادیم. آیا یکی از دلایلی که باعث شد فرصت مناسب برای بحث و بررسی نسبت به «جمهوری اسلامی» و

از نقطه‌نظر تئوری و نظری می‌توان برای هر انتخابی یک سرآمد زمانی قائل شد. استدلال مرحوم امام خمینی درباره اینکه تصمیم‌گیری نسل‌های قبلی برای خودشان بوده و تصمیم آنان حق تصمیم‌گیری جدید را از نسل‌های بعدی سلب نمی‌کند مبتنی بر همین امکان نظری است

داده شد.

■ آیا می‌توان برای فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

از نقطه‌نظر تئوری و نظری، بلی می‌توان برای هر انتخابی یک سرآمد زمانی قائل شد. استدلال مرحوم امام خمینی درباره اینکه تصمیم‌گیری نسل‌های قبلی برای خودشان بوده و تصمیم آنان حق تصمیم‌گیری جدید را از نسل‌های بعدی سلب نمی‌کند، مبتنی بر همین امکان نظری است. به‌طور کلی یکی از سازوکارهای مورد استفاده در عرصه سیاست فراندوم یا همه‌پرسی است. در واقع همه‌پرسی شیوه‌ای برای اعمال مستقیم حق حاکمیت مردم توسط خودشان در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار است. در قانون اساسی نیز امکان برگزاری فراندوم برای موارد خاصی پیش‌بینی شده که نیاز به مراجعه مستقیم به آرای مردم و همه‌پرسی است. در فصل پنجم قانون اساسی و در بیان حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن، در اصل پنجاه و نهم با پذیرش اصل همه‌پرسی تصریح می‌کند که در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعه مستقیم به آرای مردم صورت گیرد و این مراجعه به آرای مردم باید به تصویب دوسوم نمایندگان مجلس برسد. قانون اساسی در اصل ۱۱۰ و در بیان وظایف و اختیارات رهبر، صدور فرمان همه‌پرسی را جز وظایف رهبری قرار داده است. به این ترتیب هم از نظر مبانی نظری و هم از نظر ترتیبات پیش‌بینی‌شده

نیز باشد که در رأس آن غیرمعصومانی به اداره امور مشغول‌اند، ولو اینکه از فقیهان و عالمان دینی باشند. این نامه و از این دست میراث به‌جای مانده از اسلام، اعم از آنچه در قرآن کریم مطرح شده یا در سنت رسول (ص) و اهل‌بیت (علیهم‌السلام اجمعین) به آن‌ها اشاره شده، (میراث ثقلین) نمونه‌هایی از بیان معیارها و ملاک‌های محتوایی هستند. لذا صرف اینکه شکل نظام سلطنتی باشد یا جمهوری، فی حد ذاته مغایرتی با پیاده‌سازی معیارهای موردنظر مدل‌های مورد تأیید از منظر مباحث درون‌دینی ندارد. البته هرچه در یک قالب و مدل نیز امکان هماهنگ‌سازی با معیارها و شاخص‌ها بیشتر باشد، کارآمدی نظام و مدل افزایش می‌یابد و از این حیث مدل جمهوری کارآمدتر است. به همین دلیل هم وقتی فروپاشی نظام سلطنتی موضوعیت یافت، ابتدا حکومت اسلامی مطرح شد و سپس در راهپیمایی‌های سراسری جمهوری اسلامی مطرح شد. به نظر می‌رسد که همه متفق‌القول بودند که قالب «جمهوری»، مدلی مناسب‌تر برای صورت‌بندی محتواهای موردنظر دینی است. نکته دیگر اینکه پیش‌نویسی برای قانون اساسی تهیه شده بود و حسب ظواهر نقل شده از افراد مؤثری که در آن زمان حضور داشتند مورد تأیید امام خمینی نیز قرار گرفته بود. هرچند در آن مدل به‌درستی و متناسب با آن مرحله از توسعه کشور نظام جمهوری به‌جای نظام سلطنتی مطرح شده بود، ولی نمی‌توان از نظر دور داشت که احتمالاً تدوین‌کنندگان آن قانون از سایر مزایای قانون اساسی مشروطه نیز سود جسته بودند. البته به یاد داریم که از آن زمان تا هنگام تشکیل مجلس خبرگان، گفتگو‌هایی در میان جریان‌های سیاسی شکل گرفت و حرکات‌های مسلحانه نیز در جامعه به وقوع پیوست (که منجر به شهادت مطهری و قره‌نی و عراقی شد) که تا حدی بر فضای مذاکرات مجلس تدوین قانون اساسی نیز اثر گذاشت. همچنین با حضور دکتر حسن آیت از شاگردان دکتر مظفر بقائی در مجلس خبرگان و مطرح کردن نظریه ولایت‌فقیه و حمایت جدی مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری به‌عنوان رئیس مجلس خبرگان و کسی که آن زمان مورد وثوق امام و اغلب علمای بزرگ استان‌های کشور بود از آن نظریه عملاً ساختار قانون اساسی به سمت یک قانون مبتنی بر آن نظریه سوق

همان‌طور که در سخنان خود در سال ۸۹ در قم تأکید کردند، رابطه نظام جمهوری اسلامی با نهاد روحانیت و حوزه‌های علمیه توأم با انتظار «حمایت» و «نصیحت» است. نصیحت نیز به تعبیر امروزی همان انتقاد سازنده و اصلاح‌جویانه است. در معنای نصیحت، هم شفقت و رفتار مشفقانه نهفته و هم نقد و انتقاد مصلحانه مندرج است. باب فقهی «النصیحه لائمة المسلمین» از جمله باب‌های فقهی است که عالمان دینی در بیان و شرح آن بحث‌های مبسوطی کرده‌اند. حضرت آیت‌الله‌العظمی جوادی آملی نیز نسبت به این نکته تصریح کردند که وظیفه نهاد روحانیت است که از نظام حمایت کرده و آن را نصیحت کند، اما استقلال نهاد روحانیت باید محفوظ بماند و حکومت برای نهاد روحانیت تعیین تکلیف نکند، بلکه علما و روحانیت و مرجعیت، خود مسئول تشخیص صلاح و مصلحت دین و مردم و نحوه حمایت از جمهوری اسلامی باشند. در واقع به صراحت بیان کردند که در رابطه بین نهاد مرجعیت و روحانیت با حکومت (حتی حکومتی که در رأس آن فقیهان و مجتهدانی قرار دارند) این نهاد مرجعیت و روحانیت است که ناظر بر اعمال حکومت‌هاست و نه اینکه حکومت‌ها (حتی حکومت دینداران و به‌طور نمونه جمهوری اسلامی) بر نهاد مرجعیت و روحانیت اعمال سیاست کند. درباره اهمیت استقلال نهاد روحانیت و حوزه‌های علمیه از حکومت‌ها، نه تنها مراجع عظام داخل ایران، در قم و مشهد حساسیت دارند، بلکه مراجع عظام نجف نیز مصراً خواستار آن‌اند و این مطلب را عالمانی که با حضرت آیت‌الله‌العظمی سیستانی نیز دیدار داشته‌اند از قول ایشان بیان می‌کنند که علی‌رغم اعتنای ایشان به حمایت از نظام جمهوری اسلامی، در بحث انتقاد و نصیحت نسبت به برخی اعمال آن، به اهمیت استقلال نهاد مرجعیت و روحانیت و حوزه‌های علمیه به خوبی واقف هستند. به هر صورت رعایت مناسبات نظام مردم‌سالار و در حال توسعه ایجاب می‌کند همه نیروهای علاقه‌مند به فعالیت در رقابت سیاسی و تداول قدرت با تشکیل اجتماعات و احزاب و معرفی شفاف دیدگاه‌هایشان خود را در معرض قضاوت مردم قرار دهند، حال این نیروها از عالمان دینی باشند یا سایر نیروهای مذهبی یا ملی. در چارچوب این سازوکار همه ارکان قدرت پیش‌بینی شده در قانون اساسی،

آیت‌الله‌العظمی جوادی آملی نیز نسبت به این نکته تصریح کردند که وظیفه نهاد روحانیت است که از نظام حمایت کرده و آن را نصیحت کند، اما استقلال نهاد روحانیت باید محفوظ بماند

خودم از بعد از اصلاح قانون اساسی در سال ۶۸ و برداشتن شرط مرجعیت از رهبری، عملاً مرجعیت مستقل در ایران نیز همان کارکردی را داشته که در عراق دارد و امروز در هر سه کانون مؤثر دینی در ایران، یعنی، نجف، قم و مشهد، مراجع عظام امثال آیت‌الله‌العظمی وحید خراسانی، همان الگوی رفتاری را با نظام جمهوری اسلامی دارند که آیت‌الله‌العظمی سیستانی در خارج از مرزهای کشور و از موضع مرجعیت نجف با جمهوری اسلامی دارند؛ یعنی، همه کانون‌های مرجعیت، روش «انتقادی-اصلاحی-حمایتی» را در پیش گرفته و اصولاً روش مرجعیت در طول تاریخ همین بوده که خود را در کنار مردم دانسته و به حکومت‌ها با روش «انتقادی-اصلاحی-حمایتی» رفتار می‌کرده‌اند. تنها تغییری که در این معادله ایجاد شده این است که از حدود چهل سال پیش در ایران، بخشی از نیروهای مذهبی (اعم از عالمان دینی و یا نواندیشان دینی) به‌طور مؤثر در تشکیل و اداره حکومتی متکی بر آرای مردم و مبتنی بر قرائت خود از مباحث دینی ورود کرده‌اند. البته اغلب این نیروها نیز مانند سایر نیروهای سیاسی که دیدگاه‌های دیگری دارند در مدل نظری خود، مهم‌ترین ملاک تداول قدرت را پذیرش سازوکار آرای مردم می‌دانند و تنها بخش کمی از نیروهای مذهبی حاضر در صحنه سیاست در ایران ملاک‌های دیگری را به غیر از رأی مردم مطرح می‌کنند. مسئولان ارشد نظام جمهوری اسلامی خود به این رابطه دوسویه فی‌مابین نظام و حوزه‌های علمیه علاقه‌مند هستند و به قول رهبر معظم انقلاب، خود را فرزند نهاد روحانیت و مرجعیت و حوزه‌های علمیه می‌دانند.

محتوی آن، در مقطع سال ۵۸ صورت نپذیرد، خامی نیروهای سیاسی و نداشتن احزاب قوی نبوده است؟ آیا امروز این ضعف اجتماعی و سیاسی در جامعه ما که ریشه تاریخی و فرهنگی نیز دارد رفع شده است و ما مجدداً می‌خواهیم راهی را که قبلاً رفته و تجربه کرده‌ایم دوباره بیازماییم؟ امروز مثلاً این بحث را برخی نیروهای سیاسی مطرح می‌کنند که در کشور همسایه ما یعنی عراق، مدلی توسط مرجعیت نجف دنبال شده که مبتنی بر نظر اکثریت علمای امامیه در طول تاریخ بوده و فی‌الواقع آیت‌الله‌العظمی سیستانی بدون اینکه ولایت‌فقیه در ساختار حکومت عراق تعریف شده باشد، عملاً در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های ساختار حاکمیت عراق اثرگذاری جدی دارد (مانند نقشی که مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی در زمان شاه داشتند) ولی در ایران مبتنی بر نظریه‌ای که در مجلس قانون اساسی مورد حمایت قرار گرفت، ولایت‌فقیه در ساختار حاکمیت تعریف شده است. از طرفی مردم و جریان‌های سیاسی منتقد رفتارهای کسانی هستند که انتظار می‌رفت همان‌گونه که در دوران مبارزه منادیان عدالت علوی بودند، امروز نیز هم خودشان و هم وابستگان‌شان الگوی همان مدعا باشند. لذا ممکن است به خاطر آزرده‌گی‌ها و کدورت‌های ایجاد شده در مردم نسبت به رفتار برخی عالمان دینی مسئول امور اجرایی، قانونی و قضائی و سایر مسئولیت‌ها و عدم وصول برخی مطالبات بحق مانند بهبود شرایط اقتصادی و پیاده‌سازی مدل توسعه صحیح و متناسب با شرایط بومی ایران و نبود برخی آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و یا اعمال برخی روش‌های آمرانه و نظارتی خاص بر فرآیندهای انتخاباتی و مسائلی از این قبیل عده‌ای به این نتیجه برسند که اشکال اصلی و علت‌العلل وضعیت کنونی، ناشی از تعریف ولایت‌فقیه در ساختار قانون اساسی است و بهتر است ما نیز به تاسی از مدل عراق به این تغییر در قانون رأی بدهیم. در واقع به جای ایجاد محیطی کارشناسی برای بررسی این موضوع ممکن است برخی بدون عنایت کافی به وضعیت عمومی کشور بخواهند نارضایتی‌های ایجاد شده در این دوران را نسبت به اوضاع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به‌نوعی صرفاً با مدل ولایت‌فقیه قانون اساسی در ایران مرتبط بدانند. ضمن آنکه به نظر

مشخصاً امروز، به جای رفاندوم به برپاسازی «نهادی» ملی برای ادامه گفت‌وگوهای ملی» نیاز داریم تا در این فرآیند «کنشگران» مرزی» نیز در دو سوی مرز آن را تسهیل کنند

پذیرفته شده است و این ویژگی‌های نظام حوزه‌های شیعی از رموز موفقیت مرجعیت مستقل در طول تاریخ هزاره دوران غیبت کبری به‌شمار می‌رود. البته رویگردانی از دل‌بستگی به امور دنیایی و توجه و توکل به خدا و توسل به معصومین علیهم‌السلام و خصوصاً امام زمان علیه‌السلام و خود را در خدمت خدا و امام زمان و مردم دانستن نیز از دیگر وجوه استمرار و پایداری این نظام بوده است. مرجعیت همچنین در طول تاریخ، هر زمان که لازم دانسته است با روش انتقادی و در صورت نیاز با روش اصلاحی و برای استیفای حقوق مردم، نسبت به حاکمیت‌های سیاسی عمل کرده و به وظایف تاریخی خود جامه عمل پوشانده است.

چالش دیگر امروز کشور و جامعه ما، عدم اجرای عدالت یا لاقابل انصاف است که دارای ریشه‌های تاریخی و خانوادگی نیز هست. بحث در این زمینه بسیار مفصل بوده و نیازمند ساعت‌ها کار کارشناسی است. البته نه اینکه در سطح کلان دچار این چالش نیستیم، که صدالبته دلایل فراوانی بر عدم اجرای عدالت توسط کل نظام وجود دارد و شاید هنوز هم عزم جدی و ملی برای رفع بی‌عدالتی در کشور به چشم نمی‌خورد، اما توجه داشته باشیم که مدیران جامعه نیز از کره ماه نیامده‌اند و خود تربیت‌شده همین جامعه و نظام‌های خانوادگی هستند و بی‌عدالتی را از بستر مناسبات جامعه می‌بینند و با آن بزرگ می‌شوند. اینکه چه مقدار در دوران تربیت خانوادگی برای رفع آن می‌کوشند و هزینه می‌پردازند موضوعی شخصی است و به خودشان مربوط است، اما همین افراد وقتی در جامعه مسئولیت می‌گیرند همان رفتاری از آن‌ها سر می‌زند که با آن بزرگ شده‌اند.

مبتنی بر رأی مردم انتخاب می‌شوند و بدون آنکه در این مقطع نیازی باشد تغییری در قانون اساسی صورت پذیرد، می‌توان مکانیسم‌هایی را برای تداول قدرت برای همه ارکان نظام مورد توافق قرار داد. شاید مناسب باشد کسانی که از این زاویه به تغییر در قانون اساسی می‌نگرند به یاد داشته باشند کسان دیگری هم هستند که در اندیشه تغییر قانون اساسی از زوایای دیگری هستند، لذا پذیرش اصل هر نوع تغییری در قانون اساسی در این مقطع و قبل از «تکمیل فرآیند کارشناسی متکی بر گفت‌وگوهای ملی» ورود به یک مسیری است که نتیجه آن ممکن است الزاماً افزایش حقوق ملت و تقویت سازوکارهای مربوط به نقش آرای مردم در تداول قدرت نباشد. از طرف دیگر اگر شرایط امروز ایران و عراق را بررسی کنیم، در یک کشور (عراق) الگوی حاکمیت به‌گونه‌ای است که فقیهان از خارج از حکومت به اثرگذاری می‌پردازند و در یک کشور (ایران) فقیه در ساختار حکومت ورود کرده و اثرگذار شده است، اما بررسی شرایط عمومی ایران و عراق حاکی از آن است که نه ایران و نه عراق، موقعیت جامعه توسعه‌یافته را ندارند. پس اشکال اصلی امروز در ایران این نیست که فقیه در ساختار حکومت تعریف شده است که حالا بخواهیم با برگزاری رفاندوم آن را تغییر دهیم و به مدل خارج از ساختار یا مدلی بدون نقش فقیه برسیم. چالش اصلی امروز در این رابطه، نهادمند نشدن قدرت ناشی از ولی‌فقیه و عدم توزیع مناسب آن در نهادها و فروکاسته شدن از نقش‌های نظارتی در این سیستم و عدم رعایت تداول قدرت مبتنی بر مبنای مردم‌سالاری و حضور جدی نهادهای قانونی و مدنی (مانند احزاب) است، که از نیازهای این مرحله از دوران گذار، از نظام «کاریماتیک» به نظام «نهادمحور» می‌باشد که ممکن است در اثر تن ندادن به الزامات این مرحله از دوران گذار ما را به‌جایی ببرد که از درون نظام جمهوری اسلامی، نظامی «آمرانه-خودکامه» بیرون بیاید. توجه کنیم که در نهاد مرجعیت مستقل از حکومت نیز سازوکارهایی تاریخی و پذیرفته‌شده وجود دارد که به‌صورت یک نظام کنترل داخلی مؤثر از فراقانونی شدن هر مرجعی جلوگیری می‌کند و در آن نظام شایسته‌سالاری و رعایت سلسله‌مراتب واقعی و نظام کارشناسی و اجتهاد و اظهارنظر آزاد، اساس و مبنا

اگر با بی‌عدالتی‌های ساختار خانواده مماشات کرده باشند، در دوران مسئولیت‌های خود نیز چنین می‌کنند. ضمن آنکه در ساختار کلان کشور نیز به دلیل اتکا به درآمدهای نفتی، خودمختاری و پاسخگو نبودن موجب ایجاد شکاف‌های طبقاتی و بالطبع دور شدن از معیارهای عدالت می‌شود و این دو عامل، یعنی نقش افراد تربیت‌شده در نظام‌های خانوادگی غیرمنصفانه و غیرعادلانه و نیز نقش نظام‌های آموزشی در خوگرفتن به نظام تبعیض از یک‌طرف و نقش ساختارهای غیرپاسخگوی متکی بر درآمدهای نفتی که منجر به گسترش شکاف‌های طبقاتی می‌شود از سوی دیگر، رسیدن به نظام «عدالت‌محور» را با محدودیت‌های جدی روبه‌رو ساخته است. جنس این موضوع نیز از موضوعات کارشناسی‌بردار است.

در جمع‌بندی نسبت به پاسخ این سؤال تأکید می‌کند اموری مانند نهادمند کردن ساختار قدرت و نیز برنامه‌ریزی برای اجرای سیستم مبتنی بر عدالت و تدوین برنامه توسعه عدالت‌محور و متوازن و پایدار و مبارزه با فساد و حل مشکلات مربوط به کم‌آبی و برنامه‌ریزی‌های توسعه و اداره امور شهری و اصلاح نظام آموزشی و نقش یافتن نهادهای مدنی مانند شهرداری‌ها در این‌گونه امور و از این قبیل چالش‌ها، از جنس چالش‌های رفاندوم‌بردار نیست و نیازمند کار کارشناسی و آن هم در «بستر گفت‌وگوهای ملی» است. در پاسخ به سؤالات قبلی نشریه پیام ابراهیم و در جمع‌بندی نهایی گفتم که ما برای طی فرآیند انتقال تجارب نسلی، فی‌مابین نسل‌های اول و دوم و سوم، حداکثر بیست سال وقت داریم، اگر این زمان‌بندی مورد قبول باشد، تعریف اولویت‌ها در این برنامه بیست‌ساله یکی از رموز موفقیت جامعه ما در گذار از این وضعیت تاریخی است. ما در مرحله اول و سال‌های ابتدایی این بیست سال و مشخصاً امروز، به‌جای رفاندوم به برپاسازی «نهادی ملی برای ادامه گفت‌وگوهای ملی» نیاز داریم تا در این فرآیند به قول محقق و دانشمند آگاه و محترم و دلسوز، جناب آقای دکتر مقصود فراستخواه، «کنشگران مرزی» نیز در دو سوی مرز، آن را تسهیل کنند و نخبگان داخل حکومت و نخبگان بیرونی و کنشگران داخل حکومت بتوانند تمامی مشکلات کشور را احصا نموده و به تدوین راه‌حل‌ها بپردازند و مسئولان ارشد

کارشناسی بردار نیز نباشد، می‌توان به سازوکار فرآیندوم مراجعه کرد. امروز برخی از مطالبات جامعه سیاسی است، از قبیل رعایت سازوکارهای قانون اساسی در تداول قدرت و عدم استفاده از موقعیت نهادهای قانونی و رسمی برای حمایت جناحی. برخی مطالبات فرهنگی و برخی نیز مربوط به آزادی‌های اجتماعی است مردم نه تنها نمی‌خواهند در امور خصوصی آن‌ها مداخله‌ای صورت گیرد، بلکه نسبت به اجباری بودن اموری مانند حجاب نیز سرخورده‌اند؛ اما مطالبه اکثریت اقتصادی و آن هم بیشتر از این نوع است که مردم نگران وضعیت غیرعادلانه و تبعیض‌آمیز کنونی و نیز نگران آینده خود و فرزندانشان و نگران نداشتن مدلی برای توسعه عدالت‌محور و پایدار در کشورند. امروز مردم به کشورهایی مثل مالزی و کره و ترکیه سفر می‌کنند (فعلاً اروپا و آمریکا را در نظر نمی‌گیریم که مردم به آنجا نیز سفر می‌کنند و وضعیت آن‌ها را نیز می‌بینند) و آن کشورها را با دیروز خودشان مقایسه می‌کنند و دائماً از خود سؤال می‌کنند که چرا ایران نمی‌تواند مثل کشور مالزی، یک الگوی توسعه بومی پایدار و قابل قبول را تدوین و پیاده‌سازی کند؟ مردم نمی‌توانند باور کنند که این همه تنگناهای اقتصادی برای اقشاری از جامعه وجود دارد و هر روز اخباری منتشر می‌شود که به دلیل ناکارآمدی نظام اداری و نظام کنترل‌های مالی در فلان نهاد، چند هزار میلیارد تومان اختلاس صورت گرفته و اختلاس‌گر نیز از کشور گریخته و رفته و دست کسی هم به او نمی‌رسد.

این مطالبات به نوعی مطالبات ملی است اما جنس آن‌ها فرآیندوم بردار نیست و باید برای آن‌ها برنامه‌ریزی متخصصانه و با حضور کارشناسان و نخبگان داخل و خارج از حکومت و با نقش‌آفرینی کنشگران مرزی (به قول دکتر فراستخواه) صورت پذیرد.

از نظر شرایط برگزاری فرآیندوم نیز ترتیباتی در قانون اساسی پیش‌بینی شده است. من جمله اینکه دوسوم نمایندگان مجلس به برگزاری فرآیندوم رأی بدهند و رهبری نیز فرمان انجام فرآیندوم را بدهند. همه‌پرسی به غیر از موارد مربوط به تغییر در قانون اساسی می‌تواند برای رفع اختلاف نسبت به موضوعی بسیار مهم از مسائل اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اجتماعی در کشور نیز، انجام شود. در ایران، به‌غیر از سه فرآیندومی که پس از

مردم نمی‌توانند باور کنند که این همه تنگناهای اقتصادی برای اقشاری از جامعه وجود دارد و هر روز اخباری منتشر می‌شود که به دلیل ناکارآمدی نظام اداری و نظام کنترل‌های مالی در فلان نهاد، چند هزار میلیارد تومان اختلاس صورت گرفته و اختلاس‌گر نیز از کشور گریخته و رفته و دست کسی هم به او نمی‌رسد

دارند (که البته امروز الزاماً این‌گونه نیست و بسیاری از مسئولان و نخبگان درون نظام نیز، عناصر و شخصیت‌های دلسوز و آگاه و سلامت و پایبند به ارزش‌ها هستند) ضروری است که اشتباهات انقلابیون آن دوران را نیز مرتکب نشوند. طرح انواع مطالبات در «فرآیند گفت‌وگوی ملی» خوب است، اما بهتر و مناسب‌تر آن است که متخصصان فن در هر رشته‌ای، در جریان گفت‌وگوهای ملی از میان مطالبات گوناگونی که مطرح می‌شود به دسته‌بندی و اولویت‌بندی آن‌ها بپردازند. ضمن آنکه اغلب منتقدین وضع موجود، اعم از اصلاح‌طلب یا اصول‌گرایان معتدل، اعتدال‌گرایان و اصول‌گرایان تند جدید و حتی همه مردم (اعم از ایرانیان داخل کشور و ایرانیان خارج از کشور)، همگی در وضعیت ایجادشده کنونی سهمی دارند و هیچ‌کس و هیچ مقامی از صدر تا ذیل نمی‌تواند خود را اپوزیسیون این وضعیت قلمداد نموده و شانه از مسئولیت خالی کند، لذا راهی نداریم جز اینکه همگی با هم و با قبول یکدیگر و پذیرش تکثرها و ضعف‌ها و قوت‌هایمان، این مسیر را در محیطی آرام و متکی بر کار کارشناسی و در بستر «ادامه گفت‌وگوهای مدیریت‌شده ملی» و به صورت «صلاح‌تدریجی» و «گام به گام» طی کنیم.

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (فرآیندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فرآیندوم و موضوع هر یک وجود دارد؟

به نظرم صرفاً برای مطالباتی که جنبه ملی داشته باشد و از جنس موضوعات

نظام نیز از تندروی‌هایی که رژیم شاه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ مرتکب شدند، اجتناب کنند و به نظرات کنشگران مرزی و نخبگان درون و بیرون دل بسپارند و همچنین مردم و جریان‌های سیاسی نیز از خاطر نبرند که نیاز اصلی امروز مردم، اطمینان‌یابی از وضعیت حال و آینده خودشان و فرزندانشان و اجرای نسبی عدالت و جلوگیری از فساد و تبعیض و فقر مطلق و به‌طور کلی تدوین و اجرای یک مدل توسعه پایدار بومی است، لذا در طرح مطالبات اولویت‌ها را فراموش نکنند. نکته بسیار مهمی که لازم می‌دانم نسبت به آن تأکید کنم و در جمع‌بندی از پاسخ به سؤالات قبلی نیز به آن اشاره کردم موضوع «ادامه گفت‌وگو» است. در واقع، اصل گفت‌وگو در ایران و فی‌مابین نخبگان داخل و خارج از حاکمیت سیاسی، سال‌هاست که شروع شده، اولاً باید ادامه یافته و مدیریت شود و پیشنهاد جناب آقای دکتر فراستخواه در مورد نقش کنشگران مرزی، می‌تواند در مدیریت این گفت‌وگوها بسیار اثرمند باشد و ثانیاً همین گفت‌وگوها نیز می‌بایست نهادمند شود. فی‌الواقع اگر یکی از چالش‌هایمان را در کل نظام سیاسی - اجتماعی، نهادمند نشدن می‌دانیم و می‌خواهیم به وضعیت مطلوب نهادینه شدن، برسیم، در طی این مسیر نیز می‌بایست با الزامات همان هدف‌گذاری مطلوب، حرکت کنیم. به هیچ هدف خوب و مطلوبی، نمی‌توان از طریق روش‌های غیرمطلوب، دست یافت. لذا «تشکیل نهادی برای ادامه و مدیریت گفت‌وگوهای ملی» حائز اهمیت است.

نکته دیگر توجه به وضعیت جهانی و منطقه‌ای است. گرچه تئوری توطئه را به صورت مطلق واقعی نمی‌دانم، اما به این نکته نیز رسیده‌ام که سایر قدرت‌هایی که برای کشورهای خودشان برنامه‌ریزی می‌کنند در اندیشه ما نیستند و هر جا که کشور ما یا هر کشور دیگری مانع تحقق برنامه‌هایی که آنان برای پیشرفت جامعه خودشان ریخته‌اند بشویم یا بشوند، قطعاً برای برنامه‌های خودشان دل می‌سوزانند ولو اینکه به بهای نابودی جوامعی چون ما تمام شود. اگر انتظار داریم که مسئولان ارشد نظام از تاریخ درس گرفته و اشتباهات شاه را تکرار نکنند، مردم و جریان‌های سیاسی نیز که اگر فرض کنیم از نظر مقایسه‌ای در جایگاه انقلابیون قبل از انقلاب قرار

اگر امروز این سؤال را در مورد رفراندوم ۵۸ از خودمان داریم، شاید چندان نتوانیم به خودمان و همه کسانی که آن تصمیم را گرفتند خرده بگیریم

خواهد شد و این احتمال وجود دارد که بیست سال بعد در معرض این سؤال قرار بگیریم که آیا بررسی‌های کافی برای انجام چنین رفراندومی صورت پذیرفته بود یا خیر. اگر امروز این سؤال را در مورد رفراندوم ۵۸ از خودمان داریم، شاید چندان نتوانیم به خودمان و همه کسانی که آن تصمیم را گرفتند، خرده بگیریم، زیرا تجارب همه در آن هنگام، به اندازه‌ای بود که بیش از آن از کسی توقع نمی‌توان داشت؛ اما امروز دیگر با داشتن دسترسی به تجارب دیگر کشورها و انفجار نظام اطلاعاتی در دنیا و شناخت‌های گوناگونی که به دست آورده‌ایم، نیازمند تصمیم‌گیری‌های کارشناسی‌شده‌تری هستیم که از مسیر گفت‌وگوهای همه‌جانبه ملی تصمیم‌سازی شده باشد. از این‌رو لازم است به جای رفراندوم، برای برپا سازی یک «نهاد ملی» عزم جدی داشته باشیم. ما در چارچوب یک برنامه حدود بیست‌ساله، در مرحله اول حدود یک سال و نیم وقت داریم که با تشکیل یک «نهاد ملی برای ادامه گفت‌وگوهای ملی»، متشکل از نخبگان داخل و خارج از حاکمیت و با مدیریت کنشگران مرزی بتوانیم به تفاهمات اولیه دست یابیم و این تفاهمات به انتخاباتی بسیار سالم و با حضور اکثریت کنشگران سیاسی و اجتماعی منجر شده و حضور اکثریت آگاهانه و قاطع مردم را نیز به همراه داشته باشد تا قوه مقننه‌ای قوی از این انتخابات شکل بگیرد. به‌طور هم‌زمان در نهادهای زیر نظر ولی‌فقیه نیز، اعمال مدیریت‌های عدالت‌محور و به دور از تمرکزگرایی و تقویت نظام نظارتی، صورت گیرد. نهادهای قانونی و رسمی نیز صرفاً در چارچوب قانون و با پرهیز از ورود به مسائل

انقلاب برگزار شده (یکی در ۱۲ فروردین برای جمهوری اسلامی و دو تا نیز برای قانون اساسی ۵۸ و ۶۸) درگذشته نیز یک بار برای انحلال مجلس و ابقای دولت مصدق و یک بار هم برای انقلاب سفید شاه، رفراندوم برگزار شده است.

■ آیا مشارکت یا عدم مشارکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری و یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی به رفراندوم از نوع رفراندوم ۵۸ است و در غیر این صورت به‌ضرورت رفراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع درخواست رئیس‌جمهور کنونی) چگونه باید پاسخ گفت؟

به نظر مشارکت مردم در انتخابات مقننه و مجریه به امید بهبودسازی اوضاع کنونی صورت می‌پذیرد و نمی‌توان حتی با وقوع مشارکتی بالا از آن برداشت رفراندوم کرد. جامعه متکثر است و جریان‌های سیاسی موجود نیز متکثرند و بدون تفاهم همه مردم و همه جریان‌های سیاسی نمی‌توان به مدلی برای خروج از این وضعیت امیدوار بود. رئیس‌جمهور در هنگام بحث درباره رفراندوم به موضوع خاصی اشاره کرده‌اند و صرفاً به این بحث پرداختند که می‌توان به‌جای اینکه اقتصاد به سیاست یارانه بدهد، سیاست یک دهه به اقتصاد یارانه بدهد و اثر آن را در معیشت مردم بررسی کنیم. اگر منظور ایشان برگزاری رفراندوم در این مورد باشد، این از مواردی است که مربوط به اختلاف‌نظر در یک موضوع عمده در کشور به حساب می‌آید و در همه نظام‌های سیاسی دنیا، اعم از پارلمانی و یا ریاستی و یا نظام‌های ترکیبی پارلمانی-ریاستی (مثل فرانسه)، بعضاً برای این‌گونه امور نیز به آرای مستقیم مردم مراجعه می‌شود. مثل همه‌پرسی که در سال قبل میلادی در انگلستان برای خروج از اتحادیه اروپا انجام شد؛ اما به نظر خودم فعلاً نیازی به رفراندوم نیست، زیرا به دلیل نبود نهادهای مدنی و قانونی قوی و مؤثر و احزاب توانمند و نداشتن رسانه‌های متعددی که بتوانند در سطح ملی کارکرد داشته و منعکس‌کننده آرا و اندیشه‌های متکثر جامعه باشند، عملاً هر نوع رفراندومی برای هر نوع تغییری، مشابه رفراندوم ۱۲ فروردین ۵۸

دیگر عمل کنند. از آن به بعد و حداکثر تا سه سال وقت داریم تا با ادامه فعالیت‌های مدنی و توسعه آن‌ها و نیز رعایت سازوکارهای قانونی و بسترسازی برای مشارکت همه جریان‌های اجتماعی و سیاسی و اکثریت مردم، در سال ۱۴۰۰ نیز، انتخاباتی بلوغ‌یافته‌تر برای اصلاح و تکامل بخشی قوه مجریه به سرانجام برسانیم و به‌این‌ترتیب با اصلاح و تکمیل دو قوه مقننه و مجریه و تدابیری که برای اصلاح و ارتقا در قوه قضائیه صورت گیرد هر سه قوه قانونی در یک فرآیند حدود پنج ساله، بتوانند در وضعیت مناسب‌تری قرار گیرند. با اتخاذ تدابیر قانونی برای فعالیت نهادهای مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد، و احزاب و مطبوعات و بهبود وضعیت فعالیت رسانه ملی، نظارت دائمی مردم، نهادهای مدنی و مطبوعات نیز بر فعالیت هر سه قوه و سایر قوا و ارکان قدرت افزایش کمی و کیفی یافته و عملکرد همه نهادهای قانونی قدرت به‌تدریج در یک فضای شفاف‌تر و شیشه‌ای‌مانند در معرض ارزیابی و قضاوت مردم قرار خواهد گرفت.

مجموع این تدابیر می‌تواند زمینه‌های «تبعیض» و «بی‌عدالتی» را به حداقل رسانیده و شکاف طبقاتی موجود را کاهش داده و جلوی بروز خدای‌ناکرده هرگونه وضعیت «هرج‌ومرج‌طلبانه» را که برخی به دنبال آن هستند گرفته و هم از پیش آمد هرگونه وضعیت «آمرانه-خودکامه» جلوگیری کند و کشور در چهارچوب قانون اساسی و با عزم برنامه‌ریزی برای پیگیری انجام اصلاحات و در قالب یک برنامه توافق شده ملی برای توسعه عدالت‌محور و پایدار، حرکت کند.

گرچه هیچ‌یک از ما اعضای جامعه ایران از همه نسل‌های حاضر، اعم از مسئولان کشور از صدر تا ذیل و آحاد مردم و جریان‌های سیاسی، نخبگان داخل و خارج از حکومت بی‌عیب و نقص نیستیم و باور داریم که به‌غیراز وجود نازنین چهارده معصوم، احدی از انسان‌های غیرمعصوم، حتی مراجع و علمای عظیم‌الشان نیز، مصون از خطا نیستند، اما بنا به فرموده معصوم علیه‌السلام می‌توانیم یقین داشته باشیم چنانچه همگی ما رابطه خود را با خدای خود اصلاح کنیم خداوند نیز با نظر لطف و عنایت با ما رفتار کرده و رابطه ما را با مردم (همه ما با یکدیگر) اصلاح خواهد کرد. «مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ»

لزوم استفاده از ظرفیت‌های قانون اساسی

گفت‌وگو با بهرام سمیع

آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است، شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور. ... «اسلام، هم حقوق بشر را محترم می‌شمارد و هم عمل می‌کند. حق را از هیچ کس نمی‌گیرد. حق آزادی را از هیچ کس نمی‌گیرد. اجازه نمی‌دهد که کسانی بر او سلطه پیدا کنند که حق آزادی را به اسم آزادی از آن‌ها سلب کند.»

«دولت استبدادی را نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود.» ... «ما حکومتی را می‌خواهیم که برای اینکه یک دسته می‌گویند مرگ بر فلان کس، آن‌ها را نکشند.» ... «حکومتی که ما می‌خواهیم مصادقش یکی حکومت پیغمبر است که حاکم بود. یکی علی و یکی هم عمر.»

«تمام اقلیت‌های مذهبی در حکومت اسلامی می‌توانند به کلیه فرائض مذهبی خود آزادانه عمل نمایند و حکومت اسلامی موظف است از حقوق آن‌ها به بهترین وجه دفاع کند.» ... «جامعه آینده ما جامعه آزادی خواهد بود. همه نهادهای فشار و اختناق و همچنین استثمار از میان خواهد رفت.» ... «زنان در انتخاب، فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازین اسلامی آزادند.» ... «زن‌ها در حکومت اسلامی آزادند حقوق آنان مثل حقوق مردها. اسلام زن را از اسارت مردها بیرون آورد و آن‌ها را هم‌ردیف مردها قرار داده است، تبلیغاتی که علیه ما می‌شود برای انحراف مردم است. اسلام همه حقوق و امور بشر را تضمین کرده است.» ... «رأی ملت متبع است، ولو به ضرر خودشان باشد.»

ثالثاً رفراوندوم کار بسیار خوبی بود؛ زیرا تعداد مردمی که در تظاهرات شعار تأسیس جمهوری اسلامی را سر دادند مشخص نبود و ممکن بود این شبهه پیش آید که تظاهرکنندگان اکثریت مردم نبودند، اما با انجام رفراوندوم مشخص شد که ۹۸.۲ درصد مردم ایران خواهان حکومت جمهوری اسلامی هستند.

است. برخلاف نظام سلطنتی مقامات مادام‌العمر نیست، طول مسئولیت هر یک از مقامات محدود و موقت است؛ یعنی مقامات ادواری است، هر چند سال عوض می‌شود. اگر هم هر مقامی یکی از شرایطش را از دست داد، ساقط می‌شود.» ... «رژیم ایران به یک نظام دموکراسی تبدیل خواهد شد که موجب ثبات منطقه می‌گردد.» ... «اختیارات شاه را نخواهیم داشت.» ... «من هیچ سمت دولتی

امام خمینی

فرمودند:

«حکومت جمهوری

است مثل سایر

جمهوری‌ها و احکام

اسلام هم احکام

مترقی و مبتنی بر

دموکراسی و پیشرفته

و با همه مظاهر

تمدن موافق.»

را نخواهیم پذیرفت» ... «علما خود حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند. این حکومت در همه مراتب خود متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.» ... «من نمی‌خواهم ریاست دولت را داشته باشم. طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت» ... «من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگری است.» ... «من و سایر روحانیون در حکومت پستی را اشغال نمی‌کنیم. وظیفه روحانیون ارشاد دولت‌ها است. من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم.» ... «قانون این است. عقل این است. حقوق بشر این است که سرنوشت هر آدمی باید به دست خودش باشد.» ... «باید اختیارات دست مردم باشد. این یک مسئله عقلی است. هر عاقلی این مطلب را قبول دارد که مقدرات هر کسی باید دست خودش باشد.»

«حکومت اسلامی بر حقوق بشر و ملاحظه

■ در روز دوازدهم فروردین ماه سال ۱۳۵۸ رفراوندوم حکومت جمهوری اسلامی برگزار شد. به نظر شما در آن زمان، یعنی پنجاه روز پس از پیروزی انقلاب درک درستی از ماهیت حکومت تازه وجود داشت یا نیاز بود مبانی حکومت جمهوری اسلامی بیشتر برای مردم تثویز شود و شرح داده شود؟

اکثریت قاطع مردمی که در تظاهرات سال ۱۳۵۷ شرکت می‌کردند در شعارهای خود تأسیس حکومت جمهوری اسلامی را با بانگ بلند فریاد می‌زدند و برای تحقق شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی جلو گلوله‌های عمال دیکتاتور زمان سینه سپر کردند، خون دادند و جوانان خود از زن و مرد را فدا کردند.

ثانیاً رهبر انقلاب امام خمینی رحمت‌الله علیه در پاریس مبانی حکومت جمهوری اسلامی را بیان کردند. ایشان فرمودند:

«بشر در اظهار نظر خودش آزاد است.» ... «اولین چیزی که برای انسان هست آزادی بیان است.» ... «مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند.» ... «در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.» ... «در حکومت اسلامی اگر کسی از شخص اول مملکت شکایتی داشته باشد، پیش قاضی می‌رود و قاضی او را احضار می‌کند و او هم حاضر می‌شود.» ... «یکی از بنیان‌های اسلام آزادی است.» ... «بنیاد دیگر اسلام اصل استقلال ملی است.» ... «حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است.» ... «دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم و به همین نحو که الآن هستم، وقتی دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم.» ... «ما شکل حکومت ما جمهوری است، جمهوری به معنای اینکه متکی به آرای اکثریت است.» ... «حکومت جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و مبتنی بر دموکراسی و پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق.» ... «ولایت با جمهور مردم است.» ... «عزل مقامات جمهوری اسلامی به دست مردم

انجام خواهد شد». وزارت کشور مسئول اجرای همه‌پرسی و شورای نگهبان نظارت بر آن را به عهده دارد و نتیجه همه‌پرسی توسط رئیس‌جمهور به دستگاه‌های ذی‌ربط ابلاغ می‌شود. بر اساس اصل ۵۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همه مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را می‌توان به همه‌پرسی گذاشت.

به‌عنوان مثال می‌توان امروز نظارت استصوابی و ميسوपालيد بودن شورای نگهبان در انتخابات مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و ریاست جمهوری را که از جمله مباحثی است که موجب مناقشات جدی در کشور شده به فراندوم گذاشت. این موضوع شاید شروع خوبی برای اجرایی شدن اصل ۵۹ قانون اساسی و قانون معطل مانده همه‌پرسی در جمهوری اسلامی باشد.

■ آیا مشارکت یا عدم شرکت در انتخابات‌های کلان مقننه و مجریه می‌تواند امکان آری یا نه گفتن به وضع موجود و نظام کنونی را برای مردم فراهم سازد؟ در این صورت چه نیازی به فراندوم از نوع فراندوم ۵۸ است و در غیر این صورت به ضرورت فراندوم برای اصلاح ساختاری نظام (از نوع مورد درخواست رئیس‌جمهوری کنونی)، چگونه باید پاسخ گفت؟

عدم مشارکت نمی‌تواند دلیل نه گفتن به وضع موجود کشور باشد؛ زیرا کسانی که در انتخابات شرکت نمی‌کنند چند دسته‌اند، عده‌ای ممکن است به دلیل اعتراض باشد، ولی تعداد قابل توجهی نیز به دلیل بی‌تفاوتی یا غفلت در انتخابات شرکت نمی‌کنند و تفکیک معترضین از بی‌تفاوت‌ها و سایرین امکان‌پذیر نیست. کسانی که در انتخابات مشارکت نمی‌کنند نمی‌توانند عدد تمام کسانی که در انتخابات شرکت نکردند را به حساب خود بگذارند. من معتقدم از ظرفیت قانون اساسی و به‌ویژه فراندوم باید برای اصلاح ساختار نظام استفاده کرد. بر اساس قانون اساسی، فقط دین و مذهب رسمی کشور و تغییر اساسی در نقشه مرزی کشور الی‌الابد امکان ندارد ولی سایر اصول را می‌توان به اقتضای شرایط کشور ملت و اصلاح کرد. ❖

فراندوم کار بسیار خوبی بود؛ زیرا تعداد مردمی که در تظاهرات شعار تأسیس جمهوری اسلامی را سر دادند مشخص نبود و ممکن بود این شبهه پیش آید که تظاهرکنندگان اکثریت مردم نبودند، اما با انجام فراندوم مشخص شد که ۹۸.۲ درصد مردم ایران خواهان حکومت جمهوری اسلامی هستند

زمان مشروطیت امکان‌پذیر نبود؛ زیرا در آن قانون اساسی محور امور پادشاه بود.

■ آیا می‌توان برای فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ پیرامون تأسیس نظام «جمهوری اسلامی» (آری یا نه؟) نوعی مهلت یا سرآمد زمانی قائل شد؟

همان‌طوری که امام فرمودند پدران ما حق نداشتند برای ما تصمیم بگیرند و نسل کنونی باید برای خودش تصمیم بگیرد و مردم ما در سال ۵۷ از حکومت پادشاهی عبور کردند، بدیهی است که ما نیز نمی‌توانیم برای نسل‌های بعد تعیین تکلیف کنیم و مسلم است که نوع حکومت و نحوه حاکمیت حاکمان را خودشان باید تعیین کنند.

■ شروط و شرایط برگزاری همه‌پرسی‌ها (فراندوم‌ها یا مراجعه به آرای عمومی) در حال حاضر چیست؟ و چه تفاوتی میان انواع مطالبه فراندوم و موضوع هر یک از آن‌ها وجود دارد؟

برگزاری همه‌پرسی در جمهوری اسلامی بر اساس اصل ۵۹ قانون اساسی امکان‌پذیر است. مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۶۸ قانون «همه‌پرسی در جمهوری اسلامی» را به تصویب رسانده و آیین‌نامه اجرایی آن را نیز دولت تهیه کرده است. ماده ۳۶ قانون همه‌پرسی در جمهوری اسلامی ایران اشعار می‌دارد: «همه‌پرسی به پیشنهاد رئیس‌جمهور و یا یک‌صد نفر از نمایندگان مجلس و تصویب دوسوم مجموع نمایندگان

■ شرایط و حال و هوای آن روزهای مردم و گروه‌های سیاسی چگونه بود؟

آن روزها همه گروه‌های سیاسی مانند حزب توده فداییان خلق، گروه‌های نظیر مجاهدین خلق گروه‌های ملی و مذهبی نظیر نهضت آزادی و جبهه ملی و گروه‌های انقلابی و مذهبی متعددی فعال بودند، اکثریت آن‌ها روزنامه و مجلاتی به‌عنوان ارگان حزب خود منتشر می‌کردند و آزادانه عقاید خود را در آن می‌نوشتند بسیاری از این گروه‌ها کتاب‌فروشی داشتند، در آن ایام جلسات سخنرانی و مناظره داغ بود و همه در کنار هم آزادانه فعالیت می‌کردند. علی‌رغم اینکه مردم به‌طور چشمگیری از امام و روحانیون انقلابی و گروه‌های مذهبی حمایت می‌کردند اما سایرین در کمال آزادی و آسایش خاطر به فعالیت‌های سیاسی-فرهنگی مشغول بودند.

■ در قانون اساسی رژیم گذشته این نکته آمده بود که «سلطنت موهبتی است الهی که بر اساس رأی مردم به شخص پادشاه اعطاشده است.» پس از انقلاب رأی مردم از شاه مخلوع برگشته بود و خودبه‌خود وی از سلطنت عزل شده بود. به نظر شما بر پایه تغییرات در برخی اصول قانون اساسی ثمره انقلاب مشروطه، پایه‌گذاری حکومت جدید امکان‌پذیر بود؟

مردم در انقلاب خونین ۱۳۵۷ خواستار عبور از نظام حاکم؛ یعنی سلطنت و حکومت پادشاهی بودند و به‌طور واضح تأسیس حکومت جمهوری را طلب می‌کردند و حکومت جمهوری در چارچوب قانون اساسی سابق شدنی نبود؛ البته برخی از اصول قانون اساسی مانند اصل تفکیک قوا در قانون اساسی جدید به زبان روز بیان شده است

به خاطر دارم امام خمینی فرمودند هر نسلی می‌تواند برای خودش تصمیم بگیرد این‌که پدران ما حکومت پادشاهی را قبول کردند دلیل نمیشد که ما همان حکومت و قانون اساسی را قبول کنیم بنابراین مردم در سال ۵۷ به دنبال تغییر نظام پادشاهی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی بودند و تأسیس جمهوری با تکیه بر قانون اساسی



سید جمال؛ آغازگر خط بیداری

تنظیمات عثمانی و روسیه (طالبوف و حاج زین‌العابدین مراغه‌ای)، اصلاح فرهنگی و سیاسی و دینی (سید جمال‌الدین اسدآبادی) و... ارائه می‌شد و طیف باورمندان به این راهکارها عمدتاً دل در گروی تغییرات نهادی و اشکال روساختی داشتند و راه چاره را در پیروی از الگوهای غربی و مدرنیته ابزاری می‌دانستند تا مدرنیته. این بود که اغلب آنان به مشی سیاسی برای تغییرات فوری گرویدند تا مشی فرهنگی. چراکه از یک‌سو ساختار سیاسی به مانعی اصلی در برابر تحول‌خواهی شناخته می‌شد و از سوی دیگر استعمار وقت (روس و انگلیس) با توطئه‌ها و اقدامات ضد ملی‌شان، کشور را جولانگاه ترک‌تازی خود برای پیش بردن اهدافشان قرار داده بودند و نخبگان و بیداران جامعه تمام هم و غمشان در پاسخ به ضرورت‌های زمانه و مسائل فوری و فوری جامعه بود تا پی‌ریزی شالوده‌های نظری و فکری و مکتبی برای یک مبارزه بلندمدت و ریشه‌ای برای خشکاندن ریشه‌های انحطاط و عقب‌ماندگی. **ناکامی سید جمال در پیشبرد بُعد آموزه‌ای**

سید جمال‌الدین اسدآبادی با آنکه خود آغازگر و پیشاهنگ خط بیداری بود به‌رغم داشتن دل در گروی اصلاح فرهنگی و دینی، بنا به موقعیت خطیر کشورهای اسلامی و از جمله ایران نتوانست پایه‌های مبارزه مکتبی را تحکیم کند و پروژه‌اش بیشتر معطوف به امور سیاسی در وجوه ضد استبدادی و ضد استعماری بود. او طی دو سفر به ایران که بار نخست به مدت ۳ الی ۴ ماه و بار دوم به مدت تقریباً ۱۰ الی ۱۱ ماه طول کشید، به سبب زودپایی و بیرون راندنش از ایران به



علی قاسمی

پژوهشگر تاریخ

از یک‌سو ساختار سیاسی به مانعی اصلی در برابر تحول‌خواهی شناخته می‌شد و از سوی دیگر استعمار وقت (روس و انگلیس) با توطئه‌ها و اقدامات ضد ملی‌شان، کشور را جولانگاه ترک‌تازی خود برای پیش بردن اهدافشان قرار داده بودند

می‌دانستند و بعد از آن هریک با توجه به نوع رویکردها و تجربه‌ها و... راه‌حل‌های گوناگونی برای برون‌رفت از عقب‌ماندگی‌های ساختاری ارائه می‌دادند. فی‌المثل در ایران از راهکار تدوین قانون (مستشارالدوله) گرفته تا طرح پروتستان‌تسیم و تغییر خط و الفبا (آخوندزاده)، اصلاح در ارتش (عباس میرزا)، اصلاح نهادهای آموزشی و دیوانی (امیرکبیر)، اصلاح سیاسی و اجتماعی و فرهنگی متأثر از

در مطالب قبل به‌اجمال به نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی به‌عنوان آغازگر خط بیداری با سرمشق اصلاح‌گری به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم در دو بُعد آموزه‌ای و راهبردی اشاره شد. در این بخش به فعالیت‌های سید جمال و تأثیراتش در شکل‌گیری جریان روشنفکری دینی در دو وجه یادشده می‌پردازیم.

عصر سید جمال، عصر هجوم استعمار غربی بر ممالک آسیایی و خاورمیانه و شمال آفریقا و به‌ویژه دست‌اندازی بر کشورهای اسلامی بود و اغلب روشنفکران و بیداران این قبیل کشورها در فکر چاره‌جویی و تدبیر برای مبارزه و مقاومت در برابر تجاوزات استعمارگران بودند. اغلب حکام کشورهای اسلامی در غفلت و بی‌خبری با همان منش استبدادی بر اریکه قدرت نشسته بودند و به‌عنوان پایگاه استعمار و به‌مثابه ستون پنجم آن عمل می‌کردند و حتی به‌رغم آگاهی از وضع و حال کشورهای پیشرفته غربی و میزان عقب‌ماندگی و انحطاط کشورهای خودشان از آن کشورها، نه‌تنها در پی اصلاح امور و تغییر اوضاع بر نمی‌آمدند که حتی در برابر گرایش‌های تحول‌خواهانه برخاسته از اقدامات بیداران و تحصیل‌کردگان جامعه نیز سنگ‌اندازی می‌کردند و به شیوه‌های مختلف درصدد سرکوب و منکوب کردن آن‌ها بر می‌آمدند.

حاصل نخستین رویارویی‌ها و مواجهات نخبگان و برخی دولتمردان کشورهای اسلامی با مظاهر فکری تمدنی غرب جز حیرت و شگفتی و تأمل بر وضع اسفبار و منحط جوامع خود نبود و اغلب آن‌ها انحطاط و عقب‌ماندگی را مسئله اصلی

کرد و آن‌ها را به نتایج تحول فکری و هوشیاری ملی ایران سخت اندیشناک گردانید» (فریدون آدمیت، صص ۲۰۲ و ۲۰۳)

بحران‌های جوامع اسلامی و از جمله ایران به قدری حاد بود که سید جمال در نخستین دیدارش با ناصرالدین‌شاه خود را به‌مثابه یک ابزار بزنده معرفی می‌کند و از او می‌خواهد که استعدادش را در جهت تغییر وضع کشور به کار بگیرد و به قدری آتش سید جمال داغ و سوزاننده است که به گفته شاهدان، ناصرالدین‌شاه در همان دیدار نخست، از او بیم به دل می‌گیرد و سید جمال نیز راه روسیه را در پیش می‌گیرد تا بلکه بتواند با پشتوانه روس‌ها، ضد اهداف استعماری انگلستان در کشورهای اسلامی اقداماتی کند. سید جمال یک‌تنه بار یک عصر را بر دوش می‌کشد و از کشوری به کشور دیگر رانده یا پاس داده می‌شد و هر جا که پا می‌نهاد به‌عنوان عنصر نامطلوب، عذرش خواسته می‌شد یا به سبب فعالیت‌هایش در کمین دستگیری و مهارش بودند. کارمایه و شور او محدود به انگیزه‌های سیاسی نمی‌شد و به گفته محمد البهی نویسنده مصری: «همه فعالیت او (جمال‌الدین) رنگ سیاسی داشت، اما اساس و منشأ آن فعالیت قرآن بود.» (نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت، حامد الگار، ص ۲۷۴)

او به قدری در پیش بردن اهدافش مصمم و بانگیزه بود که یک‌تنه با فوجی از خلائق در این امور برابری می‌کرد و حتی سرآمدتر از آنان بود. بنا به گفته نویسنده کتاب گفتار خوش یارقلی یکی از دعوات نصارای قاهره در راپورت خود به یکی از اعضای مجمع کنیسه «سن پول» در لندن که بزرگ‌ترین کنائس دنیاست می‌گوید: «در دار خیال هیچ امری از این واقعه عجب‌تر رخ نداده که هفتصد میلیون اولاد انجیل با کمال علمیت و اقتدار و غیرت که درخور طبیعت بشر است در مقابل چهل نفر که در حقیقت روح یک سید درویش ایرانی

**سید جمال یک‌تنه
بار یک عصر را بر
دوش می‌کشد و
از کشوری به کشور
دیگر رانده یا پاس
داده می‌شد و هر
جا که پا می‌نهاد
به‌عنوان عنصر
نامطلوب، عذرش
خواسته می‌شد یا به
سبب فعالیت‌هایش
در کمین دستگیری
و مهارش بودند**



سید جمال‌الدین اسدآبادی

توصیه و فرمان ناصرالدین‌شاه، مجال چندانی برای پیش بردن پروژه فرهنگی و دینی‌اش نداشت، اما در کشورهایی که اقامت او با ثبات و امنیت و آرامش خاطر همراه بود، همانند اقامت در کشورهای مصر و عثمانی توانست به بخشی از اهداف پروژه‌اش جامه عمل بپوشاند. سید جمال در مصر قریب به ۸ سال توانست با پرورش افرادی مانند عبده و سعد زغلول و... پایه‌گذار خط مبارزه مکتبی بر اساس بینش قرآنی شود.

شعار همیشگی او که بازگشت به قرآن بود از طریق مجالست و هم‌نشینی با نسلی که تشنه بیداری و رهایی از وضع فلاکت‌بار جامعه مصر آن زمان بود به خطی فرهنگی و شیوه‌ای جدید در نگرش به قرآن و فهم آیات آن مبدل شد که بعدها در تکیه بر یکی از مؤلفه‌های اصلی در جریان سازی روشنفکری دینی (تمرکز بر قرآن و خوانش عصری از آن) نقشی مؤثر در ایران ایفا کرد و بعد از شهریور ۲۰ به‌مثابه تکیه‌گاه اصلی معرفی در مبارزات اجتماعی سیاسی

به شمار آمد. اینکه بُعد راهبردی حرکت سید جمال نسبت به بُعد آموزه‌هایش در ایران برجسته‌تر بود بیشتر ناشی از اوضاع و احوال زمانه در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و به‌ویژه دهه آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه بود که از جمله سال‌های بحرانی و پرتنش ایران وقت بود که انرژی و توان افرادی مثل سید جمال را معطوف به خود کرده بود: «دوره ده‌ساله آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه دوران شدت استبداد بود. آن انعکاس دولت وقت بود در برابر مقاومت‌هایی که از جهات مختلف علیه دستگاه حکومت مطلقه صورت می‌گرفت. به وجود آمدن گروه روشنفکران، طغیان ملکم علیه دربار و مندرجات تند روزنامه قانون، انتقادات بعضی جراید خارجی مخصوصاً حبل‌المتین در کلکته و اختر در اسلامبول و تبلیغات سید جمال‌الدین اسدآبادی در نكوهش حکومت ایران جملگی عواملی بودند که دست‌به‌دست هم داد. در دل ناصرالدین‌شاه و صدراعظم بیم و هراسی ایجاد

از آن کشورها آغاز می‌شود.» (خرمشاهی، ص ۳۵) و در حوزه‌های روشنفکری بعد از شهریور ۲۰ در ایران جایگاه ویژه‌ای می‌یابد و به قول خرمشاهی: «اعتنای عامه و خاصه مسلمانان، به‌ویژه روشنفکران دینی و رهبران اصلاح، به قرآن چندان وسیع و عمیق است که شاید بتوان آن را کشف مجدد قرآن نامید.» (خرمشاهی، ص ۳۴)

روشنفکری دینی و قرآن‌گرایی

بدون شک یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار در شکل‌گیری جریان روشنفکری دینی، توجه و تمرکز بر قرآن و آیات آن به‌مثابه منبع ایمانی و معرفتی و هویتی است که از عصر سید جمال تاکنون به‌رغم تأخیرها و گسست‌ها و افت‌وخیزهای تاریخی و اجتماعی، همچنان نقش و کارکرد تحرک‌بخش و ایمان‌زا داشته و دارد؛ اما اینکه شعار بازگشت به قرآن سیدجمال‌الدین اسدآبادی و توصیه‌های شیخ هادی نجم‌آبادی، او نیز مانند سید جمال «اعراض از آیات الله» را سبب ذلت ایرانیان می‌دانست. (عبدالهادی حائری، ص ۱۲۹)

اینکه تعلیم مفهوم آزادی از رهگذر آموزش تفاسیر قرآنی چگونه و از طریق کدام فرد یا افراد و مکاتب و حوزه‌هایی به نسل روشنفکران دینی بعد از شهریور ۲۰ رسید چندان روشن نیست؛ و گرایش به قرآن به‌عنوان یگانه منبع ایمانی در ایران به‌رغم تأخیر سی‌چهار ساله بعد از فعالیت‌های عبده، از آن رو بود که روشنفکران مذهبی عصر مشروطه پس از آن درگیر مسائل اجتماعی و سیاسی بودند و تا شهریور ۲۰ که منجر به برکناری رضاشاه پهلوی شد، همچنان در رویارویی با الگوهای مدرنیستی یا به انفعال و پذیرش محتاطانه و یا برقرار کردن نسبت بین ارزش‌ها و الگوهای مدرنیستی با اصول و موازین اسلامی بودند و در مرحله تجربه با سرمشق‌سازی به سر می‌بردند.

از خلال چالش بین ارزش‌ها و الگوهای مدرنیستی با اصول و موازین اسلامی که منجر به شکل‌گیری روشنفکری دینی شد دو جریان با دو خاستگاه جغرافیایی تهران و مشهد برجسته‌تر می‌نماید. جریان تهران (با گرایش به قرآن) با چهره‌هایی همانند مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، آیت‌الله طالقانی، محمد نخشب و... و جریان مشهد (توحیدگرایان) با شخصیت‌هایی

او خود شخصیتی مغناطیسی داشت. شاگردانش در مصر و هند او را می‌پرستیدند. در هند وی را آزاداندیشی از نوع آزاداندیشان فرانسوی و سوسیالیست و مبلغ آیین آزادی، برابری، مساوات می‌شناختند

بود به نشست و برخاست با این و آن بر سر مسائل روز و سیاسی گذشت و حتی دعوت شیخ هادی نجم‌آبادی از او برای آموزش قرآنی با توجه به مزاحمت‌های دربار برای چنین امر خطیری کفایت نمی‌کرد. گفته می‌شود که نجم‌آبادی در ملاقاتی که پس از ورود سید جمال‌الدین اسدآبادی به تهران با وی داشت، بعد از آگاهی از منویات سید درباره آشناسازی مردم با مفاهیم آزادی، عدالت اجتماعی و اتحاد اسلامی، از او خواست تا برای آگاهی مردم درس تفسیر قرآن دایر کند (علمای مجاهد، محمدحسن رجبی، ص ۵۱) و «به قولی شیخ هادی، جمال‌الدین را اندرز داد که مفهوم آزادی را از رهگذر آموزش تفاسیر قرآنی تعلیم دهد.» (حامد الگار، ص ۲۷۹، به نقل از مدرسی چهاردهی در کتاب زندگانی و فلسفه، ص ۶۵)

اما به‌رغم این توصیه‌ها به سبب کینه‌توزی ناصرالدین‌شاه و برخی درباریان درباره سید جمال امکان آنکه پروژه فکری و آموزه‌اش به بار بنشیند فراهم نبود و آموزه‌های او در دوران اقامت در مصر و از طریق شاگرد و یار باوفایش محمد عبده در دستور کار قرار گرفت. از آنجا که به بار نشستن پروژه‌های فکری فرهنگی مستلزم ثبات و امنیت و آرامش خاطر است که در اوضاع و احوالی خاص فراهم می‌شود این امکان در ایران عصر سید جمال اسبابش فراهم نبود و بعد از چندین دهه این پروژه به‌رغم گسست‌های به وجود آمده در ایران از سر گرفته شد. «می‌توان گفت توجه تازه‌ای که به قرآن و تفسیر قرآن در ایران پیدا می‌شود بازتاب توجه و تحرک سایر کشورهای اسلامی به رهبری مصر است و سی‌چهار سال دیرتر

بیش نیست، مقهور گردند» (آقا شیخ محمد محلاتی، ۱۳۴۳ به نقل از یادنامه علامه امینی، مقاله چند سند درباره سیدجمال‌الدین، نوشته محمد گلبن) و بنا به گفته آدمیت: «او خود شخصیتی مغناطیسی داشت. شاگردانش در مصر و هند او را می‌پرستیدند. در هند وی را آزاداندیشی از نوع آزاداندیشان فرانسوی و سوسیالیست و مبلغ آیین آزادی، برابری، مساوات می‌شناختند.» (ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ص ۳۳) و همو در جای دیگر می‌گوید: «او مروج اخذ دانش و علم جدید؛ نقاد حکمت کلاسیک؛ داعی اصلاح دین؛ هاتف پیکار با استعمار غربی؛ و از سازندگان ناسیونالیسم جدید عربی بود.» (همان صص ۳۲ و ۳۳)

اصلاح دینی و آوردن قرآن به صحنه اجتماع و سیاست

هرچند پروژه اصلاحی سید جمال بنا بر ضرورت‌های زمانه رنگ و صبغه سیاسی به خود گرفت، در بعد آموزه‌های اندیشه‌اش بر شعار بازگشت به قرآن و ترویج آیات رهایی‌بخش آن بود. این بُعد بود که به‌رغم گذر سالیان و تغییر اوضاع و احوال زمانه و آمدوشد روزگار، همچنان به کانون اصلی و محوری حرکت‌های فکری اجتماعی و سیاسی در بین مسلمانان مبدل و به‌مثابه تغذیه‌گاه مبنایی و معرفتی و اشکال‌هویتی شناخته شد و در کشورهای اسلامی موتور محرکه فرهنگ و کنش اجتماعی سیاسی به شمار آمد. فهم سید جمال از آیات قرآن محدود و منحصر به مسائل صرف اخلاقی و معنوی نبود و او قرآن را به پهنه اجتماع و سیاست کشانید و از آیات آن اصول راهبردی استخراج می‌کرد، به‌گونه‌ای که بعدها و به‌تدریج این مشی در کشورهای اسلامی و از جمله ایران به مشی روشنفکران دینی در پروژه‌های فکری سیاسی مبدل شد.

اشاره شد که سید جمال در ایران به علل و دلایل مختلف نتوانست در جهت پی‌ریزی و تحکیم آموزه‌های مکتب‌اش قدم‌هایی بردارد؛ و از این‌رو در وجه الهیاتی و رویکرد قرآنی شاهد گسستی به مدت نیم‌قرن از عصر سید جمال تا بعد از شهریور ۲۰ هستیم که ناشی از پیش‌افتادگی پروژه سیاسی او نسبت به پروژه اصلاح دینی‌اش و نیز زودپایی حضورش در ایران که حتی در آن مدت هم که طی دو نوبت در ایران

خرقانی که در چالش با مارکسیسم در عصر رضاشاه و تحولات بعد از شهریور ۲۰ بود، ضمن نقد و ارزیابی اندیشه‌های مارکسیستی و ماتریالیستی با تکیه بر توحید به‌عنوان اصل محوری در پی تحکیم این اصل برای پی‌ریزی چارچوبی مکتبی برای مبارزه با ماتریالیسم و لادری‌گری و اباحه‌گری است

ایران بود. «خرقانی که در چالش با مارکسیسم در عصر رضاشاه و تحولات بعد از شهریور ۲۰ بود، ضمن نقد و ارزیابی اندیشه‌های مارکسیستی و ماتریالیستی با تکیه بر توحید به‌عنوان اصل محوری در پی تحکیم این اصل برای پی‌ریزی چارچوبی مکتبی برای مبارزه با ماتریالیسم و لادری‌گری و اباحه‌گری است و در عصری که مذهب متهم به خرافه‌گرایی و عامل عقب‌ماندگی و انحطاط جوامع اسلامی شناخته می‌شود تا طبقه روشنفکران دینی و از جمله خرقانی به بحث از مثلث «توحید، خرافه و انحطاط» به‌عنوان محوری‌ترین مناقشه در عصر پهلوی پرداختند و این سه موضوع معرکه منتقدان و مدافعان دیانت شد. (فیرحی، ص ۴۶۷) خرقانی با نوشتن کتاب محو الموهوم و صحو المعلوم یا راه تجدید عظمت و قدرت اسلامی با تکیه بر توحید بر آن بود تا علاوه بر چالش با دیدگاه‌های تقی ارانی، آن را در قالب یک جهان‌بینی و مرام عقیدتی برای جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی مطرح کند. اشاره شد که پروژه اصلاح دینی با تمرکز بر قرآن و دستاوردهای زمانه در بُعد آموزه‌های (بینشی و روشی) با دو خاستگاه جغرافیایی در تهران و مشهد به شکل‌گیری نخستین نطفه‌های جریان روشنفکری دینی انجامید.

طی تهران به دو شاخه اصلاحی: (۱) آموزه‌های در محدوده مکتب بدون توجه به وجه راهبردی (اجتماعی و سیاسی) انجامید که نمایندگان آن شریعت سنگلجی، یوسف شعار، ابوالفضل برقی، حیدرعلی قلمداران و... بوده و هستند؛ و بنا بر دیدگاهی: «این گروه قرآن را در بخش اعتقادات، کافی و بی‌نیاز از سنت می‌دانند و سنت را تنها در بخش احکام و مجملات قرآن به‌عنوان مبین آیات، معتبر می‌شمارند»؛ و شعار آنان: (۱) بازگشت به قرآن؛ (۲) وحدت امت اسلامی؛ و (۳) بازگشت به عصر طلایی چهل سال اول (خلفای راشدین) است.

و شاخه دوم به هر دو وجه آموزه‌های و راهبردی عنایت ویژه داشتند و دارند و نمایندگان این طیف عبارت‌اند از: مهندسی مهدی بازگان، دکتر یدالله سحابی، آیت‌الله طالقانی، محمدتقی شریعتی، دکتر علی شریعتی، بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق، دکتر حبیب‌الله پیمان و...

مشروطه‌خواهی می‌پرداخت و گفته‌اند در کشاندن آخوند خراسانی به مشروطه مؤثر بود. (جعفریان، ص ۲۳) بنا بر برخی گزارش‌ها با سید جمال اسدآبادی نیز ملاقات‌هایی داشته است و گفته می‌شود میرزای جلوه، خرقانی را نزد سید جمال در عبدالعظیم فرستاده. (جعفریان ص ۲۸) تجددگرایی خرقانی را متأثر از حضور در درسگفتارهای شیخ هادی نجم‌آبادی دانسته‌اند و در همین جلسات درسی بوده که با یحیی دولت‌آبادی آشنا شده است.

خرقانی بعد از رفتار دیکتاتورمآبانه رضاشاه از سیاست کناره می‌گیرد و با برگزاری جلساتی در مسجد حاجی حسن معمار، نزدیک دروازه قزوین به تفسیر قرآن و آموزه‌های مکتبی می‌پردازد. خرقانی در عصر رضاشاه و شهریور ۲۰ به بعد شاهد تبلیغ و ترویج اندیشه‌های مارکسیستی در

همچون سید غلامرضا سعیدی، محمدتقی شریعتی، طاهر احمدزاده، دکتر علی شریعتی، کاظم سامی و... شناخته می‌شوند؛ اما اینکه این دو جریان از کدام منابع معرفتی (بینشی و روشی) متأثر بودند و در ادامه و خط سیر کدام گفتار به فعالیت پرداختند و وامدار چه کسانی بودند و نخستین نطفه‌های اندیشه‌ی و تحول‌خواهی با تکیه بر قرآن و منابع دینی کی و از چه مقطعی صورت گرفت مستلزم تدقیق و تأملات بیشتر است. از این رو شاید بتوان گرایش به قرآن را در طیف روشنفکران دینی از شهریور ۲۰ از خلال برخی اطلاعات و روایت‌ها به دست آورد.

سید اسدالله خرقانی میانجی قرآن‌گرایی از عصر سید جمال به نسل بعد از شهریور ۲۰

یکی از کسانی که در ادامه خط سید جمال و شیخ هادی نجم‌آبادی به کار قرآن پرداخت و به توصیه نجم‌آبادی و سید جمال عمل کرد و بعد از سرخوردگی از سیاست به سبب رفتارهای دیکتاتورمآبانه رضاشاه یکسره بر قرآن تمرکز کرد سید اسدالله خرقانی بود تا آنجا که می‌توان او را حلقه واسط و میانجی و سرپل ارتباط گفتار اصلاحی قرآن‌گرا از سید جمال و نجم‌آبادی به نسل روشنفکران دینی بعد از شهریور ۲۰ دانست.

اسدالله خرقانی در قریه شیزند افشاریه قزوین متولد شد و پدرش مرحوم آقا سید زین‌العابدین از سلسله سادات معروف ساکن مراغه تبریز و جد بزرگشان معروف به میرسلام و از مقررین سلاطین صفویه بوده است. مرحوم خرقانی، کتب مقدماتی عربی را در محل تحصیل کرد و در پانزده سالگی برای ادامه تحصیل به قزوین رفت. پس از فراگرفتن فقه و اصول در حدود سال ۱۲۷۸-۱۲۷۶ به تهران آمد و در حوزه درس حکیم معروف به میرزای جلوه حکمت آموخت و در ضمن، علوم جدید و زبان فرانسه را هم می‌خواند. در حدود سال ۱۲۸۴ با خانواده به نجف اشرف هجرت کرد و قریب ۲۵ سال در حوزه علمیه نجف تحصیل کرد و به درجه اجتهاد رسید (گزارش یکی از شاگردانش در مقدمه کتاب محو الموهوم به نقل از جعفریان، صص ۱۷، ۱۸). نامبرده شاگرد آخوند خراسانی و در دستگاه وی بود و در همین حوزه درسی به تبلیغ و ترویج



سید اسدالله خرقانی

امید واقعی، امید یوتوپیک

گفت‌وگو با دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی درباره بسترهای سیاسی افت امید اجتماعی

مینو قاسمی، حامد ملاقی: اگر «قدرت» زبان رایج در سرزمین سیاست باشد، «امید» سکه رایج در بازار جامعه و «اعتماد» پلی میان هر دوست. امید اجتماعی یک ساختار نیست، بلکه سازه‌ای پویاست که همگام با تغییر اهداف اجتماعی دائماً در حال تغییر، دگرذیبی و نوشدگی است و از این‌روست که سازه امید را تک‌تک افراد درگیر در زندگی اجتماعی می‌سازند نه دولت‌ها، اما دولت‌ها در ویران کردن آنچه که آن را می‌توان امید اجتماعی خواند توان ویژه‌ای دارند. در عالم سیاست «آرمان‌گرایان» قدرتمندانیاند که به امید افزایش قدرت اهدافی بلند برمی‌گزینند. در مقابل «محافظه‌کاران» ساکن قدرت آنانی که امید به تحقق اهداف در کنار ترس از عدم تحقق، آنان را وامی‌دارد تا سقف هدف را کوتاه‌تر از ستون قدرت زنده نا نرسیدن به هدف، و بران‌کننده قدرتشان نباشد. در میانه این دو سیاستمدارانی زیست می‌کنند که روشی میانه برگزیده‌اند و «عمل‌گرا» می‌خوانندشان که با اینکه کنش معطوف به نتیجه را سرلوحه عملکردشان قرار داده‌اند به امید تحقق نتیجه‌ای هرچه ملموس‌تر کنشگری می‌کنند. محمدجواد غلامرضا کاشی، پژوهشگر ایرانی حوزه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و استاد دانشگاه علامه طباطبایی، در گفت‌وگو با ما معتقد است که امید مردم نسبت به آینده کشور رو به کاهش است، این در حالی است که آن‌ها نسبت به بهبود وضعیت خود در آینده امیدوارند. با او درباره سیر امید و ناامیدی در ایران و ارتباط آن با سیاست به گفت‌وگو نشسته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

در عرصه‌های فردی و جمعی، اما یک تفاوت مهم میان تجربه ایرانی از امید دوران مدرن با تجربه اروپایی وجود داشت. افزایش امید ایرانی، به معنای خیلی قلیل یک سرمایه بود. بستر تولید انرژی از سوی پایین بود. درست برخلاف تجربه غربی، افزایش نرخ امید با افزایش نرخ مطالبه از دولت برای بهبودبخشی به وضع کلی و فردی آن‌ها همراه بود. مردم هرچه بیشتر امیدوار شوند، چشمشان بیشتر و بیشتر به دولت است که با توزیع متوازن‌تر رانت‌ها وضعیت را برای آن‌ها بهبود بخشد. به عبارتی دیگر، افزایش امید در عرصه خصوصی، بستر ساز ظهور یک دولت پدرسالار در صورت‌بندی مدرن بود. این چیزی است که از دوران رضاشاهی تجربه کرده‌ایم و هر گام که به جلو برداشتیم خصوصاً با افزایش قیمت نفت، این ماجرا افزایش یافته است. اجازه بدهید اینجا دو سنخ امید را به قول دارندورف از هم متمایز کنیم: امید واقعی و امید یوتوپیک. امید واقعی به همان امید مردم معمولی برای بهبود روزبه‌روز وضعیتشان مربوط می‌شود، اما امید یوتوپیک یک اتفاق سیاسی است. شعارهای پرطمطراق سیاسی، اینکه به‌زودی کشور به دروازه‌های تمدن بزرگ می‌رسد، به‌زودی ما در شمار پنج کشور بزرگ جهانی قرار خواهیم گرفت، از سنخ امید یوتوپیک است. مدرنیته ایرانی همراه با افزایش امید واقعی در مردم مولد یک امید یوتوپیک هم بود که دولت متولی آن شد. با افزایش موج

بسترهای سیاسی افت امید اجتماعی را چه می‌دانید؟

به نظرم ضرورت داشت درباره اصل مقوله امید در عرصه اجتماعی و سیاسی بحث می‌کردیم تا زمینه لازم برای پاسخ‌گویی به این پرسش فراهم شود. اجازه بدهید من به یک نکته مقدماتی اشاره کنم. ببینید اساساً امید، به‌منزله یک مقوله مهم اجتماعی و سیاسی، به دوران مدرن تعلق دارد و گرنه در جامعه پیشامدرن، امید اصولاً یک مفهوم مذهبی است و به نسبت آدمی با خداوند راجع است. شما امیدوارید که گناهانتان بخشوده شود، امید دارید در آن جهان از رحمت خدا بهره‌مند شوید. امید از زمانی به یک پدیده این جهان تبدیل می‌شود که زندگی اجتماعی با تجربه تحول آن همراه است. زمان یک پدیده ملموس و جدی در مقابل اقتدار مکان است. شما مرتب شاهد تحول در همه‌چیز هستید، از سطح کلان گرفته تا سطح خرد. از اقتدار و برتری ملی گرفته تا بهبود وضعیت معیشتی مردم. در چنین شرایطی است که امید اساساً به امکان اساسی آزاد کردن انرژی مردم برای فعالیت و کار بیشتر تبدیل می‌شود. دولت مدرن، همه توش و توان خود را مدیون دمیدن بر تنور امیدهای فردی و جمعی است تا بیشتر و بیشتر ثروت و قدرت تولید کند. تجربه مدرن شدن در جامعه ایرانی نیز با تحول مستمر توأمان بود و تحول بستر تولد امید

آیا جامعه ایران را به‌طور کلی جامعه‌ای امیدوار می‌دانید؟

پژوهش‌های پیشین نشان داده‌اند که در جامعه ایرانی طی دهه‌های گذشته تحول جالبی روی داده است. امید مردم نسبت به آینده کشور به‌طور مستمر رو به کاهش می‌گذارد، اما هم‌زمان تا چندین دهه امید مردم نسبت به بهبودی وضعیت خودشان رو به افزایش بوده است. احتمالاً باید از یک اتفاق تازه هم در ایران سخن گفت، امید مردم نسبت به بهبودی وضعیت شخصی‌شان هم رو به کاهش گذاشته است. به این معنا جامعه ایرانی به سمت ناامیدی بیشتر و بیشتر، هم در سطح فردی و هم در سطح کلی پیش می‌رود.

از منظر سیاسی چطور؟ با وجود پستی‌ها و بلندی‌های فراوان مردم در انتخابات حضور پرشوری دارند. آیا این حضور را می‌توان به معنای امیدواری سیاسی آن‌ها دانست؟

مشارکت مردم در انتخابات، لزوماً به معنای امید نیست یا اگر هم هست، به معنای امید به ممانعت از شتاب فرآیند نزول است. گاهی مردم برای حفظ وضع موجود و بدتر نشدن اوضاع ممکن است در انتخابات شرکت پرشور کنند.

اگر این نکته را بپذیریم که جامعه ایران جامعه امیدواری نیست،

به عبارتی دیگر، از اوایل دهه ۷۰ امید سیاسی به آنچه به نحوی یوتوپیک بر ساخته شده بود و امید واقعی که به مردم واقعی ربط داشت دو خط و مسیر جدا از هم طی کردند، البته پول نفت وجود داشت و می توانستی هر دو این امور را جداگانه مدیریت کنی. البته این مهم آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها. پاسخ دادن به نیازها و مطالبات مادی مردم نیازمند یک سیاست گذاری مبتنی بر توزیع عادلانه بود، اما چنین سیاست گذاری وجود نداشت. عملاً سیاست های دنیاگرایانه دولت سازندگی، مولد طبقات برخوردار از رانت های حکومتی و طبقات محروم از این رانت ها شد. این اتفاق، علاوه بر حس بی عدالتی، مولد حس عمیق چشم و هم چشمی هم در سطح عموم مردم شد. امید برای افزایش موقعیت های فردی و هم تراز شدن با دیگران برخوردار، به یک انفجار جمعی تبدیل شد. فراموش نکنیم که افراد در یک دولت رانتی، به دلیل افزایش تلاش خود لزوماً موقعیت بهتری پیدا نمی کنند، بلکه به دلیل نسبت با مراجع قدرت است که یک شبه به ثروت های افسانه ای می رسند؛ بنابراین انفجاری که از آن حرف زدیم به معنای انفجار مطالبات مردم برای نزدیک شدن به مراجع قدرت برای بهبود سریع موقعیت های فردی شان بود. البته از روز هم روشن تر است که همگان این فرصت را پیدا نمی کنند که به مراجع قدرت نزدیک شوند و بهره های آن چنانی ببرند. به طور طبیعی اکثریتی بازمی ماندند و مملو از عقده ناکامی احساس نگون بختی می کنند. از یک نکته اخلاقی هم نگذریم. در دوره پهلوی دین و معتقدات دینی باعث می شد اقلشاری از مردم در گرداب امیدهای جامعه جدید نیفتند و به همان حد خود قناعت کنند، اما در جمهوری اسلامی، مردم اتفاقاً با لباس دین و اطوار دینی به مراجع قدرت نزدیک شدند تا به میل سیری ناپذیرشان برای تأمین امیدهای شخصی شان واصل شوند؛ بنابراین دین نه تنها نقش کنترلی نداشت، بلکه خود به ابزار افزایش میل و حرص تبدیل شد و برآورنده امید خصوصی مردم به بهبود وضعیتشان. کاسته شدن نقش دین به معنای همه گیر شدن امید نزد همه مردم و همه اقلشار بود. افزایش این سنخ از امید هم البته مولد فشار به نظام سیاسی برای افزایش دامنه رانت ها.

فراموش نکنیم که افراد در یک دولت رانتی، به دلیل افزایش تلاش خود لزوماً موقعیت بهتری پیدا نمی کنند، بلکه به دلیل نسبت با مراجع قدرت است که یک شبه به ثروت های افسانه ای می رسند؛ بنابراین انفجاری که از آن حرف زدیم به معنای انفجار مطالبات مردم برای نزدیک شدن به مراجع قدرت برای بهبود سریع موقعیت های فردی شان بود

اسلامی دست به یک سیاست تازه زد. پول نفت اجازه این سیاست گذاری تازه را می داد. تصمیم گرفته شد مردم به دو گروه خواص و عوام تقسیم شوند. عوام که بستر همان امید واقعی بودند در صف دریافت امکانات و فرصت های تازه اقتصادی قرار گرفتند و قوه مجریه هم عامل پاسخ گویی به این نیاز عوام مردم شد. خواص اما در صف دیگری ایستادند و قرار شد آن ها متولیان تحقق امیدهای یوتوپیک شوند.

امید واقعی و افزایش توقعات و مطالبات از دولت، دولت شأن پدر را به خود اختصاص داد. این پدر هم البته با توجه به موقعیت خود باد در غیغب انداخت و مروج نوعی امید یوتوپیک هم شد. ایران سال ۵۷، نقطه شکست و فروریزی امید یوتوپیک از سنخ دولت پهلوی بود، اما یک امید یوتوپیک دیگر جانشین آن شد. امید به اینکه دنیایی تازه از نقطه عزیمت انقلاب ایران در عالم ظهور کند. امید به اینکه همه مکاتب بشری و از آن جمله مارکسیسم و کاپیتالیسم در مقابل این پدیده نوظهور دست از حیات بشویند و تسلیم شوند. امید به آنکه ما کانون درخشان عالم باشیم. قدرت این امید یوتوپیک در نقطه آغاز پیروزی انقلاب چندان بود که امید واقعی را تحت الشعاع قرار داد. انتظار می رفت مردم از بهبود وضعیت شخصی شان دست بشویند و دل و جان بسپارند به تحقق امید یوتوپیک.

■ اما چه اتفاقی برای این امید افتاد؟

اما و صد اما، سالیانی که گذشت به تدریج اکثریت مردم به همان افق امید واقعی خود بازگشتند. بخصوص پس از پایان جنگ. آن ها بهبود وضعیت واقعی شان را طلب می کردند، مسکن و نان و شغل بهتر و امثالهم می خواستند. چنین بود که جمهوری



چهارم با الگوی «الزی»، حقیقتاً به اختصاص بیشترین‌های ممکن برای ناب‌خوردارترین‌ها بیندیشیم.

پنجم اجازه بدهیم سیاست نقش خلاق و آفرینشگر خود را ایفا کند. مثلاً در قدم اول، گروه‌های معترض را به رسمیت بشناسیم. با آن‌ها حرف بزنیم. اگر هم واقعاً نماینده‌ای ندارند، سعی کنیم برایشان نماینده تعیین کنیم و با نمایندگان این مردم حرف بزنیم. آن‌ها را به رسمیت بشناسیم و نشان دهیم که چشممان را بر واقعیت تلخ زندگی مردم نبسته‌ایم. نفس این اقدام در تولید امید نزد اقشار محروم راهگشاست.

ششم به نظرم معجزه سیاست در شرایط فعلی، خلق دوباره امید یوتوپیک است. سیاست همچنان می‌تواند آفرینشگر یوتوپیاهاى تازه باشد. یوتوپیاهاى که سبب شود مردم تا زمانى محدود تحقق امیدهای خصوصى‌شان را به تعویق افکنند. حرکت به سمت یک جامعه عادلانه، آزاد، منصفانه و پاک هنوز هم می‌تواند امیدافکن باشد. البته مقصودم ظهور چهره‌های پوپولیستی نیست که در یک ماجرای انتخاباتی این شعارها را به مردم حقه‌ه کند. من به اتفاقی عمومی می‌اندیشم. مثلاً در شرایط فعلی نوعی آشتی در سطح ملی را فوق‌العاده تعیین‌کننده می‌دانم. بسیاری از مرزهای خصومت که چهار سال بر آن پای می‌فشریم می‌توانند کم‌رنگ شوند. این اتفاق زمانى می‌افتد که همه بازیگران سیاسى در عین حال، به سهم خود در بروز این فاجعه که امروز با آن مواجهیم اعتراف کنند. من شناسایی مخالفان را فوق‌العاده تعیین‌کننده می‌یابم. سیاست‌های رسمی با عدم به رسمیت شناسایی مخالفان، عملاً حاملان اجتماعى آن‌ها را ناامید کرده است. شناسایی آن‌ها امید را به گروه‌هایی اعطا می‌کند. من کمک به صدا دار شدن گروه‌های خاموش را خیلی مؤثر می‌دانم. همین رویدادهای اخیر ناشی از تلاش کسانی است که دیده نمی‌شوند و شنیده نمی‌شوند و راهی جز خشونت‌ورزی را پیش پای خود نمی‌بینند. به هر حال بازگشت به دوران امید، نیازمند یک تلاش ملی است اما شروع‌کننده آن دستگاه‌های رسمی‌اند.

منبع:

دوماهنامه مروراید فرهنگی - اجتماعى / شماره هفتم / جامعه

گروه خواص قرار بود که متولیان پیشبرد امیدهای یوتوپیک باشند. قرار بود از جامعه ایرانی یک الگوی نمونه بسازند. جامعه‌ای در نهایت معنویت و اخلاق، اما گروه عوام همراه با افزایش امید غیراخلاقی‌تر نیز می‌شد و کمتر و کمتر تحقق امیدهای یوتوپیک را امکان‌پذیر می‌کرد

نیست. مردم به تدریج با هدف کاستن از افق‌های مایوس‌کننده در حیات سیاسی مشارکت می‌کنند. شاید به این نتیجه رسیده‌اند که در نتیجه شرکت در انتخابات قادر نیستند از این شتاب نزول وضعیت عمومی و خصوصى خود بکاهند؛ بنابراین دست به اقدامات اعتراضی می‌زنند.

■ آیا چاره‌ای برای این ناامیدی وجود دارد؟

به نظرم امکان‌هایی برای کاستن از بار فشار فعلی وجود دارد. من آن‌ها را در چند گزاره خلاصه می‌کنم:

اول از خواص بخواهیم در امیدهای یوتوپیک خود تجدیدنظر کنند. مثلاً همراه با یا حتی به جای تبدیل کردن ما به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای، اهدافی مثل یک جامعه عادلانه، کاستن از فساد و تولید یک جامعه متعادل را در دستور کار خود قرار دهند.

دوم اجازه بدهیم دین قدرت خود در کنترل هوس‌ها و امیدهای این جهانی را به صحنه آورد. باور کنیم دولت ناتوان از تأمین امیدهای دم‌افزون مردم است. پس به دین نیازمندیم و این حاصل نمی‌شود مگر اینکه ظاهرسازی‌های دینی و تشبث به دین‌داری را عامل توزیع موقعیت‌ها و فرصت‌های زندگی نکنیم.

سوم فسادى که نتیجه آن یک‌شبه ثروتمند شدن است، عامل مهمی در ایجاد انفجاری امیدهایی است که به سرعت به ناکامی و ناامیدی تبدیل می‌شوند. تا جایی که می‌توانیم از بار فساد بکاهیم.

■ آقای دکتر خواص در این میان چگونه بودند؟

گروه خواص قرار بود که متولیان پیشبرد امیدهای یوتوپیک باشند. قرار بود از جامعه ایرانی یک الگوی نمونه بسازند. جامعه‌ای در نهایت معنویت و اخلاق، اما گروه عوام همراه با افزایش امید غیراخلاقی‌تر نیز می‌شد و کمتر و کمتر تحقق امیدهای یوتوپیک را امکان‌پذیر می‌کرد. چنین بود که گروه خواص به خارج از کشور امید بستند و تبدیل کردن ایران به یک کشور نمونه و قدرتمند در این منطقه به مضمون اساسی تحقق امید یوتوپیک تبدیل شد. امروز با چه وضعیتی مواجهیم؟ دیگر درآمدهای نفتی اجازه آن سنخ از سیاست‌گذاری‌ها را نمی‌دهد. دیگر نه ثروت کافی برای تأمین امیدهای واقعی مردم را داریم نه سرمایه کافی برای تحقق امیدهای یوتوپیک را. چنین است که با کاهش امید در هر دو سطح مواجهیم. مردم در سطح فردی و خصوصى‌شان احساس بی‌آیندگی و فلاکت می‌کنند.

■ پس به نظر شما سیاست با کاهش یا افزایش امید در جامعه ارتباط زیادی دارد؟

بله چنانکه توضیح دادم، دست‌کم اینجا عرصه سیاسی نسبتی وثیق دارد با امید هم در سطح مردم و هم در سطح عام و کلان.

■ می‌توان اعتراضات اخیر مردم را به کاهش امید در جامعه مرتبط دانست؟

بدون تردید این‌طور است. اساساً شاید بتوان گفت حوادث اخیر در ایران، نخستین علائم ظهور ناآرامی‌های سیاسی در نتیجه یأس و ناامیدی است. در حالی که تاکنون ماجرا معکوس بوده است. تاکنون آنچه موجب رویدادها و ناآرامی‌های سیاسی شده است، عدم توازن میان سطح امید مردم و توانایی‌ها و امکانات دولت بوده است. مثلاً در خرداد ۷۶، سطح و سنخ امید مردم با سطح و سنخ امید یوتوپیک نظام سیاسی ناهم‌سنخ است؛ بنابراین مردم با شرکتی پرشور در انتخابات، دولتی بر سرکار می‌آورند که امیدهایی از همان سنخ را در دستور کار قرار دهد که مردم می‌خواهند: بهبود وضعیت معاش و دموکراسی و گشودگی فرهنگی، اما شرکت مردم در انتخابات ۹۲ لزوماً از این سنخ

مراقبت دقیق بر عملکرد دولتمردان و رفتار آنها با مردم

عبدالله صالح

**گوشه‌ای از این سیاست
حکیمانه را از خلال
نامه‌های جمع‌آوری شده
در «نهج البلاغه»
می‌توان دریافت
کرد. گرچه مکتوبات
ضبط‌شده تاریخی
همه ابعاد مسئله را
نمی‌تواند بازگو کند،
اما به هر حال تصویری
روشن از شیوه مدیریت
امام را در سرپرستی و
نظارت بر کارگزاران خود
نشان می‌دهد**

ما امروز به همه نامه‌های رسمی آن حضرت دسترسی نداریم، اما خوشبختانه جامع‌ترین و مفصل‌ترین آن‌ها را که به نام «عهدنامه مالک اشتر» معروف شده در اختیار داریم و می‌توانیم منشور حکومت اسلامی را از آن استخراج کنیم. این نامه آن‌چنان دقیق و جامع است که جا دارد بندهند آن جداگانه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد، ولی در این قسمت به تناسب موضوع تنها به بخش‌هایی از آن استناد می‌کنیم.

سایر نامه‌ها را که عمدتاً به مقامات کشوری و لشکری است از نظر مضمون و محتوی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱. نامه‌هایی که به حساب و کتاب مالی و رسیدگی به سوءاستفاده استانداران از بیت‌المال مسلمین مربوط می‌شود و حکایت از دقت موشکافانه و امانت‌امام نسبت به حقوق مادی مردم می‌کند.^۱ ۲. نامه‌هایی که از حقوق معنوی مردم یعنی اختیار و آزادی‌ها، نیازهای انسانی و رفاه روحی و روانی آن‌ها حکایت می‌کند.^۲ آنچه در رابطه با موضوع کتاب مورد توجه ماست همین دسته دوم است که به شرح مختصر آن به ترتیب شماره نامه‌ها می‌پردازیم.

کسانی که برای پست‌های مهم اداری و اجرایی یا نظامی کشور برگزیده می‌شوند به دلیل نزدیکی با مرکز قدرت یا دوستی و خویشاوندی با مهره‌های اصلی هیئت حاکمه، اغلب موضوع و موقعیت استکباری پیدا می‌کنند و به دیکتاتوری و خشونت یا تطاول و تجاوز به حقوق مردم کشیده می‌شوند، از این نظر زمامدار و رهبر جامعه در مراقبت و کنترل عوامل اجرایی خود از انحرافات مختلف وظیفه‌ای بسیار دقیق دارد، در غیر این صورت، هرچند شخص رهبر مبرای از خیانت و خباثت باشد، به‌طور طبیعی همه مفسد و معایب به حساب او گذاشته می‌شود.

در دوره عثمان، خلیفه سوم، مقامات و استانداران فاسدی که عمدتاً از اقوام نزدیک او بودند، نهایت استفاده را از بی‌خبری و سهل‌انگاری خلیفه نموده و با ظلم و ستم و تاراج بیت‌المال دمار از روزگار مردم درآوردند اما در روزگار علی (ع) از همان ابتدا حکم چنین‌والیانی لغو شد و سیستم اداری منظمی با کنترل و بازرسی ویژه جایگزین روابط فامیلی شد. کاردانی و لیاقت آن حضرت و مسئولیت و تعهدی که نسبت به سرنوشت توده مردم احساس می‌کرد موجب گزینش خدمتگزاران صادق و پاک‌دامن و تحول اساسی در نظام اداری حکومت شد. در این رابطه، امام تنها به گزینش صالحان اکتفا نکرد، بلکه با گماردن بازرسان ویژه و مراقبت شخصی بر جزئیات عملکرد مسئولان و رفتار آنان با مردم، ضوابطی بنیان نهاد که کارگزاران فاسد را امکان تثبیت و تحکیم ظالمانه قدرت نباشد و مردم نیز امکان یابند بر زمامداران خود نظارت و مراقبت دائمی کنند.

گوشه‌ای از این سیاست حکیمانه را از خلال نامه‌های جمع‌آوری شده در «نهج البلاغه» می‌توان دریافت کرد. گرچه مکتوبات ضبط‌شده تاریخی همه ابعاد مسئله را نمی‌تواند بازگو کند، اما به هر حال تصویری روشن از شیوه مدیریت امام را در سرپرستی و نظارت بر کارگزاران خود نشان می‌دهد. متأسفانه

رعایت تقوی و عدالت در رابطه با گروه‌های مخالف

عبدالله بن عباس، پسرعموی آن حضرت، هنگامی که فرمانروای بصره بود با قبیله «بنی‌تمیم» به دلیل آنکه در جنگ «جمل» از طلحه و زبیر و عایشه حمایت کرده بودند بدرفتاری و خشونت می‌کرد و با تحقیر و توهین و القاب و برچسب‌های ناپسند‌کننده و دشمنی خود را نسبت به موضع‌گیری سیاسی سابق آن‌ها علیه امام (ع) نشان می‌داد. معروف است که آن‌ها را «حزب شیطان» و طرفداران «عسگر» (نام شتر عایشه) خطاب می‌کرد و مکتوبات قلبی خود را نسبت به مخالفت‌های سابقشان همواره ظاهر می‌کرد. همین‌که امام از نامهربانی فرماندارش نسبت به این گروه شد نامه‌ای محکم و هشداردهنده به او نوشت و ذکر محاسن و جنبه‌های مثبت آن‌ها و برای آنکه موجبات بدبینی را بزداید به خوشرفتاری با مردم و باز کردن گره ترس از دل‌های آن قوم (به دلیل نگرانی از سوابق سیاسی مخالف در گذشته) فرمانش داد. قسمتی از این فرمان به قرار ذیل است:

«خبر بدخویی و درشتی تو با قبیله بنی‌تمیم به من رسید، همانا بنی‌تمیم را ستاره‌ای (شخصیت بزرگوار و شجاع و بافضیلتی) پنهان نشده مگر آنکه ستاره‌ای دیگر پدیدار گشته است و (در جهت عکس) در جاهلیت و اسلام کسی به کینه‌جویی و خونخواهی برایشان پیشی نگرفته است. (علاوه بر آن) ایشان را با ما خویشاوندی نزدیکی است (نسبت بنی‌هاشم یا بنی‌تمیم) که در رعایت این خویشاوندی مأجور و در جدایی از آن مرتکب گناه خواهیم شد. پس ای ابوالعباس! خدا تو را در آنچه از دست و زبان‌ت جاری شده بیامرزد! که من و تو در این امر شریک (مسئول و موظف) هستیم، چنان باش که گمان من به تو نیکو باشد و نظرم را درباره خودت سست مکن - و السلام.» (نامه ۱۸)

آنچه در این نامه بیشتر جلب نظر می‌کند رعایت عدالت و تقوی در مورد مخالفان و چشم‌پوشی از خطاهای سیاسی

«رحمت به مردم، محبت با آن‌ها و لطف برایشان را شعار قلبی خود قرار ده، مبدا نسبت با آنان مانند جانوری درنده باشی که خوردنشان را غنیمت شماری! و یا در آفرینش هم‌نوع تو.»^۴ نکته جالب در این است که مراحل عشق به مردم را در سه مرحله: «رحمت، محبت و لطف» به ترتیب دقیقی نشان داده است. «رحمت» احساسی قلبی است که از دلسوزی نسبت به سرنوشت دیگران حاصل می‌شود، این حالت موجب «محبت» که دوست داشتن و علاقه پیدا کردن است می‌شود و محبت نیز به‌نوبه خود مقدمه‌ای برای «لطف» می‌شود که توجه به گرفتاری‌ها و مسائل جزئی اشخاص است. وقتی می‌گویند خداوند به بندگانش لطیف است یعنی علاوه بر نیازهای اصلی و کلی آن‌ها بر ظرایف و دقایق فرعی احتیاجاتشان رحمت‌گستر است.

نکته دیگر اینکه امام در فراز فوق، فراتر از همه تعصبات و محدودیت‌های بشرساخته با سعه‌صدری به وسعت هستی به مالک گوشزد می‌کند که اگر مردم آن دیار مسلمان هم نباشند، حداقل هم‌نوع تو، یعنی بندگان خدا هستند، پس نباید مانند گرگ خود را بیگانه با گله پنداشت دریدنشان را مغتنم شماری!

به‌راستی مگر ممکن است کسی عشق واقعی به خدا داشته باشد با این حال با بندگان او دشمنی و درندگی کند. شگفت اینکه امام حتی لغزش‌های آن‌ها را ندیده می‌گیرد و به‌عوض متهم ساختنشان، به دنبال دلایل و موجباتی می‌شود که باعث گناهشان شده است و (در دنباله مطلب) برای آنکه مبدا فرمانده برگزیده خود (مالک) نسبت به مردم مصر که جدید الاسلام هستند و به‌طور طبیعی بار گناهی از رژیم گذشته بدوش دارند بدرفتاری و ایرادگیری کند با دیدی عمیق و جامعه‌شناسانه متذکر می‌شود که: «لغزش‌ها بر این مردم پیشی گرفته (شرایط اجتماعی گذشته مقدم بر تصمیم و اراده آن‌ها بر آنان تحمیل شده است) و موجبات گناه با آنان رو آورده و عمداً یا به خطا در دسترسشان قرار

انگیزه خدمت به مردم، سوای وظیفه و مسئولیت الهی، دوست داشتن آن‌هاست. اگر یک کارمند یا صاحب‌منصب، بی‌علاقه به ارباب‌رجوع و بی‌رغبت به گشودن گره مشکلات آن‌ها باشد دلیل ندارد خود را به زحمت و تلاش بیندازد

اگر یک کارمند یا صاحب‌منصب، بی‌علاقه به ارباب‌رجوع و بی‌رغبت به گشودن گره مشکلات آن‌ها باشد دلیل ندارد خود را به زحمت و تلاش بیندازد. در این حالت کار جنبه خشک اداری و مقرراتی پیدا می‌کند و راحت‌ترین اثر وجودی و عملکرد کارمند بی‌تفاوتی و از سر باز کردن می‌شود. مثل همین گرفتاری رنج‌آور نظام اداری ما... البته بی‌تفاوتی و لاپالی‌گری یک کارمند ساده چندان ضرری متوجه جامعه نمی‌سازد، اما اگر قرار باشد زمامدار و مسئولان طراز اول مملکت بی‌اعتنایی به مردم و بی‌تفاوت نسبت به سرنوشت آن‌ها باشند قضیه به‌کلی تفاوت می‌کند.

آیا اگر جاذبه و کشش فطری مادر نسبت به طفل وجود نمی‌داشت، هیچ زنی حاضر می‌شد زندگی و جوانی خود را فدای نوزادی که جز زحمت و دردسر حاصلی ندارد بنماید؟ درست است که این عشق و محبت غریزی و ناخودآگاه است، اما انسان می‌تواند هر علاقه‌ای را در خود تضعیف یا تقویت کند. محبت به مردم و دوست داشتن آن‌ها نیز از جمله علایقی است که با اراده و خواست قلبی و تمرین و ممارست نفسانی شدت و ضعف پیدا می‌کند، اگر رهبران و زمامداران جامعه به‌طور آگاهانه این عشق و علاقه را در خود زنده و بیدار سازند، موفق به خدمت می‌شوند و گرنه «خود» فرد جای «خدا» و مردم را خواهد گرفت و منافع شخصی منافع ملی را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. بی‌جهت نیست که امیرالمؤمنین در عهدنامه خود به مالک اشتر (نامه ۵۳) مقدم بر هر مطلبی او را به همین اصل رهنمون می‌شوند:

گذشته آن‌هاست. به نظر امام (ع) پرونده گذشته را به بایگانی باید سپرد و اکنون را حساب جداگانه‌ای باید گشود، در این صورت محاسن اشخاص آشکار می‌شود و خصلت‌های نیکو رخ می‌نماید، در غیر این صورت دشمنی‌های نهفته مشکلات عدیده برای حکومت به‌بار خواهد آورد که به‌زودی به زوالش خواهد کشانید.

نکته دیگر مسئولیت مشترکی است که رهبر جامعه با کارگزاران خود در پیشگاه پروردگار «دانای حکیم» دارد امام این پیام را به‌صراحت برای همه مدعیان ولایت و زعامت تا قیامت بیان می‌کند.

مراقبت از حقوق مشرکان

آیا هرگز شنیده‌اید کسی برای مخالف اعتقادی خود دلسوزی کند و برای حقوق پایمال‌شده‌اش احساس وظیفه و مسئولیت کند؟

این هم از شگفتی‌های زندگی علی (ع) است که سایه لطف و رحمتش دوست و دشمن را فرامی‌گرفت و عدالت را در مورد خودی و بیگانه یکسان اجرا می‌نمود. شاهد این حقیقت نامه‌ای است^۴ که امام در توصیه به خوش‌رفتاری با غیرمسلمانان به یکی از فرمانداران خود نوشته است. این مردم که گویا دهقانانی زرتشتی بوده‌اند از خشونت و سخت‌دلی والی خود و رفتار تحقیرآمیز و ناپسندش به امیرالمؤمنین شکایت می‌برند و آن حضرت فرماندارش را به دلیل این سختگیری مورد عتاب قرار داده از او می‌خواهد نسبت به این مردم که در پناه حکومت اسلامی هستند به دلیل عهد و پیمانی که با پرداختن جزیه دارند خوش‌رفتاری و مدارا کند. امام در این نامه در عین آنکه آن‌ها را به‌خاطر شرک و انحراف اعتقادی شایسته صمیمیت و نزدیکی بیش از حد نمی‌داند، اما به فرماندارش توصیه می‌کند در حد تعادل، مهربانی آمیخته با جدیت را شعار خود قرار دهد، به‌طوری که نه ملامت بیش از حد جسورشان کند و نه سختگیری و قساوت رمیده و مأیوسشان کند.^۵

عشق به مردم

(نامه‌های شماره ۲۷ - ۴۶ - ۵۰ - ۵۳ - ۷۶)

انگیزه خدمت به مردم، سوای وظیفه و مسئولیت الهی، دوست داشتن آن‌هاست.

گرفته است.^۷

بنابراین این همان گونه که مالک اشتر دوست دارد خداوند گناهان او را عفو و صفح کند باید با چنین شیوه‌ای با مردم رفتار نماید.^۸

در نامه‌های دیگر نیز امام روی این اصل مهم روان‌شناسی تأکید می‌کند که خدمت به مردم باید انگیزه قلبی داشته باشد و کارگزار فاقد این احساس و بی‌عاطفه نسبت به مردم نمی‌تواند منشأ اثری مثبت شود. از جمله در نامه‌های شماره ۲۷ و ۴۶ و ۶۷ به گونه‌های مختلفی این اصل را تبیین کرده و بدخلقی و سنگدلی و ترشروی و تبعیض از ناحیه فرمانداران نسبت به مردم را به شدت محکوم می‌کند.

جالب اینکه امام با تشبیه و تمثیل ادبی و بلاغتی ظریف، موقعیت والی را نسبت به مردم به مرغی تشبیه می‌کند که جوجه‌های خود را زیر بال و پر گرم و نرم خویش گرفته در پهلوی امنش جای می‌دهد و میان هیچ‌یک از آن‌ها تفاوت و تبعیضی قائل نمی‌شود. والی نیز به همین نحو با قدرت و امکانات گسترده‌ای که در اختیار دارد موظف است همه مردم را یکسان زیر سایه حمایت و ولایت خود قرار دهد و کوچک‌ترین تمایز و تبعیضی روا ندارد: «بال فروتنی خود را برای آنان فرو نشان و روی خود را برای آن‌ها گشاده دار، پهلویت را برای (پناه دادن با آنان) نرم کن، و میان ایشان در نگریستن به گوشه چشم (کم‌اعتنائی) و خیره شدن (بذل توجه) و اشاره نمودن و تحیت گفتن یکسان رفتار نما.»^۹ (نامه‌های ۲۷ و ۴۶)

در توصیه دیگری به عبدالله بن عباس، علاوه بر گشاده‌رویی، پرهیز از غضب را در روابط با مردم مورد تأکید قرار می‌دهد: «با مردم در برخورد گشاده‌رو، در مجلس مهمان‌پذیر و در قضاوت با سعه‌صدر باش. از خشم برحذر باش که این کار سبک‌مغزی است از شیطان...»^{۱۰} (نامه ۷۶)

امام می‌داند خشم و تکبر نسبت به زیردستان از علائم مستی قدرت و تغییر حالت زمامداران است و ظاهرترین نمود آن در سران سپاه و فرماندهان لشکر جلوه

بال فروتنی خود را برای آنان فرو نشان و روی خود را برای آن‌ها گشاده دار، پهلویت را برای (پناه دادن با آنان) نرم کن، و میان ایشان در نگریستن به گوشه چشم (کم‌اعتنائی) و خیره شدن (بذل توجه) و اشاره نمودن و تحیت گفتن یکسان رفتار نما

می‌کند، به این دلیل در نامه‌ای که به سرداران ارتش و مرزدارانش می‌نویسد به این امر هشدارشان می‌دهد که مبدا تسلط باعث تغییر حال آنان شود و نعمت قدرت را که وسیله‌ای برای خدمت به مردم و نزدیکی با آن‌هاست در جهت خلاف به کار گیرند. «این حقی است به گردن والی که نائل شدنش به برتری و مختص شدنش به کسب قدرت موجب تغییر حالش نسبت به مردم نگردد، (بلکه برعکس) نعمتی که خدا قسمت او کرده وسیله نزدیکی بسیاری با بندگان خدا و عاطفه و مهربانی‌اش با برادران خود گردد.»^{۱۱} (نامه ۵۰)

همین سفارش را به شکل دیگری به مالک اشتر در رابطه با مردم مصر می‌فرماید: «هرگاه سلطنت و حکومت برایت ابهت و خودبزرگ‌بینی پدید آورد به عظمت پادشاهی خدا که فوق تو است و به توانائی او نسبت به خودت در آنچه بر خویش توانا نیستی بنگر که این‌گونه نگریستن کبر و سرکشی تو را فرومی‌نشانند و سرفرازی را از تو بازمی‌دارد و عقل و خردی را که از تو دور گشته به سویت بازمی‌گرداند.»^{۱۲}

منبع:

کتاب آزادی در نهج‌البلاغه (عبدالعلی بازرگان)
پی‌نوشت:

۱. مثل نامه‌های شماره ۲۰ - ۲۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۶۷.
۲. مثل نامه‌های شماره ۱۸ - ۱۹ - ۲۷ - ۴۶ - ۵۰ - ۶۷ - ۷۶.
۳. وَ قَدْ بَلَّغْنِي تَمَرُّكَ لِبَنِي تَمِيمٍ وَ

غَلَطْتُكَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَعْزَبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ وَ إِنَّهُمْ لَمْ يُسْبِقُوا بَوْمِ فِي جَاهِلِيَّةٍ وَ لَا إِسْلَامٍ وَ إِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحْمًا مَاسَةً وَ قَرَابَةً خَاصَّةً تُحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَيَّ صَلْتَهَا وَ مَأْزُورُونَ عَلَيَّ قَطِيعَتَهَا فَارْبَعُ أَبَا الْعَبَّاسِ رَحِمَكَ اللَّهُ فِيمَا جَرَى عَلَيَّ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَإِنَّا شَرِيكًا فِي ذَلِكَ وَ كُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ وَ لَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ وَ السَّلَامُ.

۴. نامه شماره ۱۹ فصل پنجم نهج‌البلاغه
۵. أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلَ بَلْدِكَ شَكَّوْا مِنْكَ غَلْطَةً وَ قَسْوَةً وَ احْتِقَارًا وَ جَفْوَةً وَ نَظَرْتِ فَلَمْ أَزْهَمْ أَهْلًا لَأَنْ يَدْنُوا لِشَرِّكِهِمْ وَ لَا أَنْ يُقْضُوا وَ يَحْفُوا لِعَهْدِهِمْ فَالْبَسَ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بَطْرَفِي مِنْ الشَّدَّةِ وَ دَاوَلَ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَ الرَّأْفَةِ وَ امْرُؤٌ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَ الْإِدْنَاءِ وَ الْإِبْعَادِ وَ الْإِقْصَاءِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
۶. وَ أَشْعُرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَعِيًّا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَاتَّهَمُ صِنْفَانِ إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ
۷. يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْزَلُ وَ تَعْرُضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَ يُؤْتِي عَلَيَّ أَيْدِيَهُمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطَا
۸. به خاطر اجتناب از طولانی شدن کلام به همین مقدار از نامه اکتفا کرده‌ایم، دنباله مطلب نیز کاملاً مربوط به موضوع می‌باشد که خوانندگان علاقه‌مند می‌تواند شخصاً به اصل نامه در نهج‌البلاغه مراجعه نمایند.

۹. وَأَخْفِضِ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ، وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَأَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّخْطَةِ وَ أَنْظِرْهُ وَالْأَشَارَةَ وَ التَّحِيَّةَ
۱۰. سَعِ النَّاسِ بِوَجْهِكَ وَ مَجْلِسِكَ وَ حُكْمِكَ وَ إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ
۱۱. فَإِنَّ حَقًّا عَلَيَّ الْوَالِي أَلَّا يُعَيِّرَهُ عَلَيَّ رَعِيَّتَهُ فَضَّلَ نَالَهُ وَ لَا طَوْلَ حَصَّ بِهِ وَ أَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمَةٍ دُنُوًا مِنْ عِبَادِهِ وَ عَطْفًا عَلَيَّ إِخْوَانَهُ

۱۲. وَ إِذَا أَحْدَثَ لَا مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانْظُرْ إِلَى عَظْمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَطَامُنُ إِلَيْكَ مِنْ طَمَاحِكَ، مَ يَكْفِ عَنكَ مِنْ غَرَبِكَ، وَ يَفِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنكَ مِنْ عَقْلِكَ. ❖

نظریه پردازی درباره جهان هستی و نظم طبیعت



ابراهیم خوش سیرت

این دیدگاه ارسطو افزون بر پذیرش پدیده‌اتم و اتمیزه بودن درون ماده‌ای وی به حرکت اتمی پدیدارهای عالم اعتقاد داشت. تئوری اتمی دیمقراطیس از آن پس قرن‌ها مورد چالش دانشمندان دنیا واقع شد. سرانجام این فرضیه‌های صوری بر پایه تجارب علمی، در دوره رنسانس علمی تجزیه‌پذیری اتم عناصر و مواد مولکولی توسط «رادرفورد» دانشمند شهیر بریتانیا که او را کاشف ساختمان اتم می‌شناسند، در قرن ۱۹ میلادی به اثبات رسید. پیرو این رهیافت علمی دانشمندان دیگری به نام‌های پییر کوری و مادام کوری، آزمایش‌های «رادبو فسفر» را تجربه کردند و این امر موجب شد تا اشعه‌های رادیواکتیویته یعنی «آلفا α ، بتا β ، گاما γ » را کشف کنند. چنان‌که تحقیقات علمی بعدها نشان داد مکانیسم تشعشات مزبور در صنایع نظامی و پزشکی یعنی رادیولوژی، رادیوگرافی، ستی اسکن، M.R.I، سونوگرافی، ماموگرافی و غیره کاربرد فراوانی دارند.

جماعت اولیه آریایی‌ها در امر کیهان‌شناسی می‌گفتند «حیات و هستی به‌صورت یک کل تصویر شده است که همه اجزاء و مظاهر این هستی با آن در ارتباط هستند و اندیشه سیاسی هم با این کل واحد در پیوند است و در این نگره انسان، طبیعت و جامعه را به‌صورت کلیت واحد تبیین می‌کردند.»^۴ البته در این نظرگاه نقدی بر آنان وارد هست و آن اینکه کیهان‌شناسی را که یک مقوله جدای از مسائل مدیریت سیاسی است و خلط می‌حث کرده‌اند. در ادیان باستانی فارغ از استثناها بیشتر پایه‌گذاران دینی، درباره نظام کیهانی و هستی عالم به شیوه‌های سنت‌مند اظهارنظر کرده‌اند؛ در ذیل نوشتار به‌اجمال به آن پرداخته خواهد شد. در مناطق آریایی‌نشین یعنی چین، هند، ژاپن، کره، ایران تا اروپای شرقی که دارای آیین بودایی، هندو، ودا، مانوی و

یافته‌اند. در ادیان باستانی و کتب عهد عتیق و عهد جدید از جمله تورات، اناجیل و قرآن مجید با ادبیات و زبان‌های مختلف در رابطه با پیدایش زمین و آسمان‌ها، موجودات زنده حیوانی و نباتی و انسان‌ها سخن گفته‌اند. بحث فلسفه خلقت و فرآیند نظام عالم هستی به دلیل پیچیدگی‌های اسرارآمیز آن‌ها از همان اوان اندیشه‌ورزی و تفلسف در این زمینه تعدادی از فیلسوفان بزرگ جهان چون نیچه، دکارت و کانت را به تشکیک واداشته است. هرچند از میان آنان کانت و دکارت در گذر زمان و درنهایت کنکاش محققانه و فیلسوفانه به این باور یقین رسیدند که نظام طبیعت و جهان هستی تحت مدیریت بی‌ظنیر و بی‌همتا اداره می‌شود با ذکر این مقدمه کوتاه به بحث اصلی‌مان یعنی گفتمان نظم طبیعت و پیدایش هستی عالم ورود می‌کنیم.

دانشمندان قرون ششم و پنجم قبل از میلاد مسیح (ع) از جمله: تالس ملطی، مندروس، انکیسمانوس و هراقلیطوس، ماده اولیه جهان را یکی از عناصر چهارگانه آب خاک، آتش و هوا یا جمع میان این چهار عنصر می‌پنداشتند.^۳ دیمقراطیس دانشمند دیگری در همان مقطع تاریخی است که به لحاظ علمی مشهورتر به نظر می‌آید. وی جهان و همه اجسام را مرکب از ذرات کوچک بی‌شماری، دارای ابعاد تجزیه‌ناپذیر می‌دانست. این نظریه مهم در خصوص عناصر تشکیل‌دهنده مواد مولکولی ریزتر که «اتم» نام‌گذاری شده بود، حتی نظر افلاطون را در دوران یونان باستان به خود جلب کرده بود. در

پیدایش ماده اولیه جهان هستی چیست و از کجا و چه تاریخی پهنه این عالم بیکران را تشکیل داده است؟

این موضوع با وجود پیشرفت‌های گسترده علوم جهان تاکنون به‌طور دقیق و علمی مشخص نیست؛ البته برآیند نظریه مشترک عده‌ای از نظریه‌پردازان و جهان‌شناسان مبنی بر این است که «ماده و انرژی جوهر و ذات هستی جهان را تشکیل می‌دهد.»^۱ اما اینکه پیدایش خود این ماده و انرژی از کجا نشأت یافته معلوم نیست. بر اساس تحقیقات به دست آمده در آغاز تمامی جهان و هستی به‌صورت گلوله‌ای متراکم به نظر می‌آمد یا به تعبیر قرآن به شکل دُخان، یعنی دودی متراکم و به هم فشرده بوده.^۲ آنگاه طی رخدادی شگفت‌انگیز انفجاری اتفاق افتاده و تمامی ذرات درهم‌پیچیده آن پدیده هستی از هم جدا شدند و در آسمان‌ها پراکنده شدند و امروزه آن ذرات، افلاک و منظومه‌های عالم را تشکیل می‌دهند. جالب اینجاست در فرآیند انفجار مهیب و پراکندگی ستارگان و منظومه‌های آسمان‌ها، در عین حال همه افلاک کهکشانی‌ها به‌مثابه منظومه‌های خورشیدی منظمی بوسیله نیروهای الکترومغناطیسی بر مدارهای معین و مشخصی در حرکت‌اند، بدون آنکه تصادفی ویرانگر جهانی رخ دهند. در این نوشتار در پی آن برآمدیم تا دیدگاه‌ها و تحلیل‌های صاحب‌نظران دنیا اعم از عالمان و ادیان را در این زمینه بررسی کنیم. بسیاری از فلاسفه قبل از یونان باستان و همین‌طور در خود عصر باستان و امروز که در دوران پس از رنسانس علمی قرار داریم، درباره آفرینش هستی و هستنده‌ها، علیت نظام کیهانی و اسرار پیچیده حاکم بر آن‌ها با رویکردهای گوناگون نظریه‌پردازی کرده‌اند و در این مهم ضمن به‌چالش کشیدن یکدیگر، به دستاوردهای ارزشمندی هم دست

ابزار داشته باشند.

ادیان ابراهیمی: مذاهب ابراهیمی اعم از مسیحیت، یهودیت و اسلام در کتاب‌های آسمانی تورات، زبور، صحف، انجیل به‌ویژه در قرآن، در آیات و حیاتی زیادی به موضوع کیهانات پرداخته‌اند. در آغاز بسیاری از سوره‌ها، آیاتی مربوط به خلقت زمین، ماه، خورشید، ستارگان آسمان‌ها آمده است، آنگاه پروردگار عالم می‌فرماید آیا عبرت نمی‌گیرید؟ درباره عظمت این آفریده‌های شگفت‌انگیز تفکر و تعقل نمی‌کنید؟!

در جهان‌بینی الهی اصولاً به رابطه میان عالم ناسوت یا زندگی این جهانی و عالم لاهوت یا عالم متافیزیکی و ما بعدالطبیعی در طول تاریخ و هم‌اکنون در جهان معاصر مدرن این مهم همواره میان فیلسوفان اسلامی و متفکران غرب مورد چالش واقع شده و می‌شود.

سخن آخر اینکه به مباحث فوق چنانچه ملاحظه کردید عمدتاً با روش کلاسیک و رویکردی نظری پرداخته شده است، در حالی که در سپهر گفتمان جهان هستی و نظم طبیعت از رنسانس علمی به بعد دلیل پیشرفت‌های علمی به طریق سازه‌های هوشمند و الکترومغناطیسی از جمله تلسکوپ‌های فوق دورنگر جهت رصد ستارگان آسمانی، سفینه‌های ماهواره‌ای، امواج گرانشی، شهاب‌سنگ‌ها، ابر رباط‌ها و... این امکان را فراهم می‌کند تا به‌جای نظریه‌پردازی، به طریق عملی و تجربی و عملیاتی درباره نظم طبیعت و جهان هستی پرداخته شود که بحث مستقلی را می‌طلبد.

پی‌نوشت:

۱. انرژی و جهان هستی، منوچهر بهرون ص ۳
۲. سوره دخان آیه ۱۱
۳. سیر حکمت در اروپا، محمدعلی فروغی. صص ۵ و ۶
۴. اندیشه سیاسی در اسلام و ایران، کمال پولادی، ص ۷
۵. دین و نظم طبیعت، سید حسین نصر؛ ترجمه انشالله رحتمی، ص ۷۲
۶. همان، ص ۷۷-۷۶

در مذهب زرتشت زمین به‌عنوان یک فرشته و جزئی از یک سلسله فرشتگان آسمانی یا ستاره کیهانی تلقی می‌شود. زمین درواقع صحنه نبرد نور و ظلمت تا مرحله نجات همگانی است و عالم دارای مبدأ و منتهایی است. تحت نظم حاکم یک قانون اداره می‌شود و واحد کیهانی و اخلاقی و نماینده ملکوتی و کیهان عدل الهی در مدیریت آن نقش‌آفرین است

این آیین «پندار نیک، گفتار نیک و رفتار نیک» سه‌گفتمانی که به نام زرتشت مشهور است، درواقع خود یک جهان‌بینی فلسفی و مکتب قدسیانی را تشکیل می‌دهند. با رویکرد جهان‌شناختی این آیین را از نگاه نویسنده کتاب دین و نظم طبیعت روایت می‌کنیم: «در مذهب زرتشت زمین به‌عنوان یک فرشته و جزئی از یک سلسله فرشتگان آسمانی یا ستاره کیهانی تلقی می‌شود. زمین درواقع صحنه نبرد نور و ظلمت تا مرحله نجات همگانی است و عالم دارای مبدأ و منتهایی است. تحت نظم حاکم یک قانون اداره می‌شود و واحد کیهانی و اخلاقی و نماینده ملکوتی و کیهان عدل الهی در مدیریت آن نقش‌آفرین است.

ادیان اروپای شرقی و یونانی: در مذاهب باستانی یونان موضوع «کاسموس» که در ردیف نظم عالم به شمار می‌رود بدین شرح است؛ در ازلیت، ابتدا خلأیی بود و در این خلأ جهان، کیهان، زمین، خورشید و غیره پدید آمده‌اند. در این عقیده می‌گویند به‌محض پیدایش «گایا» یا زمین وجود الهی آغازگر حیات و محور پرورش، کوه‌ها، دشت، جنگل‌ها، رودها، حیوانات و انسان‌ها شده است. چنان‌که ملاحظه می‌کنیم، در آیین باستانی شرقی‌ها به ادبیاتی مشابه، اینان هم درباره جهان شناختی و نظام کیهانی توجه مهمی

زرتشتی بوده‌اند، آن‌ها طریقی درباره طبیعت، هستی عالم و نظام کیهانی و مبادی الهی سخن گفته‌اند.

آیین بودا: بوداییان با توجه به گرایش و بینش عرفانی و اهمیت به این موضوع در خصوص نظم و سنت‌های حاکم بر عالم هستی نیز متمرکز می‌شدند. پرفسور سید حسین نصر در این زمینه تحقیقات جامعی دارد. نامبرده می‌گوید: بوداییان دریافتند که «درمه» است که طبیعت موجودات را تشکیل می‌دهد. درمه هم دین است و هم قانون یا قانون طبیعی است که عالم یا «سمساره» از طریق آن عمل می‌کند. درمه به زبان پالی همیشه به معنای اصل و قانون حاکم بر عالم اعطاکننده نظم به آن چیزی که بودا تعلیم داده است.^۵

آیین کنفوسیوس: این آیین که بانی آن خود کنفوسیوس است در تمامی قاره چین، ژاپن، کره و... رواج دارد. درواقع ژرف‌ترین آموزه‌های کنفوسیوس در زمینه‌های اعتقادی، هنری و ادبی و غیره دیده می‌شود. ازجمله در عرصه نظام طبیعت و هستی. در این آیین واژگانی چون «دای جی» به معنای نظم در طبیعت و واژه «لی» به معنای انرژی و نیروی حیاتی و مادی است که به‌موجب این امر منبع عظیم تمامی مبادی نظم در جهان و طبیعت می‌شود.

آیین هندو: شامل مجموعه‌ای از ادیان باستانی قاره هندوستان است. درواقع می‌توان گفت این آیین خود یک مکتب فلسفی به شمار می‌رود. چراکه در این مرام به موضوع‌های مهمی چون کیهان، آفرینش جهان، نظم طبیعت، موجودات زنده و غیرزنده و مباحث مربوط به انسانیت انسان، فضیلت انسانی، خیرخواهی و تنوعات بشری پرداخته که تمامی آن مباحث در فرصت این مقال نمی‌گنجند.

آیین زرتشت: دینی است که زرتشت بزرگ در عصر ساسانیان به‌عنوان مذهب رسمی ایران پایه‌گذار آن است. در این آیین ایده آتش و نور و گرایش به آن درواقع نمادی از نورهای آسمانی و تجلی الهی برشمرده می‌شود. در

درس‌هایی از رسالت نوح

انذار را در المنجد بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که سه مرحله دارد: مرحله اول، دادن تبیین و آگاهی است که پیامبران همه این تبیین و آگاهی‌بخشی را داده‌اند. مرحله دوم، در اثر آگاهی‌بخشی نیروهایی آزاد می‌شود که باید سازمان‌دهی شوند. مرحله سوم، بیشتر هشدار بوده و هشدار هم به یک خطر نزدیک و جدی می‌گویند. این سه مرحله در سوره نوح دیده می‌شود. عذاب دردناک در فراز من قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۲ آمده است؛ یعنی این‌طور نبوده که توفانی بیاید و انکارگران دچار عذاب دردناک شوند، بلکه تمام انبیا، صحابه و مردم حق طلب از این عذاب الیم نسبت به انکارگران نگران بودند، دردمند بودند و نمی‌خواستند که قومشان و سایر انسان‌ها دچار عذاب بشوند. این خیلی مهم است که مخاطب عذاب الیم فقط کافران و انکارگران نبوده‌اند. وقتی می‌بینیم مردم در توفان نوح غرق شدند، دچار عذاب می‌شویم و ناراحت می‌شویم که چرا این‌گونه شده است. در آیه دوم می‌گوید: «قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ». «نذیر» صیغه مبالغه است

دارند و هم مشرکین، کافرین و ملحدین؛ برای نمونه شیطان و فرعون و نمرود خدا را قبول دارند. با این بینش است که آیات قرآن از امرانه بودن و اطاعت کورکورانه درآمده و به‌صورت ذکر و یادآوری و نهادینه کردن چیزهایی که فطرتاً قبول داریم بیان می‌شود. در ابتدای سوره «نوح» واژه انذار وجود دارد «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». وقتی کلمه

لازمه فهم قرآن این است که قرآن را خدای نامه و در حقیقت نازل شده از جانب خدای خالق بدانیم. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گویند: در طول تاریخ هیچ شکی در ذات خدا نبوده، بلکه اختلاف بر صفات خداوند است.

متن زیر سخنرانی مهندس لطف‌الله میثمی در رمضان سال ۹۶ در محل دفتر نشریه چشم‌انداز ایران است که به دلیل نزدیکی به ماه مبارک رمضان تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود. در این سخنرانی، مهندس میثمی ابتدا به ویژگی‌های مشترک انبیا پرداخت که به دلیل طولانی شدن مطلب مستقلی را می‌طلبد و از ذکر آن خودداری می‌شود.

مقدمه

پیش از توشه‌گیری از داستان نوح، مایلم بگویم لازمه فهم قرآن این است که قرآن را خدای نامه و در حقیقت نازل شده از جانب خدای خالق بدانیم. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌گویند: در طول تاریخ هیچ شکی در ذات خدا نبوده، بلکه اختلاف بر صفات خداوند است. از طرف دیگر انبیا هم برای اثبات خدا نیامده‌اند، بلکه آمدند خدایی که بشریت آن را قبول دارد در اعمال روزمره و ریزمره ما نهادینه کنند. در قرآن ملاحظه می‌کنیم، هم انبیا و مؤمنین خدا را قبول



دارد انجام می‌دهد و می‌گوید نمی‌توان آن را اثبات کرد بلکه آن را باور دارید. راهی نداریم جز اینکه باور کنیم. باور داشتن یعنی ایمان داشتن، یعنی ما به این جهان خارجی ایمان داریم. به نظم جهان و واقعیت جهان ایمان داریم. الهامی که در بشر نهاده شده می‌شود همین ایمان به واقعیت جهان است که ما تماماً در این الهام مانند ماهی در آب غرق هستیم و نمی‌دانیم...

به هر حال علمای شناخت می‌گویند اگر بخواهید جهان و واقعیت را اثبات کنید، راهش پذیرش ایدئولوژی استخدامی و افتادن به دام ایده‌آلیسم است. ما نمی‌توانیم واقعیت را اثبات کنیم. به هر حالی ما در آن سال‌ها از آیه «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونَ» نمی‌توانستیم خطمشی استخراج کنیم مگر اینکه با بینش و روش جدیدی به قرآن نگاه کنیم و آن چیزی جز خدامحوری در قرآن نیست، ولی امروزه هم اگر بگوییم از خدا شروع کنیم باز عده‌ای می‌گویند در این صورت بسیاری حذف می‌شوند. خیلی‌ها که به‌ظاهر خدا را قبول ندارند هم حذف می‌شوند در حالی که قرآن بی‌خدایی را به رسمیت نمی‌شناسد. برای نمونه مارکس می‌گوید ماده «ازلی - ابدی» است. با این ازلیت و ابدیت که نه علمی است و نه تجربی است و با شناخت انعکاسی هم نمی‌خواند، مع‌هذا مارکس صفت ازلی ابدی خدا را قبول کرد. یا برتراند راسل درباره قانون آنتروپی که نتیجه‌اش جهان محدود است می‌گوید: من جهان رو به افول را دوست ندارم. برتراند راسل در بن‌جانش به یک جاودانگی اعتقاد دارد که می‌گوید من چیز محدود را دوست ندارم، یعنی مشابه آنچه حضرت ابراهیم می‌گوید: «فَاتَى لَا أَحَبَّ الْأَقْلِينَ»؛ بنابراین هر کسی هم که خدا را انکار کند به نحوی به دام خدای واقعی می‌افتد. یا حضرت علی (ع) که می‌گوید: «وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ». (از حکومت خدا نمی‌توان فرار کرد). این یک استدلال است، یعنی خدا را باید در همه گزاره‌ها ببینیم. نخستین الهامی که به ما می‌شود و فراگیر هم است، همین پذیرش واقعیت جهان است. ما وقتی واقعیت را قبول بکنیم، قبل از آن خدا را قبول کرده‌ایم. در سوره نوح اتفاقاً حضرت نوح (ع) بیشتر به خدای غفار استناد می‌کند تا خدای قادر. «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبِّي إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا، يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، وَيَمْدِدْكُمْ

به نظر من تقوا از «وقایه» می‌آید و وقایه یعنی ترمز و کنترل. ترمز هم در حرکت معنا می‌دهد. بنابراین وقایه یا تقوا، یعنی کنترل کردن حرکت یعنی برنامه‌ریزی

که همه‌گیر، فراگیر و جهان‌شمول است. همچنین مخاطب آن بشریت است. چراکه خدای خالق همه را خلق کرده است و بشریت با خدا رابطه بندنافی دارند و احساس مخلوقیت می‌کنند. این امر بسیار مهم بوده و استدلالی است قوی. سپس در فراز آیه سوم می‌گوید «و اطیعون»، یعنی مرا اطاعت کنید. ظاهراً این عبارت آمرانه است. خسرو روزبه کتاب «طاعت کورکورانه» را نوشت که در فرهنگ آموزش‌های جاری ما ماندگار شده است. درحالی‌که اطاعت در قرآن در برابر کراهت است. کراهت یعنی ناخوشایندی. اطاعت هم یعنی آگاهانه از روی میل؛ طوعاً و کرهاً. طوع یعنی؛ از روی رغبت و داوطلبی و تمایل بسیار زیاد و «اطیعونی» یعنی؛ با داوطلبی و میل در راستای خداوند با من همراه شو. در سال ۱۳۵۳ وقتی به این آیه نگاه می‌کردیم چندان دندان‌گیر و دل‌چسب نبود. سه امر آمرانه بود. اگر می‌خواستیم از خدا شروع کنیم می‌گفتیم پس آن وقت مارکسیست‌ها چه می‌شوند، سوسیالیست‌ها چه می‌شوند، سکولارها چه می‌شوند؟ بسیاری از این‌ها خدا را به‌ظاهر قبول ندارند و به‌علاوه خود ما هم خدا را اثبات می‌کردیم یعنی خدا را خلق می‌کردیم و به هر حال با بن‌بستی مواجه می‌شدیم که این سه فراز حالت آمرانه داشت و نمی‌توانست راهنمای عمل باشد. در صورتی‌که ادعای قرآن این است که همه بشرند و حق‌طلب و خداجو. اینجا گردنه بسیار ظریفی است توضیح اینکه ماکس پلانک در قله علم است، با این حال می‌گوید شما اشیا را نمی‌توانید اثبات کنید. ماه یا ستاره، حتی قلمی که در دست داری را نمی‌توانی اثبات کنی. او بحث مفصلی درباره اینکه که آیا جهان خارجی واقعیت

یعنی من خیلی روشنگری می‌کنم و خیلی اندازم. «مبین» هم یعنی خیلی آشکار، یعنی این پیامی که می‌داده بسیار آشکار و مستدل بوده است. در آیه سوم می‌گوید: «أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونَ» سه فراز دارد: «ان‌اعبدواالله»، «واتقوه» و «اطیعون». اگر کلاهما را با دید امروزی قاضی کنیم متوجه می‌شویم که هر سه فراز آمرانه است: خدا را عبادت کنید. تقوا پیشه کنید و بیایید به‌دنبال من و به‌اصطلاح به من رأی بدهید. متأسفانه واژه اطاعت در آموزش‌های جاری، معنی دنباله‌روی کورکورانه می‌دهد. عبادت خدا از منظر خطمشی چه معنا می‌دهد؟ حالا اگر این سه فراز را درست معنا کنیم، شاید برداشت ظاهری از آن تغییر کند. در طول تاریخ و در کتب انبیاء همه مردم خدای خالق را قبول داشتند. اگر عبادت را به معنای پرستش بدانیم می‌بینیم که خدا نیازی به پرستش ندارد. آن‌گونه که در مفردات راغب آمده است، عبادت و تعبد یعنی کوبیدن راه و هموار کردن راه. چون در نفس ما کینه، شهوت، حسد و رهبری‌طلبی است، باید دروازه نفس خود را به روی خدا و صفات خدا باز کنیم تا از این طریق ناهمواری‌های درون ما هموار بشود. به نظر می‌رسد این معنا برای واژه تعبد بهتر است؛ بنابراین «ان‌اعبدواالله» از حالت آمرانه بودن درمی‌آید؛ یعنی به مخاطب می‌گوید شما که خدا را قبول دارید، این خدا را در خود نهادینه کنید. خدا را در معادلات خود وارد کنید.

همچنین «واتقوه» به معنای تقوای خدا پیشه کنید، با فهم جدید هم از آمرانه بودن درمی‌آید و «تقوای گریز» و هم «تقوای ستیز» خواهیم داشت که خود بحثی مستقل می‌طلبد. به نظر من تقوا از «وقایه» می‌آید و وقایه یعنی ترمز و کنترل. ترمز هم در حرکت معنا می‌دهد. بنابراین وقایه یا تقوا، یعنی کنترل کردن حرکت. یعنی برنامه‌ریزی؛ بنابراین واتقوه یعنی کارها و برنامه‌ریزی‌هایت را برای خدایی که باور داری انجام بده؛ بنابراین می‌تواند توشه‌گیری خوب و قابل قبولی باشد. چراکه هر انسانی در کارهایش برنامه‌ریزی دارد. انبیاء می‌گویند این برنامه‌ریزی‌ها باید در راستای خداوند باشد. آن هم خدایی که همه قبولش دارند. یکی از ویژگی‌های این دعوت این است

خسران وقتی است که نه تنها مال آدمی سود نداشته باشد که حتی اصل مال هم از بین برود. مثل آن یخ‌فروشی که در تابستان یخ می‌فروخت و مشتری هم نداشت، پس سود هم نمی‌کرد و اصل سرمایه را هم از دست می‌داد، یخش هم آب می‌شد. این خسران است. وقتی قومی مشمول خسران شوند افولشان چشمگیر می‌شود. شاید عذاب برای آن‌ها مفیدتر باشد تا شکنجه مستمر. در چنین حالتی دائماً در حال خشونت کردن، شکنجه شدن و عذاب دیدن هستند. نوح به این نقطه عطف منفی که می‌رسد می‌گوید: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»^{۱۱} خدایا این انکارگرها در این حد و مرتبه را روی زمین باقی نگذار. «إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»^{۱۲} و تولیدات این طیف و گروه غیر از تولید آدم‌های بدکار و بسیار انکارگر نیست. وقتی جامعه به این درجه از فساد سیستماتیک برسد دیگر راهی جز این نیست که در خطمشی تغییر بنیادی بدهد. این سیگنال‌هایی است که نوح به خداوند می‌دهد و خداوند نیز در جای دیگر کافی است. این‌ها ایمانشان افزوده نمی‌شود. می‌گوید: «لَنْ يُؤْمِنَ». ^{۱۳} لن یومن این نیست که ایمان ندارند، «یومن» فعل مضارع است یعنی ایمانشان افزوده نخواهد شد. مشابه چنین حالتی در سوره «بقره» هم آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^{۱۴} یعنی چه اندازشان کنی یا نکنی، بر ایمان انکارگران افزوده نمی‌شود، بلکه ایمانشان به جبت طاغوت افزوده می‌شود. یؤمنون بالجبهه والطاغوت (باید پیدا کنیم) این نقطه عطف هدایت است؛ یعنی باید یک راه دیگر برای هدایت پیدا کرد، اینجاست که نوح واقعا از هدایت به این شکل مأیوس می‌شود و نگرانی‌اش نیز زمینه‌های راهبردی دارد. می‌گوید؛ این‌ها نیروهای مولدشان رو به افول است و خشونت‌گرا می‌شوند. در چنین حالتی که خشونت باشد این قوم را مسرف گویند. مسرف یعنی خشونت‌ش به تجاوز و تعدی می‌کشد. اینجاست که دیگر نوح به این نتیجه می‌رسد که مرحله تبیین تمام شده است. به‌علاوه اگر این مرحله را ادامه بدهد در نیروهایی که جذب تبیین‌های نوح شدند مشکل پیش می‌آید و خواهند گفت: ما چه

وقتی جامعه به این درجه از فساد سیستماتیک برسد دیگر راهی جز این نیست که در خطمشی تغییر بنیادی بدهد. این سیگنال‌هایی است که نوح به خداوند می‌دهد و خداوند نیز در جای دیگر قرآن به نوح می‌گوید: دلسوزی و هدایت دیگر کافی است. این‌ها ایمانشان افزوده نمی‌شود

بودند. نوح را تحقیر می‌کردند. خدا در قرآن می‌گوید «مِمَّا خَطَبَاتِهِمْ أُعْرِقُوا فَأَذَلُّوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا»^{۱۵}، یعنی قوم نوح به واسطه خطاهایشان غرق شدند. غرق شدن در خطا، باعث می‌شود که دین و روش و منش آن‌ها خطاکار شود. به عمل غیر صالح تبدیل شود. وقتی نوح به فرزندش می‌گوید؛ بیا داخل کشتی شو، خدا به او می‌گوید؛ فرزندت اهل تو نیست بلکه او عملی است غیر صالح یعنی انباشتی از بینش و روش‌ها و منش‌های خطاست. یعنی دین، روش و منش او در یک راستا قرار گرفته و به یک عمل غیر صالح تبدیل شده و آن‌ها قبل از طوفان واقعی در خطاهای خود غرق شدند، نه غرق در آب. وقتی آدم در خطاهایش غرق شود بینشش کور می‌شود و به بن‌بست می‌رسد؛ به قوم نوح گفتند؛ آب از داخل تنور آشپزخانه بالا می‌آید و آن‌ها پاسخ دادند: به ما چه؟ خوب فعلاً که آب به ما نرسیده اگر نزدیک شود می‌رویم بالای کوه. حال پرسش این است اگر آب بالاتر بیاید چه می‌کنید؟

گفتند: «إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصَمُنِي مِنَ الْمَاءِ»^{۱۶} یعنی کوه مرا حفظ می‌کند. خوب اگر سیل بیشتر شد و از کوه بالا بیاید چه می‌کنید؟ می‌بینیم عقلانیت کور می‌شود. در بدو امر ملاحظه می‌کنیم قوم نوح واقعا دچار عذاب خودخواسته و خودساخته شدند و حرف‌های نوح را هم گوش ندادند تا جایی که نوح می‌گوید: رب انهم عصونی، خدایا اینها مرا نافرمانی می‌کنند «وَأَتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا»^{۱۷} این‌ها از کسی تبعیت می‌کنند-که نه تنها مال و فرزندانشان را زیاد نمی‌کند بلکه به خسران تبدیل می‌کند-

بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا، مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا و قد خلقكم اطوارا»^{۱۸} همیشه به خدای غفار تکیه می‌کند که ذنوب و گناهان قوم را ببوشاند. غفار یعنی بسیار پوشش‌دهنده، غفران یعنی نقطه‌ضعف خود را با یک نقطه قوتی اصلاح کنید. نقطه قوت آن‌ها این بود که خدا را قبول دارند. به بیانی این بت‌هایی را هم که قبول دارند به خدای واحد تعالی بدهند. ولی خوب این‌ها روی دیدگاه‌های خود می‌مانند و این کار را نمی‌کردند. سپس نوح می‌آمد به آن‌ها می‌گفت خدایی که حامی باران است، «يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ»^{۱۹}، شما را در شیوه تولیدتان مدد می‌دهد، در مال و فرزندان. فرزندان و مال عناصر اصلی تولیدند. همه نیروهای مولد به آن‌ها ارزانی شده بود؛ نهرهای آب، باغ‌های سبز و بعد می‌گوید «مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا»^{۲۰} چرا برای این خدای به این غفاری و مهربانی عظمت قائل نمی‌شوید؟ در سال‌های گذشته ما در مبارزه‌مان قرآن و نهج‌البلاغه را می‌خواندیم. از شیوه‌های مبارزاتی آن استفاده می‌کردیم. ولی اینکه این شیوه چه ربطی به الله و صفات خدا دارد می‌گفتیم حالا از این‌ها بگذریم. این‌ها که کار ما نیست. ولی به هر حال قرآن می‌گوید چرا برای خدا عظمت قائل نیستیم، چرا خدا را گرامی نمی‌داریم. این خدای خالق واقعا برای ما مهجور است؛ نقش خدا در پدیده‌ها، نقش خدا در خطمشی، نقش خدا در کارهای روزمره و ریزمره‌مان مهجور است. آخرین دستاورد مرحوم بازرگان کتاب خدا و آخرت بود که انبیا برای خدا و آخرت آمدند. خدا و آخرت که در قرآن هست، ولی نیازمندی ما این است که نقش خدا و آخرت را در عمل صالح خودمان بدانیم. به نظر من هنوز هم این جامعه روی این گم‌شده‌اش کار درست و حسابی نکرده است.

نوح واقعا الگوی پیگیری بود؛ یعنی اینکه چند صد سال بدون خستگی واقعا پیگیری کرد، آن‌ها را دعوت کرد، به‌جای اینکه ایمانشان زیاد بشود «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا»^{۲۱} فقط فرار می‌کردند. «وَجَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ»^{۲۲} انگشتان خود را در گوششان می‌گذاشتند که دعوت نوح را نشنوند و جامه‌شان را بر سرشان می‌کشیدند و می‌رفتند و استکبروا استکباراً، استکبار می‌ورزیدند. خودبزرگ‌بین

نوح غرق در خطا شدید. حالا عاقبت ما را خدا به خیر کند.

اینجا از سوره «هود» توشه‌گیری می‌کنم. حضرت نوح دیالوگ‌هایی با قوم خود می‌کند. می‌گوید: نخست اینکه ملأ و مترف؛ آن‌هایی هستند که «كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ» یعنی آن‌هایی که کافرند. «ملأ و مترف» هم دو دسته‌اند. یک عده کافرها و انکارگرایشان هستند یک‌عده نه. گاهی یک سرمایه‌دار می‌تواند انکارگر شود، جهت آن مهم است. مثل حضرت خدیجه که جهتش مثبت بود و ملأ و مترفی هم هستند که تسلیم خدا شده و تغییر طبقه می‌دهند. ملأ و مترف انکارگر، به نوح می‌گویند؛ در ابتدای امر مشکلمان با اطرافیان شماس. این‌ها اراذل‌واوباش هستند. این‌ها پست هستند. این‌ها قابل قبول نیستند. یک اتهامی که آن‌ها می‌زنند و نوح در پاسخ می‌گوید: «وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^{۱۶} اگر من این توده‌ها را حذف و طرد کنم یاری خدا که دنبالش پیروزی است از کجا می‌رسد؟ آیا تعقل نمی‌کنید؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ آیا نمی‌خواهید این مسئله به این سادگی در خود شما نهادینه بشود؟ «افلا تذكرون»؟ نوح درباره این‌ها می‌گوید: «إِنَّهُمْ مَلَأُوا رِجْهَمُ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»^{۱۷} این توده‌ای که شما فکر می‌کنید تحقیر شده و پست‌اند، این‌ها ملاقات‌کننده پروردگارش‌اند ولیکن شما جماعتی هستید که از روی عناد جهل‌ورزی می‌کنید.

بالاترین ارزش برای ما انسان‌ها ملاقات با خداست که این توده‌ها مشمول آن‌اند. نوح می‌گوید: اگر این توده‌های مؤمن و امنیت‌بخش را حذف بکنم که به جامعه بدون حذف نخواهیم رسید و جامعه طبقاتی ظلم است. یعنی؛ «إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»^{۱۸} در این هنگام من جزو ظالمین قلمداد می‌شوم. ببینید ظلم از نظر حضرت نوح چه محتوای عمیقی دارد! می‌گوید؛ ظلم معادل با حذف نیروهاست. حذف آدم‌های مؤمن، اگر من همین توده‌هایی که شما تحقیرشان می‌کنید را حذف کنم مانند فرعون می‌شوم که؛ «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^{۱۹} این‌ها بالنده‌های جامعه‌اند و مشمول آیه پنج سوره «قصص» می‌شوند؛ «وَتُرِيدُ أَنْ تَمَنَّ

بالاترین ارزش برای ما انسان‌ها ملاقات با خداست که این توده‌ها مشمول آن‌اند. نوح می‌گوید: اگر این توده‌های مؤمن و امنیت‌بخش را حذف بکنم که به جامعه بدون حذف نخواهیم رسید و جامعه‌مان طبقاتی خواهد شد و جامعه طبقاتی ظلم است. یعنی؛ «إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»^{۱۸} در این هنگام من جزو ظالمین قلمداد می‌شوم ببینید ظلم از نظر حضرت نوح چه محتوای عمیقی دارد! می‌گوید؛ ظلم معادل با حذف نیروهاست

همین‌طور است. مثلاً کلینتون ادعا کرد که ۸۰ درصد جنس‌های فروشگاه‌های امریکایی از چین و کره و ژاپن می‌آید و ما می‌خواهیم بورژوازی ملی را تقویت کنیم بعد گفت؛ این خطمشی من و ادعای من است بیایید به من رأی بدهید و دور این ادعا حلقه بزنید. مگر غیر از این است؟ «اطیعون»، بیایید رأی بدهید. یعنی در هر رابطه‌ای یک ادعایی وجود دارد. ادعا مایه رشد است. هر کس ادعا کند می‌گوییم خوب شرط ادعا این است که عمل صالحی داشته باشی. شرط ادعایت این است که هدایت یافته باشی، حالا مشکل جوان‌ها را می‌خواهی چگونه حل کنی؟ این ریزگردها را چگونه می‌خواهی حل بکنی؟ راه‌حلی برای این‌ها باید داشته باشد. ما امروز در خطاهایمان غرق شده‌ایم و از غفلتمان هم غافلیم. این آب‌های زیرزمینی ما شرایط اسفناکی دارد. متأسفانه نمی‌پذیریم که این یک بحران است و حداکثر آن را یک چالش می‌نامیم. ریزگردها تا به تهران نرسید کسی فکر جدی نکرد. موشک‌باران تا به تهران نرسید کسی فکرش را نمی‌کرد. هر چیزی تا به خودمان نخورد، درباره آن فکری نمی‌کنیم. بی‌اعتمادی دولت به مردم، مردم به دولت، مردم به مردم یک بحران است. ما غرق در خطاهای خود شدیم. خطاهای ما چه بوده به اینجا رسیده‌ایم؟ ما هم مثل قوم

گناهی داریم که برای موعظه آماده‌ایم. ما که برای اصلاح آماده‌ایم چه گناهی داریم؟ شما نیروی خود را صرف آدم‌هایی می‌کنید که ایمانشان نه تنها زیاد نمی‌شود بلکه در جهت منفی زیاد خواهد شد. سوره «عبس» هم همین درس را به ما می‌دهد. خداوند خطاب به رسول‌الله (ص) می‌گوید: تو با نیت خوب می‌روی اشراف را جذب کنی بعد یک نابینایی به نام ابن ام مکتوم می‌گوید: «عَظَّتِي» مرا موعظه کن ولی شما این را که برای هدایت آماده بود رها کردی و رفتی با آن اشرافی که معلوم نیست بیایند یا نیایند کار می‌کنی. وقت تو هرز می‌رود. به هر حال این یک درس تشکیلاتی است که در قرآن آمده که ما با آدم‌هایی که آماده هدایت‌اند کار کنیم و آدم‌هایی که معلوم نیست بیایند یا نیایند را به زمان واگذاریم. به هر حال اینجا نوح متوجه می‌شود که باید تغییری در خطمشی بدهد و در نتیجه این تغییر خطمشی را اعلام می‌کند: زیر نظر ما و وحی ما کشتی را بساز «وَأَصْنَعُ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا»^{۱۵} یعنی اینجا هم باز توحید مقدم بر وحی است و حضور و نظارت خدا مقدم است. سپس کشتی را می‌سازد و به اتهامات دیگران وقتی نمی‌نهد.

پس ما می‌توانیم بگوییم تا ادعایی رخ ندهد شکل و سازمان‌دهی و در نهایت مردم‌سالاری شکل نمی‌گیرد. در طبیعت نیز وقتی آب حوض یخ می‌بندد آیا به یک‌باره تبدیل به یخ می‌شود؟ نه. اول دور فواره بعد دور میله آهنی یخ می‌بندد و بعد هم تسری پیدا می‌کند. شما حتماً در قنادهای دیده‌اید، وقتی نبات متبلور می‌شود آیا همه محلول یکجا متبلور می‌شود؟ نه. ابتدا دور نخ وسط متبلور می‌شود. بعد به تدریج بقیه را متبلور می‌کند. این اصلاً قانون تکامل است که هر کسی از یکجایی شروع می‌شود و در تاریخ هم از فردی با یک ادعایی شروع می‌شود. پدیده‌ها یکسان نیستند. ما هیچ دو پدیده مساوی نداریم. یک پدیده‌ای که متکامل‌تر است دور آن جمع و به اصطلاح از حالت آمورف و بی‌شکلی درمی‌آیند و متبلور می‌شوند. در تاریخ هم همین‌گونه است. ما دو انسان مساوی نداریم. مثلاً حضرت نوح برجستگی‌هایی داشته و همه قبولش داشتند، صداقتش و تجربه‌اش را، به‌عنوان عبدصالح می‌شناختند. ادعا می‌کند که «ان اعبدوالله واتقوه و اطیعون»؛ در دموکراسی بشری هم

این واقعاً درد است که خدایی که خالق آسمان و زمین است را می‌خواهیم به بیش از سیزده روش اثبات کنیم. اثبات نه تنها ضروری نیست ضرر هم دارد

در این استدلال است که آمرانه هم نیست. این دقیقاً همان «لاکراه فی‌الدین» است، یعنی ذات دین اکراه‌ناپذیر و اجبارناپذیر است. به هر حال این خیلی مستدل است؛ نه به شما زور می‌گویم و نه اجری هم از شما می‌خواهم. اجر من ملاقات با حقیقت است، یعنی خداوند. با طرد و حذف مؤمنین هیچ‌گاه یاری خدا فرامی‌رسد تا یاری خدا هم نباشد پیروزی واقعی نخواهد بود. نوح در بین ملأ و مترف روی انکارگرهای آن‌ها دست گذاشته است. مثلاً برای تقریب ذهن در سوره «توبه» نیز روی مشرکین عهدشکن تأکید دارد نه همه مشرکین، برای نمونه در سوره «یس» می‌گوید: «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَلِنَمَسِّنَنَّكُمْ مِمَّا تَدْعُونَ إِلَيْهِمْ. قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَنْ دُكِرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»^{۳۳} گفت‌وگویی بین انبیا و انکارگران وجود دارد که آن‌ها به انبیا می‌گویند؛ اگر استدلال کنید و به تبلیغ ادامه دهید شما را رجم و شکنجه می‌کنیم و دچار عذاب دردناکی خواهید شد. ملاحظه می‌کنیم از این‌ها استدلال از آن‌ها شکنجه! انبیا در مقابل می‌گویند؛ شما قوم مسرف؛ یعنی افراطی و تجاوز کاری هستید. نوح در آیه ۳۱ هود در پاسخ انکارگران می‌گوید: نه خزائن خدا نزد من است نه غیب می‌دانم

و خود- خدایی یا خود-خداانگاری است. استدلال دیگر نوح این است که «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعَمِيتْ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَا مُكْمُوهُنَّ وَأَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»^{۳۴} می‌گوید ای قوم من! آیا ملاحظه می‌کنید اگر روی یک دلیل آشکار از جانب پروردگار باشم- این دلیل آشکار مهم است چون خیلی‌ها می‌گویند قرآن استدلال ندارد- و خداوند از سوی خود رحمتی را ممشول من بکند که از چشم شما پوشیده باشد، آیا علی‌رغم ناخوشایندی و کراهتتان باز شما را مجبور کنم؟ که این یک استدلال استفهامی است و چقدر بزرگواری

عَلَىٰ الدِّينِ اسْتَضَعُفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^{۳۵}. این‌ها این‌گونه‌اند و چرا شما به‌گونه‌ای دیگر فکر می‌کنید؟ اراده خدا بر خیر قرار گرفته است و این‌ها هم در راستای خیر هستند. «وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا»^{۳۶} اراده خدا بر خیر و تکامل قرار گرفته است و من هم نمی‌گویم این توده‌هایی که در چشم شما حقیر شمرده شدند خیر و تکامل و رشد به آن‌ها نمی‌رسد. این‌ها نیروهای مستعد و بالفعل هستند. این‌ها ممشول آیه پنج سوره قصص خواهند شد و این مسئله مهمی است. می‌بینیم ملأ و مترف کافر و انکارگر هم خدا را قبول داشتند. یعنی در قرآن این‌چنین آمده است. یک پدیده مشترکی برای هدایت هست که همه خدا و وجود را قبول دارند و این رمز برادری و برابری در جامعه بدون حذف است. قرآن بی‌خدایی را به رسمیت نمی‌شناسد. درد امروز ما این است که ما از اینجا نمی‌توانیم شروع کنیم. این واقعاً درد است که خدایی که خالق آسمان و زمین است را می‌خواهیم به بیش از سیزده روش اثبات کنیم. اثبات نه تنها ضروری نیست ضرر هم دارد. پیش‌تر توضیح دادم که این امر به فرهنگی تبدیل خواهد شد که نتیجه‌اش اسیرکردن خدا در ذهن



نقاشی: طوفان نوح، اثر: ویلیام ترنر، قرن ۱۸ م.

شورای اولی که برادران یوسف کردند، در بدو امر گفتند: «اقْتُلُوا يُوسُفَ». فرمان اول این بود که یوسف را بکشید. یکی از برادران می‌گوید؛ اگر می‌خواهید از دید پدرمان دور شود، او را در یک چاه قرار دهیم. اگر اهل عمل هستید، بالاخره در آن نجاتی بود. از آن شورا نجاتی درآمد و یوسف نجات پیدا کرد. یا امام حسین (ع) هم با الهام از همین آیه سوره یونس در روز عاشورا می‌گوید: بیایید بزرگان شما بنشینند و با هم شور بکنند و تسلیم این میلیتاریست‌ها و غوغاسالارها نشوند. شورا کنید بعد اگر نتیجه شورا این شد که حمله کنید، البته سوارکاران بنی‌هاشم هم بیکار نخواهند نشست و دفاع خواهند کرد.

پی‌نوشت:

۱. آیه ۱ سوره نوح.
۲. آیه ۱ سوره نوح
۳. آیات ۱۹ تا ۱۴ سوره نوح
۴. آیات ۱۱ و ۱۲ سوره نوح
۵. آیه ۱۳ سوره نوح
۶. آیه ۶ سوره نوح.
۷. آیه ۷ سوره نوح
۸. آیه ۲۵ سوره نوح
۹. آیه ۴۳ سوره هود
۱۰. آیه ۲۱ سوره نوح
۱۱. آیه ۲۶ سوره نوح
۱۲. آیه ۲۷ سوره نوح
۱۳. «وَأَوْحَىٰ إِلَيْ نُوْحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» و دو جوان با او به زندان درآمدند. [روزی] یکی از آن دو گفت: «من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم»؛ و دیگری گفت: «من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرنده‌گان از آن می‌خورند. به ما از تعبیرش خبر ده، که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم.»
۱۴. آیه ۶ سوره بقره
۱۵. آیه ۳۷ سوره هود
۱۶. آیه ۳۰ سوره هود
۱۷. آیه ۲۹ سوره هود
۱۸. آیه ۳۱ سوره هود
۱۹. آیه ۴ سوره قصص
۲۰. آیه ۵ سوره قصص
۲۱. آیه ۳۱ سوره هود
۲۲. آیه ۲۸ سوره هود
۲۳. آیات ۱۸ و ۱۹ سوره یس
۲۴. آیه ۱۸۸ سوره اعراف
۲۵. آیه ۵۱ سوره یوسف
۲۶. آیه ۷۱ سوره یونس
۲۷. آیه ۹ سوره یوسف

متأسفانه ظلم را به کارهای خیلی ساده و سطحی تقلیل داده‌ایم که در قرآن وجود ندارد. ملاء یعنی پر و چشم پرکن. ملاء انکارگر به نوح گفتند؛ اگر راست می‌گویی و صداقت داری عذابی که مدعی آن هستی را بیاور. ملاحظه می‌شود صداقت برای ملاء کافر هم موضوعیت دارد

خطمشی است Honestly Is The best (Policy) حضرت یوسف در یک جامعه‌ای که مشرک و بت‌پرست بودند چگونه رشد کرد و به مقام عزیزی رسید؟ با محسن بودن و صداقت‌پیشگی تا آنجا که فردی که او را زندان انداخت اعتراف می‌کند: «لَأَنْ حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ»^{۲۵} من از خوشحالی به این آیه که می‌رسم گریهام می‌گیرد که به صداقت یوسف اعتراف می‌شود.

نکته دیگر اینکه در علم زمین‌شناسی در دانشگاه وقتی می‌خواهند توفان نوح را تعبیر کنند می‌گویند در آنجا یک رقص محوری زمین بوده یعنی؛ زمین ۱۱ درجه از محور عالم منحرف می‌شود و بنابراین آب‌های زیرزمینی جابه‌جا می‌شوند. وقتی جابه‌جا می‌شوند نشانه‌اش این است که اول از تنوره‌های آشپزخانه ظاهر می‌شود و بعد آب بالا می‌آید و مکانیسم توفان هم این بوده که باران شدیدی هم‌زمان می‌بارد و آب هم از زمین می‌جوشد هم از بالا فرود می‌آید و آب زیادی جمع شده و کشتی هم شناور می‌شود. مطلب جالبی که منطق نوح دارد این است که به قومش می‌گوید: «إِنِّي كَانَ كَبِيرٌ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلِيَ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غَمًّا ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ»^{۲۶} اگر برای شما یادآوری و پنددادن من و بیدار کردن شما گران می‌آید، خودتان بیایید شورا کرده و بعد اقدام کنید؛ یعنی اینکه به شورا کردن توصیه می‌کند و این نشان می‌دهد که حتی شورا در قوم انکارگر هم خیلی مهم است. هرچند افراد قوم همه یکدست نیستند ولی از شورا ممکن است نتیجه بهتری حاصل شود. مثلاً در

و نه فرشته‌ام ... - حتی پیامبر اکرم (ص) هم می‌گفتند: «وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^{۲۴} اگر من غیب می‌دانستم کارها به نفع من تمام می‌شد و بدی به من نمی‌رسید و برای نمونه در مرحله دوم جنگ احد ضربه نمی‌خوردیم. بعد نوح می‌گوید؛ آن کسانی که در چشم شما توده‌های پست به‌شمار می‌آیند خیر خدا به آن‌ها می‌رسد و این بسیار عمیق و مهم است.

در آموزش‌های جاری مان می‌گوییم یک دوگانه ماده - معنا داریم، یک دوگانه کار یدی و کار فکری داریم. وقتی از مارکسیست‌ها می‌پرسید چرا جامعه اولیه به جامعه طبقاتی تبدیل شد؟ می‌گویند؛ تضاد کار یدی و فکری بوده و در ریشه‌یابی، تضاد ماده - معنا.

دوگانه ماده - معنا یا جهان مقدس - نامقدس از کجا پیدا شد؟ کار یدی - فکری چگونه پیدا شد؟ این را نمی‌گویند درحالی که انبیا هیچ‌گاه به دام این دوگانه ماده - معنا و کار یدی - فکری نیفتادند. آن‌ها می‌گفتند شیء ناشی از شاء و اراده خداست و پدیده، آیه است. پدیده اسم‌الله است؛ بنابراین پدیده دوست‌داشتنی است. پدیده را باید عاشقش شد. روی آن کار کرد. اگر پدیده اسم‌الله باشد دانشمند می‌تواند در آزمایشگاه روی آن کار کند. اگر پدیده پست باشد که نمی‌شود. به هر حال این رشد علمی که در صدر اسلام بود این بود که ما پدیده را آیه می‌گرفتیم، مقدس بود. پدیده اسم‌الله بود، از اسم‌الله به امت واحد در تاریخ می‌رسیم. از دوگانه ماده - معنا و کار یدی - فکری به جامعه طبقاتی می‌رسیم. جامعه‌ای که حذف نیروها در آن اتفاق می‌افتد. حضرت نوح درباره ظلم چه می‌گوید؟ ظلم یعنی حذف نیروها؛ «إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» نمی‌گوید؛ «من الظالمین» یعنی گم‌گشته، می‌گوید؛ ظالم.

متأسفانه ظلم را به کارهای خیلی ساده و سطحی تقلیل داده‌ایم که در قرآن وجود ندارد. ملاء یعنی پر و چشم پرکن. ملاء انکارگر به نوح گفتند؛ اگر راست می‌گویی و صداقت داری عذابی که مدعی آن هستی را بیاور. ملاحظه می‌شود صداقت برای ملاء کافر هم موضوعیت دارد. خداوند و توحید چه زیباست که حتی در ملاء کافر انکارگر هم این صداقت اهمیت دارد. (صداقت بهترین

نوح و الهیات نجات

معاصر شدن متن

بسیاری از محققان اسباب نزول بر این باورند که سوره‌ها و گزاره‌هایی از قرآن که درباره اقوام و انبیا هستند، فاقد اسباب نزول مشخص‌اند. بدین معنی که در پاسخ به مسئله یا تبیین رخدادی حادث و نازل نشده‌اند و در تلقی سنتی تواریخ و روایت‌های نقل‌شده را در قاب کلاسیک پند و اندرز می‌گنجاند.

تحلیل نگارنده به‌عنوان یک فرض با توجه به شواهد درون‌متنی و نیز اتمسفر تاریخی-دورانی بر این است که در بیان تاریخ اقوام و انبیا اولویت با چالش‌هایی است که اولین مخاطب وحی یعنی حضرت رسول با آن روبه‌رو بوده است؛ بدین معنی که گویی در تکاپوهای پیامبر برای تحول اجتماع و دعوت به خیر و اصلاح موانع، چالش‌ها و بن‌بست‌هایی رهنمون می‌شده است که خدا پیامبر را به الهام از این آموزه‌های تاریخ انبیا و اقوام فرامی‌خوانده است. در این روایات با

ابوطالب آدینه‌وند

توجه به چالش‌های وضعیت با دوران جنبش پیامبر افق حضرت رسول را با پیشینیان درمی‌آمیختند و نوح و موسی و ابراهیم و مسیح و هود و... را از این مجری معاصر پیامبر می‌نمودند تا آن تجربه و جمع‌بندی تاریخی چنین

با توجه به شواهد

درون‌متنی و نیز

اتم‌سفر تاریخی-

دورانی بر این است

که در بیان تاریخ

اقوام و انبیا اولویت با

چالش‌هایی است که

اولین مخاطب وحی

یعنی حضرت رسول با

آن روبه‌رو بوده است

در دسترس مخاطب اولیه وحی و نیز معاصران او قرار گیرد.

از آنجا که مقتضای حال مخاطب الزام ذاتی سخن و کلام است ازین‌رو در هنگام تحلیل و تفسیر متن شایسته است که وضعیت دورانی-مرحله‌ای حضرت رسول (وضعیت مخاطب) درک شود تا به دریافت نزدیک‌تری از حاق موضوع برسیم و یا به تعبیری درون‌یاب‌تر از پدر اقبال لاهوری در توصیه به پسرش که «هنگامی قرآن را می‌خوانی، چنان بخوان که گویی اکنون بر تو نازل شده است»؛ یعنی هم باید با افق زیستی و معنایی و نیز افاقی و انفسی پیامبر به امتزاج رسید و هم در تشخیص هم‌وضعیتی‌ها از آن الهام گرفت این‌چنین است که مکانیسم معاصرشدن مفاهیم اتفاق می‌افتد و گرنه مقولات و مفاهیم قابلیت پیش‌روی فراعصری نخواهند یافت و توسعه و تکامل معنایی از آن‌ها برنمی‌تراود.

چنان‌که در آیه ۷۷ سوره یونس آمده است: «و خبر نوح را بر آنان بخوان



مع الاسف در تحلیل و تبیینی که از روایتِ رخدادِ دعوتِ نوح و نتایج و پیامدهایش ارائه می‌شود حاشیه کشتی بر متن الهیاتِ نجاتِ غلبه یافته و هسته مرکزی متن که نجات و عبور از غرقه شدن در انحطاط است جای خود را به بحث‌های جغرافیایی و تاریخی درباره توفان و کشتی کشانده است

است.

طی مرحله و انسداد در شرایط قبل از توفان

مع الاسف در تحلیل و تبیینی که از روایتِ رخدادِ دعوتِ نوح و نتایج و پیامدهایش ارائه می‌شود حاشیه کشتی بر متنِ الهیاتِ نجاتِ غلبه یافته و هسته مرکزی متن که نجات و عبور از غرقه شدن در انحطاط است جای خود را به بحث‌های جغرافیایی و تاریخی درباره توفان و کشتی کشانده است. آن چنان که پیداست مکه زمان پیامبر درگیر مسئله توفان نبوده و هیچ گزارشی از غرق شدن بر اثر گناه هم در پس از پیامبر اسلام گزارش نشده است. از این رو توفان و کشتی و سیلاب از بعد فیزیکی نمی‌تواند برای پیامبر اسلام و مخاطبان آن مکان و زمان تاریخی منشأ الهام و اثر باشد، بلکه آنچه محل برگیری قاعده و حظ راهبردی است این است که نوح در کسوت یک برادر قوم روی به گفتمانی نو آورد تا قومی غرق‌شده در گندابه فساد و تباهی و انحطاط را در کشتی عبور از بحران بنشاند و از آن حضيض و عفونتِ مترکم برکشد و بیدار باشش رنگ نجات به خود گیرد و حیاتی نو و پالوده با همبستگی ناشی از اهلیت عمل صالح و

آنگاه که به قوم خود گفت ای قوم من اگر ماندن مقام رسالت و اندرز دادن به آیات خدا بر شما گران آمده است {بدانید که من} بر خدا توکل کرده‌ام» حکایت از آن دارد که مسائل و دشواری‌هایی که پیامبر اسلام با آن روبرو بوده از جنس و هم‌وضعیت با نوح است، هم رویگردانی قوم بود و هم فشار ملاً و مترف در برابر گفتمان نو و روندگانش و هم مجنون خواندنشان و هم تردید در رسالت در میان قومی که برادرانشان بودند. این‌ها برخی از شواهد هم‌وضعیتی است. سوره‌ها و آیات مکی‌اند یعنی زمانی که تلاش و تکاپوی پیامبر در رقابت با موانع جانکاه است، پیشبرد اندک و سختی راه نیاز به تزییق امید و یاری دارد. چنان‌که در آیه ۳۷ سوره فرقان با اشاره به روایت نوح آمده است خوانش رخداد نوح را «جعلناهم للناس آية» می‌نامد و شمولیت آن را در فرآوردانی و سبب نزول آن را فراعصری می‌سازد و ضرورت بازخوانی آن را امروزی می‌سازد.

پس زمینه

آن چنان که در کتاب آفرینش در متن عهد عتیق آمده است، نوح در ذیل عنوان «شرارت انسان» طلوع می‌کند که در آنجا این پس‌زمینه را تداعی می‌کند که انسان‌های روی زمین همه شریر شده و افکار گناه‌آلود دارند و بر انسان به ادبیات عهد عتیق تأسف می‌خورد و وعده تصفیه و پالایش زمین را می‌دهد در انتهای بند «شرارت انسان» گفته می‌شود که با این اوصاف شرارت انسان، «اما خدا از نوح راضی بود». در انتهای سوره نوح نیز در آیات ۲۶ و ۲۷ دعای نوح چنین آمده است: «و نوح گفت پروردگارا هیچ‌کس از کافران را بر روی زمین مگذار؛ چراکه اگر تو آنان را باقی بگذاری، بندگان را گمراه کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزنند.»

و گویی دعای نوح نیز البته پس از سیر درازمدت و مرحله‌ای دعوت و اصلاح‌گری در چنین پس‌زمینه‌ای ریشه دارد، پس‌زمینه‌ای که البته در کنه خود مسئله‌اش نجاتِ حیات از زیست خوگرفته به شرارت و تاریکی

اصلاحی را به‌پیش برد. این گفتمان نو از عصیت نژادی فراروی کرده و افقی نو و عام از همبستگی حیات‌بخش را قوام می‌بخشد.

در آیات ۲۴ تا ۳۴ سوره هود، نشانه‌های روشن گفت‌وگوی سرشار از تواضع و مشفقانه نوح برای راهنمایی قوم هست. او می‌گوید که از جنس و تبار دیگر نیست یا فرشته و مجهز به علم غیب نیست، بلکه هشداردهنده‌ای با حجت‌های روشن است که بر تازی پیرامون شکاف می‌اندازد تا عاقبت اعمال و فرجام سیر قوم را بر آنان وضوح بخشد و سقوط و افول چرت‌آلود آن‌ها را انذار بیداری دهد. این محاجه بین نوح و قوم با طعن و رویگردانی قوم و تحقیر نوح و نام‌گذاری اطرافیانش به اراذل و طبقات دون انجامید، گفت‌وگو و حجت‌آوردن جای خود را به زورآزمایی و راستی‌آزمایی جدل‌گونه داد که این‌چنین وصف آن در آیه ۳۲ هود آمده است: «گفتند ای نوح واقعاً با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی پس اگر از راست‌گویانی آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور.»

پس از طی مرحله کار توضیحی و محاجه، فضا جدلی شد که در این فضای جدلی که در آیه بالا ترسیم شده است، امکان و بستر برای تبیین بیشتر و امتداد گفتمانی نوح به سرمد خود رسید که در آیات بسیار من‌جمله در سوره نوح آیات ۵ تا ۹ چنین آمده: «[نوح] گفت پروردگارا من قوم خود را شب و روز دعوت کردم؛ و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود؛ و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را پیامرزی انگشتانشان را در گوش‌هایشان کردند و ردای خویشتن بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر کبر خود افزودند؛ سپس من آشکارا آنان را دعوت کردم؛ باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت [و] پوشیده نیز به ایشان گفتم.»

و آنگاه تحلیلی که خدا در قالب وحی به نوح آگاهی می‌دهد، مرحله پایان‌یافته و دیگر امکانِ گروش به راهبرد و ایمان ضد فساد و تباهی نیست فی‌الواقع

که مبادا از نادانان باشی» ۴۶
این ادراک جدید از همبستگی جمعی را رقم زد که مبتنی بر عمل صالح و اندیشه است به عبارتی دیگر مبنای همبستگی جمعی را از نژاد و خون به اندیشه و ایمان مصلحانه ارتقا داد و نوح و همراهانش به نجات جمعی، برکت و مورد نصیب یافتند.

آنچه دریافت می‌شود این است که در این رخداد توفان نوح هدف‌گذاری نجات از غرقی است که جامعه را در خود می‌بلعد و این جز با هم‌افزایی ساماندهی‌شده جمعی ایمان‌ها و انگیزه‌ها منتج به نتیجه نخواهد بود.

الهام از سازمان‌دهی نجات

مخاطب اولیه این آیات پیامبر اسلام است تا از آن‌ها برای چالش‌هایش نیرو و قاعده برچیند؛

در میانه آیات درباره نوح در سوره هود در آیه ۳۵ گویی روایت و مخاطب آن از گذشته بعید به دوران معاصر نزول برمی‌گردد تا بگوید نوح با جنس چالش‌های شما (پیامبر اسلام) بود: «یا [درباره قرآن] می‌گویند آن را برافته است بگو اگر آن را به‌دروغ سر هم کرده‌ام گناه من بر عهده خود من است و [الی] من از جرمی که به من نسبت می‌دهید برکنارم (۳۵)

و در انتهای روایت نوح در آیه ۴۹ سوره هود خداوند جمع‌بندی خود را از بیان این روایت تاریخ بعید به حضرت رسول ارائه می‌کند و آن را معاصر او می‌کند افق زمان را درمی‌نوردد و همگونی احوال و شرایط را به پیامبر القا می‌کند: «این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو پس شکیباً باش که فرجام [نیک] از آن تقواییشگان است.»

از این‌رو نوح می‌تواند معاصر ما نیز شود و صبوری و توکل و دغدغه و راهکار او بر نجات انسان و محیط زیست الگویی ما شود، کوتاه سخن آنکه هسته مرکزی روایت نوح در قرآن نجات از غرق و انحطاط است و تسلیم تباهی و هضم در آن نشدن است. آموزه‌ها و روایت نوح در قرآن مای غرقه را نیز به الهام فرامی‌خواند. ❖

نوح پس از درنگی هزاره‌ای ناشی از اولوالعزمی و اراده‌ای پولادین، خدا را به یاری فرا می‌خواند که در سوره صافات آیه ۵۷ بدین‌صورت تصویر شده است: «و نوح ما را ندا داد و چه نیک اجابت‌کننده بودیم.»

و استهلاک در خطاهای خود گویی حتی حیات و بقای حیوانات را نیز در خطر افکنده بود. از این‌رو نوح در پی رستگاری فردی نرفت و راه نجات جمعی را برگزید و در روندی جریان‌ی گرچه اقلیتی اما همراه و هم‌نوا را سامان داد. سازمان‌دهی نوح با تمسخر قوم طی مسیر کرد و رهبران قوم که در انحطاط و بی‌رمقی فریز و کریستالیزه شده بودند، راهکار نوح را به هیچ انگاشتند. در سوره عنکبوت آیات ۱۴ و ۱۵ آمده است که در این پروسه طولانی هر کس کشته خویش را برداشت کرد و فرجام خود را درو کرد و چرایی روند غرق را بر دلیل ستم استوار یافت و ره‌رهایی را نیز بر کشتی همبستگی حول عمل صالح تفسیر کرد:

«و به‌راستی نوح را به‌سوی قومش فرستادیم پس در میان آنان نه‌صد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان آن‌ها را درحالی‌که ستمکار بودند فراگرفت؛ و او را با کشتی‌نشینان برهانیدیم و آن [سفینه] را برای جهانیان عبرتی گردانیدیم.»

یا در سوره نوح آیه ۲۵ غرق آن‌ها را ناشی از خطایشان دانست و خودی و غیرخودی نسلی و نژادی نوح را ادراکی ناقص و بی‌علم دانست و حتی پسر نوح را سوره هود نیز چنین یاد کرد.

«فرمود ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست او [ادارای] کرداری ناشایسته است پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه من به تو اندرز می‌دهم

خداوند فضای انسداد را برای نوح در آیه ۳۶ سوره هود ترسیم می‌کند: «و به نوح وحی شد که از قوم تو جز کسانی که [تاکنون] ایمان آورده‌اند هرگز [کسی] ایمان نخواهد آورد پس از آنچه می‌کردند غمگین مباش»

خداوند البته گرچه فضای انسداد را یادآور می‌شود اما پروژه را پایان‌یافته اعلام نمی‌کند بلکه در دل نوح تخم امید و اطمینان می‌کارد که جامه غم می‌پوشان و از تبار امیدواران باش.

ندای متوکلانه نوح و اجابت به راهکار ایجابی

نوح پس از درنگی هزاره‌ای ناشی از اولوالعزمی و اراده‌ای پولادین، خدا را به یاری فرا می‌خواند که در سوره صافات آیه ۵۷ بدین‌صورت تصویر شده است: «و نوح ما را ندا داد و چه نیک اجابت‌کننده بودیم.»

این ندای نوح البته با راهکاری عینی و ایجابی همراه بود، راهکاری که آفرینش و خلق سازوکاری برای نجات و رهایی جمعی همبسته به ایمان و فکر مشترک در آن تمهید شده بود. در این آیه ۳۷ سوره هود، خدا در واقعیت متصلب شکاف انداخته و طرحی برای عبور از انسداد به نوح ارائه می‌کند و نوح نیز مجری در تعامل و گفت‌وگوی با خدا شروع به سازمان‌دهی و چیدمان حول راهکار جدید می‌کند؛ زیرا تداوم حیات و نجات انسان از حوض انحطاط توقف و ایستایی را بر نمی‌تابد: «و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز و درباره کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی چراکه آنان غرق شدنی‌اند.»

این امکان‌آفرینی هستی و خدا منوط به طی مرحله و مقاومت و درنگ تاریخی از جنس نوح است، درنگی که نوح را با مکانیسم نجات و راهکار عبور از افول و انحطاط الهام‌بخشی همه دورانی می‌کند که به نجات ارگانیک طبیعی و محیط زیستی؛ یعنی انواع زیندگان و انسان‌های همبسته به ایمان به صلاح و نجات می‌انجامد.

نجات و افول در پروسه و روند

قدم و اقدام نوح در انسجامی توحیدی و سلوکی ضد انحطاط بود، انسان در شرارت و تباهی بود و اصطکاک با حق



نکوداشت

آیت‌الله طالقانی فردی دموکرات بودند

گفت‌وگو با اعظم طالقانی

متن پیش‌رو گفت‌وگوی خانم اعظم طالقانی با یکی از خبرگزاری‌هاست که به دلیل برخی اختلاف‌نظرها درباره متن منتشر نشده است. نظر به اینکه این گفت‌وگو حاوی نکاتی قابل تأمل است از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد. لازم به ذکر است که تفاوت دیدگاه مصاحبه‌شونده و مصاحبه‌کننده در این متن آشکار است، شاید به همین دلیل انتشار آن گامی در جهت تنویر افکار عمومی باشد.

فرزندان برخی از مبارزین انقلابی
رخ می‌دهد؟

برخی می‌گویند این نسل، نسلی است که از نظر ژنی تجربیات پدر و مادر و خانواده به لحاظ هوش، آموزش و یادگیری بر روی آن‌ها اثر گذاشته است، برخی ممکن است به این خانواده‌ها بگویند چرا به دنبال این سختی‌ها رفتید و باید به فکر خانواده خود می‌بودید و حتی ممکن است بگویند شما ما را نیز قربانی کردید؛ ما شاهد زندانی شدن پدر، تبعیدهای ایشان و سخنان، رفتارها و دیدارهای آقا در منزل بوده‌ایم و همه ما این موضوعات را از کوچکی لمس کرده‌ایم. لذا همه فرزندان ما اجتماعی و سیاسی هستند.

شما این‌ها را میراث پدر
می‌دانید؟

بله همین‌طور است. منتها برخی بروز نمی‌دهند و سرشان به زندگی‌شان است، هرچند که متوجه هستند و می‌دانند اما برخی مانند ما آن را بروز می‌دهند، بنابراین در خانواده ما که ۱۰ اولاد وجود داشت، پدر هیچ‌چیزی را به‌زور تحمیل نمی‌کرد و حتی زمانی که گرسنه بودند، به ما می‌گفتند آیا در منزل چیزی برای خوردن داریم، پدرم حتی به ما نمی‌گفت که به من

اجتماع را درک کنید و بفهمید و ببینید چه نیازهایی وجود دارد تا پخته شوید.

اما این تأکید شما نشان می‌دهد
که نظر آیت‌الله طالقانی بیشتر بر
روی فرهنگ بود تا سیاست.

بله، همین‌طور است. وقتی می‌گویید اجتماعی، کار اجتماعی اعم از کار علمی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی-هنری و... در این مقوله تمام نیازهای یک جامعه گنجانده می‌شود. تکیه پدرم بر روی حضور در اجتماع بود و ما هم اطاعت کردیم و وارد این دستور و توصیه شدیم. من در رابطه با نظر پدرم و در ارتباط با فعالیت‌ها توضیح دادم، هر پدر و مادری مسیری را در زندگی خود طی می‌کند، چه سیاسی باشد و چه فرهنگی یا علمی و تخصصی، این موضوع در فرزندان آن‌ها تأثیر می‌گذارد؛ متأسفانه تعدادی خانواده‌های سیاسی قبل از انقلاب سختی‌های بسیاری کشیده‌اند اما برخی از فرزندان آن‌ها سیاست را رها کرده‌اند و این برای ما جای تأسف دارد که چرا باید شرایط این‌گونه شود.

اتفاقاً این تغییرات و استحاله
فرهنگی در نسل بعد از انقلاب
یکی از سؤال‌های ما نیز بود، به
نظر شما چرا چنین تغییراتی در

فکر می‌کنم برای شروع گفت‌وگو
با توجه به مسئولیت شما به‌عنوان
دبیرکل جامعه اسلامی زنان انقلاب
گریزی بزنیم به نظرات آیت‌الله
طالقانی پیرامون فعالیت زنان و
حضور اجتماعی، سیاسی آن‌ها، اگر
در این باره توضیحاتی را بفرمائید
ممنون می‌شوم.

بحث درباره فعالیت‌های سیاسی که شما می‌گویید، یک بحث است، اما اینکه نظر پدر چه بود نکته دیگری است. ایشان از سن هجده سالگی با اینکه من دو فرزند داشتم و درس می‌خواندم، به من گفتند که باید در اجتماع حضور داشته باشم و خودشان با یک مدیر مدرسه اسلامی صحبت کرده بودند و من از پایه اول شروع به تدریس کردم تا اینکه بالاخره بعد از طی کردن مراحل روزمزدی، پیمانی و رسمی در نهایت به دانشگاه رفته و برای دوره دبیری آماده شدم تا اینکه خودم توانستم یک مدرسه دایر کنم.

رشته دانشگاهی شما چه بود؟
ادبیات فارسی.

تأکید پدرتان بیشتر بر روی
مباحث فرهنگی بود؟
خیر، می‌گفت که باید به اجتماع بروید و

طالقانی برخورد داشتند ایشان را فردی صبور معرفی می‌کنند آیا این گزاره درست است؟

پدرم اهل عمل بود نه حرف، در نتیجه فرد صبوری بود. شاید گفتن این مطلب خالی از لطف نباشد که پدرم جلد اول کتاب علی بن ابی طالب نوشته «عبدالفتاح عبدالمقصود» که اهل تسنن بود را ترجمه کردند، اگر شما آن را بخوانید موضوع کتاب درباره تجزیه و تحلیل زندگی امام علی (ع) است و مطالعه آن باعث شناخت حضرت علی (ع) به عنوان یک انسان چندبعدی می‌شود؛ بنابراین روش‌های امام علی (ع) و پیامبر (ص) در زندگی تأثیرات زیادی بر رویه زندگی ایشان گذاشت. او فردی بسیار باهوش، پخته و با حافظه قوی بود، اگر چنین مطالب دقیق اسلامی و مستند در اختیار ایشان قرار نمی‌گرفت و در این زمینه مطالعه و پژوهشی نمی‌کردند و از آن‌ها پیام نمی‌گرفتند، فرد دیگری با ویژگی‌های متفاوتی می‌شدند.

■ ■ ■ **معنی ویژگی‌های پدر در فرزندان ظهور و بروز دارد؟**

هرکدام از ما بخشی از ویژگی‌های پدر را یاد گرفتیم و به همین دلیل می‌گوییم جامع‌الاطراف نیستیم.

■ ■ ■ **تا جلد هشتم کتاب علی بن ابی طالب (ع) نیز توسط دکتر سید محمد مهدی جعفری ترجمه شد؟**

بله، جلد اول را مرحوم آیت‌الله طالقانی ترجمه کردند و هفت جلد دیگر را دکتر سید محمد مهدی جعفری از عربی به فارسی ترجمه کردند. بنده ۵ جلد از این کتاب را تدریس کرده‌ام، شما وقتی این کتاب را می‌خوانید از ویژگی‌های امام علی (ع) حیرت می‌کنید و متوجه می‌شوید شناخت امام علی (ع) بسیار مهم است، تصمیماتی که ایشان می‌گرفتند و عمل به آن‌ها بسیار دقیق و محاسبه شده بوده است. علی بن ابیطالب (ع) تصمیماتی را می‌گرفتند که صرفاً برای درک آن‌ها باید خیلی مطالعه و کارکرد. توصیه می‌کنم حتماً مخاطبین و به‌ویژه مدیران و مسئولان کشورمان این دوره کتاب را مطالعه کنند. نویسنده این کتاب که چند

زن و مرد برای پدر فرقی نداشت و انسانیت در وهله اول قرار داشت؛ یعنی نگاه جنسیتی نداشتند و موافق حضور بانوان در تمام عرصه‌های جامعه بودند، اما همیشه بر ساده‌زیستی زنان تأکید داشتند

بله حتی در این باره اعضای خانواده یک‌بار به ایشان گفتند شما که این‌همه تفسیر قرآن در مسجد هدایت می‌گویید، چرا برای خانواده نمی‌گویید که پدرم پاسخ دادند اگر شما بخواهید من می‌گویم.

■ ■ ■ **در زندان هم جلسات تفسیر قرآن داشتند.**

بله پدرم در طول سال‌های ۴۲ تا ۴۴ که بیشتر در زندان حضور داشتند، بیشتر با توده‌ای‌ها و چپ‌ها بودند و در آنجا تفسیر قرآن می‌گفتند، لذا بحث قرآن در خانواده و قرآن در زندان و قرآن در صحنه که در ابتدای انقلاب از تلویزیون پخش می‌شد به صورت کتاب در آمد که حدود پانصد صفحه است و مرجع تفسیری قرن چهاردهم شناخته شده است. بنابراین می‌خواهم بگویم که پدرم همیشه انگیزه فرزندان خود را ارزیابی و مباحث دینی و فکری را انسانی مطرح می‌کرد.

■ ■ ■ **برگردیم به سؤال اول و اینکه در مجموع نظر آیت‌الله طالقانی پیرامون فعالیت زنان و حضور اجتماعی، سیاسی آن‌ها چه بود؟**

زن و مرد برای پدر فرقی نداشت و انسانیت در وهله اول قرار داشت؛ یعنی نگاه جنسیتی نداشتند و موافق حضور بانوان در تمام عرصه‌های جامعه بودند، اما همیشه بر ساده‌زیستی زنان تأکید داشتند و می‌گفتند که هرچه زنان از لحاظ اعتقاد و فهم خودشان را بالا بکشند بیشتر این مسائل را رعایت می‌کنند.

■ ■ ■ **کسانی که به نوعی با آیت‌الله**

یک لیوان آب بدهید و خودش برای خوردن یک لیوان آب از جایش بلند می‌شد. رفع تشنگی می‌کرد؛ باینکه بیماری قند داشت و خیلی مشکل داشت.

■ ■ ■ **این روحیه آیت‌الله طالقانی در نوع تعامل با فرزندان بر چه اساسی بود؟**

پدرم فرزند روستا بود، مثلاً خاطریم هست وقتی به سفر می‌رفتیم، ایشان چوب‌ها را جمع می‌کرد و می‌آورد و آتش درست می‌کرد و چای را آماده می‌کرد. ایشان حقیقتاً در همه موارد جامع‌الاطراف بود و من با خودم فکر می‌کردم که چه تربیتی روی پدرم اثر گذاشته است.

■ ■ ■ **یعنی آموزه‌هایی که پدر بزرگتان در اختیار آیت‌الله طالقانی قرار دادند.**

درست است که پدر بزرگم بر روی ایشان تأثیر داشت. ایشان نیز یک فرد سیاسی بود و آن قدر خطرناک شد که رضاشاه او را تحت تعقیب قرارداد و ناچار شدند با خانواده‌اش از کوه‌ها با پای پیاده به طالقان رفتند.

■ ■ ■ **پدر بزرگتان چند فرزند داشتند؟**

خانواده پدر من چهار فرزند بودند که آیت‌الله طالقانی یکی از آن‌ها بود، فرزندان دیگر نیز حقوق و دروس حوزه را خوانده بودند؛ یعنی می‌خواهم بگویم چهار برادر از یک پدر و مادر چهار دیدگاه مختلف داشتند.

■ ■ ■ **چرا فرزندان آیت‌الله طالقانی این قدر با یکدیگر متفاوت هستند و تفکرات متکثری دارند؟**

دلیل این موضوع این است که پدرم فردی دموکرات بودند. از این رو هیچ‌کدام از ما را مجبور به کاری نمی‌کرد.

■ ■ ■ **یعنی تذکری هم نمی‌دادند؟**

چرا! حرف خودشان را می‌زدند اما مجبور به کاری هم نمی‌کردند، ایشان حتی برای شرکت ما در جلساتی همچون بحث تفسیر قرآن هم اجبار نمی‌کردند.

■ ■ ■ **جلسات تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی در مسجد هدایت خیلی معروف بود.**

سالی است فوت کرده، یک شخص مصری اهل تسنن بود.

■ فکر می‌کنم آیت‌الله طالقانی مطالبی هم با نام مستعار چاپ کردند؟

به نام سید موسوی یا محمودی چاپ می‌شد.

■ آن‌ها درباره چه بود؟

یکی از آن‌ها بحث نامه امام علی (ع) به مالک اشتر بود، بحث آموزش کار سیاسی و حکومت‌داری بود.

■ این تغییرات نسلی یا به‌نوعی فاصله طبقاتی چقدر در نگرش افراد برای عافیت‌طلبی یا هزینه دادن در آرمان‌خواهی مؤثر است؟

این فاصله طبقاتی در تمام کشورهای دنیا وجود دارد، چه کشورهای سوسیالیست و چه کشورهای کمونیست و در کشورهای سرمایه‌داری؛ نکته‌ای که در این میان وجود دارد این است که نسل امروز خود را زرنگ می‌داند و معتقد است باید زرنگ بود و در این زمینه می‌کوشد منافع، زندگی، سلامتی و دارایی‌های خود را برای یک حرکت ملی هزینه نکند و این روحیه آرمان‌خواهی به دلیل برخی فرهنگ‌سازی‌های غلط و عافیت‌طلبی‌ها بسیار کم‌رنگ شده است.

■ پدیده‌ای که فرای آسیب‌های ملی در زمینه‌های اجتماعی نیز خطرات زیادی دارد؟

بله و البته مجدداً تأکید می‌کنم این موضوع مختص ایران نیست چراکه بنده هرکجای دنیا رفته‌ام، مشاهده کردم که جوانان فقط می‌خواهند گلیم زندگی خود را از آب بیرون بکشند و همان‌طور که شما هم به آسیب‌های اجتماعی آن اشاره کردید، عواطف آن‌قدر ضعیف شده است که حتی بیش از گذشته بین آن‌ها و پدر و مادرها فاصله و پراکندگی ایجاد شده است. البته رفتار انسان‌دوستانه را هم بین اغلب جوانان مشاهده می‌کنیم.

■ چرا؟

به دلیل همان روحیه عافیت‌طلبی سطحی؛ آن‌ها ترجیح می‌دهند راحت باشند و

نقش مسجد هدایت
را در پیروزی انقلاب
فراموش نکنیم و دست‌کم
نگیریم؛ همان‌طور که
دکتر شریعتی می‌گوید آن
مسجد مناره‌ای در کویر
بوده است، این مسجد
آن‌قدر شاخص بود که
مردم شب‌های جمعه تا
اواسط خیابان استانبول
می‌ایستادند و به تفسیر
ایشان گوش می‌دادند

خوش‌گذرانی کنند، البته این را هم بگویم که در این زمینه انفجار اطلاعات هم بسیار مهم و اثرگذار بوده است. نکته مهم این است که نسل‌هایی که تاریخ‌گذشتگان را مشاهده نکرده‌اند، تجربه رفتار انسان دوستانه را ندارند.

■ یعنی تأکیدتان بر توسعه جهانی است؟

بله این مسئله بسیار مؤثر است.

■ برگردیم به گذشته، اکثر فرزندان آیت‌الله طالقانی فعال سیاسی بوده‌اند، درباره نقش تربیتی پدر در این زمینه بیشتر توضیح دهید.
خیر. اکثر فرزندان آیت‌الله طالقانی فعال سیاسی نبوده‌اند.

■ خود شما، وحیده خانم، برادران جزو فعالین بوده‌اید. خودتان هم اشاره‌ای داشتید که تمام فرزندان آیت‌الله طالقانی سیاسی هستند...

بله اما عرض نکردم فرزندان آیت‌الله طالقانی فعال سیاسی بوده‌اند، چون وحیده خانم یک دوره در مجلس حضور داشت و من هم یک دوره بوده‌ام، ایشان دکترای داروسازی دارند و تخصصش نیز بسیار بالاست؛ و فردی بسیار دلسوز است که احساس مسئولیت بالایی هم دارد، منتها قبل از انقلاب بیشتر مشغول تربیت فرزندانش بود، نه تنها خواهرم وحیده، بلکه در همه ما چنین تحولی به وجود آمده است.

■ بیشتر دوران کودکی شما در

زمان زندانی بودن و تبعید پدر گذشت، درباره نقش آیت‌الله طالقانی در شکل‌گیری ریشه‌های انقلاب توضیح دهید و اینکه پدر چگونه وارد فضای مبارزاتی علیه رژیم شاه شد؟

بله پدرم ابتدا به زابل و سپس به بافت کرمان تبعید شدند. چیزی که از دوران کودکی به یاد دارم میله‌های زندان است. گاهی تا سه ماه بین ملاقاتمان با پدر فاصله می‌افتاد. یک ماه تا سه ماه برای دیدن پدر انتظار می‌کشیدیم.

■ از دادگاه‌های ایشان خاطره‌ای دارید؟

آیت‌الله طالقانی هیچ‌وقت از خودشان دفاع نمی‌کردند.

■ چرا؟

چون تأکید داشتند که آن دادگاه‌ها دارای صلاحیت نیستند که مجتهدی مثل ایشان را محاکمه کنند، آن دادگاه‌ها برای من دوره دانشجویی بود تا مسائل سیاسی را بهتر درک کنم.

■ اما مطرح است در یکی از جلسات سخنانی داشتند؟

در جریان آن دادگاه به پدر و مهندس بازرگان ده سال دکتر شیبانی چهار سال و دکتر سجایی شش سال حبس دادند، پدر معمولاً در این دادگاه‌ها مشغول ذکر و خوابیدن بودند و اعتنایی به مقامات دادگاه نداشتند اما در جلسه آخر وقتی قضاوت دادگاه قصد خارج شدن داشتند ایشان به همه آن‌ها با صدای بلند فریاد زدند بایستید و به خواندن سوره والفجر و تفسیر آن پرداختند.

■ از مسجد هدایت نگفتید.

نقش مسجد هدایت را در پیروزی انقلاب فراموش نکنیم و دست‌کم نگیریم؛ همان‌طور که دکتر شریعتی می‌گوید آن مسجد مناره‌ای در کویر بوده است، این مسجد آن‌قدر شاخص بود که مردم شب‌های جمعه تا اواسط خیابان استانبول می‌ایستادند و به تفسیر ایشان گوش می‌دادند. البته این مسجد زیاد بزرگ نبود. انتهای آن کوچه یک سینما بود و افراد

یزدی در نهضت آزادی و پیش از انقلاب چه بود چراکه ایشان تأکید داشت مهندسی انقلاب بر عهده روشنفکران بود.

بنده ممکن است در مسائلی به دکتر یزدی و امثالهم، نقد و انتقاد داشته باشم، هیچ مشکلی نیست، اما اگر قبول هم نداشته باشم نمی‌آیم ستیزه کنم، نظر خود را می‌گویم، هرچند، استدلال طرف مقابل را هم گوش می‌دهم.

■ ما هم اینجا هستیم تا از صحبت‌های شما استفاده کنیم، یکی از مسائلی که در جریانات سیاسی و نهضت آزادی به آن توجه نمی‌شد بحث بانوان بود.

به آقای یزدی در این باره هم گفتیم، به‌عنوان مثال وقتی امام (ره) در نوفل‌لوشاتو حضور داشتند همسر دکتر یزدی کارهای اداره امور داخلی را انجام می‌داد و پذیرایی را هم به عهده داشت و به‌نوعی بار زندگی را از جهاتی دیگر به دوش می‌کشید.

■ مرحوم طالقانی در اواخر عمرشان یکسری انتقاداتی را هم به نهضت آزادی وارد کردند مثل حمایتی که آن‌ها از مجاهدین (منافقین) داشتند، نظرتان چیست؟

این اولین باری است که چنین مطلبی می‌شنوم. هیچ این‌طور نبوده است. درست است که پدرم بعد از انقلاب با مجاهدین خلق بحث داشت، اما ایشان قبل از انقلاب از مجاهدین خلق حمایت می‌کرد، او بعد از انقلاب به آن‌ها می‌گفت می‌خواستید با چپ‌ها و کمونیست‌ها یکجا جمع نشوید، البته من عین عبارت پدرم را به خاطر ندارم، اما بحثشان با مجاهدین شامل این مطالب بود.

■ فکر می‌کنم رابط برخی قرارها با مجاهدین خلق شما بودید؟

بله من گاهی اوقات آیت‌الله طالقانی را سر قرار با مجاهدین خلق می‌بردم.

■ در بطن جلسات ایشان با مجاهدین بودید؟

خیر. من بالخصوص در جلساتی که هماهنگ می‌شد حضور نداشتیم، اما ایشان زمانی که

درست است که پدرم بعد از انقلاب با مجاهدین خلق بحث داشت، اما ایشان قبل از انقلاب از مجاهدین خلق حمایت می‌کرد، او بعد از انقلاب به آن‌ها می‌گفت می‌خواستید با چپ‌ها و کمونیست‌ها یکجا جمع نشوید

■ شهید رجایی و چمران نیز بنا بر روایات تاریخی جدا شدند. دکتر چمران و دکتر یزدی با یکدیگر بودند.

■ این موضوع همانند رابطه پدر شما با نهضت آزادی و دیگر گروه‌ها بود، در این موضوع به‌خصوص برادر شهید چمران هم می‌گوید از دوره‌ای به بعد شهید چمران از نهضت آزادی جدا شد و صرفاً با آن‌ها رفاقت داشت؛ به عقیده شما چرا شهید چمران و مرحوم طالقانی از برهه‌ای به بعد مسیر فکری خود را از نهضت آزادی جدا کردند.

بعد از انقلاب این افراد در مسئولیت‌های مختلفی قرار گرفتند و انقلاب تغییراتی در این افراد ایجاد کرد، خود آقای رجایی در زندان بسیار شکنجه شد و پای ایشان را شکستند، اما کلامی در این باره حرف نزد، دکتر چمران ایران نبود که به زندان برود، ایشان همسر آمریکایی داشت اما از همه چیز گذشت و به لبنان رفت و دکتر یزدی نیز با ایشان ارتباط داشت و با هم بودند. در آن مقطع همسر دکتر یزدی برای رزمندگان صبحانه، ناهار و شام تهیه می‌کرد.

■ ایرادی ندارد ما هم به دنبال شنیدن و روایت واقعیت هستیم، اینکه همسر آقای یزدی هم در مقطعی از جنگ به رزمندگان خدماتی را ارائه کردند خلاف صحبت‌های مطرح‌شده ما نیست، نظر شما درباره فعالیت‌های آقای

مست لایعقل در آنجا رفت‌وآمد داشتند، درحالی‌که افراد حاضر در آن مسجد بیشتر دانشجوی، تحصیل‌کرده و افراد بازاری انقلابی بودند، مردم می‌دیدند امام جماعت این مسجد (مرحوم طالقانی) دائماً دستگیر می‌شود و به زندان می‌رود.

■ موضع آیت‌الله طالقانی درباره جبهه مقاومت و در آن مقطع درباره فلسطین به‌طور مشخص چه بود؟ آیت‌الله طالقانی در نمازهای عید فطر که خطیب بودند، همواره مسئله فلسطین مطرح می‌کردند، یعنی ایشان قبل از انقلاب همیشه در نمازهای عید فطر به مسئله فلسطین می‌پرداخت و کمک مالی جمع می‌شد و آن را به فلسطینی‌ها می‌رساندند. یادم نمی‌رود آن زمان خیلی‌ها بعد از صحبت‌های آیت‌الله طالقانی، کیسه‌های مخصوصی را دست می‌گرفتند و پول جمع می‌کردند.

■ در جریان یکی از این نمازهای عید فطر هم بود که منزلتان محاصره شد و نگذاشتند. بله یک ماه در خانه محاصره بودیم و بعد ایشان را به زابل تبعید کردند. آن زمان زابل درگیر قحطی بود و مردم درگیر فقر؛ آنجا از نزدیک فقر و درماندگی مردم را دیدم.

■ برخی معتقدند روحیه مرحوم طالقانی با نهضت آزادی‌ها تفاوت داشت و به‌عنوان مثال می‌گویند نهضت آزادی‌ها عقیده‌ای به مبارزه مسلحانه نداشتند و در جریان انقلاب نیز باور و حتی به‌دنبال سرنگونی سلطنت نبودند یعنی به‌بیان دیگر با حضور شاه مشکلی نداشتند. ایشان این پارادوکس را چگونه حل می‌کردند؟

آقای رجایی و دکتر چمران عضو نهضت آزادی بودند، شما ببینید شهید چمران چند سال در لبنان با رژیم اسرائیل مبارزه می‌کرد.

■ اما هر دو راه خودشان را از نهضت آزادی جدا کردند. بسته‌نگار و مهندس سبحانی جدا شدند.

**در جریان تبعید
امام، قیام ۱۵ خرداد
و... قرار داشتیم.
سخنرانی امام
درباره کاپیتولاسیون
را به یاد دارم،
درنهایت من در
خانواده‌ای بزرگ
شدم که همیشه با
این تفکرات همراه
بودیم**

و اشاره به مسائلی که به نوعی تبدیل به محل بحث مناقشه شده بود سپاسگزارم، لطفاً از خودتان هم بگویند از آرمان‌ها و اهداف و فعالیت‌هایی که منجر به دستگیری‌تان قبل از انقلاب شد، امام (ره) چه اثرگذاری بر این روحیه شما داشت؟

در جریان تبعید امام، قیام ۱۵ خرداد و... قرار داشتیم. سخنرانی امام درباره کاپیتولاسیون را به یاد دارم، درنهایت من در خانواده‌ای بزرگ شدم که همیشه با این تفکرات همراه بودیم. امام مردم‌شناس خوبی بودند و به خوبی تشخیص می‌دادند که مردم چه می‌خواهند.

بازمی‌گشتند برای من از صحبت‌هایی که ردوبدل شده بود می‌گفتند. این را هم بگویم که مهندس بازرگان هم با مجاهدین مخالف بود و می‌گفت نباید اسلحه دست گرفت و درواقع مهندس بازرگان و دکتر یزدی مبارزه مسلحانه را اصلاً قبول نداشتند.

■ اشاره ما هم همین بود که مشی نهضت آزادی با مشی پدرتان تفاوت داشت.

نهضت آزادی و ملی‌مذهبی‌ها اصلاً مشی مسلحانه را قبول نداشتند، اما آیت‌الله طالقانی عضو یک تشکیلات نبود که خواهد بر اساس چارچوب فکری آن‌ها عمل کند، ایشان جایگاهی داشت که باید تمام این جریان‌ها را زیر پروبال خود می‌گرفت.

■ بختیار به دعوت چه کسی به آن جلسه آمده بود؟

این ماجرا مربوط به بحیوچه انقلاب است، خواهش من این است که شما تاریخ را بشنوید. نمی‌دانم ما چرا برخی مسائل را اغماض می‌کنیم.

■ بنده به نوبه خود و به عنوان نماینده خبرگزاری فارس از شما برای بیان تاریخ شفاهی انقلاب

■ پس از فوت آیت‌الله طالقانی در دیدارهای که با امام داشتید بیشتر به چه نکته‌ای اشاره می‌کردید؟
مفصل است. ولی به طور خلاصه بگویم یکی از دغدغه‌های بنده در ملاقات با امام موضوع طلاق و زنان بود، یادم هست که گفتم باید قوانین و دستوراتی در نظر گرفته شود که طلاق به راحتی صورت نگیرد؛ و ایشان هم گفتند که در این باره سفارش‌هایی کرده‌اند.

■ از دوران مبارزه و چرایی زندان رفتنتان بگویید.

من در رابطه با سازمان مجاهدین دستگیر شدم.

■ مگر عضو سازمان هم بودید؟
خیر. عضو سازمان نبودم، اما سمپات بودم، بچه‌هایی فعال بودند که سرگردان بودند و جایی نداشتند، ناچاراً در ساختمان خرابه‌ها می‌خوابیدند، ما آن‌ها را به هم ارتباط می‌دادیم تا به نوعی چنین مشکلاتی مثل بحث سرپناهمان حل شود.

■ اگر خاطرتان مکدر نمی‌شود از دوران زندان هم بگویید؟
شکنجه‌های مأموران رژیم پهلوی به ویژه ساواکی یادم می‌آید، زمانی که بازداشت



درگذشت ابوذر انقلاب بفرمایید.

خاطرم هست وقتی پدرم فوت کرد، باینکه غروب هم شده بود اما ما هنوز نتوانسته بودیم پدر را دفن کنیم، چون هرچه قبر می‌کنیم پر از خاک می‌شد تا اینکه درنهایت ساعت ۲ صبح رفتیم و ایشان را دفن کردیم. من هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که شهید چمران نیز به غسلخانه آمد. من غروب آن روز بعد از فوت پدرم در منزل، موج رادیو بی‌بی‌سی را گرفتم، آن‌ها با شاه مصاحبه‌ای کرده بودند، من آن مطلب را یادداشت کردم و هنوز هم آن را دارم.

■ نظر شاه درباره آیت‌الله طالقانی را پرسیده بودند؟

بله؛ شاه در پاسخ به سؤال بی‌بی‌سی گفت که من بارها خواستم او (آیت‌الله طالقانی) را از بین ببرم، اما سازمان سیا مخالفت می‌کرد، نگران شدم چرا سازمان سیا مخالفت می‌کند و می‌خواستم تحقیق کنم و بینم چرا آن‌ها چنین نظری دارند، اما امروز که طالقانی فوت کرده است، علت آن را فهمیدم، شاه آنجا گفت «آن‌ها به من می‌گفتند اگر تو طالقانی را از بین ببری، ایران زیرورو می‌شود؛ مع‌ذالک متأثرم.» البته در جای دیگر هم گفته است که پدر طالقانی، پدر پدرم (رضاشاه) را درآورد و خودش پدر مرا!

همان‌طور که می‌دانید جمعیت بسیار زیادی برای مراسم ایشان آمده بود؛ من همراه با شهید بهشتی سر قبری که کنده شده بود نشسته بودیم که یک‌باره به آنجا ریختند و دوباره قبر پر شد و جای دیگری رفتیم.

■ یعنی حتی شاه هم به آیت‌الله طالقانی به‌عنوان یک دشمن محترم اظهار ارادت می‌کرد؟

بله و این جمله شاه برای من بسیار مهم بود، چون چند بار آن را گوش کردم و برابم عجیب بود؛ بنابراین می‌خواهم بگویم که آیت‌الله طالقانی رفتاری در زندان و بیرون از زندان با مردم داشت که همواره اثرگذار بود و نظراتش را مطرح می‌کرد، اما باینکه حرف خودش را می‌زد، جوری نبود که ستیزه‌جویی در آن باشد. البته مهندس بازرگان هم می‌خواست مجاهدین را نصیحت کند و به آن‌ها می‌گفت فرزندان

پدرم با امام همراه بودند و حتی اگر اختلاف‌نظری هم با ایشان داشت آن را به‌صورت خصوصی با امام مطرح می‌کرد و اگر از طرف امام تلفنی می‌شد و ایشان متوجه نمی‌شد، ناراحت می‌شدند و می‌گفت من برای امام احترام بسیاری قائلم، چرا به من نگفتید که از طرف ایشان با من تماس گرفته‌اند

اسلامی نبود. مهندس بازرگان خودشان از جریان روشن‌فکر مذهبی بودند، ولی چنین تفاوت دیدگاه‌هایی وجود داشت. به‌طور خلاصه مهندس بازرگان، پدرم و جریانات روشن‌فکر مذهبی.

■ اگر بخواهید جریان مخالف آیت‌الله طالقانی را تعریف کنید به چه ویژگی درباره آن‌ها تأکید دارید؟
جریانی که قبل از انقلاب اصولاً اهل مبارزه نبود و به دنبال عافیت‌طلبی بود. جمعی که به دنبال منافع فردی بودند و بعد از انقلاب کرسی‌های قدرت را سریع به دست گرفتند. پدر همیشه می‌گفت برادران من کسانی هستند که با رژیم ستم‌شاهی مبارزه کرده و به زندان رفتند و یا شهید شدند.

■ لقب پدرتان ابوذر انقلاب بود. درباره رابطه و تعامل ایشان با حضرت امام (ره) چه نکته‌ای را لازم به بیان می‌دانید؟

پدرم با امام همراه بودند و حتی اگر اختلاف‌نظری هم با ایشان داشت آن را به‌صورت خصوصی با امام مطرح می‌کرد و اگر از طرف امام تلفنی می‌شد و ایشان متوجه نمی‌شد، ناراحت می‌شدند و می‌گفت من برای امام احترام بسیاری قائلم، چرا به من نگفتید که از طرف ایشان با من تماس گرفته‌اند. حتی شده بود که ایشان شب تا صبح می‌نشست و با امام صحبت می‌کرد و تا زمانی که ایشان زنده بود، سعی می‌کرد جامعه را آرام نگه دارد.

■ درباره فوت و بازتاب‌های

بودم برخی‌ها را در اتاق بازجویی شکنجه می‌کردند تا به امام فحش دهند اما آن‌ها به‌جای ناسزا و بدویبراه شکنجه را تحمل و برای امام صلوات می‌فرستادند.

■ چطور دستگیر شدید؟

مرا لو دادند. من در سال ۵۴ دستگیر شدم. زمان امتحانات تجدیدی بود که دو نفر آمدند مدرسه مرا بازداشت کردند.

■ چند سال زندانی بودید؟

من ۱۰ شهریور ۵۴ دستگیر و ۱۰ شهریور ۵۶ آزاد شدم.

■ در همان کمیته مشترک زندانی بودید؟

بله. البته غیر از کمیته مشترک در زندان اوین و قصر هم زندانی بودم. تلاش آن‌ها این بود که از من و برای پدرم پرونده‌ای درست کنند. وقتی من دستگیر شدم حدود سیصد چهارصد زن دیگر زندانی بودند. یادم می‌آید خانم کبیری را طوری شکنجه کرده بودند که دچار صرع و تشنج شده بود پاهایش گوشت آورده بود... فرزندم که آن زمان اول دبستان بود پس از آزادی من از زندان با من حرف نمی‌زد، حتی از دست من غذا نمی‌گرفت... پنج ساله بود که به زندان رفتم، کلاس اول بود برگشتم؛ بعدها متوجه شد ماجرا چه بود ولی آن زمان به او گفتند مادرت معلم است و رفته تا به پاسبان‌ها درس بدهد...

■ وجه اشتراک گروه‌های مبارز آن زمان را چه می‌دانید؟

گروه‌های مبارز آن سال‌ها در خصوص خائن بودن شاه هم‌نظر بودند، به‌ویژه که منافع مردم را به خطر انداخته بود.

■ و اگر بخواهید تمییزی در خصوص این وجه اشتراک قائل شوید؟

باید این تفاوت باشد و نباید جریان امام را با دیگر جریانات مبارزاتی یکسان بدانیم.

■ تفاوتش در چه بود؟

به‌طور خلاصه اگر بخواهم بگویم امام به دنبال حکومت اسلامی و مسئله ولایت‌فقیه بود، اما آقای بازرگان که خودشان آدم بسیار متشرعی بودند. به دنبال برقراری حکومت

داشت از تمامی احزاب و گروه‌ها جدا شدند؛ درست است؟ البته از دوستان نهضت آزادی و ملیون جدا نشده بود ولی فراتر از گروه‌ها عمل کرد.

■ یعنی نمی‌توان مرحوم طالقانی را به یک حزب مثل نهضت آزادی تقلیل داد؟

بله، بعد از انقلاب نمی‌توان ایشان را به یک حزب تقلیل داد. تا زمانی که بختیار می‌خواست نخست‌وزیر شود با نهضت آزادی بودند، اما وقتی که صباغیان، وزیر کشور و مهندس کتیرایی، وزیر مسکن شد و در واقع وارد کابینه دولت موقت شدند، آن زمان اواخر عمر پدر بود.

■ خیلی‌ها معتقدند مرحوم طالقانی مخالف گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بودند، هم مرحوم منتظری چنین ادعایی داشت و هم بنی‌صدر، این موضوع چقدر صحت دارد؟

ایشان اگر مخالف یا موافق بود، روزی که اصل ولایت فقیه مطرح شد روز سوم درگذشتش بود و ایشان آن زمان فوت کرده بود.

■ در تهیه پیش‌نویس قانون اساسی چگونه؟ چون ادعا می‌کنند امام نیز با قرار گرفتن این اصل در قانون اساسی مخالف بود.

پیش‌نویس آن را گویا دکتر حبیبی تهیه کرده بود.

■ نظر مرحوم طالقانی درباره بحث ولایت فقیه چه بود؟

اصلاً این بحث با پدر مطرح نشد، اما خاطرم هست یک بار در جلسه‌ای که آقای محمد خامنه‌ای نیز حضور داشتند، سؤال شد بالاخره چه کسی می‌تواند اسلام را پیاده کند که ما گفتیم طبیعی است که یک فقیه می‌تواند این کار را انجام دهد و در این خصوص همه متفق‌القول بودند، نه اینکه فقط پدرم این را بگوید، ایشان که در آن جلسه حضور نداشت به من گفت این حرفی که شما زدید، از منظر اسلام درست است، اما از نظر مسائل دیگر ولی فقیه باید متخصص باشد.

پدر به یکی از اعضای سازمان به نام صمدیه که اکثر روزها روزه بود و با نان خشک افطار می‌کرد گفتند چرا شما این‌گونه شدید؟ چرا این‌طور از هم پاشیدید که او در پاسخ گفته بود آقا قرآن را از ما گرفتند و ما به این روز افتادیم

من هم در آن جلسه حضور داشتم و شاهد این اتفاقات و مباحث بودم. همان بچه‌ها رفتند و خودشان را لو دادند، آن‌ها پدرم قبول داشتند، چون زندگی آیت‌الله طالقانی اشرافی نبود و همیشه به ما می‌گفت شما زن و بچه آتش جهنم را به تن من حلال می‌کنید، مثلاً وقتی یکی از فرزندان به ایشان می‌گفت آقا فرشان پاره شده این فرش را عوض کنید، می‌گفت شما آتش را به تنم حلال می‌کنید!

■ دیدگاه مرحوم طالقانی درباره آقای شریعتمداری به چه صورت بود؟ آیا نصیحتی به ایشان کرده بودند؟

مرحوم طالقانی یک روشی داشت که اکثر روحانیون آن را قبول نداشتند و به ایشان آخوند سیاسی می‌گفتند و این بود که به خانه برخی آقایان هم می‌رفت و با تک‌تک آن‌ها صحبت و مواضع خود را مطرح می‌کرد؛ یعنی با همه آقایان از جمله آقای شریعتمداری صحبت کرده بودند و به دلیل نوع نگاهی که آقای شریعتمداری داشتند؛ زمانی که پدرم به ده سال محکوم شده بود به دیدار ایشان رفتیم و از آقای شریعتمداری خواستم این اقدام رژیم پهلوی را محکوم کند.

■ ایشان پذیرفت؟

می‌گویند این کار را انجام داده است.

■ درباره بحث نهضت آزادی هم که اشاره کردید. ایشان به خاطر جایگاه سیاسی و اجتماعی که

من، عزیزان من، دست از این کارها بردارید.

■ البته آقای خاتمی نیز به خاطر این نطق بازرگان انتقاد تندی از او در روزنامه کیهان کرد.

بله اما بازرگان حرف خود را صریح می‌زد و اصلاً برایش مهم نبود که از او انتقاد می‌کنند. من خودم با او بحث داشتم، اما این قدر تند و زک حرف می‌زد که گاهی صراحتش انسان را خشک می‌کرد.

■ مرحوم طالقانی چه رویکردی نسبت به مجاهدین داشتند؟

پدر به یکی از اعضای سازمان به نام صمدیه که اکثر روزها روزه بود و با نان خشک افطار می‌کرد گفتند چرا شما این‌گونه شدید؟ چرا این‌طور از هم پاشیدید که او در پاسخ گفته بود آقا قرآن را از ما گرفتند و ما به این روز افتادیم. اما درباره انحرافات سازمان، ساواک در مجاهدین رخنه کرده و در بحث‌های ایدئولوژیک ورود کرد و اسلام را رد کرد. مرحوم طالقانی در سخنرانی‌های نماز جمعه گفتند مرگ بر قاتل عراقی! وقتی آقای عراقی را شهید کردند، فرقانی‌ها پیش من آمدند و از پدر وقت ملاقات می‌خواستند، آن زمان پدرم مجلس خبرگان بودند و ایشان به من گفتند من ۱۰ شب به منزل می‌آیم و فقط فرصت می‌کنم نماز بخوانم و شام بخورم و بخوابم تا دوباره صبح بروم؛ لذا به من گفتند از لحاظ جسمی نمی‌توانم با آن‌ها ملاقات کنم؛ از آن طرف هم فرقانی‌ها اصرار داشتند برای ملاقات! و اصرار داشتند که باید آقا را ببینیم، تا یک‌شب برای ساعت ده شب وقت داد.

■ در جلسه فرقانی‌ها با آیت‌الله طالقانی چه گذشت؟

پدر کلی با آن‌ها بحث کرد و به آن‌ها گفت مطهری را چرا کشتید، عراقی را چرا کشتید، چرا این قدر جنایت کردید، شما که مذهبی هستید. آن‌ها گفتند بهشتی اشرافی زندگی می‌کند، پدرم به آن‌ها گفت آیا بهشتی که یک موکت زیر پای اوست، اشرافی است؟ شما مانند خوارج نهروان هستید که نیزه را در سینه مسلمانان می‌زدند و می‌گفتند اتقرب الی الله، شما هم همان هستید.

عقدہ خالی می‌شود چراکه به دلیل برخی اقدامات غلط برخی از خانم‌ها حجاب را یک فشار می‌دانند.

■ ■ بر خورد آیت‌الله طالقانی با خانم‌هایی که از پوشش خوبی برخوردار نبودند چطور بود؟

اگر زنی بی‌حجاب بود و به پدرم سلام می‌کرد، آیت‌الله طالقانی حتماً جواب سلام او را می‌داد، یعنی رفتارشان اهانت‌آمیز نبود؛ البته برخی از خانم‌ها که حجاب نداشتند به احترام پدر این مسئله را رعایت می‌کردند و ایشان به شوخی می‌گفت انگار تنها مرد این محل من هستم چراکه این‌ها در مقابل بقال و قصاب پوشش خود را درست نمی‌کنند و من که این شلوار گرمکن و این‌همه لباس پوشیده‌ام یخ می‌کنم، این زن‌ها که ساق پای خود را بیرون می‌گذارند چگونه این سرما را تحمل می‌کنند؟!

■ ■ و در نهایت نگاه خود شما به حجاب چطور است؟

بدون شک به معیارهای انسانی و اسلامی معتقدم و بر اصل عفت و سادگی تأکید دارم. یک‌بار در جمعی که دوستان و رفقای پدرم نیز حاضر بودند گفتم من روزبه‌روز به اینجا می‌روم که در جامعه باید خود را بیشتر بپوشانم؛ چراکه این‌گونه زن احساس آرامش و راحتی بیشتری دارد. این باور من است.

در خصوص بحث حجاب اقدامات نسنجیده‌ای انجام شده است که بالاخره متولیان امر باید اصلاح کنند. یادم هست اوایل انقلاب در ادارات به زنانی که پوشش کاملی نداشتند اهانت می‌شد. برخی از آن‌ها پیش من می‌آمدند با گریه می‌گفتند ما زنان نجیب و پاکی هستیم، چرا درباره ما این‌طور اهانت می‌کنند؟

من فقط نه طرفدار حقوق زنان، بلکه طرفدار حقوق انسانیت هستم و مسئله‌ام بحث منافع ملی است، آیا عقل سلیم می‌پذیرد که کشورمان چندتکه شود اما حجاب نداشته باشیم؟! اگر کمی در این باره روشن‌گری شود خوب است. ما باید کار فرهنگی در این زمینه انجام دهیم. من در زندگی خود خیلی با این مسائل برخورد داشته‌ام و می‌دانم کار فرهنگی در صورتی که صبوری کنیم اثرگذار است. ❖

یادم هست اوایل انقلاب در ادارات به زنانی که پوشش کاملی نداشتند اهانت می‌شد. برخی از آن‌ها پیش من می‌آمدند با گریه می‌گفتند ما زنان نجیب و پاکی هستیم، چرا درباره ما این‌طور اهانت می‌کنند؟

گاهی را مرتکب شوند، عذابشان چند برابر زنان عادی است و اگر کار خوبی انجام دهند، پاداش آن‌ها نیز چند برابر است. من درباره این مسائل با ایشان صحبت داشتم. پدرم نظرش این بود که منظور این آیات حجاب «زنان مؤمن» است، یعنی زنانی که عشق خدا را در دل خود دارند و می‌خواهند صد درصد مطیع فرمان الهی باشند.

■ ■ یعنی آیت‌الله طالقانی به‌طور ویژه تأکیدی بر روی حجاب شما نداشتند؟

پدر ما را به مطالعه قرآن تشویق می‌کردند، درباره پوشش من تفکراتی داشتم که ایشان با حوصله، آرامش و تحمل با آن برخورد کردند، فکر می‌کنم حدود یک ماهی به من چیزی نگفتند، ولی بعد از آن با زبان خودم یعنی زبان یک نوجوان توضیح دادم که این دستور اسلام چه فوایدی دارد.

■ ■ پس برخلاف ادعاهایی که مطرح می‌شود این‌طور نبود که ایشان موافق جلوه‌گری خانم‌ها در خیابان‌ها باشند؟

آیت‌الله طالقانی هرگز موافق جلوه‌گری خانم‌ها در خیابان نبودند؛ پدر حتی آن زمان خانم ایندی را گاندی را مثال می‌زدند و می‌گفتند این زن با حفظ سنت‌های جامعه در اجتماعات حضور دارد و در کارش هم موفق است و تأکید می‌کردند که ایشان سنت کشور خود را که هویت کشورش است حفظ کرده. «در نظر» پدرم از حجاب به‌عنوان سنتی هم خبری نیست، این

■ ■ یکی از نقش‌های برجسته مرحوم طالقانی در حل‌وفصل مسئله خودمختاری کردستان بود. درباره نقش ایشان در غائله کردستان توضیح دهید.

غائله کردستان یک جنگ رودررو بود و نظر ایشان این بود که می‌گفتند اجازه دهید کار مردم به خود مردم واگذار شود تا آن‌ها احساس مسئولیت کرده و خودشان مشکلاتشان را حل کنند. پدر در موقعیتی که ما در محضر امام بودیم این مسئله را مطرح کردند که بعد هم مسئله شوراها مطرح شد. در نماز جمعه گفتند ما یک شورای نیم‌بندی را در کردستان تشکیل دادیم و این غائله را خواباندیم و مسئولیت آن را به مردم گرد آن منطقه سپردیم. پدرم به همراه آقای هاشمی و شهید بهشتی و بنی‌صدر و برادرانم به آن منطقه رفته بودند.

■ ■ دیدگاه مرحوم طالقانی درباره حجاب چه بود؟

پدر معتقد به پوشش بودند، اما نه با الزام، یعنی سعی می‌کردند برای این امر تشویق و ترغیب کنند تا اجبار.

■ ■ یعنی قرائت ایشان از حجاب چطور بود؟

آیت‌الله طالقانی تأکیدشان این بود که ما نباید فراتر از قرآن بگوییم وقتی گردی صورت و دست‌ها پوشش ندارد لزومی نیست در این باره تأکیدی داشته باشیم؛ از جای دیگر برداشتند، ایشان می‌گفتند پوشش بانوان باید همانند حجاب زنان در فریضه حج باشد. پدر همیشه ما را به عفت و تقوا دعوت می‌کرد، ولی هیچ‌گاه حجاب را در چادر خلاصه نمی‌کردند.

■ ■ توصیه خاصی در این باره هم داشتند؟

درباره بحث حجاب، پدرم آیات حجاب را برای من مطرح کردند، اما اصل مسئله این بود که در آیات حجاب از لفظ «قل للمؤمنات و قل للمؤمنین» استفاده شده است، پدرم می‌گفت ۱۷ آیه درباره حجاب وجود دارد و این ۱۷ آیه اعم از آیاتی مربوط به آرایش، طرز صحبت کردن و امثال آن است. ایشان می‌گفتند اگر خانواده پیامبر

به صلابت کوه، به لطافت رود

طالقانی؛ منادی آزادی و شورا

تقی روحی

باشد. عمادالدین بر سر دار لبخند می‌زند و زیباترین غزلیات عرفانی را با مبارزه اجتماعی پیوند می‌دهد.

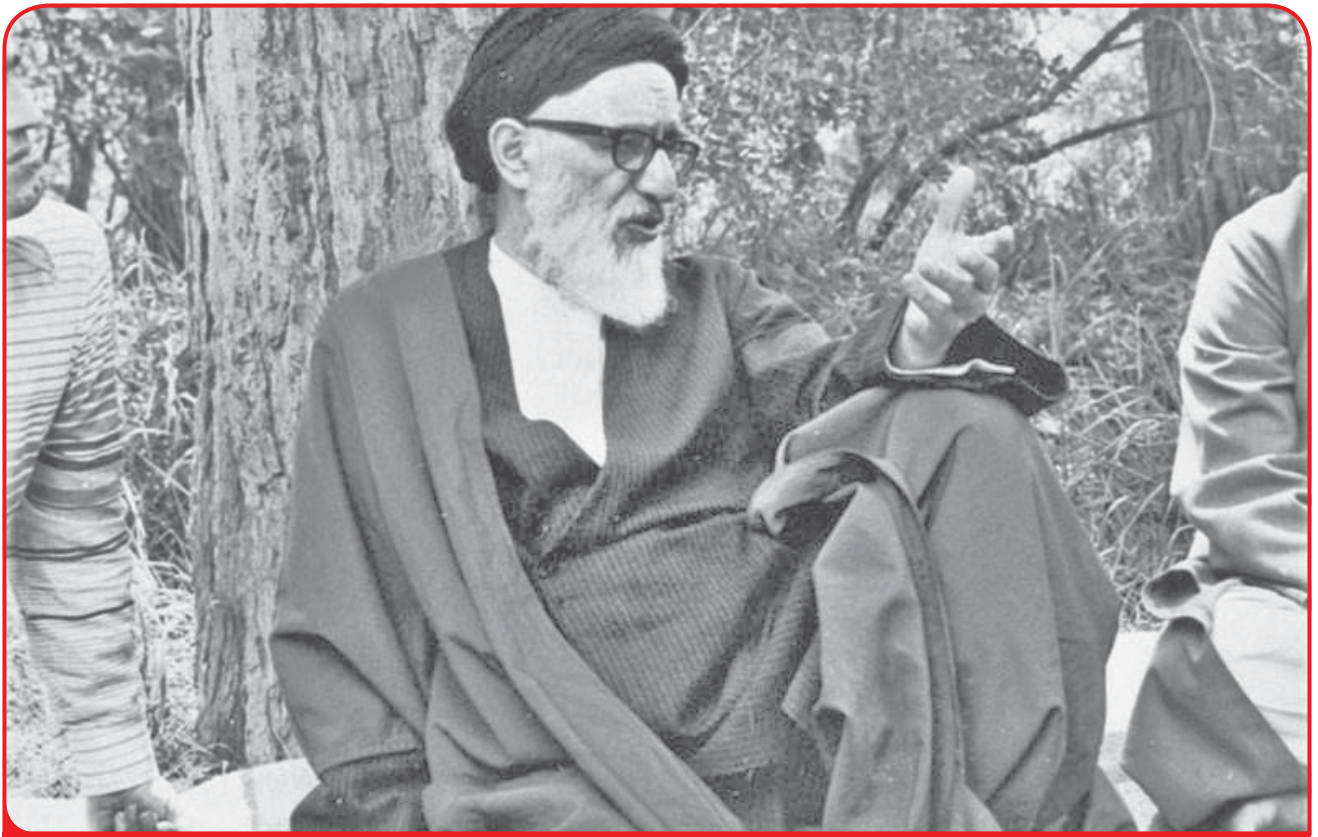
آیت‌الله طالقانی از ویژگی‌های بینشی و شخصیتی بسیار قابل توجهی برخوردار بود. یکی دیگر از این ویژگی‌های او را می‌توان در بازخوانی وی دانست. بازخوانی یک سنت قرآنی است که با تکرار تفاوت بسیار دارد. بازخوانی قرآنی خلق جدیدی است که قرآن با توجه به فرهنگ و ادبیات موجود و مشترک اجتماعی از زنده کردن تمامی اسامی و خاطرات کهنه‌شده به وجود می‌آورد. برخورد طالقانی با قرآن نیز مشمول همین شیوه تربیت است.

در شرایط کنونی، بدون آنکه بخواهیم در شخصیت وی تحریف یا غلوی انجام دهیم با توجه به آنکه وی از ویژگی‌های خاص بینشی و رفتاری برخوردار بود که خود آن‌ها امروزه از اهمیت بسیاری برای توجه و بازخوانی برخوردار شده است، ضرورت بسیاری وجود دارد تا او را بشناسیم و کارکردهای امروزی‌اش را در نظر بگیریم. پس با چنین دیدی ضرورت دارد تا در گام نخست جایگاه

دژی را بنا می‌کند که بر درفش آن به جای شیر و عقاب آهو نقش بسته است و سیاوش در عین حالی که همه این‌ها هست، یک عدالت‌طلب است. ویژگی‌ای که در طالقانی نیز بسیار بارز و برجسته است و از این نظر شاید وی به عدالت‌طلبان شیعه چون عمادالدین نسیمی بیشتر شباهت داشته

«به صلابت کوه، به لطافت رود»؛ شاید طالقانی را بتوان توأمان به این دو صفت تشبیه کرد. شباهتی که طالقانی با طبیعت منطقه طالقان دارد و صلابت و زیبایی که در این منطقه نهفته است و البته این ویژگی بارز جریان عدالت‌طلب ایرانی است؛ زیرا جریان عدالت‌طلبی در تاریخ ما ریشه اساطیری داشته و با مزدک و سپس رادیکالیسم شیعه به حیات خود داده است. این روح ایرانی برخلاف روح سامی که تند و برون‌گراست، یک ویژگی درون‌گرایانه دارد که از یک عرفان و اخلاق ملایم و آرامش‌بخش منشأ یافته است. این ملایمت و عطف در رفتار طالقانی و در سراسر عمر او به چشم می‌خورد و از این نظر شاید بتوان گفت که روح سیاوش در او متجلی بود. چراکه سیاوش در عین آنکه یک قهرمان نظامی است، در عین حال معتقد است که آدم‌ها به جای جنگیدن بهتر است که یکدیگر کشتی بگیرند. او پیامبر پاکی است در آن هنگام که از عشق مادرخوانده‌اش صرف‌نظر می‌کند. او همچنین در اساطیر ما بسان مسیح است؛ زیرا که در شهر دشمنانش

آیت‌الله طالقانی از ویژگی‌های بینشی و شخصیتی بسیار قابل توجهی برخوردار بود. یکی دیگر از این ویژگی‌های او را می‌توان در بازخوانی وی دانست. بازخوانی یک سنت قرآنی است که با تکرار تفاوت بسیار دارد



کسانی که به بهانه مشروعیت با مشروعیت مخالف می‌کردند به شدت حمله می‌کند و در مقدمه و پاورقی‌های آن کتاب سعی می‌کند این شعبه استبداد دینی را توضیح دهد. این تعلق خاطر به آزادی همراه با یک سیر تکاملی و تحولی در او تا آخر عمرش ادامه می‌یابد. در ترجمه کتاب نائینی اظهار می‌دارد من مشروطه سلطنتی را به طور موقت قبول می‌کنم تا این کتاب زمینه‌ای برای یافتن دستورات کلی‌تر اسلام شود. در همان کتاب، دیدگاه تاریخی متفاوت خودش را نیز با دیگر نوگراها مشخص می‌کند. وقتی وی طرح چهار دوره عنوان می‌نماید (ما الآن در دوره‌ای هستیم که امام زمان غایب است، پس جانشینان او هم همانند خود امام، محکوم به برخورداری از علم و عدالت‌اند و این را قانونمند هم فرض می‌کند، یعنی به انتخاب و تعیین مردم می‌داند)، آن تبیین ممکن است امروز با تبیینی که دیگر نوگرایان از آزادی کرده‌اند متفاوت باشد، ولی با آن سنگ بنای اعتقادی نسبت به آزادی سعی می‌کند که توجیه دینی و توجیه فقهی برای حکومت مشروطه پیدا کند.

در همان کتاب، آزادی نظام پارلمانی را شکل کامل آزادی نمی‌داند و از آزادی پارلمانی به آزادی شورایی می‌رسد. حال چگونه می‌شود از آزادی پارلمانی به شورا رسید؟ طالقانی در طی مبارزات خود وقتی با شکل‌های دستاوردهای بشری مواجه می‌شد، از یک دیدگاه منفی برخوردار نبود و یک دیدگاه تلفیقی داشت. وقتی با شوراها مواجه می‌شود، کلاً نظام شورایی را می‌پسندد. بعد از پیروزی انقلاب به خاطر تجربه‌ای که داشت نگاه دیگری به شورا پیدا می‌کند. از آنجا که استبداد را در جامعه ما خوب شناخته بود به این نتیجه رسیده بود که به دلیل نهادینه نبودن توزیع قدرت در جامعه ما به سادگی، استبداد به شکل دیگری برمی‌گردد و به همین خاطر راه‌حل دیگری به نظرش رسید: شورا برایش هم استراتژی شد و هم تاکتیک.

او باور خودش را به شورا قانونمند کرد و این نشان می‌دهد که طالقانی به آزادی یک شناخت منطقی، یعنی، هم آرمانی و هم ملموس و قابل دسترس داشت. آرمان آزادی‌خواهی و نقادی از قدرت نیاز به سه اصل دارد: اراده، شناخت و قانون. این سه اگر در کنار هم قرار نگیرند، ناکام و نافرجام

برداشت طالقانی از آزادی به نظر من یک جوشش درونی دارد؛ یعنی، برداشت طالقانی از انسان این است که انسان آزاد و مختار آفریده شده است و این قدرت را دارد که به خداوند «نه» بگوید و پاداش و جزا وقتی معنی دارد که آزاد باشد

دموکراسی به شورا رسید و شورا را هم تبدیل به استراتژی و تاکتیک کرد.

طالقانی در وهله اول استبدادستیز است. استبدادستیزی طالقانی بعدها با استثمارستیزی هم تداوم می‌یابد. این برداشت طالقانی از آزادی به نظر من یک جوشش درونی دارد؛ یعنی، برداشت طالقانی از انسان این است که انسان آزاد و مختار آفریده شده است و این قدرت را دارد که به خداوند «نه» بگوید و پاداش و جزا وقتی معنی دارد که آزاد باشد. چنین باور اعتقادی و خوی شرقی تسامحگرایانه باعث می‌شود طالقانی یک آزادی‌باور به مفهوم واقعی‌اش باشد و این آزادی را در آموزه‌های پیامبران هم می‌بیند.

کسی که در سال ۱۳۳۴ مقدمه‌ای که بر کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» نائینی می‌نویسد: «هر مسلک و طرح و مرام اجتماعی که خود سران را محدود نماید و جلو اراده آنان را بگیرد، قدمی که به هدف پیامبران و اسلام نزدیک‌تر است.» و در آخر عمرش هم شبیه به این جمله را به هیئت کوبایی می‌گوید (شاید خیلی‌ها فکر کردند که آقای طالقانی دارد تاکتیکی برخورد می‌کند، ولی این‌گونه نبود). که نشان‌دهنده آن است که وفاداری طالقانی به آزادی یک ریشه قرآنی دارد. باوری است که با ایمان و اعتقادش عجین شده و منشأ جوشش درونی او شده است. به همین خاطر است که طالقانی تا آخر عمرش به آزادی وفادار است و در راستای این آزادی‌طلبی به مقابله با استبداد آن هم در اشکال گوناگون پرداخته است. چنان‌که در همان مقدمه کتاب نائینی شعبه‌های مختلف استبداد را می‌کاود و از «استبداد دینی» نام می‌برد و به

طالقانی را در جنبش نوگرایی معاصر بررسی و تبیین کنیم.

طالقانی به هیچ‌وجه آغازگر یک اندیشه یا آغازگر یک روش مبارزاتی نیست، ولی بهترین ادامه‌دهنده و مروج یک اندیشه و مبارزه‌ای است که آن را پذیرفته است. این ویژگی شاید به خاطر آن روح اخلاقی و پدرا نه اوست تا رهبر یک تشکیلات و به همین خاطر این جایگاه از طالقانی یک مروج خیلی خوب می‌سازد، در عین حالی که یک آغازگر نیست، یک ویژگی پیامبرگونه هم دارد که تئوری را برای اجتماع و مبارزه می‌خواهد که این خصلت را می‌توان یک خصلت پراکسیسی (تئوری برای عمل) نام نهاد. پس جایگاه کسی که از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۹ در سراسر این مدت با انواع استبداد و سلطه، ستیز داشته باشد، چه زمانی که در کنار قدرت بوده و چه زمانی که در اپوزیسیون بوده، یک جایگاه خاصی است، در واقع نوگرایی دینی در ایران در زمانی که با مهندس بازرگان عمده شده، طالقانی در ترویج این اسلام علمی نقش داشت و نیز این نوگرایی دینی در دورانی که با شریعتی جهت‌گیری ضد استثمارگری پیدا کرد، طالقانی در تداوم این دیدگاه نیز نقش بزرگی را برعهده داشته است و لذا نقش و جایگاه طالقانی را باید با بسیاری از جریان‌ها و افرادی مقایسه کرد که به صورت مرحله‌ای و مقطعی به مبارزه پرداختند و گاه ناچار شدند در مبارزه اجتماعی حضور نداشته باشند به خاطر اینکه مشی آن‌ها کهنه شده بود یا بی‌فایده بوده.

دو مسئله در زندگی و مبارزه طالقانی بسیار عمده است: یکی آزادی و دیگری شورا. آزادی را در دیدگاه طالقانی هنگامی می‌توان نقد کرد که مفهوم مخالف آن را بررسی کنیم. طالقانی در تمام عمرش فردی استبدادستیز بود. طالقانی از سال ۱۳۱۸ که به خاطر درگیری با یک پاسبان رضاخان که به زور حجاب یک زن را برمی‌داشت دستگیر می‌شود تا پایان عمرش ی یک ویژگی دارد و آن استبدادستیزی بود. نوگرایی دینی به سه شکل در پنجاه سال اخیر مشخص است: گروهی استثمارستیزند؛ کسانی استبدادستیزند و دسته‌ای که با شریعتی عمده می‌شد، افرادی استثمارستیزند.

طالقانی با تجربه و شناختی که از جامعه خودش داشت، برای تضمین آزادی از

ما معتقدیم که بزرگ‌ترین دستاورد قانونمند بشر به شکل ساختاری نظام شورایی است و این نظام شورایی تا به حال در هیچ جامعه‌ای به آن مفهوم خودش مستقر نشده است

را نیز به استراتژی و تاکتیک تبدیل کرد. طالقانی معتقد بود که نفس شورا و وجود آن از عملکرد شورا مهم‌تر است و این دیدگاه بسیار مردمگرایانه و آزادیخواهانه بود و با چنین باوری از آزادی تا شورا آمد. ما معتقدیم که بزرگ‌ترین دستاورد قانونمند بشر به شکل ساختاری نظام شورایی است و این نظام شورایی تا به حال در هیچ جامعه‌ای به آن مفهوم خودش مستقر نشده است. در جاهایی که پارلمان و شورا با هم عمل کرده‌اند یک مقدار تقسیم قدرت صورت گرفته و مردم به منافع خود رسیده‌اند. خلاصه آنکه با چنین دیدگاهی، شورا و آزادی در تفکر طالقانی جای دارد. ضمن اینکه در آن موقع خیلی‌ها به مدل دموکراسی پارلمانی رضایت داده بودند. طالقانی به این نتیجه رسیده بود که در ایران دموکراسی پارلمانی به‌تنهایی امکان ندارد که بتواند آزادی را تضمین کند، چراکه قدرتمندها انتخابات را به هر شکل راه خواهند برد، پس مدل مکمل شورا-پارلمان را ارائه داد. این درک طالقانی به شناخت او از استبداد برمی‌گشت و درک تجربی که از جامعه ایران داشت و این درک تجربی طالقانی را از رادیکالیست‌های آرمان‌گرا و سنتی‌ها و حتی از آزادیخواهان که عدالت در ترسیم آنان زیاد جایی نداشت جدا می‌کرد. این حد از آزادیخواهی از مردی که روحانی بود، شاید بعید به نظر برسد. طالقانی بعد از پیروزی انقلاب به یکسری مؤلفه‌های ظاهراً بی‌اهمیت حتی از نظر گروه‌های سیاسی آرمان‌گرا اشاره می‌کند که بعدها به معضلات جامعه ما تبدیل می‌شود؛ مانند مسئله حجاب و اقلیت‌های دینی و قومی. مثلاً موقعی که عضو نهضت آزادی بود پیشنهاد می‌کند که یک زن در شورای

می‌شوند. در انقلاب مشروطیت ما قانون داشتیم، اما شناخت قوی و اراده و آرمان مشخصی وجود نداشت. در جنبش ملی ما قانون داریم، ولی شناخت کافی وجود ندارد و از طرفی آرمان آرمان‌خواه با جامعه‌اش از هماهنگی برخوردار نیست؛ یعنی حزب توده به‌عنوان یک جریان آرمان‌خواه قوی هیچ‌گونه پیوندی با آن جریانی ندارد که قانون می‌خواهد در جامعه تحقق بخشد. در انقلاب ایران ما متأسفانه فقط اراده یا آرمان داریم؛ یعنی یک آرمان‌خواهی گنگی که به کمتر از حکومت علی قانع نیستیم. (به‌محض آنکه انقلاب پیروز می‌شود یک جریان رادیکالی می‌خواهد که تمام این آرمان‌ها را خیلی زود محقق کند. در مقابل این جریان یک جریان سنتی وجود دارد و طالقانی حدس زده بود که این گرایش بر رادیکالیسم افراطی پیروز می‌شود. چون آن رادیکالیسم افراطی فاقد آن مؤلفه‌های تحقق تقسیم قدرت است) از آنجایی که وی آغازگر نبود و برای وی رهبری هم مفهوم نبود، بلکه یک حالت پدیده نسبت به همه جامعه داشت به رهیافتی رسید که این رهیافت را می‌توان به یک عبارت مدل «شورا-پارلمان» یا یک مدل میانه گفت؛ یعنی در ضمن اینکه پارلمان را قبول کرده بود، اما از طرفی به نظرش رسیده بود که قانون و پارلمان همواره به‌گونه‌ای سازمان‌بندی می‌شود که نیرومندا قدرت را در آن در دست خواهند گرفت. آن وقت نظریه شوراها را (از سطح روستا تا استان) مطرح کرد. نظریه شوراها ضمن اینکه اختیار را به مردم می‌داد و حضور مردم را در صحنه هم تضمین می‌کرد، در عین حال مردم کم‌کم می‌توانستند در فرآیند قدرت آموزش ببینند و قدرت کم‌کم در جامعه ما تقسیم شود. این شوراها در امور داخلی خودشان دارای اختیارات زیادی بوده، ولی در سیاست‌گذاری‌های کلان تحت تأثیر پارلمان بودند. ظاهراً این مدل با یک دید آرمان‌گرا نمی‌خواند، زیرا قدرتمندان هیچ‌وقت اجازه نمی‌دهند که یک‌باره تمامی قدرت به دست مردم بیفتد، ولی وی به‌نوعی به تلفیق شورا و پارلمان رسید و این تجربه بسیار تازه‌ای بود. طالقانی با تجربه و شناختی که از جامعه خودش داشت برای تضمین آزادی، از دموکراسی به شورا رسید و شورا

نهضت آزادی حضور داشته باشد. در برخورد با مسئله حجاب ضمن آنکه مخالف جو به‌اصطلاح بی‌حجابی در گذشته است، اما با یک زبان خاص نشان می‌دهد که تعصب خاصی بر مسئله حجاب ندارد، بلکه معتقد است که زن باید در اجتماع حضور پیدا کند و با مسئولیت‌پذیری حقوقش را به دست آورد. حتی وقتی برای آرام کردن هیجانات ناشی از تأکید بر حجاب زنان در ادارات که در آن هنگام به وجود آمده بود خانم‌ها را به حجاب داشتن دعوت می‌کند، بر جنبه قرآنی و احکامی آن تأکید نمی‌ورزد، بلکه با خنده می‌گوید اگر روسری روی سرتان بیندازید موهای سرتان خراب نمی‌شود! او تصریح می‌کند که به لحاظ اجتماعی ما حجاب را برای مسلمانان هم به‌اجبار اجرا نمی‌کنیم، چه رسد به اقلیت‌های دینی، یعنی با یک نوع تسامح به این مسئله نگاه می‌کند. دیگر مسئله برخورد با اقلیت‌های دینی است. با وجودی که فرقه بهابیت را قبول ندارد می‌گوید ما گفته‌ایم به اعضای این فرقه هیچ اذیت و آزاری نرسانند. او مسئله قومیت‌ها و آزادی اقوام را در چارچوب شورا تأیید می‌کند. این برخوردها را در کنار برخوردهای فردی او و رابطه گسترده‌اش با گروه‌های چپ در زندان قرار دهید. محمدعلی عمویی می‌گفت: آزادترین روحانی بود که من دیده بودم و البته چنین روح و اخلاقی از باورهای توحیدی او برمی‌خاست. بازگشت به قرآن نیز از مهم‌ترین جنبه‌های بینشی و حرکتی اوست.

پس از پیروزی انقلاب به خاطر تجربه‌ای که داشت نگاه دیگری به شورا پیدا می‌کند، از آنجا که استبداد را در جامعه ما خوب شناخته بود به این نتیجه رسیده بود که به دلیل نهادینه نبودن توزیع قدرت در جامعه ما به‌سادگی استبداد به شکل دیگری برمی‌گردد.

مسئله مهم آن بود که طالقانی سعی می‌کرد از قرآن پاسخ روز را استخراج کند. دید طالقانی به نظر من یک دید پراکسیسی بود. این دید پراکسیسی وقتی به هر مسئله‌ای برمی‌خورد، تئوری را برای عمل می‌خواست. البته نه به مفهوم عمل‌گرایی صرف، بلکه تئوری خلاق و زنده. طالقانی بنیان‌گذار یا آغازکننده یک اندیشه یا سبک و روش مبارزاتی نیست، ولی بهترین و زیباترین مروج اندیشه و باوری است که

این حرف را چند روز پیش از رحلتش نیز به هیئت کوبایی می‌گوید. طالقانی نه تنها شیفته قدرت نیست و این به خاطر ظرفیت توحیدی است، بلکه بر توزیع قدرت بین همه مردمان نیز به شدت حساس است. خیلی‌ها بودند که شیفته قدرت نبودند ولی تلاش هم نکردند که مؤلفه‌های قدرت را بین مردم تقسیم کنند. استبدادستیزی از طالقانی یک نقاد توانمند ساخته بود. یک نقاد توانمند تجربی و نه تئوریک. طالقانی هیچ وقت و تحت هیچ شرایطی استبداد را نپذیرفت و این بسیار قابل توجه است. به گونه‌ای که از همان ابتدای انقلاب به یک نوع استبداد،

یعنی استبداد دینی مداوماً حمله می‌نماید؛ اما متأسفانه یکی از آفات و آسیب‌های انقلاب این بود که طالقانی فرصت آن را نیافت که یک شکل تعیین‌کننده‌ای در جنبش انقلابی ایران بیاید و یا حالت رهبری در آن داشته باشد. طالقانی ترجمان آرزوهای اکثریت جوانان و مردمی بود که انقلاب کرده و خواستار آزادی و عدالت بودند. البته او اعتقاد نداشت که یک‌شبه می‌توان به همه این آرمان‌ها و آرزوها دست یافت و آن‌ها را تحقق ساخت، اما او استعداد این را داشت که شاخه عدالت‌خواه رادیکالیسم ایرانی را که توده پراکنده‌ای بودند جذب و رهبری معنوی کند. تاریخ صدساله معاصر ما اثبات کرده که رادیکال‌ها و آرمان‌گراها در کنار میانه‌روهای صادقی که به ملتشان خیانت نکرده‌اند (مانند مصدق) و در همکاری با این‌ها موفق‌تر بوده‌اند تا با جدال با آن‌ها. به نظر این‌جانب طالقانی می‌توانست چنین رهبری باشد. وجود او بعد از انقلاب می‌توانست مانع از وقوع بسیاری وقایع شود. آیا اگر طالقانی می‌بود، امکان رخ دادن یکسری حوادث که شاهد آن بودیم، وجود داشت؟ استبدادستیزی طالقانی که به سوی استثمارستیزی می‌رود، ویژگی عدالت‌طلبی ایرانی است که آزادی را به تنهایی باور ندارد و همیشه به سمت‌وسوی عدالت تمایل دارد. عدالت‌طلبی طالقانی، اخلاقی نیست این در تحلیل ساختار قدرت و تأکید بر توزیع آن و طرح نظریه شوراها به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد. اگر این تأکید طالقانی بر شوراها و بر عدالت که به‌صورت قانونی طرح و عملی شود، از او چهره‌ای ممتاز و متمایز می‌سازد. چهره‌ای که صلابت کوه و لطافت رود را با هم یادآور می‌شود. ❖

استبدادستیزی طالقانی که به‌سوی استثمارستیزی می‌رود، ویژگی عدالت‌طلبی ایرانی است که آزادی را به تنهایی باور ندارد و همیشه به سمت‌وسوی عدالت تمایل دارد

مبارزی در ایران نبوده که از او کمک نگرفته باشد. وی در هر دوره‌ای به تناسب با آن مبارزه، نوشته و سخنرانی دارد. وقتی تنبیه الامه نائینی را مقدمه می‌زند، دوران مبارزه پارلمانی است و طالقانی این نوع از تحرک سیاسی و اجتماعی (مبارزه پارلمانی) را به‌طور مشروط می‌پذیرد. در بین سال‌های ۴۱ - ۱۳۳۸ که فضا برای مبارزات باز می‌شود، طالقانی حتی برای نماینده‌های جبهه ملی سخنرانی انتخاباتی می‌کند؛ و وقتی مبارزه پارلمانی به بن‌بست می‌رسد و تمامی همراهان طالقانی می‌ایستند، او نقش یک حامی مبارزه قهرآمیز را پیدا می‌کند.

پس از آزادی نه‌تنها تطبیق خودش با مبارزات مردمی بسیار زیاد است، بلکه حرکت انقلاب را نیز سرعت می‌بخشد. لحن و صدای گرم، زبان گیرا و توده‌ای و هنر بیان او را بسیاری از نوگرایان نداشتند. طالقانی آن‌چنان گرم و ساده و گیرا صحبت می‌کرد که درک سخت‌ترین مسائل برای مردم عادی آسان می‌شد و این امری بود که بازرگان و حتی شریعتی فاقد آن بودند. او وقتی در کنار قدرت هم قرار می‌گیرد، باز استراتژی‌اش مبارزه مداوم با استبداد و درونی کردن این مبارزه است. وقتی شورا و آزادی را مطرح می‌کند دقیقاً به این مسئله اعتقاد دارد و وقتی به مؤلفه‌های مختلف استبداد در اشکال گوناگون (حتی دینی) نگاه می‌کند، تنوع در مبارزه را مورد توجه قرار می‌دهد. اگرچه یک مقوله ثابت در رفتار و کردار او وجود دارد؛ یعنی از سال ۱۳۳۴ در مقدمه کتاب نائینی مطرح می‌کند که هر حرکتی که در جهت زدودن استبداد و ایجاد عدالت باشد یک حرکت اسلامی است.

بدان اعتقاد دارد، یعنی اگر اسلام علمی با بازرگان مطرح می‌شود، با طالقانی خیلی توده‌ای‌تر و مردمی‌تر می‌شود، همین مسئله درباره برخورد با قرآن نیز در وی مشاهده می‌شود. برای برخورد طالقانی با قرآن نیز به دو مرحله مهم می‌توان اشاره کرد: یکی دوره‌ای که سرمشق علمی غایب است و طالقانی سعی می‌کند با زبان علمی به یکسری انتقادات پاسخ دهد. در این مرحله پرتوی از قرآن بشدت تحت تأثیر این مؤلفه است. البته طالقانی مغلوب کامل سرمشق علمی نمی‌گردد. (همچنان که آقای خرمشاهی اشاره کرده است) و تحت تأثیر موج علوم تجربی و طبیعی معتقد نمی‌شود که شیطان همان میکروب است. طالقانی پاسخ‌های علمی مثلاً آقای دکتر سبحانی یا مهندس بازرگان را به میان توده‌ها می‌آورد. در دوره دوم نیز طالقانی در مراجعه به قرآن به دنبال پاسخ به‌روز است. وقتی که می‌گوید متشابهات در عرصه عمل مشخص می‌شوند یا در تفسیر سوره نازعات که تفسیری اجتماعی با یک دیدگاه کاملاً ضد استبدادی و یک جهت‌گیری ضد فرعونی - ضد استثمار است در آیاتی که طالقانی در بعد از انقلاب تفسیر کرده، شیفتگی به تحول مردم و مبارزه با استبداد را می‌توان مشاهده کرد. نکته مهم دیگر آنکه طالقانی سرمشق ارسطویی و نگاه ذهنی به عین را رد می‌کند. وی دید تضادی را پذیرفته است. منتهی در کتاب مالکیت در اسلام مطرح می‌کند که «تضاد وقتی معنی دارد که یک سرمشق نهایی و بالایی به نام توحید وجود داشته باشد»؛ و این نوع دیالکتیک خاصی شرقی است. با چنین دیدگاهی است که طالقانی موفق می‌شود فرعون را نقد کند و در نقادی قدرت فرعون، به توحید ارجاع دهد. طالقانی معلم کبیر قرآن است و اگر بعد از انقلاب بیشتر می‌ماند، بسیاری از تفاسیرش را به شکل دیگری توضیح می‌داد. مسئله دیگری که از اهمیت برخوردار است استراتژی طالقانی در مبارزات اجتماعی است. شریعتی اگر استثمارستیز است، طالقانی استبدادستیز است، منتهی در استبدادستیزی‌اش تنوع دارد؛ یعنی طالقانی یک تئورسین جزمی و ایدئولوگ جزمی نیست که در یک سرمشق از مبارزه بماند. هیچ مرحله مبارزاتی‌ای وجود ندارد که طالقانی در آن حضور نداشته باشد و هیچ

سحابی پدری که...

کورش روح الهی

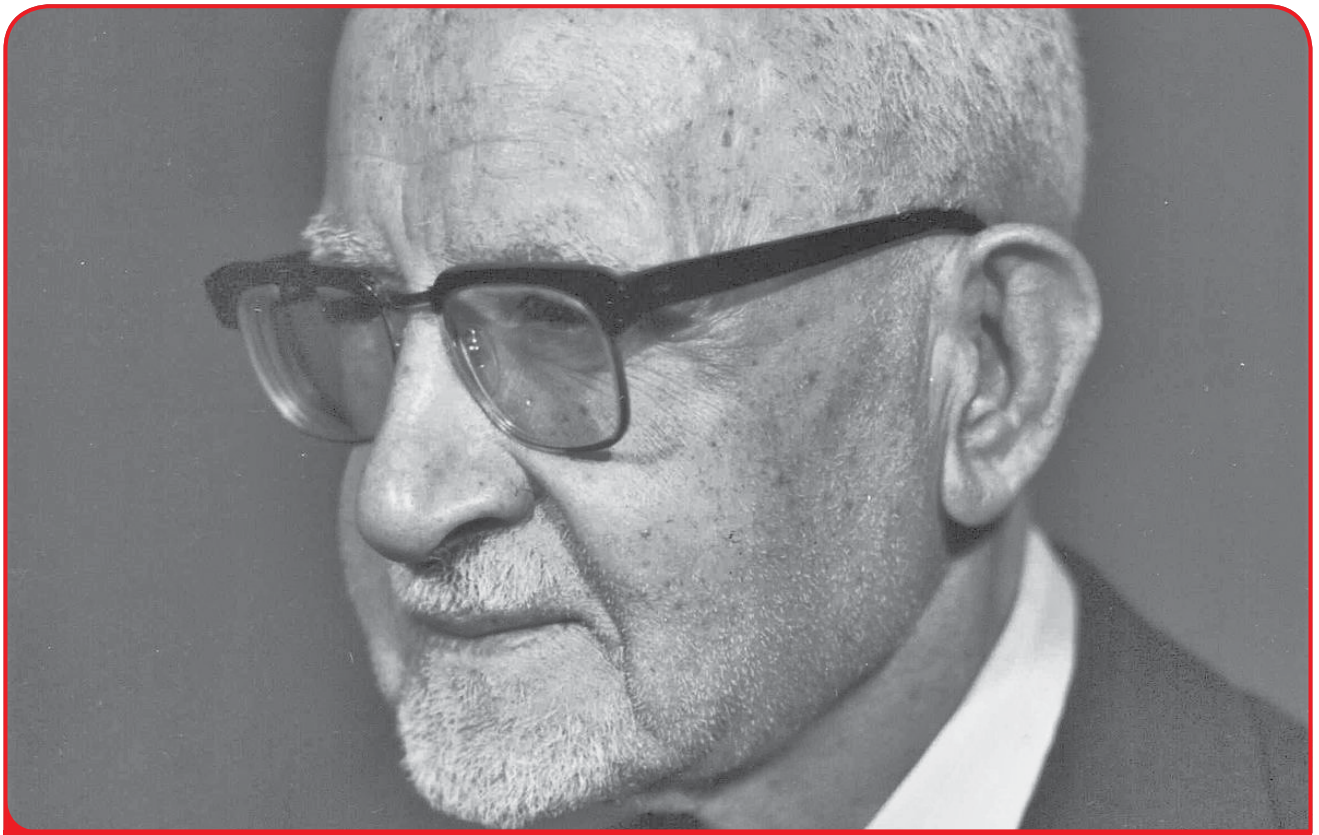
این مسئولیت برای ایشان نشد. پدری که همواره به فرزندانش درس اخلاص، خدمت به خلق، فروتنی، آزادی، شهامت، شجاعت، ایثار و از خود گذشتگی می‌آموخت. پدری که فرزندانش را می‌آموخت که هیچ‌گاه در مقابل از بین رفتن حقوق مردم و پایمال شدن منافع و مصالح ملی ساکت ننشینند. پدری که هرگز غبار خستگی بر اندامش ننشست. پدری که خشت خشت و کوچه‌پس‌کوچه‌های مبارزه با استبداد و استعمار گواهی گذر ایشان از آن را می‌دهد. پدری که غرب دیده بود و غرب زده نشد، پدری که همواره در راه اعتلای ایران و اسلام گام برمی‌داشت و فرزندان زیادی را در این راه و جهت ادامه آن تربیت کرد. پدری که همواره دغدغه فکری‌اش آزادی، دموکراسی و استقلال بود. پدری که سرمایه عظیم ملی به شمار می‌آمد. پدری که از پیشگامان احیای دینی بود، پدری که پیکره و تندیس آزادی‌خواهی بود و پدری که...

اگرچه سحابی رفت، ولی راه و حرکت آن که همانا استقلال و آزادی در سایه اسلام

دینی بود. پدری که در زمانی که تفکرات مارکسیستی از هر سو جوانان را تهدید می‌کرد با ارائه اسلامی زنده و پویا به مبارزه ایدئولوژیکی با این تفکرات برخاست و جوانان و دانشجویان را از انحطاط نجات داد. پدری که همواره در تربیت فرزندانش جدیت نشان می‌داد و کپه‌ت مانع از انجام

پدری که یاران و هم‌زمان بزرگی چون طالقانی و بازرگان را از دست داد، ولی نه تنها سستی در او راه نیافت، بلکه با وظیفه‌ای سنگین‌تر و با اراده‌ای قوی‌تر و مصمم‌تر از قبل راه را بدون ملازمت ایشان طی طریق کرد

امروز دانشجویان و روشنفکران پدری مهربان و رؤف را از دست دادند. پدری که پشتوانه مستحکم فکری و عملی آنان بود. پدری که همواره قلبش برای ایران می‌تپید و بهتر بگوییم قلبش جز برای ایران نمی‌تپید. پدری که راه سخت و پرمشقتی را طی کرد و فرازونشیب‌های بسیاری را پشت سرگذشت و در این راه گرم و سرد بسیاری را چشید، پدری که هرگاه احساس می‌کرد منافع ملی در خطر است در صف مقدم مبارزه و مقابله با سوادگران قرار می‌گرفت. پدری که سالخورده‌گی و پیری هرگز نتوانست او را از هدفی که داشت ذره‌ای به عقب بازگرداند و خانه‌نشین سازد. پدری که یاران و هم‌زمان بزرگی چون طالقانی و بازرگان را از دست داد، ولی نه تنها سستی در او راه نیافت، بلکه با وظیفه‌ای سنگین‌تر و با اراده‌ای قوی‌تر و مصمم‌تر از قبل راه را بدون ملازمت ایشان طی طریق کرد. پدری که در زمان مبارزه با رژیم ستم‌شاهی زندان‌های بسیار رفت و در زندان نیز پشتوانه و پشت‌گرمی جوانان و مبارزان بود. پدری که از پیشگامان احیای



آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و حاکمیت ملت و مردم‌سالاری استوار بوده است. این اندیشه سیاسی که اساس مطالبات مردم در یک‌صد سال اخیر را تشکیل می‌دهد از یک‌سو بر قرآن و منابع دینی متکی است و از سوی دیگر واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی مردم و تجربه تاریخی عنایت دارد. دکتر محمد مصدق در سال‌های دهه ۳۰ در جریان نهضت ملی ایران این اندیشه سیاسی را پایه‌گذاری کرد و این خدمات وی رمز واگذاری نام و یاد اوست. مهندس بازرگان در تلاش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود، برای معرفی این اندیشه توجه و عنایت خاصی داشته است و بستر ترقی آن را در آثار متعدد خود فراهم ساخته است. آثار بنیادین مهندس بازرگان راه طی شده، عشق و پرستش، ذره بی‌نهایت، احتیاج به روح و... است. مهندس بازرگان در مدافعات خود در دادگاه نظامی سال ۱۳۴۲ سران و فعالان نهضت آزادی ایران در عشرت‌آباد که البته به‌صورت علنی و با حضور مردم برگزار شد به این مهم پرداخته است. مهندس بازرگان در مدافعات خود با عنوان «چرا با استبداد مخالفیم؟» نقش فرهنگ استبدادی را عامل و مانع اصلی رشد و توسعه انسانی نشان داده‌اند. فرهنگ استبدادی مانند سم در وجود انسان مانع رشد انسان و جامعه می‌شود. «چرا جامعه ما عقب‌مانده است؟» بسیاری از مردم این سؤال را مطرح می‌کنند: «چرا کشور با وجود برخورداری از استعداد‌های انسانی و منابع مالی فراوان جزو کشورهای عقب‌مانده است؟ دکتر سحابی و همفکران او در چند دهه گذشته به‌طور مستمر و استوار و با مواضع روشن بر ریشه این مشکل اجتماعی، یعنی حضور فرهنگ استبدادی که سر پل استیلاگران بیگانه و مانع اصلی توسعه انسانی بوده تأکید داشته‌اند و هزینه‌های سنگینی نیز پرداخته‌اند. سال‌ها زندانی و تبعید و فشارهای اجتماعی و محرومیت‌ها، بخشی از هزینه این مواضع در سال‌های قبل از انقلاب بوده است. در جریان انقلاب اسلامی و بعد از پیروزی آن نیز گفتمان آزادی و حاکمیت ملت محور اصلی و دغدغه‌های فکری دکتر سحابی و یاران او طالقانی و بازرگان و همفکران ایشان بوده است. در سال ۵۷ بعد از سفر مرحوم مهندس بازرگان به پاریس، نهضت آزادی ایران در

ما باید ارزش‌های دینی را در آموزش‌ها و فضای مدرسه و سلوک معلمان مورد توجه قرار دهیم و آن مرحوم معتقد بود نام‌گذاری اسلامی موجب می‌شود که اگر عملکرد ما مناسب نباشد، مردم آن را به حساب اسلام بگذارند و آثار نامطلوبی بر جای خواهد داشت

شد. زندگی دکتر سحابی با ایمان به خدا و عشق خدمت به خلق خدا و با ویژگی‌های خاصی همراه بوده است. خدمات دکتر سحابی را به دو بخش می‌توان تقسیم کرد: بخش ایده‌آلی خدمات دکتر سحابی، برای توسعه انسانی شامل خدمات آموزشی، علمی، فرهنگی و اجتماعی، خدمات فنی و مهندسی و تأسیس مراکز آموزشی چون دبیرستان‌های کمال و کوثر. دکتر سحابی در تمام طول عمر با برکتش با عشق و علاقه و دقت فراوان مشغول این‌گونه خدمات بوده است که محصول آن را می‌توان تعلیم و تربیت و رشد و توسعه انسانی دانست. حتی سال‌های اخیر آن مرحوم که فکر تأسیس کتابخانه و دبیرستان دخترانه بود. در این خدمات دکتر سحابی به جنبه محتوای آن اهتمام داشت. به‌عنوان نمونه در نام‌گذاری مدارس با استفاده از پسوند اسلامی موافق نبود و می‌گفت ما باید ارزش‌های دینی را در آموزش‌ها و فضای مدرسه و سلوک معلمان مورد توجه قرار دهیم و آن مرحوم معتقد بود نام‌گذاری اسلامی موجب می‌شود که اگر عملکرد ما مناسب نباشد، مردم آن را به حساب اسلام بگذارند و آثار نامطلوبی بر جای خواهد داشت. به همین دلیل از اساس از اسامی کمال و کوثر برای مدارس خود استفاده کرد که محتوای دینی و ارزشی دارد، اما بخش خدمات دکتر سحابی بر رفع موانع توسعه اسلامی در ایران تأکید داشته است. محور اصلی اندیشه سیاسی دکتر سحابی در کنار مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و شاگردان آنان، دکتر علی شریعتی و شهید دکتر مصطفی چمران بر نفی فرهنگ استبدادی و زمینه‌سازی برای تأمین

محرک و پویاست، در ذهن‌ها خواهد ماند و ادامه خواهد داشت.

سحابی از نگاه یاران

مراسم بزرگداشت دکتر یدالله سحابی در روز سه‌شنبه ۸۱/۱/۲۷ در حسینیه ارشاد با سخنرانی آقایان مهندس توسلی، دکتر محسن کدیور و مهندس عزت‌الله سحابی برگزار شد که در زیر گزارشی از این مراسم را از نظر می‌گذرانیم.

سخنران: مهندس محمد توسلی

دکتر سحابی عمر پربرکت خود را وقف خدمات آموزشی، علمی، اجتماعی و سیاسی کرد و به جوار رحمت الهی پیوست. اقشار مختلف جامعه از جوان، میان‌سال و پیر در تشییع پیکر آن پیر فرزانه محبت خود را به‌طور برجسته نشان دادند. چرا شخصیت‌هایی نظیر مصدق، طالقانی، بازرگان و اینک دکتر سحابی از چنین مرتبت اجتماعی و محبوبیتی برخوردارند؟ رنگ و سازوکار حیثیت اجتماعی و احساس مردم نسبت به بزرگواران چیست؟ قرآن ایمان و عمل صالح را کلید این محبوبیت معرفی می‌کند. برای شناخت مراحل ایمان و اعمال صالح بزرگان باید ببینیم جامعه بشری آنان شرح حال آن‌ها را بدهد. یادنامه دکتر سحابی که به همت جناب آقای دکتر ترکمان تدوین شده و در سال ۱۳۷۷ در بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان چاپ و منتشر شده است می‌تواند ما را بر حال مختلف زندگی ایشان آشنا کند. البته بررسی زندگی دکتر سحابی مستقل از کارنامه بازرگان و طالقانی امکان‌پذیر نیست. آنچه می‌خواهم در این فرصت محدود به آن اشاره کنم نگاه به زندگی دکتر سحابی و نشان دادن محور اصلی تفکر و عملکرد ایشان است که وی را از چنین منزلت اجتماعی و محبوبیت مردمی برخوردار ساخته است. به نظر می‌رسد محور اصلی اندیشه و اقدامات دیگر دغدغه اصلی دکتر سحابی توسعه اسلامی است که در ادبیات قرآنی با واژه خلاق یعنی شکوفایی و رشد انسان و به تعبیر دیگر شایستگی ایمان الهی و نفس مطمئنه در آیات قرآن آمده است. تحت تأثیر رشد و کمال انسان، پاک کردن و رشد دادن نفس انسان است. آلوده کردن و ضایع ساختن وجوه انسان و مضروب کردن استعداد‌های ذاتی او موجب محرومیت او از لطف و کمال انسان خواهد

پیام تلاش مستمر دکتر سحابی بی نفی خشونت و تقویت اخلاق و سلوک دینی و علم‌گرایی و خردورزی و رفع موانع رشد و توسعه انسان بوده است که عمل صالح و نیاز راهبردی جامعه ماست

تا روزهای پایان عمر پربرکت خود به‌عنوان قطب شورای مرکزی نهضت آزادی ایران در جایگاه مرجع و ارشاد همگان قرار داشت. دکتر سحابی در عین حال از روحیه منظم و مؤید برخوردار بود و اتهامات سیاسی از جمله مکاتبات ایشان بعد از کسب نظر و مشورت با دفتر سیاسی نهضت صورت گرفته است.

دکتر سحابی و بازرگان و طالقانی از پیشاتازان روشنفکری دینی و جنبش اصلاحات در سده اخیر ایران هستند. محور اندیشه سیاسی آنان، نفی استبداد و تلاش برای تأمین آزادی‌های قانونی و مردم‌سالاری بر اساس اخلاق بوده است. این بزرگان لااقل در ۶۰ سال گذشته بر این گفتمان در بسترهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تلاش مستمر داشتند و در هیچ شرایطی تسلیم نظر مخالفان خود نشدند و این از آثار و برکات کریمه طویه است که قرآن آن را به ما آموزش داده است.

پیام تلاش مستمر دکتر سحابی بی نفی و خشونت و تقویت اخلاق و سلوک دینی و علم‌گرایی و خردورزی و رفع موانع رشد و توسعه انسان بوده است که عمل صالح و نیاز راهبردی جامعه ماست. رمز محبوبیت مرحوم دکتر سحابی، مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم آیت‌الله طالقانی مرحوم دکتر شریعتی و مرحوم دکتر مصدق و امثال آنان، همین خدمات راهبردی بی‌ریا و صادقانه آنان بوده است. مرگ آنان نیز موجب عبرت و آزادی بیشتر مردم است و سلوک زندگی آنان برای نسل‌های بعدی سرمشق و الگو بوده و خواهد بود و قرآن نیز چنین توصیفی از پیامبران و اصلاح‌گران و مؤمنان دارد. همان‌گونه که

بیانیه ۱۴ آبان خود، پذیرش رهبری امام را به اتکای و حمایت و رأی اکثریت قاطع ملت ایران دانست. نهضت آزادی ایران در دی‌ماه ۵۷، در تأکید مرام‌نامه و اصول برنامه خود ملت را منشأ قدرت معرفی می‌کند و می‌گوید: «نظر به لزوم صیانت و اعتلای شخصیت افراد و دفاع از حقوق ملت ایران که به مشیت الهی، مسئول و حاکم بر مقدرات خود و منشأ قدرت است، برنامه‌های خود را ارائه داده است». مرحوم مهندس بازرگان به هنگام پاسخ به حکم انتصاب نخست‌وزیری دولت موقت در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ با آگاهی و با استناد به سخنان رهبر فقید انقلاب در پاریس بر این اندیشه تأکید می‌کند و می‌گوید: «تشکر از ملت ایران که آیت‌الله مکرر تصریح فرمودند که به نام ملت، هم‌صدای با ملت و برای ملت گام‌ها و صدهای خود را برداشته و بلند کرده‌اند».

دکتر سحابی و همفکران او در سال ۱۳۵۶ از مؤسسان جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت بوده‌اند که در چارچوب قانون اساسی بر این اندیشه سیاسی تأکید ورزیده‌اند. دکتر سحابی و مرحوم مهندس بازرگان و همفکران ایشان در نهضت آزادی ایران در دو دهه پس از سال ۶۰ نیز همواره برای تأمین آزادی و حاکمیت ملت و مردم‌سالاری و توسعه سیاسی و اجرای اصول قانون اساسی که حقوق اساسی ملت را تدوین کرده است پای فشردند و به خاطر پاسداری از اصول و آرمان‌های اولیه انقلاب و دفاع از حقوق اساسی ملت، هزینه سنگینی را پرداخت کردند و محور اصلی اطلاق دیدگاه این بزرگان با پاره‌ای از مسئولان نظام بعد از انقلاب همین اندیشه سیاسی بوده است. شعارهای جناب خاتمی، رئیس‌جمهوری در دوم خرداد سال ۷۶ که بازتولید اندیشه سیاسی اصلاح‌گران سده اخیر ایران است، بار دیگر مورد تأیید قاطع ملت ایران قرار گرفت. دکتر سحابی و همفکران در سال‌های اخیر نیز از جنبش اصلاحات حمایت کردند. برای نمونه می‌توان به نامه سرگشاده و مشفقانه دکتر سحابی به مقام محترم رهبری در سال ۷۸ و همچنین دعوت مردم برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری در اردیبهشت‌ماه سال ۸۰ و حمایت صریح ایشان از نامزدی جناب آقای خاتمی و جنبش اصلاحات اشاره کرد. دکتر سحابی

پیامبر اسوه و الگوی نیکو و شایسته‌ای برای جامعه ایران است، صالحان و مؤمنان نیز باید اسوه و الگوی مردمان باشند. حاکمیت دوگانه دو اندیشه سیاسی توسط بسیاری از اندیشمندان به‌عنوان مشکل اصلی امروز جامعه ما مورد ارزیابی قرار گرفته است. اگر امروز فکر دفاع در شرایط حساس جامعه توسط بسیاری از خیرخواهان و علاقه‌مندان به ملک و ملت مطرح می‌شود، نه تنها همه‌کسانی که به جنبش اصلاحات و آزادی و مردم‌سالاری و قانون‌مداری باور دارند، بلکه صاحبان اندیشه و عقل که ریشه تاریخی نیز دارند باید در راستای منافع ملی و مصالح نظام در چارچوب قانون اساسی، توافق نظر و هماهنگی داشته باشند و همگان خود را تابع رأی و تشخیص ملت بدانند که پیامد آن تأمین منافع ملی خواهد بود. اگر بسیاری از مسئولان راهکار رفع مشکل ملت‌های افغانستان و فلسطین و سایر کشورها را آزادی و حاکمیت مردم آن سرزمین‌ها بر سرنوشت خود می‌دانند، حق و عدالت و انصاف حکم می‌کند که در مورد کشور و ملت خود نیز چنین باور داشته باشند و مرحوم دکتر سحابی و یاران او در چند دهه گذشته همواره در فعالیت‌های اجتماعی پیش‌قدم بوده‌اند و آنجا که منافع ملی مطرح بوده است از منافع فردی خود چشم‌پوشی کرده‌اند. دکتر سحابی در طول عمر پربرکتش منشأ خدمات باارزش بود و به خواست خدا مرگ ایشان نیز چون مرگ اصلاح‌گران پیشین، مصدق و طالقانی و بازرگان و شریعتی، منشأ خیروبرکت و تحولات اجتماعی خواهد بود. ان‌شاءالله مرحوم دکتر سحابی به رسالت انسانی خود جامه عمل پوشاند و با اعمال صالح خود در جوار رحمت الهی قرار دارد و ما نیز باید به دنبال ره‌توشه خود باشیم و توفیق ادامه راه آنان را از خداوند مسئلت کنیم.

سخنرانی مهندس عزت‌الله سحابی در حسینیه ارشاد

به من گفته‌شده درباره خصوصیات اخلاقی پدرم صحبت کنم. من شاهد بودم و این را شهادت می‌دهم که عاری از هرگونه قصد و غرض پدرم بسیار بسیار آزاده از دنیا رفت. من وجهی از این آزرده‌گی را در طی این یک سال و چهار ماهی که در زندان بودم شاهد بودم. زمانی بود که در اواخر تیرماه ۱۳۸۰ بدون اطلاع قبلی و اقدام از

حتی در طول مدت عمرم یک بار ندیدم ایشان پشت سر کسی از دوستان یا مخالفان یا موافق سیاسی بدگویی کنند

معارف و فرهنگ آن زمان یعنی از سال‌های ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۸ مرداد معروف بود. هر وقت می‌خواستند عملی درست انجام شود دکتر سحابی را معرفی می‌کردند. هر سال ایشان رئیس کل امتحانات یکی از استان‌ها می‌شد و بعد در کوشش و دقتش که امتحان‌ها به نحو صحیح انجام شود و ذره‌ای تبعیض به دانش‌آموزان نشود چه زحماتی می‌کشید و چه دقت نظرهایی داشت! نکته سوم آزادی او بود. من شاهد بودم که در دوران دهه ۱۳۲۰ و بخشی از دهه ۳۰ در وزارت فرهنگ آن زمان، «آموزش و پرورش فعلی»، فعال بود و در کنار کار دانشگاهی‌اش، مشاغل و مأموریت‌های فرهنگی و آموزشی بسیار داشت و به‌صورت بازرس مدارس یا مدتی مدیرکل فرهنگ استان تهران بود و در آن دوره‌ها آدمی صاحب‌نظر در امور آموزشی شده بود. به این مناسبت با بزرگان و وزرا و معاون و شورای فرهنگی درگیری زیاد داشت. به هر صورت گرچه در امور سیاسی آن دوران دخالت نمی‌کرد و سیاسی نبود، ولی در امور اجتماعی و اداری و روابط با مردم اهل دقت و دهن‌بازی و نترسی بود؛ و این ویژگی‌ها را بعدها که وارد امور سیاسی شد حفظ کرد. نکته دیگری باز از ایشان به یاد دارم، هیچ‌گاه حرف نمی‌زد و با عمل القا می‌کرد این بود که ایشان اهل ایجاد و تأسیس بود. با زحمات بسیار به دنبال تأسیس مدرسه، تأسیس مؤسسه و خیریه بود. هیچ‌وقت بیکار نبود و در اواخر عمر نیز دنبال زمینی برای ایجاد مدرسه دبیرستان دخترانه بود و موفق نشد و شاید یک علت آن عدم همکاری دستگاه‌هایی بود که برای این امور هستند مانند امور اوقاف که زمین‌های بسیاری در تهران دارد. ایشان

طرف بنده، مرا برای ملاقات پدرم بردند. وقتی وارد منزل شدم دیدم ایشان به طرز عجیبی آشفته و زبان به لکنت افتاده بود. اولین شوک برای من این بود که خیر از وضعیت ایشان نداشتم. وقتی نشستم دیدم ایشان با تلاش بسیار بدون اینکه بتواند درست حرف بزند گفت از طرف من به آقای خامنه‌ای سلام برسانید و بگویید که من و پسر من و وطن‌فروش نیستیم. من بعدها شنیدم که اطلاعیه‌ای از طرف دادگاه انقلاب در ۲۸ اسفندماه صادر شده بود به پدر و انواع تهمت‌ها و نسبت‌ها به ایشان داده شده بود. من از این سخن بسیار متأثر شدم و گریستم. گریه‌ام از این بابت بود که این مرد بعد از ۹۶ سال عمر و زحماتی و خدماتی که از بیست‌سالگی تا آن روز کشیده در داخل و خارج کشور علم و دین و جامعه و سیاست و شاخصه‌اش در نزد دوست و دشمن وطن‌پرستی و خدمت به وطن و میهن بوده، حالا آخر عمر باید با چنین لکه و اتهامی از دنیا برود. گرچه مردم بعدها نشان دادند که این حرف‌ها را باور نمی‌کنند و قبول ندارند، ولی به هر صورت این اتهامات از صداوسیما و دستگاه‌های رسمی و دولتی و حکومتی بارها و بارها تکرار شده است. بارها که با ایشان ملاقات کردم همواره ایشان را آزاده و رنجیده و دلسوز برای نهضت آزادی دیدم. آخرین حرفی که از ایشان شنیدم بحث محرومیت بود و اغلب با ایشان که این رفتارها شد، شاهد بودم که در این یک سال به‌اندازه ده سال پیر شده بود. از نظر من ایشان پیر بودند و باید می‌رفتند. پدر خیلی کم حرف می‌زد و بیشتر در عمل بود، در عمل آن چنان بود که بر اطرافیان خود تأثیر می‌گذاشت.

اولین اثری که در بدو ورودم در پدرم تشخیص می‌دادم تعبد و عبادتش بود. فردی که تازه از فرنگ بازگشته بود، ایشان در نماز آن چنان بود که انگار حقیقتاً غرق شده بود. دوم اینکه ایشان اهل خیرات و مبرات بود. آن چنان که ایشان طی چند سال اخیر تمام زندگی‌اش حتی حقوق بازنشستگی‌اش را وقف بچه‌های یتیم و بی‌کس و کاری کرده بود که استعداد دارند و نمی‌توانند درس بخوانند. ویژگی دیگری که در عمل دیدم ایشان فردی است درستکار. در درستکاری چنان بود که در وزارت

اقدامات بسیاری کرد. واسطه‌های بسیاری فرستادند که قطعه زمینی با قیمتی اندک به او برای ساختن مدرسه بدهند، ولی ندادند. ایشان وقتی دید زمین برای ساخت مدرسه نمی‌دهد فکری به نظرش رسید که ساختمان آزمایشگاه برای دبیرستان بسازد و به آموزش و پرورش منطقه واگذار کند تا بچه‌ها هفته‌ای یک بار به آزمایشگاه بیایند و دوره ببینند. در این مورد هم جایی به ایشان ندادند و مخالفت کردند. همه اصل نظر را بسیار تأیید می‌کردند، ولی کسی جرئت نداشت قطعه زمینی به ایشان بدهد. به هر صورت اهل ایجاد و تأسیس بود و هیچ‌گاه خسته نمی‌شد. نکته دیگر درباره ویژگی‌های اخلاقی ایشان این بود که اهل عمل بود. آدمی بود بسیار بسیار رئوف و مهربان، نه تنها با بچه‌ها، بلکه با همه و در هر سنی. رفتار پدرم با بقیه افراد سیاسی فرق داشت، به این معنا که هیچ غرور و تکبری نداشت و با زندانی‌های عادی مثل سیاسی‌ها رفتار می‌کرد و به آن‌هایی هم که کم‌سواد بودند، درس می‌داد و تعلیم الفبای قرآن می‌داد. ضمن این تعلیمات، اخلاق و ارزش نیز به آن‌ها تلقین می‌شد و حاصل این، چنان بود که در روز ۱۳ آبان سال ۴۴ که به مناسبت جریاناتی ما را تبعید کردند از زندان قصر به برازجان و وقتی که ما بساطمان را جمع کردیم و ایام وداع بود با مرحوم آقای طالقانی که تبعید نشدند و سخنرانی کردند، این زندانی‌ها برای پدرم آن چنان گریه می‌کردند که انگار جنازه پدرشان را می‌برند. ما به برازجان که رفتیم، در دژ برازجان که دژ بسیار مخوف و دورافتاده و بسیار گرم و مرطوب و پر از گرد و خاک بود در مدت هشت ماه بدون هیچ امکانات دیدیم که سی تا چهل نفر زندانیان سیاسی از قبل در آنجا هستند و بعضاً دو سه سال و بعضی ده سال در آنجا بودند. یک عده از بقایای افسران سازمان افسری حزب توده ایران بودند که حدود پانزده سال زندان را تحمل کرده بودند و کوتاه نیامده بودند. عده‌ای دیگر از زندانیان سیاسی وابسته به جناح‌های مختلف بودند و ما در مدت هشت ماهی که آنجا بودیم رفتار و برخورد پدرم با این زندانیان که از نظر مذهبی و سیاسی با ما توافق نداشتند چنان مهربان بود که ایشان را پدر خودشان می‌دانستند. ایشان فارغ از اختلافات همه

این‌ها نمی‌توانستند ظلم را تحمل کنند و تکلیف شرعی دیدند که در سیاست وارد شوند نه برای مقامات دنیا و... ما نیامدیم در این دنیا که فقط بهره‌مند شویم، آمدیم که بهره‌ای هم برسانیم

مرکزی به ریاست ابوالحسن خان فروغی. ۱۳۰۴: پایان تحصیلات متوسطه. مهر ۱۳۰۴: شروع رسمی کار تعلیم در دبستان ابن‌سینا به‌طور نیمه‌وقت با حقوق دولتی ماهیانه ۱۸۰ ریال. ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۵: تأثیرپذیری از نطق‌های دکتر مصدق در مجلس پنجم. آذر ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷: اشتغال به کار به مباشرت و کمک مهندسی راه‌سازی در نواحی سمنان و دامغان و شاهرود و اطراف تهران با حقوق ماهیانه ۴۰۰ ریال. ۱۳۰۷: ثبت‌نام در دارالمعلمین عالی رشته علوم طبیعی. ۱۳۰۸: ازدواج با دختر عمه (مرحومه خانم معصومه اسدی) خرداد ۱۳۱۰: پایان تحصیل در دارالمعلمین عالی و جزو لیسانسیه‌های دوره اول رشته علوم طبیعی موسسه مذکور. ۱۳۱۰: فوت پدر. ۱۳۱۰: شرکت در مسابقه اعزاز محصل به خارج و قبول شدن در کنکور. ۱۳۱۰: حضور در مراسم منعقد در سعدآباد برای دانشجویان اعزامی. ۱۳۱۰: ابتلا به عارضه دندان‌درد و تورم سقف دهان و تب مستمر و بستری شدن به مدت سه ماه و محرومیت از عزیمت به خارج. ۱۳۱۰: پرداختن به کار تعلیم علوم طبیعی به دستور وزارت معرف در دبیرستان‌های دارالفنون، علمیه، شرف و ایرانشهر با حقوق ماهیانه ۶۸۰ ریال. تیر ۱۳۱۱: شرکت مجدد در مسابقه اعزاز محصل به خارج و قبول شدن در آزمون. شهریور ۱۳۱۱: عزیمت به اروپا برای تحصیل از طریق تهران، قزوین، بندر انزلی،

احوال بشر را در یک سطح دوست داشت و مثل حضرت علی زندگی می‌کرد. حتی در طول مدت عمرم یک بار ندیدم ایشان پشت سر کسی، از دوستان یا مخالفان یا موافق سیاسی بدگویی کنند. به هر صورت ویژگی‌های دیگری مثل علم‌پروری، آموزش علمی به اطرافیان خود و... در ایشان وجود داشت. او هم اهل خدمت بود و هم اهل خیرات و هم اهل مقابله و مبارزه با ظلم و ستم. تا بعد از مرداد ۱۳۲۸ ایشان همراه مهندس بازرگان که وارد سیاست نمی‌شدند وارد سیاست شدند، وارد سیاستی شدند که سرنوشتش همه زندان و تبعید و فحش و بیکاری و محاکمه بود؛ یعنی آن‌ها از سیاست بحثی دنیایی نمی‌خواستند و چنان‌که بارها مرحوم مهندس بازرگان و پدرم می‌گفتند ورود آن‌ها در سیاست به‌قصد انبیا و تکلیف شرعی برای مقابله با یک ظلم عظیم و کودتای خارجی و سلطه استبداد و استعمار ملتی و شکست دادن ملتی بود. این‌ها نمی‌توانستند ظلم را تحمل کنند و تکلیف شرعی دیدند که در سیاست وارد شوند نه برای مقامات دنیایی و... ما نیامدیم در این دنیا که فقط بهره‌مند شویم، آمدیم که بهره‌ای هم برسانیم. ما نیامدیم مملکتی را که در آن هستیم بخوریم و تمام کنیم، بلکه آمده‌ایم که درست هم بکنیم و ایجاد کنیم و برای نسل‌های آینده هم وسایل معاش و شغل و اشتغالی فراهم بکنیم.

روزشمار زندگی دکتر سبحانی

۱۲۸۴: تولد در یکی از کوچه‌های گذر و زیردستر از محله سنگلج تهران. ۱۲۹۰: آغاز به تحصیل در هفت‌سالگی در مدرسه «شرف احمدی». ۱۳۳۶ ق: پایان تحصیل ابتدایی. ۱۳۳۶ ق: ۱۲۸۹: سال قحطی و وبا و... ۱۲۹۸- شروع تحصیل دبیرستانی در مدرسه «شرف مظفری» واقع در سمت شمالی خیابان حافظ به مدیریت دکتر مؤتمن (مسیح‌الدوله) و نظامت میرزا حسن خان ذوقی. ۱۲۹۹: سال دوم تحصیل در دبیرستان. ۳ اسفند ۱۲۹۹: کودتای انگلیسی رضاخان - سید ضیاءالدین طباطبایی. ۱۳۰۱: شروع تحصیلات دوره دوم متوسطه در مدرسه دارالفنون. ۱۳۰۳: ثبت‌نام در مدرسه دارالمعلمین

بندرباکو، خارکف، روسیه، لهستان، برلن، بلژیک، پاریس. ۱۳۱۱: عزیمت به شهر لیل در شمال غربی فرانسه برای تحصیل. ۱۳۱۱: ثبت‌نام در دانشگاه لیل برای تحصیل گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی و آب‌های زیرزمینی. ۱۰ آبان ۱۳۱۱: شرکت در کلاس‌ها. ۱۳۱۱: دریافت خبر فوت عمو. خرداد: قبولی در امتحانات گیاه‌شناسی و آب‌های زیرزمینی. تابستان ۱۳۱۲: درخواست عزیمت به تهران در ایام تعطیلات تابستانی. تابستان ۱۳۱۲: حرکت به سوی تهران از طریق بندر ماریسی با کشتی. تابستان ۱۳۱۲: آشنایی با مرحومان مهندس مهدی بازرگان و دکتر محمد قریب که آنان نیز موقتا عازم تهران بودند. ۱۳۱۴: ثبت‌نام برای تحصیل کانی‌شناسی در دانشگاه لیل. ۱۳۱۴: مسافرت علمی دوهفته‌ای به کراکوی از شهرهای لهستان. مهر ۱۳۱۵: دریافت عنوان دکترای علوم از دانشگاه لیل. ۱۳۱۵: برگشت به ایران از طریق راه زمینی ایتالیا، یوگسلاوی، یونان، اسلامبول و با کشتی به بیروت و از آنجا با اتوبوس به بغداد و کربلا و نجف برای زیارت مشاهد مشرفه و بازگشت به ایران از طریق کرمانشاه. ۱۶ بهمن ۱۳۱۵: ورود به تهران. ۱۹ بهمن ۱۳۱۵: معرفی به اداره نظام‌وظیفه برای خدمت نظام. اسفند ۱۳۱۵: آغاز خدمت نظام. ۱۳۱۶: تدریس هفته‌ای چند ساعت زمین‌شناسی در دانش‌سرای عالی به اتفاق دکتر فریدون فرشا به‌عنوان نخستین استادان ایرانی زمین‌شناسی در ایران. اسفند ۱۳۱۶: پایان خدمت نظام. ۸ فروردین ۱۳۱۷: شروع به خدمت رسمی دانشگاهی با عنوان دانشیار تدریس زمین‌شناسی در دانشکده علوم جزو دانش‌سرای عالی. ۱۳۱۹: اشتغال نیمه‌وقت در اداره کل معادن. ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴: واگذاری اداره امتحانات نهایی سال ششم طبیعی متوسطه از سوی وزارت فرهنگ به دکتر یدالله سبحانی. آبان ۱۳۲۵: انتصاب به ریاست اداره فرهنگ

تهران و توابع از طرف مرحوم سید علی شایگان با پیشنهاد آقای احمد آرام. دی ۱۳۲۵: استعفا از ریاست اداره فرهنگ. بهمن ۱۳۲۵: عضویت افتخاری شورای عالی فرهنگ.

۱۳۲۵: انتشار سخنرانی دکتر سحابی در «نشریه انجمن اسلامی دانشجویان» با عنوان «تکامل موجودات و توجه به آثار طبیعت در قرآن».

مرداد ۱۳۲۷: شرکت در کمیسیون تعلیمات دینی وزارت فرهنگ به اتفاق آقایان: راشد، شهابی، مشکوه، مهندس بازرگان، شعرانی، فلسفی و محمدتقی سبزواری

۱۲ شهریور ۱۳۲۹: تصویب اساسنامه آموزشگاه تربیت معلم تعلیمات دینی پیشنهادی دکتر سحابی توسط شورای عالی فرهنگ.

شهریور ۱۳۲۹: برگزاری اولین آزمون آموزشگاه تربیت معلم تعلیمات دینی برای گرفتن دانشجو.

۱۳۳۱: انتشارات کتاب «زمین‌شناسی عمومی» توسط «انتشارات دانشگاه تهران» ۱۳۳۰ الی ۱۳۳۲: همراهی و همدلی با مرحوم دکتر مصدق نخست‌وزیر ملی و قانونی.

۲۸ مرداد: کودتای انگلیسی - امریکایی و ارتجاعی.

۲۸ مرداد ۱۳۳۲: حضور در خیابان‌ها همراه با مرحوم مهندس بازرگان و بازدید خانه غارت و تخریب‌شده نخست‌وزیر ملی و قانونی کشور و اظهار تأسف بر اوضاع پیش‌آمده و تصمیم بر مبارزه و مقاومت. ۱۳۳۲: شرکت در تأسیس و مبارزات «نهضت مقاومت ملی».

زمستان ۱۳۳۲: شرکت در تشکیل جمعیت تأمین آزادی انتخابات.

زمستان ۱۳۳۲: مراجعه به وزارت کشور همراه با گروهی از مبارزان نهضت ملی اعتراض به انتخابات فرمایشی مجلس سنا. اسفند ۱۳۳۲: نامه دکتر سحابی و گروهی از علمای رجال و استادان دانشگاه در اعتراض به انتخابات فرمایشی دوره هیجدهم مجلس شورای ملی خطاب به وزارت کشور.

۵ اردیبهشت ۱۳۳۵: استفتاء دکتر سحابی از آیت‌الله سید حسین بروجردی و جواب آن مرحوم.

۷ مرداد ۱۳۳۵: تأسیس «مؤسسه فرهنگی اخلاق».

۱۳۳۵: شروع ساختمان دبیرستان کمال. ۱۳۳۷: صدور امتیاز دبیرستان کمال به نام مؤسسه فرهنگی اخلاق توسط شورای عالی فرهنگ.

مهر ۱۳۳۷: افتتاح دبیرستان کمال. ۱۳۳۷: شرکت در تأسیس «شرکت سهامی انتشار».

اردیبهشت ۱۳۴۰ - اعلام تشکیل جمعیت نهضت آزادی ایران.

تیر ۱۳۴۰: دستگیری دکتر سحابی به اتفاق مهندس بازرگان و بازداشت در زندان قزل قلعه.

۲۰ شهریور ۱۳۴۰: سخنرانی در دانشکده علوم دانشگاه تهران در میان ابراز احساسات دانشجویان پس از آزادی از زندان.

۴ بهمن ۱۳۴۱: دستگیری و زندان. ۱۳۴۲: انتشار کتاب «سنگ‌شناسی» با

همکاری «سیروس زرعیان» جلد اول (سنگ‌های رسوبی)، «انتشارات دانشگاه تهران».

۱ مهر ۱۳۴۲: آغاز محاکمه دکتر سحابی و سایر رهبران نهضت آزادی ایران و جمعی از اعضای آن جمعیت در دادگاه عادی ویژه شماره یک دادرسی ارتش واقع در عشرت‌آباد.

۱۷ اسفند ۱۳۴۲: آغاز دادگاه تجدیدنظر دکتر سحابی و...

۷ اسفند ۱۳۴۵: آزادی دکتر سحابی پس از ۴ سال از زندان.

۱۴ اسفند ۱۳۴۵: درگذشت رهبر نهضت ملی ایران دکتر مصدق در تبعیدگاه احمدآباد.

۱۴ اسفند ۱۳۴۵: انجام مراسم غسل، نماز و دفن جنازه رهبر نهضت ملی توسط دکتر یدالله سحابی.

۱۳۴۶: انتشار کتاب «خلقت انسان».

۱۸ اسفند ۱۳۵۲: اعلان خبر انحلال دبیرستان کمال در روزنامه «ندای ایران نوین» توسط دستگاه‌های سرکوب‌کننده و نهادهای ضد مردمی رژیم وابسته.

۱۳۵۲: تشریف به مکه معظمه.

۳۰ تیر ۱۳۵۶: اعتراض دکتر سحابی به دادرسی ارتش در مورد محکومیت مجدد مرحوم آیت‌الله طالقانی.

۲۰ مهر: اعتراض دکتر سحابی به افتراات روزنامه کیهان.

۸ آبان ۱۳۵۶: اعلامیه دکتر سحابی و گروهی از... به مناسبت انعقاد مجلس ختم

مرحوم آیت‌الله سید مصطفی خمینی. ۱۱ آبان ۱۳۵۶: بیانیه دکتر سحابی و گروهی از شخصیت‌ها با عنوان «بیانیه درخواست‌های همگانی».

۱۲ آذر ۱۳۵۶: نامه دکتر سحابی و جمعی از... به نخست‌وزیر (آموزگار) در اعتراض به حمله مأموران رژیم به مردم.

۱۶ آذر ۱۳۵۶: نامه دکتر سحابی و دیگر مؤسسان «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» به دبیر کل سازمان ملل متحد.

۲۵ اسفند ۱۳۵۶: اطلاعیه دکتر سحابی و... برای تحریم مراسم جشن نوروز.

۱۷ فروردین ۱۳۵۷: نامه دکتر سحابی و دیگر نمایندگان شورای مرکزی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به دبیر کل سازمان ملل متحد و...

۲۸ فروردین ۱۳۵۷: نامه دکتر سحابی و جمعی از... به نخست‌وزیر (آموزگار) در اعتراض به انفجار بمب و آدم‌ربایی توسط عوامل حکومت.

اردیبهشت ۱۳۵۷: دعوت عام توسط دکتر سحابی و... برای بزرگداشت شهدای یزد، جهرم و اهواز.

خرداد ۱۳۵۷: انتشار اعلامیه مراسم بزرگداشت سالروز شهادت دکتر علی شریعتی توسط دکتر سحابی...

۲۹ تیر ۱۳۵۷: اعلامیه دکتر سحابی و گروهی از... به مناسبت مراسم نیمه شعبان. ۵ مرداد ۱۳۵۷: نامه دکتر سحابی و گروهی از دعوت‌کنندگان به مراسم نیمه شعبان به شهربانی کل کشور.

۱۷ شهریور: تلگراف دکتر سحابی مسئول شورای جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به جامعه بین‌الملل حقوق بشر.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷: سقوط سلطنت پهلوی و اعلام جمهوری اسلام ایران.

آبان ۱۳۵۸: تشریف به مکه معظمه. ۷ اسفند ۱۳۵۹: سخنرانی دکتر سحابی در ورزشگاه امجدیه (شهید شیرودی بعدی) خطاب به مردم تهران.

۱۲ مهر ۱۳۵۷: درگذشت همسر (خانم معصومه اسدی).

۱۳۶۵: انتشار کتاب «خلقت انسان در بیان قرآن».

۱۳۶۹: تأسیس دبیرستان کوثر.

منبع:

نشریه دانشجویی طلوع



چرا نظام شاهنشاهی و سلطنت مطلقه‌ای که جایگزین مشروطه شده بود سقوط کرد؟!

خاطرات محمد عسگری (وفا)؛ بخش دوم

نماید؛ و در عالم خواب و خیال و توهماتش چنین پندارد که قیامتی بپا کرده است که نگو و نپرس.

رفت و آمد من به همدان و امروز و فردا کردن‌ها، بیش از حد معمول طولانی شد. دریافتیم از نوع پاسخ‌گویی رئیس آموزش ابتدایی این بود که از حضور من در مرکز استان و شهر همدان نه تنها استقبال نمی‌کند، بلکه با تلخ‌رویی و طعن و کنایه تلاش می‌کند تا به‌نوعی از پیگیری منصرف سازد. یک‌بار هم گفت، هنوز جوهر پایان خدمت شما خشک نشده است. من در آن لحظه این حرف را به حساب تنگ‌نظری خاص ایشان و خصلت فرهنگی او گذاشتم و خیلی ناراحت نشدم.

اما، وقتی قضیه را با یکی از کارمندان موجه اداره کل استان در میان گذاشتم، خندید. علت خنده‌اش را که پرسیدم، چنین توضیح داد که قضیه زیر سر رئیس کارگزینی جدید، فلان دبیر فیزیک است. گفتم او که اصلاً سابقه کار اداری ندارد! جواب داد این را به دکتر فرخ‌رو پارسا بگو، با ایشان از قدیم روابط خانوادگی داشته و دارند، طوری که هر وقت برای بازدید به همدان بیاید، فقط میهمان خانواده همین دبیر است. کارگزینی هم قرار است سکوی پرش برای مدیرکلی باشد.

گفتم خوب این قضیه چه ربطی به من دارد؟! پاسخ داد که اداره منتظر است که اولین پست آموزشی در مدارس خالی شود تا فلانی را که فرزند یکی از مسئولان اداری از اهالی مرکز شهر همدان است و از نزدیکان ایشان، استخدام کند. فرد مورد نظر هم دانشسرای و سپاهی هم‌دوره من بود و طبق قانون و مقررات جاری متعهد خدمت در روستا بود و هیچ امتیازی برای پیشی گرفتن از من، آن هم در داخل شهر مرکز استان

خود، دلالت آشکاری دارد به زوال محبوبیت حکمران و ابتذال حکمرانی و مُضحک شدن شخصیت قدر قدرتی که فرمان خود را هم پایه فرمان یزدان تبلیغ کرده است؛ و حالا حزب واحد تشکیل داده و سیاست عضویت اجباری در حزبش تا آنجا شکست خورده است که یک مرد میان‌سال بی‌سواد روستایی هم عضویت در آن حزب شاهانه را ننگ‌آلود می‌شمارد و دست رد بر سینه حزب و همه عوامل حزبی‌اش می‌زند.

چند روز بعد هم باخبر شدم که در مرکز شهر، فرزند امام جماعت یکی از مسجدها که آخوند ساده‌زیست، مردم‌دار و باسرفی بود و مثل یک کارگر معمولی بیل می‌زد و کار می‌کرد و از راه کشاورزی و باغداری امرارمعاش می‌نمود، با چاقو چشم‌های شاه را از روی پوستر تحمیل شده بر شیشه مغازه‌اش جدا کرده و تصویر بدون چشم را، همچنان الصاق شده بر شیشه باقی گذاشته است. به همین دلیل هم دستگیر و با زندانی شدن توان مخالفت با سیاست‌های شاه و تحمیل عضویت در حزب رستاخیز را می‌پردازد. حزبی که به‌درستی در همان بدو تشکیل در بین عموم طبقات مردم به حزب رستاخیز معروف شد. همین نام‌گذاری هم از یک‌طرف نشان‌دهنده غرور و خود خدا پنداری شاه بود، چراکه فقط او بود که در مقام «أنا ربکم الاعلی» فرمان خود را برابر با فرمان خدا دانست؛ و فرستادن چند دیپلم سرباز برای ترویج کشاورزی یا تدریس در مدارس یا ترویج بهداشت در روستا را انقلاب نام نهاد؛ بنابراین بدیهی است که به‌جای شرمگین بودن از عدول از دیدگاه صریح قبلی خود دأثر بر مذمت تک‌حزبی و فخر‌فروشی به وجود چند حزب فرمایشی خودساخته، اینک با رشک و حسد نسبت به اقتدار پوشالی فرمانروایان دیکتاتورتر از خودش، الگوی تک‌حزبی را اعلام

در شماره پیشین بخش نخست خاطرات آقای محمد عسگری منتشر شد. در این شماره بخش دوم این نوشته تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

پس از ورود به استان همدان، مدارک پایان خدمت و گواهی رتبه دانشسرا را به انضمام فرم درخواست قانونی برای استخدام در مرکز استان به اتکای برخوردار از امتیاز رتبه دومی دانشسرا، دأثر بر معافیت از انجام تعهد خدمت پنج‌ساله در روستاهای منتخب اداره، به مراجع ذی‌ربط اداری تحویل دادم. مقرر شد نتیجه را از آموزش ابتدایی پیگیری کنم؛ بنابراین به محل سکونت‌م اسدآباد برگشتم. نزدیک اذان ظهر، به مغازه پدرم رسیدم. اولین چیزی که نظرم را جلب کرد، پوستری از شاه، با آرم و لوگوی حزب رستاخیز بر روی سطح بیرونی شیشه مغازه بود. هم‌زمان که سلام کردم، پوستر را هم جدا کردم و پس از پاره کردن، به داخل سطل زباله داخل پیاده‌رو انداختم. مرحوم پدرم خنده‌کنان گفت، به نصب‌کننده گفتم که الآن محمد سر می‌رسد و به‌محض رسیدن، آن را پاره می‌کند. پس بهتر است نجسبانی و دردسر هم درست نکنی! و ادامه داد که مدیر مدرسه ابتدایی من که خیلی هم مورد احترامم بود، چند روز است که مرتب خواهش می‌کند، من به‌طور صوری رئیس کانون حزبی محله سیدان شوم؛ و می‌گوید اگر امثال من همکاری نکنند و لاقط پنج کانون را راه نیندازد، حقوق باننشستگی‌اش را قطع می‌کنند. از پدر خواهش کردم که تحت هر شرایطی، چنین فرمی را امضا نکند، از همان آقای مدیر محترم هم بخواهد که حتی به‌عنوان عضو ساده هم نامی از ایشان گزارش نشود. پدر بزرگواری فرمود و همین‌گونه عمل کرد. این قضیه در حد

فرسوده‌ترین بافت‌های یک روستای متروکه بود. با همه نوع فساد و فحشا و آلودگی‌های بهداشتی که بدون اغراق حال انسان را به هم می‌زد. در سمت دیگری از شهر و در همان منطقه‌ای که طرح تأسیس دانشگاه بوعلی را در نظر داشتند، محله‌ای بود بنام پانصد دستگاه و خیابانی به نام کرمانشاه که دست کمی از روستای حصارخان نداشت. چنان‌که چپرخانه و به همین صورت مناطق مجاور تپه‌های هگمتانه و نیز محله‌های اطراف تپه شیر سنگی. در یک کلام می‌خواهم بگویم شاهی که مدعی هدایت جامعه به سوی تمدن بزرگ بود، خود و دولت‌مردانش به‌طور کلی از پایتخت تاریخ و تمدن ایران غافل بودند؛ و همین نقاطی که ذکر کردم، در چشم هر پژوهشگر علمی و اجتماعی و حتی گردشگری عادی، از شدت عقب‌ماندگی وسیله ننگ حکومت محسوب می‌شد.

معتاد است، به‌خوبی دریافته بود؛ و با این کلام رندانه خواست بگوید، درست فهمیدی و قصدی هم برای پنهان کاری وجود ندارد. اصلاً امکان پنهان کاری هم وجود نداشت. در پانصدمتری آرامگاه باباطاهر، محله‌ای با نام قدیم روستای «حصار خان» و در چند ده متری آن، روستای دیگری، یعنی روستای «ده پیاله»، کماکان در بدترین وضعیت معیشتی، با ساختار و کالبدی فرسوده و حتی غیربهداشتی‌ترین شکل ظاهری باقی مانده بودند. کوچه‌های تنگ خاکی با جریان فاضلاب منازل در جوی باریک وسط کوچه‌ها همراه با زشتی ظاهر و بوی تعفن شدید. من مشابه این آلودگی و تعفن را در دروازه دولاب تهران در سال ۵۶ دیده و با بسیاری کسان درباره‌اش صحبت کرده بودم؛ اما این کوچه‌ها وقتی گرفتار بارندگی می‌شدند، بدون چکمه ساقه‌بلند، امکان تردد به کسی نمی‌دادند. حتی ورود و خروج به مدرسه را! عبور ماشین در آن واحد، فقط از یک‌طرف میسر بود. تمام اطراف محله رزمین‌های کشاورزی با کشت انواع سبزی با همان فاضلاب فرا گرفته بود؛ و چون مثل تمام مناطق دیگر، فاقد سیستم زه‌کشی بود، بر وسعت آلودگی و شدت تعفن می‌افزود. رنج‌آورتر از همه، تراکم معتادان و خرده‌فروشان مواد بود که بیش از سایر ناملاهیات دیگر در مقابل دید قرار داشت. از این جهت کار در آن محیط در نگاه اول وحشت‌زا می‌نمود، ولی نه برای من که ریشه این دردمندی را درک می‌کردم و با روستا و روستایی و طبقات پایین اجتماع آشنا بودم و از وضعیت بیداد اعتیاد در همدان، خصوصاً محله‌های غیرمرکزی، به‌خصوص مناطقی از این دست، اطلاعات کافی داشتم. به‌عنوان مثال، در خیابان اکباتان و صد متر پایین‌تر از بازار قدیمی اصلی شهر و مسجد جامع آن، تمام خانه‌های دو طرف خیابان، خشت و گلی و چیزی در حد

شاهی که مدعی هدایت جامعه به‌سوی تمدن بزرگ بود، خود و دولت‌مردانش به‌طور کلی از پایتخت تاریخ و تمدن ایران غافل بودند؛ و همین نقاطی که ذکر کردم، در چشم هر پژوهشگر علمی و اجتماعی و حتی گردشگری عادی، از شدت عقب‌ماندگی وسیله ننگ حکومت محسوب می‌شد

نداشت. این خبر با سوءفترار آموزش ابتدایی همخوانی داشت. به همین دلیل خیلی عصبی و برافروخته، به قصد زدن به سیم آخر، وارد اتاق رئیس آموزش ابتدایی شدم. فرد دیگری هم حضور داشت. نتیجه درخواستم را پرسیدم، جواب مثل گذشته منفی بود. به ایشان گفتم که من حسرت التماس کردن برای دسترسی به حقم را به دل شما خواهم گذاشت. من کشاورز زاده و با کار مانوس هستم. برمی‌گردم به اسدآباد و مشغول کار کشاورزی می‌شوم، اما هرگز برای ۱۶۰۰ تومان حقوق، در برابر شماها تعظیم نخواهم کرد و به زانو در نخواهم آمد. یکی او گفت و یکی من. البته با برافروختگی و صدای بلند. قصد من این بود که هم حرف آخر را زده باشم و هم ظلم اداره را بگوش دیگران هم برسانم.

فردی که در اتاق حضور داشت، خیلی مؤدبانه از من خواست اگر اجازه دهم، در بیرون از اتاق، سخنی دارد که مایل است با من در میان بگذارد. تصورم این بود که قصد آرام کردن مرا دارد. به ایشان عرض کردم. در همان اتاق سخن خود را بیان کند. این بار خواهش کرد که فقط پنج دقیقه فرصت دهم و در بیرون با هم گفت‌وگو کنیم. با او که همراه شدم. گفت از شجاعت، استواری کلام و دفاع مردانه از حقوقتان خوشم آمد. من، هم‌زمان مدیر دو مدرسه ابتدایی هستم ولی نه در مرکز شهر. بلکه در حومه شهر؛ و بلافاصله ادامه داد که حومه اسمی. درواقع داخل شهر است و نامش «حصارخان»، قرینه آرامگاه باباطاهر، ولی در سمت دیگر اتوبان. کلاس پنجم ابتدایی‌ام در مدرسه «نظام وفا» خالی و نیاز به معلم دارم؛ اما نه هر معلمی! بیشتر معلمان من خانم هستند. صادقانه می‌گویم، دنبال معلم مردی بودم با همین خصوصیات و روحیات. اگر اجازه دهید با ماشین خودم برویم و همین حالا آنجا را ببینید. اگر از مدرسه ما خوشتان آمد، در مدرسه و کنار همکاران بمانید تا من برگردم و حکم شما را بگیرم. پیشنهاد معقولی بود. چون در یک لحظه احساس کردم برای من که هنوز منزلی در همدان اجاره نکرده و مجبورم در رفت و آمد به اسدآباد و منزل پدری باشم، هم نزدیک‌تر است و هم کم‌زحمت‌تر و کم‌هزینه‌تر. به محض حضور در دفتر مدرسه و معرفی من به همکاران، شخصاً یک استکان چای آورد و یواشکی در گوشم گفت، نترس و بخور، مرفین ندارد. شوخی کنایه‌آمیزش را دریافتم و خندیدم. چون توجه خاص من به یکی از معلمان مردی را که بعد معلوم شد معاون مدرسه و شدیداً

بعد از صرف چای و آشنایی ابتدایی با همکاران معلم، سری به کلاس پنجم زدم. در آن لحظه، موقتا توسط یکی از همکاران دیگر اداره می‌شد. کلاسی که در مرکز شهر استان تا هفته اول آذر بدون معلم مانده بود. درحالی که مسئولان، حداقل، آن معلم نورچشمی را می‌توانستند ولو به‌طور موقت به کار بگیرند و حق مرا نیز ضایع نکنند. اما بچه‌ها مهم نبودند، چون این روستا را متناسب شأن آن دردانه نمی‌دانستند و تاب تحمل مرا در موقعیتی بالاتر از او نداشتند. هر چه باشد، من از اسدآباد بودم و بدون پارتی. او از مرکز استان بود و با پارتی.

ورود به آن کلاس همان و مجذوب شدن به برق چشمان بچه‌های مشتاق معلم و اسیر شدن در نگاه‌ها و بلکه الفاظ ملتسانه، برای نجات آنان از استرس امتحان نهایی همان. با خودم اندیشیدم که چه کسانی از این‌ها مستحق‌تر! که در شهرند، ولی روستایی؛ و روستایی‌اند اما زمین‌گیر شده از نکبت شهر. این بود که بی‌درنگ اعلام موافقت کردم؛ و مدیر موصوف، سر از پا نشناخته راهی اداره شد، برای اخذ حکم اشتغال من. سه ماه آذر، دی و بهمن را در هوای سرد و یخبندان آن روزگار، این‌گونه گذراندم که از ساعت چهار صبح بیدار می‌شدم. صبحانه مختصری صرف می‌کردم و ساعت پنج از منزل خارج می‌شدم. با هزار احتیاط و مراقبت، پای بر شمش‌های یخ زیر پا می‌گذاشتم تا در حدود پانصد الی ششصد متری از منزل، به ایستگاه بنزهای سواری ۱۸۰ و ۱۹۰ آلمانی برسم. در این فاصله، غیر از دعای زیر لب و مراقبت برای زمین نخوردن، دو آرزوی دیگر هم داشتم. نخست

می گوید، من تا به حال بسیار ضرر کرده‌ام که از این مکتب فاصله گرفته‌ام.

در چنین اوضاع و احوالی، نشانه‌های دیگری هم از افول بخت نظام شاهنشاهی و نابسامانی اوضاع یافته می‌شد و در محاورات روزمره و جمع دوستان، آن‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کردیم. نخست، تبلیغات وسیع برای جذب جوانان به نیروی پایداری مقاومت، با آموزش چتربازی و تفریحات هوایی در اوقات فراقت، به صورت مستمر و زیاده از حد، مثل پر کردن اماکن عمومی از تراکت و پوستر و امثال آن. دوم راه‌اندازی بوق و کرنای مبارزه با فساد و گران‌فروشی و سوداگری در بازار و خرده‌کارهایی از این دست، با ابلاغ مأموریت ویژه به حسین فردوست که رئیس دفتر ویژه بازرسی شاهنشاهی هم بود، برای مبارزه با کذا و کذا. ولی برداشت ما این بود که اوضاع از دست دربار هم خارج شده و با این ترندها هم کاری از دستشان بر نخواهد آمد.

اینکه گفتم خرده‌کاری، بد نیست نمونه‌ای را هم ذکر کنم. در پاییز ۵۶ بخشنامه‌ای را دیدم که در مقام بازرسی یا با دریافت اتفافی متن یک نامه یا بخشنامه‌ای که پس از ماشین‌نویسی، به امضای مقامات وزارت کشاورزی رسیده بود، متوجه شده بودند که در املائی کلمه «ترجیح»، بجای «ح» از «ه» استفاده شده و مقام مسئول هم بدون توجه به این غلط املائی، آن را پاراف و وزیر هم امضا کرده است. در نتیجه مدیر توبیخ و ماشین‌نویس بخت برگشته (دیوار کوتاه)، اخراج شده بود. این بخشنامه برای تنبه دادن به دیگران، به تمام وزارتخانه‌ها انعکاس یافته بود؛ و به‌عنوان سند رسوایی نمایش مبارزه با فساد و بزغاله‌کشی و آفتابه‌زدن بگیری، نقل محافل شده بود. چنان‌که در دفتر معلمان مدرسه ما هم مورد مضحکه واقع و مصداق این ضرب‌المثل که:

خانه از پای‌بست ویران است

خواجه در فکر نقش ایوان است

در همان محله سنگ شیر یا شیر سنگی، نزدیک ظهر پنجشنبه‌ای، در نوبت گرفتن نان تافتون چشمم به این تیترا: شرم‌تان باد ای خداوندان قدرت، بس کنید!... از صفحه روزنامه‌ای افتاد که شعری از زنده‌یاد فریدون مشیری را در خود جای داده بود. حس عجیب و تحسین‌برانگیزی به من دست. چون در یک لحظه فکر کردم عجب جرئت‌تی دارد نویسنده شعر و نیز روزنامه که این چنین حاکمان ظالم و سرکوبگر را مورد تاخت و تاز قرار داده است. معنی این حرف این است که ذهن جامعه سرشار از بدبینی به

اوایل تابستان ۵۶ غم‌بارترین خبر برای افراد متدین حساس نسبت به مبارزات فکری و سیاسی، خبر شهادت دکتر شریعتی بود. هنوز هم حال و روز پیام‌آور حزن و اندوه و درهم‌شکستگی قامت او را، در آن نیمروز گرم تابستانی، دقیقاً به خاطر دارم

درهم‌شکستگی قامت او را در آن نیمروز گرم تابستانی، دقیقاً به خاطر دارم. کتاب جیبی دو شهید را هم داد و صورت خیس‌شده از اشک خود را در میان دو دستش گرفت و پاورچین‌پاورچین دور شد. این هم یکی دیگر از خیط‌های بزرگ سیاسی رژیم بود که فکر کرد او را از سر راه برداشته است. درحالی‌که به دست خود، موج تازه‌تری از گرایش به آثار دکتر شریعتی را به راه انداخت. طوری که در نشست‌های شبانه و خانگی جوانان، از جمله گروه خود ما، کتاب‌های ایشان موضوع قرائت و بحث و گفت‌وگویی جمعی قرار می‌گرفت؛ و به یاد دارم که در شب‌هایی که کتاب‌های دو شهید، ابودر غفاری، آری این چنین بود برادر، یاد یادآوران و... در جمع شش، هفت نفره‌ای از معلمان و دانشجویان تربیت‌دبیر همدان خوانده می‌شد، همه حاضرین به پهناهی صورت اشک می‌ریختند و به شدت تحت تأثیر محتوای کتاب‌ها بودند و صاحب‌قلم را تحسین می‌کردند، درحالی‌که قبل از آن به این شدت و حدت فعال نبودند و آثار را دست‌به‌دست نمی‌کردند. بعدها باخبر شدیم که دانشجویان دانشگاه شیراز، در شمار اولین‌ها، راه‌پیمایی عظیمی راه انداختند؛ و در مراسم ختم دکتر، به دنبال سخنرانی بسیار کوبنده استاد ارجمند حضرت آیت‌الله سید علی محمد دستغیب، خواهرزاده دستغیب بزرگ و مشهور که آن زمان طلبه جوانی بود، در «مسجد نو» شیراز واقع در روبه‌روی مرقد احمد بن موسی علیه‌السلام، با تیراندازی گارد ضد شورش، یک نفر شهید و تعدادی هم بازداشت شدند.

یکی از جوانان هم‌دوره‌ای من در دانشسرا که بسیار هم با من از نظر فکری کل‌کل داشت، پس از مطالعه کتاب‌های دکتر شریعتی با صراحت و شجاعتی تمام در میان جمعی از هم‌دوره‌ای‌ها اعلام داشت که اگر اسلام این است که شریعتی

این که با یکی از دو راننده بسیار حرفه‌ای و تندرو بنزهای ۱۹۰ که اتفاقاً بسیار ماشین‌باز، تمیز و بهداشتی و خیلی با شخصیت و مؤدب هم بودند، روبه‌رو شوم؛ و دیگری اینکه یک ربع ساعت زودتر از زنگ مدرسه، در محل دفتر مدرسه حاضر باشم. چون در دی و بهمن‌ماه، معمولاً در گردنه اسدآباد که عرض جاده و حواشی آن بسیار کمتر و از نظر تجهیزات ایمنی و راهداری هم بسیار فقیرتر از این روزگار بود، بارش برف، با بوران و کولاک توأم و قدرت حرکت را بسیار کم می‌کرد.

اواخر بهمن موفق شدم متناسب با حقوقی که دریافت می‌کردم، اتاق سه در سه‌ای را در بالای تپه سنگ شیر و در طبقه دوم خانه‌ای قدیمی‌ساز و روبه‌روی اتاق دو دانشجو از دانشکده کشاورزی همدان اجاره کنم. دلیل انتخاب آن نقطه، نزدیک بودن به دبیرستان ابن‌سینا و کلاس‌های شبانه سال چهارم بود. من با دیپلم دانشسرا، فقط امکان ادامه تحصیل در دانشسرای تربیت دبیر و تا مقطع کمک کارشناسی را داشتیم؛ اما هدفم دانشگاه بود؛ و دانشگاه به دیپلم آزاد نیاز داشت.

در دبیرستان ابن‌سینا، بعد از ۸-۹ سال، یکی از دبیران سیاسی مشهور همدان را که دارای سابقه زندان بود، در همان کلاس‌های شبانه زیارت کردم؛ و چقدر از این بابت خوشحال شدم. اولین باری که با نام او آشنا شدم، مربوط می‌شود به اولین سالی که جشن تقدیر از رتبه‌اولی‌ها برگزار و جایزه داده شد. شبی که به‌عنوان رتبه‌اول پایه پنجم‌های ابتدایی مدرسه در آبان سال ۱۳۴۶ با پدرم به جشن شبانه تقدیر از دانش‌آموزان رتبه اول دوره‌های مختلف تحصیلی پسرانه اسدآباد، به دبیرستان سید جمال‌الدین دعوت شده بودم. در سالن امتحانات دبیرستان، دکوربندی بسیار ساده‌ای را انجام داده و سن نمایشی را روبه‌راه کرده و نمایشی را هم اجرا کردند. لحن حماسی و جنبه تاریخی‌اش برای من بسیار جالب بود؛ و تأثیرگذارترین نمایش عمرم محسوب است. داستان نمایش به مازیار ابن قارن، بابک و افشین پرداخته بود. گمانم اولین باری بود که چیزی به نام نمایش در معرض دید عده‌ای از مردم آن خطه قرار گرفته بود. آن نمایش با سرانگشت تدبیر همین دبیر محترم و دبیر دیگری که او هم سابقه زندان داشت، سامان یافته بود.

اوایل تابستان ۵۶ غم‌بارترین خبر برای افراد متدین حساس نسبت به مبارزات فکری و سیاسی، خبر شهادت دکتر شریعتی بود. هنوز هم حال و روز پیام‌آور حزن و اندوه و

من که غم را از دل تنگت جدا سازم / مخند ای رهگذر برمن / مخند ای رهگذر هرگز.

شایان ذکر است که این سال‌ها، سال‌های تلاش بی‌امان فقید زنده‌یاد استاد محیط طباطبایی، نویسنده کتاب گران سنگ «سید جمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین»، برای کسب اعتبارات عمرانی جهت تأسیس بنای یادبود و در اصل، احیای یاد و اندیشه و منش سید جمال‌الدین اسدآبادی و بردن و آوردن مقامات به اسدآباد؛ و جمع کردن دوستداران و علاقه‌مندان به این مصلح بزرگ و بیدارگر سترگ شرق در دو قرن اخیر بود.

در آن شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چپ‌زده ضددینی و حکومت‌ساخته علیه تفکرات اصیل دینی، کار این شخصیت کم‌نظیر، بسیار قابل ستایش بود؛ و رغبت بسیاری را به مطالعه آثار سید جمال و دیگر آثار سازنده، از جمله نهج‌البلاغه برانگیخت. اگر شخصیت علمی و انسانی جناب محیط خوب شناخته شود، آن‌گاه معلوم خواهد شد که چرا ایشان عمری را صرف غبارزدایی از شخصیت سید جمال و پاسخ‌گویی به اقدامات تخریب‌گرانه کینه‌توزان و قلم به مزدان کرده است. به عبارت دیگر، معرف اگر از معرف برتر نباشد، لاقلاً، باید در همان مایه‌ها وزین باشد و همسنگی نماید، والا ذات نیافته از هستی، بخش، کی تواند که شود هستی‌بخش. یا بی‌نشان، از نشان، چه گوید باز؟! بنابراین اگر کسی چون محیط، برای بازشناسی شخصیت، جایگاه و نقش بیدارگری سید جمال‌الدین اسدآبادی در دنیای چپ‌زده شرق و امپریالیستی غرب آن روز، این همه اهتمام می‌ورزد، باید اطمینان کرد که سید جمال شخصیت بزرگی داشته است؛ و مطالعه درباره او و شناخت دقیق و درست همه ابعاد وجودی و عملکردی‌اش مهم و مفید است.

و باز برای درک درست‌تر این معنا، ضروری است که نظر دیگران درباره محیط را هم بدانیم تا معلوم شود بنیان‌های فکری نسل مسلمان انقلابی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ از چه آشخورهایی تغذیه کرده و انتخاب‌ها چقدر درست بوده است و در عین حال، حکومت پهلوی در بی‌توجهی و تخریب و طرد چنین سرمایه‌هایی، چه خطاهای بزرگی که مرتکب نشده است!

فعالیت بی‌دریغ و فداکاری بی‌مزد و منت این‌گونه شخصیت‌ها برای احیای نام سلسه جنبان جنبش مشروطیت در ایران و بسیاری جنبش‌ها و فعالیت‌های بیدارگرانه دیگر در اقصی نقاط دنیا، مقایسه می‌شد با ادعاهای

مردم مظلوم روستاها را از اول صبح گرد آورده و تا حدود ساعت یازده، گرسنه و تشنه زیر آفتاب سوزان تابستان بر سر پا، در انتظار نگه داشته بودند. تنها نصیب آن جماعت، صدای وحشتناک ترانه‌های خوانده شده در مدح دربار از پشت بلندگوها بود. وقتی بالگرد فرود آمد، ابری از خاک و گردوغبار تمام منطقه را فراگرفت فرح آمد و چندکلمه‌ای هم صحبت کرد و در آن هیاهو با آن بلندگو و پخش تک باند و فضای پر از هیاهو و گردوغبار و تابش سوزان آفتاب و کلافگی مردم از خستگی، هیچ‌کس نفهمید که اصلاً چه گفت!

شادمانی‌ها / مخواه از من که غم را از دل تنگت جدا سازم / در اطوارم چه می‌بینی؟ / در اعماق سیاهی‌های رخسارم چه می‌جویی / چه می‌خواهی مگر از جامه خون‌رگ چرکینم / مخواه از من که با آواز غمگینم / سرور و خرمی در پیکرت ریزم / بخندانم، برقصانم، دلت را شادمان سازم / نشاط و شادی‌ات را بیکران سازم / که شاید / از ترحم سکه ناقابلی پیش من اندازی / نه هرگز رهگذر از من مخواه این را / نشاطی در وجودم نیست سروری نیست در قلبم / که دارم بر تو ارزانی / نمی‌بینی مگر غم را / نمی‌دانی مگر ای رهگذر این رنگ رخسارم / که همچون شام غم تاریک و ظلمانی است / نشان مرگ شادمانی‌هاست / نمی‌دانی مگر آوای گنگ خنده‌های من / طنین گریه بی‌تاب فرزندان بی‌نان است / نمی‌دانی مگر این شعر و این آوازهای من / سرود در هم سرگشتگی‌های توان‌سوز است / نمی‌دانی مگر آوای این تک ضربه مغموم توخالی / که از رقص سرانگشتان لرزانم / به روی دایره زنگی بپا خیزد / صدای پای رعب‌انگیز سختی‌هاست / طنین چکمه غم‌هاست / نمی‌دانی مگر ای رهگذر این رقص بی‌تابم / مثال رقص هندو گرد تابوت عزیزانش / تهی از شادکامی‌ها و پر از تلخ‌کامی‌هاست / کنون ای رهگذر خواهی اگر خندی / اگر خواهی گل لبخند بنشینند به لب‌هایت / بنام من بخند اینک / به اسم بی‌مسمائی که من دارم / بنام حاجی فیروز که از آن خنده می‌بارد / کجا حاجی سر هر کوچه و بازار می‌خواند / کجا حاجی برای سکه‌ای این‌گونه می‌رقصد / کجا حاجی گدائی می‌کند در کوچه و برزن / و یا ... فیروز اگر این است

فیروزی چه بی‌معناست / کنون ای رهگذر دانی اگر بهر چه می‌رقصم / شنیدی گر تمام قصه درد آشنایم را / مخواه از من دگر شادی / مخواه از

سیستم و نفرت از ظلم و جور حاکم است؛ و با هر جرقه‌ای که نشانی از مبارزه با خود داشته باشد، امیدوار می‌شود و نشاط پیدا می‌کند؛ و همدلی و همگرایی خواهد داشت.

شرمتان باد ای خداوندان قدرت، بس کنید!... / شرمتان باد ای خداوندان قدرت، بس کنید! / بس کنید از این همه ظلم و قساوت بس کنید! / ای نگهبانان آزادی! / نگهباران صلح! / ای جهان را لطفتان تا قعر دوزخ رهنمون، / سرب داغ است این که می‌بارید بر دل‌های مردم، / سرب داغ! / موج خون است این که می‌رانید بر آن کشتی خودکامگی را موج خون! / گرنه کورید و نه کر، / گر مسلسل‌هایتان یک‌لحظه ساکت می‌شوند، / بشنوید و بنگرید: بشنوید این وای مادرهای جان آزرده است، / کاندیرین شب‌های وحشت، سوگواری می‌کنند! / بشنوید این بانگ فرزندان مادرمرده است / کز ستم‌های شما هر گوشه زاری می‌کنند / بنگرید این کشتزاران را که مزدورانتان / روز و شب با خون مردم، آبیاری می‌کنند / بنگرید این خلق عالم را که دندان بر جگر، / بیدادتان را، بردباری می‌کنند! / دست‌ها از دستتان ای سنگ چشمان! / بر خداست! / گرچه می‌دانم / آنچه بیداری ندارد، / خواب مرگ بی‌گناهان است و وجدان شماس! / با تمام اشک‌هایم، باز، نومیدانه، خواهش می‌کنم: بس کنید! / بس کنید! / فکر مادرهای دلواپس کنید / رحم بر این غنچه‌های نازک نورس کنید! / بس کنید. «فریدون مشیری»

آنچه اهمیت این شعر را برای من فوق‌العاده کرد و تأثیربخشی عمیق آن را تا به امروز ماندگار کرده است، گره خوردنش با جنگ بین رژیم جنایت‌کار اسرائیل با فلسطین و اعراب بود، ولی در واقع این‌گونه متن‌ها ابزار اعتراض بود. به همین دلیل، در هر فرصتی و در هر جمع دوستانه‌ای آن را دکلمه می‌کردم. کما اینکه در اواخر اسفند ۵۵ و در جمع معلمان مدرسه محل خدمتم هم آن را با همین هدف و همراه با شعر «حدیث حاجی فیروز» قرائت کردم. یادگاری از چهارم / پنجم ابتدایی، با همان بریده مجله هفتگی مربوط به حدود ده سال پیش‌تر از آن. با این بهانه که سال‌هاست این قطعه از صفحه مجله با من است و محتوای آن با حس و حالم در آستانه عید قال و مقالی دارد؛ و واقعاً هم چنین بود و هنوزم هست؛ و چه اثرگذار هم شد در آن روز!

مخند ای رهگذر بر من / مخند ای رهگذر بر من / به آوای دروغینم مخند ای رهگذر هرگز / ز لبخندم مشو شادان / مجو در من نشان

برادر یکی از خانم معلم‌ها، زندانی سیاسی بود. این را خودش در یکی از فرصت‌های خلوت مدرسه برای من و تعدادی دیگر از معلمان بیان کرد و تعریف‌ها کرد از دشواری ملاقات‌ها و اینکه چون فرهنگی است، فقط به او اجازه ملاقات داده‌اند. آن هم فقط شش ماه یک‌بار

وفا»، خود خبر هم برایم خوشایند نبود. چون تداعی‌کننده نام دایی قاسم جولانی و یادآور قدیمی بودن بافت خیابانی پر از گاراژهای مسافربری و باری کهنه بود. به‌علاوه منطقه‌ای بود جرم‌خیز، با تعداد زیادی معتاد و مراکز تغذیه‌کننده معتادان. از جزئیات آنچه در این باره گذشت عبور می‌کنم.

با شناختی که به دست آوردم، معاون مدرسه جدیدم بسیار باهوش، کاربلد و از نظر آموزشی، سیاسی و اجتماعی فعال بود. مدیر هم متشخص و از خانواده‌ای سرشناس و مورد احترام شهر. من در روزهای اول، تلاش کردم، ضمن آشنایی با همکاران، ساعتی را هم در حیاط مدرسه و بین دانش‌آموزان در گردش باشم تا با فرهنگ عمومی آنان بیشتر آشنا شوم؛ بنابراین در تمام زنگ‌های تفریح، پس از سلام و خداحوت به همکاران، از پله‌های طبقه دوم سرازیر می‌شدم و به داخل حیاط می‌رفتم.

یک‌بار، هنگام زنگ تفریح با تأخیر از کلاس درس خارج شدم و با سرعت وارد دفتر معلمان شدم. چهره‌ای نسبتاً آشنا را هم رؤیت کردم، ولی در آن لحظه دقیقاً به‌جا نیاوردم. به جمع همکاران سلام کردم و به‌فوریت برگشتم به سمت پله‌ها و حیاط. حین برگشتن تصویر چهره آن فرد دوباره تداعی شد و یادم آمد که او همان رئیس آموزش ابتدایی است. همان‌که سال گذشته موقع استخدام با هم کلنجار داشتیم. زنگ تفریح تمام شد و من مستقیماً به کلاس درس رفتم. ظهر که کلاس‌ها تعطیل شد، معاون مدرسه گفت: انگار رئیس آموزش ابتدایی خیلی از شما دل‌خور شده بود. گفتیم چرا؟ گفت بعد از این‌که شما وارد دفتر شدید و به‌سرعت برگشتید، ادعا کرد که من وقتی تو خیابان از پیاده‌روها هم با خانواده‌ام در حرکت هستم، از دست بسیاری از معلمان ابتدایی شهر آرامش ندارم، از بس که

توخالی و عوام‌فریبانه دربار. من باب مثال، سفر شهبانو فرح به اسدآباد در همان ایام.

روز موعود، اتفاقاً، در اسدآباد بودم و مثل بسیاری از دوستانم گرفتار تناقض در رفتن و تحریم استقبال. رفتن به معنای ترویج آن‌ها بود؛ و نرفتن یعنی محروم شدن از دیدن مستقیم واقعیت برنامه. محل اجتماع مردم، در ۵-۶ کیلومتری شهر و مجاور روستای خاکریز بود. از زمین‌های مسطح کشاورزی، مساحتی در حدود یک زمین فوتبال را محصور به فنس و گارد محافظ کرده بودند و به اندازه یک باند فرود بالگرد، آسفالت، در وسط آن. بدون آنکه به طوفان خاک ناشی از باد پروانه‌های بالگرد اندیشیده باشند. مردم مظلوم روستاها را از اول صبح گرد آورده و تا حدود ساعت یازده، گرسنه و تشنه زیر آفتاب سوزان تابستان بر سر پا، در انتظار نگه داشته بودند. تنها نصیب آن جماعت، صدای وحشتناک ترانه‌های خواننده شده در مدح دربار از پشت بلندگوها بود. وقتی بالگرد فرود آمد، ابری از خاک و گردوغبار تمام منطقه را فراگرفت. فرح آمد و چندکلمه‌ای هم صحبت کرد و در آن هیاهو با آن بلندگو و پخش تک‌باند و فضای پر از هیاهو و گردوغبار و تابش سوزان آفتاب و کلافگی مردم از خستگی، هیچ‌کس نفهمید که اصلاً چه گفت! این پرسشی بود که همه از هم می‌پرسیدند. تنها دستاورد این سفر و آن تجمع خاک‌آلود، چنان‌که بعداً در شهر شهرت یافت و به عینه دیده شد، این بود که خامی حدوداً سی‌ساله که سوادى نداشت و شوهرش هم او را به خاطر اختلافات خانوادگی، بدون طلاق و بدون نفقه رها کرده و بلا تکلیف گذاشته بود، به دستور مستقیم فرح در درمانگاه دولتی شهر مشغول کار خدماتی شد. علت این گشایش بخت هم این بوده که آن خانم، به دست و پای فرح افتاده و پس از کلی عجز و لابه، نامه شرح‌حالش را به او رسانده بود. شاید هم برای نمایش مردمی بودن و مهرورزی به رعیت و تهیه مستند تبلیغاتی لازم بوده است. دلیل آشکار قضیه هم این است که بعد از مدتی به بهانه‌های درست یا غلط، او را اخراج کردند.

مدتی از مهرماه سال ۵۶ را هم در همان مدرسه سال قبل، «نظام وفا»، مشغول بودم. روزی خبر رسید که اداره آموزش ابتدایی به دلیل رضایت از کار سال گذشته، محل خدمت مرا تغییر داده و برای کلاس پنجم، به مدرسه بسیار بزرگ دوطبقه و دوشیفته‌ای با ۱۷۰۰ دانش‌آموز به نام «حافظ» واقع در خیابان شورین و منطقه جولان، منتقل کرده است. غیر از علاقه به «نظام

صدایم می‌کنند و دعوت به اینکه با ماشین به ما خدمت کنند و در هر مسیری که کاری یا خریدی داریم، برسانند. اینجا، یک معلم تازه استخدام‌شده از روبه‌رو شدن و احوال‌پرسی هم امتناع می‌کند. خنده‌ام گرفت و به معاون مدرسه گفتم، تازه فهمیدم که با این آدم متوهم کم‌ظرفیت بی‌شخصیت، چه رفتار خوبی کرده‌ام. من در آن لحظه به نیت تحقیر از او فاصله نگرفتم. ولی حالا خوش‌حالم، چون واقعا تفکر مبتذل و نگرش خفت‌باری دارد. حقیقت همین بوده و پیامدش را هم به جان می‌خرم. این آدم، همان کسی است که از استخدام من در مرکز استان، به هر دلیلی طفره می‌رفت و حالا لابد انتظار داشته است که من از جابجایی‌ام ذوق زده شده باشم و از همین بابت در حضور دیگران از او چاپلوسانه تشکر کنم. درحالی‌که من با این جماعت هیچ کاری ندارم و همه عشق و حال و حیات و ممانعت در چهاردیواری کلاس خلاصه شده و خواهد شد. واقعا هم همین‌گونه بودم.

آموزش و پرورش هم از نظر نرم‌افزاری به بیراهه می‌رفت، هم از نظر سخت‌افزاری. همان محتوا و روشی که در شهرها و مراکز استان برای آموزش به کار گرفته می‌شد، بدون کمترین انعطاف، برای بچه‌های کرد و لر و ترک در دورترین روستاها هم اجرا می‌شد. از نظر نیروی انسانی و درک مقام و جایگاه معلمی و نقشش در سازندگی زیربنایی جامعه هم باید گفت، افسوس و هزار افسوس که آموزش و پرورش از این مایه دل‌بستگی و عشق به کار لبریز نبود؛ و اگر حمل بر خودپسندی نشود، بسیار هم کم‌مایه بود و تأسفاتر از این‌که هنوز هم هست. از ابتدای دهه ۴۰ تا سال ۱۳۷۹ در تمام سطوح ابتدایی تا دبیرستان، در چهار استان، یعنی همدان، آذربایجان، فارس و تهران، فقط دو معاون را دیدم که همواره دانش‌آموزان را آقا خطاب می‌کردند! حتی خاطیان انضباطی را. مثلاً آقای... شما گویا مشکلی دارید، لطفاً بفرمایید دفتر تا با هم صحبت کنیم. یکی، همین معاون مدرسه حافظ در سال ۱۳۵۶ بود و دیگری معاون هنرستانی در شیراز، طی سال‌های ۱۳۶۲-۱۳۶۱.

برادر یکی از خانم معلم‌ها، زندانی سیاسی بود. این را خودش در یکی از فرصت‌های خلوت مدرسه برای من و تعدادی دیگر از معلمان بیان کرد و تعریف‌ها کرد از دشواری ملاقات‌ها و اینکه چون فرهنگی است، فقط به او اجازه ملاقات داده‌اند. آن هم فقط شش ماه یک‌بار. خود معاون مدرسه کاملاً سیاسی و فعال بود. معلم پنجم ابتدایی دیگر کلاسمان هم همین‌طور. ماها

در پایه‌های دیگر، توسط دوستان هم‌فکر عرضه شد. من هدایای زیادی از آن نمونه کتاب‌ها برای بچه‌های دوستان و فامیل در نقاط مختلف کشور، حتی در تهران و کرمانشاه و همدان و شیراز، خریداری و تقدیم می‌کردم. در طی همین روند، روزی در حضور مدیر مدرسه، همان آقای معاون پیشنهاد کرد که شما که این قدر با کتاب انس دارید و به کتاب‌خوانی بچه‌ها علاقه‌مندید، در کتابخانه مدرسه هم به ما کمک کنید. گفتم چه کمکی؟! گفتند حضور در کتابخانه و راهنمایی بچه‌ها برای انتخاب کتاب متناسب پایه درسی و علاقه و البته کنترل برای بازگرداندن سالم و به‌موقع. پذیرفتم، به شرطی که یک کلید هم من داشته باشم، ولی تنها مسئول کتابخانه من نباشم. این را از جنبه سیاسی قضیه مدنظر داشتم. از آن به بعد، کتابخانه، علاوه بر خدمات کتابداری، به بهترین محل قابل‌دسترس ما برای تبادل کتاب‌های ممنوعه و اعلامیه‌های سیاسی تبدیل شد. نشان مخفیگاه و محل استتار، دقیقاً یادم هست؛ قفسه سمت شرق کتابخانه، طبقه دوم، لابه‌لای سلسله کتاب‌های حاوی سخنرانی‌های مرحوم حسینعلی راشد. جالب اینکه در این مدرسه، من چیزی از تملق و چاپلوسی برای حکومت و راهاندازی تشریفاتی جشن‌های چهارم و نهم آبان و ششم بهمن و... ندیدم.

در همان پاییز ۶۵ یکی از معلمان مدرسه خبر داد که خانواده‌ای از من خواسته است با شما راجع به تدریس خصوصی ریاضیات پنجم ابتدایی برای فرزندانشان صحبت کنم. گفتم من که وقت ندارم. گفت فقط روزهای تعطیل؛ و لابد برای تدریس و تحریص من، بلافاصله گفت، جلسه‌ای ۱۵۰ تومان هم پرداخت می‌کنند. البته این خانواده یهودی هستند. گفتم واقعاً وقت ندارم. گفت نکنند به خاطر یهودی بودنشان است. گفتم قطع نظر از این امر، به امید خدا، بنا ندارم بتوانم را در اختیار بخش خصوصی و سرمایه، قرار دهم. مگر مجبور شوم، ولی انشاءالله که مجبور نمی‌شوم؛ و خدای را شکر که هرگز نشدم. آن پیشنهاد اغواکننده را در شرایطی نپذیرفتم که حق‌التدریس دولتی دوره ابتدایی، نه تومان و راهنمایی دوازده تا چهارده تومان و دبیرستان شانزده تا هجده تومان بود.

مدتی بعد از این ماجرا، مدیر مدرسه خبر داد که بعد از پایان کلاس درس، لازم است با ایشان ملاقات و مذاکره‌ای داشته باشم. طی گفت‌وگو معلوم شد، خانم معلم پایه دوم مدرسه، در شرف رفتن به مرخصی زایمان است. ولی هم خودش

از آن به بعد، کتابخانه، علاوه بر خدمات کتابداری، به بهترین محل قابل‌دسترس ما برای تبادل کتاب‌های ممنوعه و اعلامیه‌های سیاسی تبدیل شد. نشان مخفیگاه و محل استتار، دقیقاً یادم هست

/ فریاد روزگار ماست / آری در روزگار مرگ
اصالت‌ها / بی‌تو دگر چه بگویم / چه را بسرایم /
ای مطلع تمام سروده‌ها / بی‌تو فرو نشسته دگر
فریاد / تنها شده است هر چه که انسانیت / در
پایتخت غارت و خون / جز وحشت و هراس
نمی‌بینم / این درد را با که بگویم / که هر ورق
از هر کتاب / ترس را فریاد می‌کند / حتی پلاس
کهنه خیابان هم / تجربه کرده است ترس را
/ اینک سیاه بینمش / تا بر تو باز شود / که
راست می‌گویم / در هر کرانه این شهر بی‌طپش
/ سگ‌های زنجیری / سگ‌های دست‌آموز / در
چشم‌های بیدار / ترس را نشانده‌اند / آن‌ها /
هرروز می‌درند / هرروز می‌برند / و پاداش را /
از دست گرگ پیر، نواله می‌گیرند / در پایتخت
غارت و خون / سگ‌های زنجیری / آن گرگ
پیر را به حراست نشسته‌اند / بی‌تو در پایتخت
دیو دماوند / سیاوش‌ها و کاووس‌ها در بندند
/ ای کاش رستم / کاووس‌ها را نمی‌رهاند / تا
این‌گونه گشاده‌دست / در بند بخواهد رستم را
/ در خون کشد سیاوش را / بی‌تو من از خمین
گذشتم / افسرده بود و سرد / نام تو را زمزمه
می‌کرد روز و شب / فریاد روزگار ماست / روح
خدا / بانگ تعهد و رسالت / بانگ خدا و خون
/ اینک توای سلامت پویا / ای کرامت بی‌مرز /
بر این زمین تشنه ببار / آری آری / تا زاید این
سترون فرسوده / گل‌های سرخ شهادت را / تا
باز در نبض شهر تپد / فریاد آری / توای سخاوت
بی‌حد ببار بر جنگل / تا باز این درخت خفته
شود بیدار / تا باز آن جوانه کند فریاد!

خیالم که راحت شد که دام امنیتی در کار نیست،
آن کتاب‌ها را در کلاس برای دانش‌آموزان هم
خواندم و به فراخور حال توضیح دادم. سپس
آرام‌آرام که اعتمادها جلب شد و نیت سالم
آگاهی‌بخشی من، به اطرافیان سرایت کرد، آن
چند کتاب و کتاب‌های مشابه آن‌ها نیز تهیه و

خیلی زود به هم جوش خوردیم. دلیلش دو
نکته بود. اول قربت روحی و افکارمان و دیگری
اتفاق جالبی که افتاد:

بعد از مدتی که از ورود به این مدرسه گذشته
بود، روزی دانش‌آموزی گفت، آقا! یک کتاب
آورده‌ام تا برای بچه‌ها بخوانید، قبول می‌کنید؟
گفتم خوب چرا خودت نمی‌خوانی؟ گفت
دوست داریم شما بخوانید. بنا بر اقتضای مواضع
سیاسی، اجتماعی نسبتاً داغم در کلاس و نیز
شان معلمی که پایبندی به عهد و عمل به
گفته‌ها را، نشان بارز آن می‌دانسته و می‌دانم،
بی‌درنگ قبول کردم گرچه، با خوف و رجا از
این‌که ممکن است دامی امنیتی باشد. بارها
در بسیاری از کلاس‌هایم گفته بودم که من با
معلمی زندگی می‌کنم، نه هنرپیشگی؛ و تلاش
می‌کنم که زندگی را یاد بگیرم. کلاس برای من
عین زندگی است؛ و بنا دارم به آنچه می‌گویم
وفادار باشم و اول خودم عمل کنم. کتاب را با
رغبت خواندم؛ و با توجه به مسائل روز توضیح
دادم.

کتاب داستانی چغوک، حاوی داستان ظلم
جاری بر برکه، تک‌درخت موجود و لانه‌های
چغوک‌ها، قربانی شدن جوجه‌هایشان و
چگونگی روشنگری یک چغوک جوان، دانا،
با تدبیر و شجاع و روش ایجاد اتحاد و مبارزه
جمعی و نجات جان خود و فرزندان از ظلم ظالم
بود. جلسه بعد دوتای دیگر آورد. فهمیدم که
برای تفنن و بدون برنامه نمی‌آورد، ولی چون
شناختی نداشتم، اجازه خواستم اگر ممکن
باشد، آن دو کتاب را با خود داشته باشم و
هفته بعد بازگردانم. گفت باید از دایمی‌اش اجازه
بگیرد. یکی از آن دو کتاب بالاتر از حد کودکان
بود. مجموعه اشعار احمد عبدالله (الف. موج) با
فهرست: روح خدا، نماز خون، بس است شاعر،
حسرت، فریاد ارس درباره صمد بهرنگی، فریاد،
نمی‌دانم، غروب، بیزاری، گریز، بیداری.

فریاد ارس عنوان اصلی بود، عنوان فرعی‌اش هم
این بود: «ارس را محاکمه کردم، تبرئه شد»،
با این پیام که ارس عامل قتل صمد بهرنگی
نبوده است، انسانی زیستن صمد، زمینه‌ساز
قتل او شده است. در پانویشت هم نوشته شده
بود که من این شعر را زمانی سرودم که صمد
را مسلمان می‌پنداشتم. شما برای صمد‌های
مسلمان در نظر بگیرید.

شعر «روح خدا» منسوب به دکتر شریعتی بوده
و هست:

فریاد روزگار ماست / روح خدا / در روزگار
حطی هر فریاد / در روزگار حطی هر جنبش

گفت در مسجد پیغمبر واقع در بازار قدیمی همدان، با سخنرانی هادی غفاری. بعد از نماز مغرب و عشا، سخنرانی داغی ایراد و تمام سیستم شاهنشاهی را رسوا کرد

کلمه حرف زدن، حق‌الزحمه را خط زد و بالای آن نوشت حق‌التدریس. کارم که تمام شد، به مدرسه بازگشتم. پنجره اتاق مدیر و معلمان مشرف به درب ورودی بود. تا وارد شدم، دیدم معاون و مدیر مدرسه، ایستاده در کنار پنجره، می‌خندند و گویا، چیزی هم به هم می‌گویند. انگار منتظر ورود من، در همان لحظه بودند. وارد اتاق دفتر که شدم، با صورتی پر از شادی و خنده، با هم و هم‌صدا، پرسیدند آقا رشته تحصیلی شما چیست؟! من که جا خورده بودم، با کمی نگرانی گفتم، کدام رشته تحصیلی؟! گفتند ما هم نمی‌دانیم. از ما سؤال شده است که رشته تحصیلی آقای عسگری چیست و ما هم که بی‌اطلاع از علت سؤال بودیم، مثل خودت، جا خوردیم و حالا داریم از خود شما می‌پرسیم. بیشتر نگران شدم و فوری پرسیدم واقعا پرسیده‌اند یا سربه‌سرم می‌گذارید؟! باز خنده‌کنان گفتند، در اداره چه کار کردی که فلانی، فورا گوشی تلفن را برداشته و زنگ زده است و خیلی جدی می‌پرسد، رشته تحصیلی آقای عسگری چیست؟! اینجا بود که نگرانی‌ام برطرف شد و بعد از کلی خندیدن، موضوع را شرح دادم. رخدادی که به‌خوبی خود چیزی نبود، ولی پرخیر و برکت شد. چون اگر اثرگذار نبود، نباید توسعه پیدا می‌کرد و به دست خود آن فرد، به بیرون. از اداره کشیده می‌شد تا توجه دیگران هم به اهمیت دقت در کاربرد کلمات و اصطلاحات، خصوصا در جایگاه معلمی، جلب شود.

هین تو کار خویش کن ای ارجمند / زود کایشان ریش خود بر می‌کنند / شهره کاری‌زیست پر آب حیات / آب کش تا بر دمد از تو نبات (مولوی)
حال که چنین شد، لازم است به قضیه دیگری که مهم‌تر از این واقعه بود، لاقلاً از نظر خودم، اشاره‌ای داشته باشم.

دوست ندارد که با آمدن معلم جایگزین، از این مدرسه و کادر مقبول و دوستان مانوس، محروم شود و هم مدرسه نمی‌خواهد که آن معلم خوب را از دست بدهد. این است که قرعه فال بنام من بیچاره زده شده است. این تعبیری بود که من کردم.

گفتم می‌پذیرم. ولی شرطی دارم. گفتند بگو می‌پذیریم. گفتم، یا با ساعتی ۱۶ تومان به‌عنوان حق‌التدریس (برابر حداقل حق‌التدریس در دبیرستان)، یا افتخاری و مجانی؛ و این باید به‌طور دقیق در صورت‌جلسه و متن توافقنامه ذکر شود. درست است که نه جایگاه آموزش ابتدایی را می‌فهمند، نه قدر و منزلت و مراتب معلم ابتدایی را درک می‌کنند؛ و نه صدای ما به گوش کسی می‌رسد. ولی لاقلاً بدانند که من این تبعیض و حشتناک را می‌فهمم و زیر بار تحقیر آمیزش نمی‌روم. این هم سند مدعی می‌باشد.

تا چند ماه، نه من پیگیری کردم و نه اداره، با مبنای مبلغ مرسوم، اقدام به گزارش ساعات تدریس من به امور مالی نمود. تا اینکه بالاخره خبر رسید که خواسته‌ام برآورده شده و افزایش‌ها تصویب و ابلاغ شده است. از اداره خواسته بودند که بروم و تقاضای پرداخت و حساب بانکی موردنظرم را ارائه دهم. خبر خوشی بود. در ساعت ورزش کلاس صبح همان روز یا روزی دیگر رفتم. اتفاق جالبی هم در اداره افتاد که بد نیست قلمی شود.

متصدی امر، فردی بود که به کاردانی و درعین‌حال، حرفای و گاه، گستاخی در حاضر جوابی و رفتار تند با ارباب‌رجوع، در اداره کارگزینی معروف بود. وقتی مراحل پیگیری انجام شد و او باید دستور پرداخت برای امور مالی را صادر می‌کرد، از اصطلاح حق‌الزحمه، در عبارت خود استفاده کرد. اطراف میزش هم چنان شلوغ بود که به‌راحتی نمی‌شد صحبت کرد. من روبه‌رویش بودم. سرم را بردم نزدیک گوشش و سؤال کردم ببخشید، من برای اداره آموزش و پرورش چه کاری کرده‌ام؟ انگار که سؤال نامفهوم یا غیرمنتظره‌ای کرده باشم، کمی جا خورد، سرش را بالا گرفت و گفت، متوجه نمی‌شوم منظور تان چیست؟! گفتم، منظورم این است که من برای شما کدامیک از این کارها را انجام داده‌ام؟ عملگی، بنایی، یا خدمات دیگر؟! گفت، خوب این چه پرسشی است؟! شما تدریس کرده‌اید. گفتم پس لطفاً متن خود را اصلاح فرمایید و مرقوم بدارید «حق‌التدریس»، به‌جای، «حق‌الزحمه». خیلی عصبانی شد و بدون یک

در اوایل زمستان سال ۵۶ بخشنامه‌ای از مرکز تربیت معلم برای مدارس استان صادر شده بود که از چند جهت قابل نقد بود. هم به لحاظ آموزشی و هم در انطباق با قانون تعهد خدمت دانش‌آموختگان دانشسراها. نکته سوم این‌که معلوم نبود مرجع صدور، مدیرکل استان است یا مرکز تربیت معلم کشوری یا وزارتخانه. در فاصله بین دو شیفت، خودم را به زحمتی که تفصیلس وقت‌گیر است، به مدیرکل رساندم. بخشنامه را نشان دادم و سؤال کردم، این را شما صادر کرده‌اید یا از تهران ابلاغ شده است؟! گفت شما حرفتان را بزنید، چه فرقی می‌کند که کی صادر کرده است؟! گفتم حتماً فرق می‌کند که

سؤال کرده‌ام. در این لحظه، رئیس تربیت‌بدنی استان که قبل از من در اتاق حضور داشت گفت، آقا شما دارید با مقام محترم مدیرکل استان صحبت می‌کنید. به ایشان گفتم، ببخشید شما از طرف کسی دارید به وکالت حرف می‌زنید که خود حی و حاضر حضور دارند. خود این کار توهین‌آمیز است، نسبت به هر دوی ما. مدیرکل که قبلاً در ایلام مدیریت داشته و چند ماهی بود که وارد همدان شده بود و به نظر هم خیلی تیز و باهوش می‌نمود، فوری گفت بله آقا حق با شماست، بخشنامه، از تهران صادر شده و ما فقط آن را به مدارس ابلاغ کرده‌ایم. حالا لطفاً حرفتان را بزنید. اشکالات موردنظرم را که گفتم، این بار، تمام‌قد ایستاد و درحالی‌که چهره‌اش باز و لبخندی به لب داشت، دستش را برای خداحافظی، به طرف من دراز کرد. من هم با نهایت احترام، مقابله‌به‌مثل کردم. وقتی دستم در دست ایشان قرار گرفت، گفت، از دست ما کاری بر نمی‌آید خیلی از دیدار شما خوشوقت شدم. ولی خیلی زود شروع کرده‌ای جوان!

قطعا در آن لحظه، نه آقای مدیرکل کمترین احتمالی از سقوط نظام شاهنشاهی و از دست دادن پست و مقامش را در ذهن می‌پروراند و نه من، حتی در خواب هم نمی‌توانستم تصویری از جنبش مردمی در هفته‌های پیش‌رو و پیروزی در بهمن‌ماه یک سال بعد را داشته باشم. گرچه هر دو واقف بودیم که به قول شادروان قیصر امین‌پور، «ناگهان چقدر زود دیر می‌شود».

اینکه به خیزش مردمی در هفته‌های پیش رو اشاره کردم برای این بود که درست دو یا سه‌هفته‌ای از این ملاقات گذشته بود که سوار بر مینی‌بوس در بین راه همدان به اسدآباد، از یکی از همشهریانی که مسافر بازگشت از تهران بود، شنیدم که گفت، شب قبل دانشجویان دانشگاه تهران هرچه شیشه بود پایین آوردند. کف

خیابان انقلاب مملو از شیشه بود. پرسیدم چرا؟ گفت، نمی‌دانم ولی مأموران دولتی تلاش کردند تا قبل از نه‌صبح، همه‌جا را پاک‌سازی کنند. من وقتی این قضیه را برای معاون مدرسه نقل کردم، گفت درست گفته است. ضمناً من نتوانستم به شما خبر بدهم، چون خودم هم دیروقت باخبر شدم. جای خالی، دیشب غوغایی بر پا شد. گفتم کجا؟ گفت در مسجد پیغمبر واقع در بازار قدیمی همدان، با سخنرانی هادی غفاری. بعد از نماز مغرب و عشاء، سخنرانی داغی ایراد و تمام سیستم شاهنشاهی را رسوا کرد. مردم را واقعاً به وجد آورده بود. عجب آدم شجاعی است. هم او می‌دانست و هم همه حاضرین که تعدادی از ساواکی‌ها در جلسه حضور دارند و منتظرند تا سخنرانی تمام شود و او را دستگیر کنند. من به‌شدت نگران بودم. ولی بعد فهمیدم که او نه‌تنها خیلی شجاع است، بلکه بسیار هم زیرک و کارکشته در کارهای تشکیلاتی و برنامه‌ریزی و فعالیت حساب شده است. چون به‌محض تمام کردن سخنرانی، از کل جمعیت خواست که همگی بایستید سرپا و چیزی را که من می‌گویم، با صدای بلند، ده مرتبه تکرار کنید. ساواکی‌ها وحشت کرده بودند. در همان حال، به‌سرعت برق و باد از منبر پایین آمد و در یک لحظه غیبش زد؛ و اصلاً معلوم نشد، کی و چطوری از مسجد خارج شد. ساواکی‌های داخل و بیرون مسجد، با عصبیت و چشم‌هایی از حدقه بیرون زده، در نهایت استیصال و درماندگی، در تاریکی شب و آن کوچه‌های تنگ و تاریک اطراف مسجد، هر چه به قول معروف، دست‌وپا زدند، پیدایش نکردند. جمعیت که پراکنده شدند، خادم پیرمرد بینوای یک‌لاقبا و مردنی مسجد را دستگیر کردند و با ضرب و شتم و فحش و بدوییره بردند.

گزارش‌کننده این واقعه، خود دل‌خوشی از روحانیون نداشت و بارها به‌صراحت آن را به زبان آورده بود. حتی دل‌بستگی‌اش به تفکر چپ را پنهان نمی‌کرد. در عین حال حرکت آقای غفاری چنان تأثیرگذار شده و او را به وجد آورده بود که انگار جانی تازه به او بخشیده و حسابی برای مبارزه شادابش کرده بود.

به‌عنوان منبع تئوریک مبارزه صرف می‌شد؛ و من هم همان‌ها را به جلسات خانوادگی و حلقه چندنفره دیگری از دانشجویان تربیت دبیر می‌بردم و با هم مطالعه و بررسی می‌کردیم. چنان‌که هریک از ایشان هم دستاوردی از محیط‌های پیرامونی خود داشتند. فراگیری این‌گونه فعالیت‌ها و هجوم بیانیه‌ها و متن پیام‌ها و سخنرانی‌هایی که دست‌به‌دست می‌شد، نشان می‌داد که دستگاه استبداد فاقد پشتوانه مردمی را، حسابی تکان داده است، چون با بخش‌نامه رسمی به ادارات دولتی و مدارس آموزش و پرورش ابلاغ کرده بودند روز ششم بهمن، یعنی سالروز اعلام اصول شش‌گانه با‌اصطلاح انقلاب سفید شاه، همه رؤسا با کارمندان و مدیران با معلمان، باید در میدان مرکزی شهر حضور یابند؛ و رؤسای ادارات و مدیران مدارس، موظف هستند دفتر حضور و غیاب در دست، همان‌جا در ابتدا و انتهای برنامه با اخذ امضای هریک از حاضرین و ثبت غیبت کسانی که خود را به روسای ادارات و مدیران مدارس در محل میدان معرفی نمایند، گزارش لازم را تهیه و در اولین روز اداری مراتب امر را به مقامات مافوق ارجاع دهند. گرچه این نوع مجتمع کردن کارمندان و دانش‌آموزان، در سال‌های گذشته هم سابقه داشت، ولی این‌گونه زورگویی عریان و شمشیر بستن از روز را ندیده بودیم. درواقع این نحوه الزام اداری، با هدف نمایش قدرت حکومت مرکزی، در برابر اعتراضات دی‌ماه طراحی شده بود. ولی واقعا، مشت خالی قدرت را باز کرد.

در پایان سال تحصیلی غیر از کارهای امتحان و تصحیح اوراق و تنظیم سیاهه نمرات سال دومی‌ها و حضور در جلسات امتحان نهایی پنجم، به‌عنوان مراقب، حکم مأموریت تصحیح اوراق امتحان نهایی پنجم ابتدایی در حوزه تصحیح اوراق را هم داشتم. اولین روزی که در اتاق مصححان، حضور یافتم، جزو جوان‌ترین جمع مصححان بودم. در مجاورت دو همکار میان‌سال قرار گرفتم و مشغول شدم. اگر درست یادم مانده باشد، دریافت حق‌الزحمه این مأموریت، نسبتی داشت با تعداد اوراق تصحیح شده.

بعد از دقیقی از فعالیت و گپ و گفت ضمن کار، اولین عکس‌العمل یکی از آن دو نفر نسبت به حضور من، این بود که آقای عسگری! شما چه صدا و لحن گرم و گیرایی دارید، شما برای گویندگی در رادیو و تلویزیون خوب هستید. من از حسن نظرش تشکر کردم و گفتم دعا بفرمایید معلم بمانم؛ زیرا رادیو و تلویزیون آن روز را از نظر

اخلاقی مبتذل، تحقیرکننده ملت و بر باد دهنده فرهنگ فاخر و وزین این ملک می‌دانستم. خصوصاً که در کتاب «تعریفی از هنر و سیاست یا سیاست مدرن» نمونه‌هایی از نقد رفتار زشت و ضد فرهنگی در دستگاه‌های فرهنگی و هنری، به‌ویژه در تلویزیون و علی‌الخصوص، از رفتارهای سَبک، بی‌مزه و منزجرکننده شومن دلقک‌مآب، پرحرف و بی‌حیایی چون فریدون فرخزاد با خوانندگان زن و رفتار خفت‌بار و هرزه‌دارایانه گوگوش، خواننده کاباره‌ای با نورمن ویزدام، دلقک انگلیسی را خوانده و در تیترو روزنامه‌ها هم هر روز بخشی از بی‌شرمی‌ها و بی‌حیایی‌ها را می‌خواندیم و می‌دیدیم. ضمن این‌که دهه ۵۰، دهه دعوای زرگری دلالان فرهنگ و هنر کاباره‌ای از نوع لاله‌زاری‌اش هم بود. البته من که هرگز نه لاله‌زار را دیده بودم و نه کاباره‌هایش را، ولی این نام و وضعیت جاری در آنجا، شکل‌دهنده محتویات روزنامه‌های زرد و مجلاتی بود که بیشترین بخش از نمای دکه‌ها و پیشخوان روزنامه‌فروشی‌ها را تشکیل می‌دادند؛ مثل دعوای اعصاب‌خردکن دلکش‌ها و ابی‌ها روی موسیقی موردحمایت هریک از آنها و همگنانشان، با آن فحش‌های چارواداری‌ای که نثار هم می‌کردند.

مضافاً اینکه من مکرر با بعضی از پیش‌کسوتان سیاسی، درباره چرایی حضور بعضی از چهره‌های کم و بیش مشهوری که در گذشته‌های دور و نزدیک، دارای اسم و شهرت و پیشینه کم، یا بیشتر از کم سیاسی بوده و گاهی حرف‌های گنده‌ای زده بودند مثل رسول پرویزی، فریدون توللی، مهدی اخوان ثالث و احمد شاملو... و عاقبت به تلویزیون و رادیو رو آورده و همکار رضا قطبی، دایی شهبانو فرح شده و بعضی، به‌تمام‌معنا درباری شده بودند، مذاکراتی داشته و جواب‌هایی دریافت کرده بودم که خلاصه‌اش این بود که چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا. این دسته چند مثقالی باهوش‌تر و نسبتاً زرتنگ‌تر از سایر نوکران دربار بوده و شاید هنوز هم باشند؛ زیرا اول کمی شلوغ‌کاری کرده‌اند برای بالا بردن نرخ، بعد شریک دزد و رفیق قافله شده و به‌طور کامل در خدمت ثروت و قدرت قرار گرفتند. قطع‌نظر از درستی یا نادرستی این تحلیل، آنچه بر دیدگاه‌های نسل جوان و حساس نسبت به مسائل پیرامونی در آن روزگار اثر تام و تمام داشت، همین بود، بنابراین عموم هم‌نسلان اهل مطالعه و حساس من، هرجایی را که وابسته به دربار بود، از جمله رادیو و تلویزیون، به‌جای آبرومندان‌های، خصوصاً برای منتقدین به

سیستم به شمار نمی‌آوردند.

برگردم به اصل مبحث تصحیح ورقه و خاطره‌ای از همان دقایق اولیه در روز اول. در حین همان گفت‌وگوی کوتاه درباره گویندگی متوجه شدم که هریک از آن همکاران محترم، گاهی روی ورقه‌های امتحانی دانش‌آموزان، نکاتی را به متن پاسخ‌ها اضافه می‌کنند. رنگ خودکارها با رنگ متن پاسخ‌ها هم‌رنگ بود، ولی سر همه خودکارها قرمز. خنده‌ام گرفت. از خنده من ناگزیر شدند توضیح دهند، بدون این که من سؤالی کرده باشم. فرمودند، گاهی بچه‌ها علی‌رغم نگاه آسان‌گیرانه ما، به خاطر نیم نمره یا هفتادوپنج صدم نمره، از دریافت نمره قبولی محروم می‌شوند، ناگزیر ما این مقدار را به تمام این‌گونه دانش‌آموزان کمک می‌کنیم و در حدی که جبران آن کسری نمره بشود، به‌جای ایشان، پاسخ درست را به نوشته دانش‌آموز اضافه می‌کنیم.

خیلی ناراحت شدم، ولی محترمانه به عرض آنان رساندم که این کار چندین اشکال دارد.

۱- مهم‌ترینش این است که شما با این رویه، به تقلب اصالت می‌دهید. بلکه کار بدتری می‌کنید. اگر دانش‌آموزی در جلسه امتحانی، همین مقدار را از روی دست دوستش می‌نوشت، متقلب نامیده می‌شد. حالا معلمی که باید ضد تقلب باشد، خودش از سر دلسوزی، به‌جای دانش‌آموز، همان کار را می‌کند. اصل این بینش و نگرش ویران‌کننده بنیان‌های تربیتی و پرورشی است

۲- صفت امانت‌داری شما در داوری، هم به لحاظ شخصی و اثر وضعی آن و هم از منظر صادرکنندگان حکم تصحیح اوراق، زایل می‌شود. در این صورت، چطور انتظار دارید همین شاگردان، فردا قاضی دقیق و درستکاری باشند.

مدارس که تعطیل شد، تمام وقتم در اسدآباد گذشت و ارتباطی با همدان نداشتم. در اسدآباد دو روزنامه، با تعدادی اندک، توزیع می‌شد. کیهان و اطلاعات. در آن زمان، متأسفانه روزنامه‌ها یک روز دیرتر از تهران، به دست شهرستانی‌ها می‌رسید؛ به عبارت دیگر تا تابستان ۱۳۵۷، غیر از تهران و شهرهای نزدیک به آن، در کمتر جایی از کشور، روزنامه همان روز، قابل دسترس برای عموم مردم بود. مدیران مرکز نشین هم انگار هیچ درکی از تأثیرات منفی چنان محدودیت‌هایی بر زندگی روزمره این اکثریت نداشتند. در چنین شرایطی، طبق آگهی مندرج در روزنامه یک روز قبل، فرصت حضور برای مصاحبه یا امتحان قبل از پذیرش

تا تابستان ۱۳۵۷، غیر از تهران و شهرهای نزدیک به آن، در کمتر جایی از کشور، روزنامه همان روز، قابل دسترس برای عموم مردم بود. مدیران مرکز نشین هم انگار هیچ درکی از تأثیرات منفی چنان محدودیت‌هایی بر زندگی روزمره این اکثریت نداشتند

و ثبت‌نام دانشجو در دانشگاه‌های تهران و شیراز و مشهد و غیره، برای همگان یکسان و فقط یک روز بود. من در دو دانشگاه پذیرفته شده بودم. یکی دانشگاه ملی ایران که شهید بهشتی کنونی باشد. ولی به مصاحبه‌اش نمی‌رسیدم. چون در همان روزی انجام می‌شد که روزنامه در شهرستان توزیع شده بود. آن هم با ماشین‌ها و جاده‌های آن زمان و فاصله ۴۰۰ کیلومتری از اسدآباد.

مورد دوم، دانشگاه شیراز بود که از تاریخ انتشار روزنامه، دور روز فرصت قائل شده بود برای شرکت در امتحان ورودی سطح‌بندی زبان انگلیسی؛ یعنی دقیقاً کمتر از ۲۴ ساعت زمان داشتم تا پس از استحمام و پوشیدن لباس و بستن مختصر بار و بنه‌ای، از اسدآباد برسم به همدان و از همدان، بدون توقف، خودم را به اصفهان برسانم. چون اصلاً سرویس مستقیم همدان-شیراز وجود نداشت. از اصفهان هم حرکت کنم به سمت شیراز. فقط هفده ساعت از این مدت، اختصاص به زمانی داشت که وسائط نقلیه در حرکت و طی مسیر بودند. شرایط روحی سختی داشتم. ولی به‌رحال راه افتادم.

حدود ساعت ۵ عصر به همدان رسیدم و سراغ بلیت اتوبوس را گرفتم. زمان اولین اتوبوسی که برای اصفهان حرکت می‌کرد ۶ عصر بود. پس از تهیه بلیط، به نظرم رسید که خوب است، با روابط عمومی واحد برگزارکننده امتحان ورودی زبان تماسی برقرار کنم. باینکه ناهار نخورده بودم و احتمال داشت شامی هم در کار نباشد، به مخابرات رفتم و در نوبت ورود به اتاقک تلفن ایستادم. چند دقیقه بعد که ارتباط برقرار شد، به‌محض معرفی خود و محل استقرارم، فردی خوش‌برخورد و مؤدب و آشنای به کار، با خنده جواب داد که انتقاد شما به یک‌سان دیدن زمان برای بومیان شیراز و شهرها و روستاهای دیگر

نقاط ایران وارد است. ولی نگران نباشید، چون ساعت امتحان را کمی تغییر داده‌اند و اگر همین حالا حرکت کنید، خواهید رسید. نگرانی‌ام کمتر شد، ولی به‌طور کامل رفع نشد. چاره‌ای هم نبود. خداحافظی کردم و رفتم سوار اتوبوس شدم. اتوبوس‌های همدان عموماً فرسوده بودند. مثل گارازه‌های عهد قاجاری فرسوده، کثیف و پراکنده‌اش در داخل شهر. چاره‌ای نبود. ولی از شدت سرما و تکان‌های شدید و تلق و تولوق آن، بین راه، دل‌درد و حشنتاکی گریبانم را گرفته بود و واقعاً عذابم می‌داد.

حدود ساعت ۲ صبح وارد اصفهان شدم. در اصفهان هم متأسفانه پایانه مسافری متمرکز و جدیدی وجود نداشت. همه قدیمی و پراکنده در جاهای مختلف بودند. به‌زحمت همه‌جا را گشتم. هیچ گاراژ و دفتر فروش بلیتی باز نبود. پس از پرس‌وجو، معلوم شد که باید خودم را با تاکسی به ابتدای جاده شیراز برسانم. بلکه با اتوبوس‌های عبوری که معمولاً از ۶ صبح به بعد به آنجا می‌رسند، موفق به پیدا کردن جای خالی شوم. به دروازه شیراز رفتم. هوا سرد بود. مسافران مانده در راه که کم هم نبودند، آتش روشن کرده بودند. من هم حسابی سردم شده بود. به‌ناچار به حلقه اطراف آتش پیوستم تا صبح شد و سر و کله اتوبوس‌های تهران - شیراز پیدا شد؛ و جایی روی بوفه گیرم آمد. همان موقع، متوجه شدم که جوانی ترک‌زبان هم مشابه من عازم دانشگاه شیراز است.

راه اصفهان به شیراز، خسته‌کننده‌تر از همدان به اصفهان بود. افت‌وخیزهای ماشین در موج‌خیزهای جاده، بی‌شباهت به چاله‌های هوایی نبود و بدتر از هواپیماهای کوچک گرفتار در آن چاله‌ها، انسان را بالا و پایین می‌کرد. چنانکه گاه، قلب آدم از جا کنده می‌شد. بعدها که بیشتر آشنا شدم، دریافتیم این بود که گویی، فقط مستی قیر را بر راهی مال‌رو، با همه شیب و فرازهایش پاشیده و نامش را جاده آسفالت‌گذاری کرده‌اند. در بین خود شیرازی‌ها هم به جاده مال‌رو اشتها داشت. گرچه، من طی سفری که در بهمن‌ماه سال ۱۳۵۷ به آبادان و اهواز داشتم، راه شیراز به خوزستان را بدتر از این، دیدم. راهی باریک و دوطرفه، بدون کمترین علائم راهنما و روشنایی و دید در شب، با پیچ‌وخم‌های وحشتناک و در بعضی نقاط هم فاقد آسفالت. ولی چون اینجا به‌نوعی شاهراه مواصلاتی جنوب به مرکز کشور محسوب می‌شد، تحملش ناگوارتر می‌نمود. وقتی به دروازه قرآن شیراز رسیدیم، چنان

بقیه خوابگاه‌ها در سطح شهر پراکنده بود و تعریفی نداشت. عموماً قدیمی بودند و در هر اتاق چند دانشجو ساکن بودند.

بخش اول، قطع نظر از روابط تبعیض آمیز و تخصیص‌های ویژه برای نورچشمی‌ها، تک‌نفره بود و به دانشجویان سال بالا و تحصیلات تکمیلی تعلق می‌گرفت؛ و در صورت لزوم این رویه در مورد کل خوابگاه‌ها اجرا می‌شد و اگر ظرفیت موجود، تکافوی نیازها را نمی‌کرد که نمی‌کرد، سر دانشجویان تازه‌وارد بی‌کلاه می‌ماند. حالا اگر این رویه را، با عقل و منطق و تفکر آموزشی و اداری حاکم بر مدیران آموزش عالی در دانشگاه‌های دیگر کشورها مقایسه کنیم، از جمله آمریکا، خواهیم دید که تفاوت نگاه‌ها از کجا تا به کجاست. در آنجا، بهترین خوابگاه‌های دانشجویی و نزدیک‌ترین آن‌ها، به مراکز آموزشی دانشگاه محل تحصیل و به عبارت دیگر امن‌ترین و آرامش‌بخش‌ترین فضاها، ابتدا به دانشجویان کارشناسی تعلق می‌گیرد؛ و در میان کارشناسی‌ها هم اولویت با تازه‌واردهاست. آیا ضرورت سنی، کمبود تجربه، درد دوری از خانواده و دوستان، خصوصاً در روزهای اول و غریب بودن در محیط تازه و بین هم‌دانشگاهیان، حکمی غیر از این دارد؟ با این حساب، آیا اولین قدم آموزش عالی ما، به جای سازندگی، عامل تخریب روحیه و شخصیت جوان این مملکت، نبوده و نیست؟!

محل اسکان مشترک من و یک دانشجوی آبادانی در خوابگاهی قدیمی در سطح شهر تعیین شد. تعدادی دانشجوی سال بالایی مشغول در دوره‌های تابستانی هم حضور داشتند. به همین دلیل، شب‌ها تنور بحث‌های سیاسی داغ بود. ما هر دو نفر مطالعات خوبی داشتیم؛ و معمولاً مورد تحسین جمع بودیم. آن‌ها معتقد بودند که دانشجوی سال اولی با این سطح از مطالعه و خبرگی در مباحث سیاسی، خیلی خوب است و ارزیابی آنان از سطح آگاهی و دانش این دوره از سال اولی‌ها نسبت به سال‌های گذشته متفاوت و آن را کم‌سابقه می‌دانستند. درست هم می‌گفتند. چون برای اولین بار در تاریخ دانشگاه شیراز، همین دانشجویان سال اولی، از ساعت نه و ده صبح ۱۸ شهریور ۵۷، کلاس‌ها را به تعطیلی کشاندند. درست به خاطر دارم که همان خانم آمریکایی مورد اشاره در ارتباط با امتحان ورودی، به نام هریس، سر کلاس درس زبان، مشغول تدریس بود که متوجه تبادل یادداشتی کوچک، همراه با پیچ‌پیچ بچه‌ها برای ترک کلاس و تظاهرات در سطح دانشگاه شد

اتوبوس‌های همدان عموماً فرسوده بودند. مثل گاراژهای عهد قاجاری فرسوده، کثیف و پراکنده‌اش در داخل شهر. چاره‌ای نبود. ولی از شدت سرما و تکان‌های شدید و تلق و تولوق آن، بین راه، دل‌درد و حشتناکی گریبانم را گرفته بود و واقعاً عذابم می‌داد

که با سرعت زیادی پله‌ها را بالا رفتم و وقتی که در مقابل درب اتاق امتحان، روبه‌روی خانمی آمریکایی قرار گرفتم که نامم را پرسید و به تنها صندلی خالی اتاق محل مراقبتش، راهنمایی‌ام کرد، چشمانم همه‌جا را می‌دید. سعی کردم لحظه‌هایی را فقط صرف نفس کشیدن و آرام کردن خودم کرده، از اضطرابم بکاهم. ده دقیقه از شروع جلسه گذشته بود. این امتحان برای طبقه‌بندی سطح زبان انگلیسی تمام دانشجویان سال اولی بود.

قبل از انقلاب، هر دانشجوی تازه‌واردی به دانشگاه شیراز، باید ۱۴ واحد زبان انگلیسی را به‌عنوان پیش‌نیاز برای تمام رشته‌ها بگذراند. ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷ و ۱۰۹ سطوح پنج‌گانه این دوره بود. کلاس‌ها بعد از اعلام نتایج کنکور و از همان تابستان سال اول شروع می‌شد. بعد از امتحان ورودی، معلوم شد، من باید ۱۰۵ را شرکت کنم. این دوره تابستانه تا ۲۶ شهریور برگزار و بعد از امتحان، چند روزی کلاس‌ها تعطیل می‌شد. باقیمانده واحدها هم از اول مهر پیگیری می‌شد. دانشجویان سال اولی مشغول در این کلاس‌ها، به‌طور موقت در بخش‌های خالی خوابگاه‌های دانشجویی، ساکن شدند. خوابگاه‌های دانشجویی شیراز بخشی متمرکز داشت که در کوی ارم و در دامنه‌های کوه‌پایه واقع بود. این بخش در دوطبقه آجری طاقی، بدون استفاده از آهن‌آلات، ساخته شده بود واحدهای هر طبقه، دارای دو اتاق، دو در سه متری و یک سرویس بهداشتی بود. در هر اتاق هم قفسه کوچکی برای کتاب‌ها و یک میز مطالعه وجود داشت. در فضای مشترک روبه‌روی سرویس بهداشتی هم که بسیار کوچک بود دو کمد دیواری قرار داشت. این بخش، بهترین خوابگاه‌های دانشگاه را تشکیل می‌داد؛ و از استخر و زمین‌های ورزش و سلف سرویس دانشجویی هم برخوردار بود.

خسته و بی‌خواب بودیم که به‌درستی روی پا بند نمی‌شدیم. محل توقف اتوبوس‌ها، دروازه اصفهان شیراز بود. منطقه‌ای با بافت قدیمی، فرسوده و عموماً یک طبقه و نه‌چندان تمیز. اصلاً خوشم نیامد. اینجا هم پایانه مسافربری متمرکز نبود. گاراژها تماماً قدیمی و پراکنده در داخل شهر بود. بعدها که با شیراز بیشتر آشنا شدم، بیشتر غصه خوردم. چراکه اکثر ورودی‌های شهر، چشم و دل هر تازه‌واردی را می‌آزد. البته این وضعیت در تمام نقاط کشور، منهای پایانه خزانه تهران، عمومیت داشت؛ مثل همدان، کرمانشاه، اصفهان، تبریز، ارومیه، شیراز، اهواز و آبادان.

در شیراز، علاوه بر ورودی‌های نامطلوب، غیر از حافظیه و آرامگاه سعدی و چند جای گردشگری دیگر و دو سه منطقه مسکونی، از جمله قصرالدشت که جایگاه اشراف شهر بود، بقیه مناطق گسترده شهری مثل همین دروازه اصفهان، گود عربون، ابیوردی، فلکه خاتون و... که نواحی گسترده و پرجمعیتی هم بودند، نه‌تنها هیچ شباهتی به دروازه‌های تمدن بزرگ و رؤیایی شاه نداشتند، بلکه هیچ نسبتی هم با آن نام و آوازه شنیده شده از شهر گل و بلبل هم نداشتند. بگذریم.

دونفری تاکسی دربستی به مقصد اداره امور آموزش دانشگاه شیراز واقع در خیابان زند و روبه‌روی ساختمان مدیریت گرفته و سوار شدیم. وقتی تاکسی در مقابل اداره آموزش متوقف شد، دیدیم که کسی با خنده و رویی گشاده، خوش‌آمد گفت و اضافه کرد که چقدر خدا شما رو دوست دارد. اگر چند ثانیه دیرتر رسیده بودید و من ماشینم را روشن کرده و رفته بودم، به امتحان نمی‌رسیدید. خودش را معرفی کرد؛ و گفت، عازم همان جایی هستم که شما باید امتحان بدهید. پس لطفاً سوار ماشین من شوید تا با هم برویم. خدایش خیر دهد که تمام خستگی‌های ناشی از آن اطلاعیه بی‌حساب و توزیع غیرهمزمان روزنامه‌ها و بُعد مسافت و فقدان وسیله نقلیه مناسب و بی‌خوابی و خیلی چیزهای دیگر را یک جا، از ما سلب کرد و لحظه ورود به دانشگاه شیراز را، به یکی از شیرین‌ترین لحظه‌های زندگی ما تبدیل نمود.

این شروع خوب، بعدها به دوستی عمیق و احترام‌آمیزی در طول دوره تحصیل من در دانشگاه شیراز انجامید. ما را درست روبه‌روی پله‌های ساختمان محل امتحان، پیاده و راهنمایی کرد که هر کدام از چه مسیری حرکت و به کدام اتاق وارد شویم. دقیقاً به خاطر دارم

در مدت حضور من در شیراز، مهم‌ترین اتفاق در همدان، تشییع جنازه مرحوم آخوند در تاریخ چهارم مرداد ۱۳۵۷ بود. تشییع جنازه باشکوه مرحوم آیت‌الله معصومی همدانی معروف به آخوند، به اولین راهپیمایی عظیم مردم انقلابی علیه رژیم پهلوی تبدیل شد

آخوند، به اولین راهپیمایی عظیم مردم انقلابی علیه رژیم پهلوی تبدیل شد. در طول مسیر، بسیاری از مراکز فروش مشروبات الکلی و یکی از مراکز فساد جنسی به آتش کشیده شدند و پس از این حادثه، در سراسر استان، خیزش انقلابی مردم به‌طور علنی آغاز شد.

در یکی از توقف‌هایم در اصفهان که الآن دقیقاً تاریخ آن را به خاطر ندارم، روبه‌روی مسجد سید، مشاهده کردم که مأمورین شهربانی و عده کثیری لباس شخصی که مردم آن‌ها را ساواکی و سلطنت‌طلب و رسواخیزی می‌خواندند، عرصه را بر تردد مردم و تاکسی‌ها و ماشین‌های سواری شخصی، تنگ کرده‌اند. طوری که یک یا حداکثر دو وسیله نقلیه قادر بودند از لابه‌لای جمعیت و تونل ایجاد شده عبور کنند. در چنین فضای رعب و وحشتی، همه را وادار می‌کردند که اسکناس درشت دارای عکس شاه را از کیف پول، یا جیب خود خارج و زیر برف‌پاک‌کن‌های ماشین‌هایشان قرار دهند و بعد حرکت کنند. عده‌ای هم شعار حمایت از شاه سر داده بودند و بز و بکوبی بر پا داشته و به‌زعم خود، القای حمایت عمومی می‌کردند. بعد همین جماعت گستاخ، به‌محض اینکه کسی اعتراضی می‌کرد، یا پوزخندی می‌زد و نگاهی غضبناک به آنان داشت. متعرض می‌شدند؛ و اگر بر همراهی نکردن با آنان پافشاری می‌کرد، بازداشت می‌کردند. خود من نزدیک بود به خاطر اعتراض به نحوه رفتار آن جماعت و بی‌احترامی به مردم، گرفتار شوم که با مداخله میزبان اصفهانی‌ام، ختم به خیر شد و از شرشان در امان ماندم.

بعد از اولین تظاهرات بزرگ دانشجویان دانشگاه شیراز در سال ۵۶ که به مناسبت بزرگداشت دکتر شریعتی انجام شده بود، اولین تظاهرات متمرکز دانشجویی، با حضور خیل عظیمی از دانشجویان، در صبح روز ۱۳ آبان ۵۷ و از داخل

و زبان به نصیحت باز کرد. اولین جمله‌اش این بود که تصمیم‌گیری شما ایرانی‌ها همیشه تحت تأثیر احساسات است. شما اینجا هستید که فقط درس بخوانید و... ولی کار از نصیحت گذشته بود. یا لاقل در چنان زمان و فضای، از او به‌عنوان یک آمریکایی، نصیحت‌گویی، بی‌شبهت به صفرا‌افزایی سرکنگبین نبود. هنوز داشت حرف می‌زد که سالن آمفی‌تئاتری محل کلاس ما که مملو از دانشجو بود، خالی شد. خانم هریس هم با چشمان از حدقه بیرون زده و قیافه‌ای در بهت و حیرت فرورفته، همچنان در هیئت ناصح، در جای خود ایستاده و نگاه می‌کرد. غیر از ایشان یک خانم آمریکایی دیگر هم در بخش زبان، تدریس می‌کرد که همسری ایرانی داشت. همسرش عضو هیئت‌علمی دانشکده مهندسی بود. ضمن اینکه کل بخش زبان دانشگاه، تحت سیطره مدیریتی و نفوذ خانم میلگریم انگلیسی بود. البته استادان خارجی دیگری هم در رشته‌های دیگر حضور داشتند. مثلاً زن و شوهری بسیار مسن که در بخش فیزیک تدریس داشتند.

از آن روز به بعد، آرام‌آرام، پای نظامیان برای محاصره دانشگاه، به اطراف ساختمان‌های سه‌گانه واقع در چهارراه ادبیت که کمی دورتر از حافظیه قرار دارد، باز شد و به استقرار تانک هم کشیده شد.

چند روز بعد هم شاهد اولین سخنرانی در فضای باز دانشگاه بودم. سخنرانان دو نفر بودند. یکی از زندانیان سیاسی تازه آزاد شده و نفر دوم که سیدی روحانی با توانایی خوبی از قدرت بیان و خطابه که با استقبال گرم دانشجویان روبرو شد. کلاس‌ها هم به‌طور کلی تعطیل شد. با تعطیلی کلاس‌ها، چند تن از دوستان لرزان از استان کهگیلویه و بویراحمد، مصر بودند که برای سخنرانی و گفت‌وگوی سیاسی در جمع بزرگان فامیل که خود از خوانین و داری نفوذ بودند، سفری به آن منطقه داشته باشیم. نظر آن‌ها بر این بود که حرف و نظر من به‌عنوان غریبه‌ای فارس‌زبان اثرگذارتر از افراد بومی است. انصافاً هم خیلی حفظ حرمت کردند. بسیاری از انتقادات به حکومت را هم قبول داشتند، اما مرغ یک پا داشت. حرف آخر طبقه مسن آنها این بود که بدون اسلحه و قوای جنگی کافی امکان پیروزی وجود ندارد.

در مدت حضور من در شیراز، مهم‌ترین اتفاق در همدان، تشییع جنازه مرحوم آخوند در تاریخ چهارم مرداد ۱۳۵۷ بود. تشییع جنازه باشکوه مرحوم آیت‌الله معصومی همدانی معروف به

خوابگاه‌های ارم شکل گرفت. وقتی که همه مقدمات آماده و سازماندهی انجام شد، جمعیت تظاهرکننده، به جلوداری دو تن از بچه‌هایی که شعارنوشته بزرگی را حمل می‌کردند، به سمت خیابان ارم حرکت کرد. در همان ابتدای خیابان ارم و نرسیده به ورودی باغ معروف گیاه‌شناسی، گروهی از نظامیان مرکز پیاده ارتش که تحت امر حکومت‌نظامی بود، از گرد راه رسید و راه را سد کرد. همگی مسلح به سلاح ژ ۳ بودند. در وضعیت به‌زانو و دست‌ها بر ماشه‌ها، آماده شلیک شدند. فرمانده گروه با بلندگوی دستی، ابتدا تهدید کرد به اینکه امکان ندارد اجازه ادامه مسیر را بدهد؛ و اعلام کرد که دستور تیر

دارد، ولی دوست ندارد از بینی کسی خونی جاری شود. به همین دلیل خواهش کرد که دانشجویان پراکنده شوند. من درست پشت سر شعارنوشته بودم. هنوز چشمم در چشم فرمانده و سربازان بود که ناگهان حس کردم که پشت سرم خالی شده است. وقتی برگشتم و پشت سر را نگاه کردم، متوجه شدم که کادر هدایت‌کننده دانشجویان، فرمانده و سربازانش را قاتل گذاشته و با استفاده از تاکتیک خود نظامیان، ولی بی‌سروصدا، عقب‌گرد نظامی داده است. با این حساب، شعارنوشته، از صف جلو، به انتهای صف‌ها منتقل شد. جمعیت هم به دنبال شعارنوشته، مسیر خود را در جهت خیابان دست چپی، تغییر داده و وارد خیابانی شد که به سمت بیمارستان نمازی بود و بلوار بزرگ زند و دانشکده‌های مهندسی، پزشکی و دندانپزشکی؛ به عبارت دیگر، عدو سبب خیر شده بود؛ زیرا در این مسیر امکان پیوستن دانشجویان بی‌اطلاع از موضوع تظاهرات و نیز مردم عادی، نسبت به مسیر قبلی، بسیار بیشتر بود. همین‌طور هم شد. نظامیان هم برای اینکه مانع پیشروی تظاهرکنندگان شوند، ناگزیر بودند دور بزنند؛ و از خیابان‌های دیگری، پس از طی مسیری نسبتاً طولانی، وارد بلوار زند شده و مسیر ما را مسدود کنند. تا آن‌ها این دور را بزنند، بچه‌ها کار خود را کرده بودند و با سروصدا، جمعیت، تعداد زیادی از مردم و کسبه اطراف و سایر دانشجویان، از خوابگاه‌های خارج ارم و واحدهای اداری و آموزشی، به صف تظاهرکنندگان پیوستند. طوری که ابتدا و انتهای جمعیت، به‌راحتی دیده نمی‌شد. بار دیگر که نظامیان در حوالی دانشکده مهندسی، به جمعیت رسیدند، بلافاصله شروع به شلیک تیر هوایی و گاز اشک‌آور کردند. انگار که از رودستی که از دانشجویان خورده بودند، خیلی عصبی بودند. برادر کوچک‌تر من علیرضا

متوسط و متوسط به بالا. انتخاب شخصیت‌های ناکارآمد و پرت‌وپلا گو و تغییرات پیاپی غیرمقبول برای جامعه، نشان بارزی بود از ذوب شدن یخ دیکتاتوری و فروپاشی نظام شاهنشاهی. طغیان دل‌زدگی از ۵۷ سال حکومت وابسته و نوکرآب در زمین اندیشه‌ها، سیلی بزرگ را تدارک دیده بود؛ و انسداد سیاسی و داغ و درفش و سانسور، از اوج قله‌های استبداد، بهمنی ویرانگر را سرازیر کرده بود و چیزی جلودارش نبود، چه رسد به پیر و پاتال‌های دست و پا بسته و درمانده‌ای چون شریف امامی، از هاری و بختیار که عقب‌مانده‌تر از شاه بود. چون اگر محمدرضا پهلوی در آخرین نطق تلویزیونی‌اش در ۱۴ آبان ۱۳۵۷ اعلام کرد که صدای انقلاب مردم را شنیده است، بختیار که از نیمه دوم دی‌ماه، بر کرسی لرزان نخست‌وزیری نشاند شده بود، خود را مرغ طوفان خواند؛ یعنی در شرایطی که دیگر نخست‌وزیران، قادر به پرواز نیستند، او در آسمان قدرت اوج می‌گیرد و عظمت خود را به نمایش می‌گذارد. با این دو کلمه، او خود را در کنار قوام‌السلطنه و سیاست‌دوروزه کشتیبانی‌اش، در حافظه تاریخی ملت نشانده، بی‌آن‌که حتی بخشی از توانایی‌های او را داشته باشد؛ و همین نشان، برای شکست‌پذیری او کافی بود. ❖

همه‌جا و همه‌چیز حکایت از غروب حاکمیت شاه داشت و بر وقوع تغییر و دگرگونی گسترده بشارت می‌داد. خصوصاً در شهرها و بین طبقات متوسط به بالا

سال‌های ۵۷ تا ۵۹ را در آن مدرسه سپری کردم. غیر از من، سه دانشجو معلم دیگر هم حضور داشتند؛ بنابراین در مهرماه ۵۷ گروه فعالی داشتیم و در کنار فعالیت‌های دانشجویی در دانشگاه، در آموزش و پرورش هم همکاری خوبی داشتیم. اولین کار این جمع در آن مدرسه، تشکیل نمایشگاه کتاب نسبتاً غنی علمی، آموزشی و سیاسی، اجتماعی با گرایش‌های متفاوت از نسل‌های مختلف فکری بود. همه‌جا و همه‌چیز حکایت از غروب حاکمیت شاه داشت و بر وقوع تغییر و دگرگونی گسترده بشارت می‌داد. خصوصاً در شهرها و بین طبقات

که در اردیبهشت سال ۶۵ در جبهه‌های جنوب، به فیض شهادت نائل شدند و در سال ۵۷ مدتی میهمان من در شیراز بودند، با من همراه و در این تظاهرات حضور داشت. به محض شنیده شدن صدای شلیک و قبل از هرکسی، به من گفت، بپر داخل جوی کنار خیابان. جوی‌های حاشیه بولوار عریض بود و نسبتاً گود، طوری که به‌خوبی می‌شد استتار کرد؛ و از اصابت تیر و ترکش در امان ماند. با شدت شلیک‌ها، اکثریت جمعیت به داخل دانشکده مهندسی هجوم بردند و عده‌ای هم همچنان در بیرون ماندند. نظامیان هم که کمی فاصله گرفته بودند، همچنان در وضعیت آماده‌باش و دست بر ماشه نظاره‌گر بودند. دو نفر از دانشجویان، خود را به بالای اتاق نگهبانی در ورودی دانشکده رسانده و شروع کردند به سامان‌دهی جمعیت و بعد هم سخنرانی. سیستم صوتی از پیش نصب شده هم به‌خوبی جمعیت داخل و خارج را پوشش می‌داد. در پایان برنامه هم بیانیه‌ای قرائت شد. با انتقال پرونده آموزشی من به شیراز، محل خدمتم در دبستانی واقع در سعدیه، کنار آرامگاه سعدی، بنام دبستان مصباحی تعیین شد. در اینجا هم بعضی از مناطق اطراف آرامگاه به روستاهای مناطق محروم بیشتر شبیه بود تا شیراز.



پی‌ابراهیم

با استراک، پیام ابراهیم را همراهی کنید



حق استراک سالانه داخل کشور

۱۰۰ هزار تومان

شهرستان ۲۴۰۰۰ تومان

تهران ۲۴۰۰۰ تومان

نام و نام خانوادگی

نشانی

تلفن

کد پستی

حساب سیبا شماره ۰۱۰۶۵۷۴۴۴۷۰۰۷ بانک ملی به نام مدیر مسئول

تهران، خیابان انقلاب، خیابان سعدی شمالی، خیابان هدایت (شهید برادران قلادی)

پعد از ظهر اسلام، پلاک ۱۶۹ تلفن: ۷۷۵۳۷۰۲۲

پست الکترونیکی: info.payamebrahimi@gmail.com



معلمان پیشگامان توسعه و معماران جامعه مدنی

جایگاه آنان در آموزش و پرورش است که این موضوع چالش برانگیز به خودی خود می‌تواند مقوله توانمندسازی را تحت الشعاع قرار دهد. رویکردهای نوینی در این خصوص وجود داشته و دارد که هر یک از آن‌ها می‌تواند زمینه‌ساز بهبود اوضاع معیشت این قشر مهم و اثرگذار باشد، این در حالی است که بخشی از این رویکردها در حد ایده (بالقوه) است و هنوز به مرحله عمل (بالفعل) نرسیده است و اینکه تا رسیدن به جایگاه مطلوب (نقطه آرمانی) راه طولانی در پیش است.

سخن آخر

در کشورهای جهان سوم، معضل معیشت، چند شغلی و در پی آن فقدان امنیت روانی عامل بی‌انگیزی، فرسودگی و نارضایتی شغلی بوده و هست، مواجه کردن چنین فردی با مقولاتی نظیر جهانی شدن، توانمندسازی و موضوعاتی از این دست بی‌بهره است. لذا باید حساسیت بیشتر و تدابیر جدی‌تری در این خصوص صورت پذیرد، چراکه اهمال در رفع آن سبب درگیری تمام بخش‌های زیربنایی خواهد شد. بدون تردید توجه به مطالبات و خواسته‌های فرهنگیان که در طول سال‌های گذشته از مجاری قانونی فعالان این صنف پیگیری کرده و این قشر فرهیخته، زحمتکش و دلسوز، چشم‌انتظار محقق شدن آن‌ها هستند، گام اول برای حرکت در مسیر اجتناب‌ناپذیر توسعه انسانی، اقتصادی و فرهنگی است.

امید است تمام دست‌اندرکاران امر آموزش از دولت، مجلس و وزارت آموزش و پرورش گرفته تا ارگان‌ها و سازمان‌های زیرمجموعه آن‌ها با در نظر گرفتن شاخص‌ها، شرایط و عوامل تأثیرگذار به فراهم‌سازی سازوکار مناسب و اتخاذ تدابیر لازم در این خصوص بپردازند.

منابع مقاله در دفتر مجله موجود است.



معصومه طباطبایی

پژوهشگر

هستند که از جمله وظایفشان معرفی ساختار و پتانسیل‌های موجود در جامعه، آگاهی بخشیدن نسبت به حقوق خود و دیگران و دادن خوراک علمی متناسب با شرایط، امکانات و استعدادها، مخاطبان‌شان (دانش‌آموزان) در راستای اهداف کلان جامعه است. از این رو لازم است خود این افراد به آن درجه از تعالی علمی و عملی رسیده باشند.

از دیگر الزاماتی که باید بر آن تمرکز کرد توانمندسازی معلمان در مسیر تعالی و بهبود بخشیدن به کیفیت آموزش است که خود مقوله توانمندسازی موضوعی گسترده و درخور بحث است. توانمندسازی یک فرآیند پویا و فراگیر است که به افراد فرصت می‌دهد تا بتوانند وضعیت موجود را بهبود بخشند. در این راستا مؤلفه‌ها، عوامل و موانعی نیز وجود دارد. از آنجا که اقتصاد مادر فرهنگ است و فرهنگ زمینه‌ساز توسعه است لازم است تمرکز بیشتری روی معیشت معلمان زحمتکش صورت پذیرد، چراکه بخش عمده‌ای از مؤلفه‌ها، موانع و عوامل مؤثر بر توانمندسازی متأثر از آن است. لذا در کنار تأمین امنیت روانی معلمان، بهبود وضعیت معیشت آن‌ها مقوله‌ای است بسیار جدی و اثرگذار، چراکه مشکلات معیشتی سبب فرسودگی شغلی، نارضایتی شغلی و در نهایت عامل بی‌ثباتی

تضادهای اجتماعی زاینده‌نیازها، تمایلات و تنوع سبک زندگی افراد جامعه است، آنچه اهمیت دارد این است که با وجود این تضادها و تقابل‌ها باید تعادل و ثبات اجتماعی حفظ شود که دستیابی به آن با چگونگی و نوع تعامل افراد جامعه و نهادهای اجتماعی رابطه مستقیم دارد.

تعامل نوعی مهارت اجتماعی است که آن را در یکی از مهم‌ترین نهادهای اجتماعی یعنی مدرسه تجربه می‌کنیم. به باور جامعه‌شناسان هر قدر محیط زندگی اجتماعی افراد، چه به لحاظ کیفی و چه به لحاظ کمی، بزرگ‌تر باشد، ظرفیت‌ها و حساسیت‌ها و پیچیدگی مناسبات اجتماعی نیز بیشتر است و کسب آموزش‌های لازم و کافی از سوی افراد جامعه در این زمینه تضمینی در جهت رشد و شکوفایی جامعه است. در چنین جامعه‌ای که آموزش عمومی و تخصصی افراد اهمیت محوری دارد نوع تکامل یافته‌ای از جامعه که همان جامعه مدنی است تبلور خواهد یافت. جامعه مدنی به‌عنوان واسطه دولت و ملت به‌نوبه خود باعث رونق قانون‌مداری، آزادی بیان، آزادی رسانه‌ها، برابری حقوق افراد، آزادی احزاب، مبارزه با هر نوع خشونت، کمیسیون‌های حقوق بشر و عدالت‌خواهی، فعالیت گسترده سمن‌ها و یا مؤسسات دولتی خواهد شد. برای برپایی، شکوفایی و رشد یک جامعه مدنی پویا و قدرتمند که در حوزه عمومی حاضر و ناظر و تأثیرگذار باشد، در درجه اول باید به فرهنگ‌سازی و آموزش مدنی افراد پرداخت. مهم‌ترین ابزار برای دستیابی به توسعه پایدار و حرکت به سوی جامعه مدنی کسب آگاهی است که افراد آن را در نهاد آموزش و پرورش و تحت نظارت معلمان فرامی‌گیرند.

معلمان پیشگامان توسعه و معماران جامعه مدنی

حقوق بشر و مخاطرات آینده

گزارش بحث عمومی در شورای حقوق بشر با موضوع حقوق بشر، حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شامل حق بر توسعه

عوامل کاهنده کیفیت زندگی شهروندان ایرانی عنوان شده است.

«انجمن پیشگیری از آسیب اجتماعی» نیز به قربانی شدن کودکان در مخاصمات، کشته شدن، تجاوز، ازدواج اجباری و سپر انسانی واقع شدن آنان اشاره کرد و اظهار کرد از دیگر مشکلات کودکان در مخاصمات عدم دسترسی به آب و غذاست. این سازمان ایرانی همچنین به آزار و کشته شدن کودکان میانمار توسط ارتش اشاره کرد و از جامعه بین‌المللی خواست تا نسبت به این مخاصمه بی‌توجه نبوده و کمک‌های بشردوستانه را ارسال نماید.

«مؤسسه حمایت از آسیب‌دیدگان اجتماعی» به شرایط کودکان در درگیری‌های سراسر جهان اشاره کرد و تأکید نمود که کودکان به اهداف خط مقدم تبدیل شده‌اند؛ تجاوز، ازدواج اجباری، ربایش و به اسارت گرفتن کودکان به تاکتیک‌های مورد قبولی در درگیری‌های جاری در عراق، سوریه، یمن، نیجریه، سودان جنوبی و میانمار تبدیل شده است. میلیون‌ها کودک نیز به دلیل وقوع جنگ و در جریان این درگیری‌ها به شکل غیرمستقیم هزینه‌هایی را متحمل می‌شوند؛ آن‌ها از عدم دسترسی به آب و غذا، سوء‌تغذیه شدید، بیماری‌های جسمی و ضربات روحی و روانی رنج می‌برند. ❖

حملات ارتش این کشور اشاره شده است. «سازمان دفاع از قربانیان خشونت» به حادثه سقوط هواپیمای مسافربری و کشته شدن تمامی مسافران و کادر پرواز آن در ماه گذشته و همچنین قربانی شدن بیش از هزار نفر در بیست سال گذشته در طی حوادث هوایی در ایران اشاره نمود. به اعتقاد این سازمان، با وجود توافق هسته‌ای، امریکا به وعده خود در خصوص پایان دادن به تحریم‌ها علیه خطوط هوایی تجاری ایران عمل نکرده است و گزارش گزارشگر ویژه «اقدامات قهری یک‌جانبه» نشان‌دهنده هزینه سنگین آن برای مردم عادی بوده است.

«انجمن زنان ایرانی طرفدار توسعه پایدار محیط زیست» در خصوص پرتاب ماهواره در مدار زمین که فضا را آلوده می‌کند، ابراز نگرانی کرد. به گفته این سازمان غیردولتی هیچ‌یک از پنج معاهده در مورد حق بر فضا بر تأثیر محیط زیستی بقایای فضایی اشاره نکرده‌اند و اکنون زمان آن است که سازمان ملل متحد معاهده‌ای را در این خصوص تصویب نماید.

«مؤسسه آوای چیتای کویر» تحریم‌های بین‌المللی را باعث نقض حقوق بشر و کاهش کیفیت زندگی دانست که مانع از گسترش فناوری مدرن می‌شود. همچنین چالش‌های زیست‌محیطی و افزایش آلودگی نیز از دیگر

سی‌وهفتمین نشست شورای حقوق بشر در ژنو برگزار شد. در ادامه نشست‌های این شورا، روز جمعه نهم مارس نشست تحت آیت‌م ۳، حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شامل حق بر توسعه برگزار شد. در این نشست نمایندگان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و غیردولتی از جمله ایران و چند سازمان غیردولتی ایرانی از جمله مؤسسه اسلامی زنان نیز به ارائه نظرات خود پرداختند. در ادامه مروری کوتاه از مباحث مطرح‌شده در این نشست تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود.

در سی‌وهفتمین نشست حقوق بشر سازمان ملل متحد، نمایندگان دولت‌ها بر اهمیت رویکرد متعادل نسبت به حقوق مدنی و سیاسی از یک‌سو و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از سوی دیگر اشاره کرده و تأکید نمودند شورای حقوق بشر باید به قواعد حاکمیت و تمامیت ارضی دولت‌های عضو احترام گذاشته و به اهداف و اصول منشور ملل متحد پایبند باشد.

نمایندگان ایران در این نشست به نقض‌های فزاینده حقوق بشر توسط شرکت‌های فراملی اشاره کرد. در سخنان نماینده ایران همچنین بر لزوم جلوگیری از اقدامات قهری یک‌جانبه، لزوم در بر داشتن مسئولیت برای نقض‌های حقوق بشر ناشی از این اقدامات و جبران خسارت برای قربانیان تأکید شد.

«مؤسسه اسلامی زنان» ایران ریشه اصلی بحران غذایی در یمن، وضعیت میانمار، جرایم ارتكابی از سوی داعش در سوریه و عراق و سایر مخاصمات را تروریسم دانست. به همین دلیل دولت‌ها در سراسر جهان به سخت‌گیری در قبال مدافعان حقوق بشر ادامه داده و روزنامه‌نگاران و مدافعان حقوق بشر را بازداشت می‌نمایند. این سازمان همچنین توجه شورای حقوق بشر را به سلامت روان مردم در جهان جلب کرد.

«انجمن سلامت خانواده» ایران در بیانیه خود نژادپرستی و تبعیض را یکی از مشکلات تاریخ بشر دانست. در این بیانیه به نقض حقوق بشر مسلمانان روهینگیا توسط دولت میانمار و کشته و مجروح شدن آنان به دلیل



تقسیم نابرابر «کار احساسی»؛ هژمونیک شدن گفتمان مردسالاری در سطح احساسات



زهره عزیزآبادی

دانش‌آموخته جامعه‌شناسی
دانشگاه تهران

اکنون به شکلی تازه از نیروی احساسی افراد نیز بهره می‌جوید. آرلی هاکشید با انجام کار پیشگامانه‌اش در مطالعه احساسات نیروهای خدماتی شرکت هواپیمایی از «شیء‌شدگی احساسات» سخن می‌گوید. اگر دغدغه مارکس نیروی کار فیزیکی کارگر بود، مسئله هاکشید نیروی احساسی زنان و مردان در مشاغل خدماتی است. به‌زعم وی ژست‌ها و لیخندهای کارمندان بیش از آنکه به خودشان تعلق داشته باشد متعلق به کارفرمایانشان است. جامعه سرمایه‌داری اکنون ما و بیش از همه زنان را از احساسات خود بیگانه می‌کند. در جامعه خود ما کارفرمایانی از این دست که معیار پذیرش در شرکت‌ها و بنگاه‌های خود را لیخنند تحویل دادن به مشتری، آرایش کردن و آراسته بودن قرار می‌دهند کم نیستند.

با توجه به مطالب مذکور باید گفت، شاید یکی از دلایل نادیده گرفته شدن این حوزه در جریان اصلی جامعه‌شناسی این است که جامعه‌شناسی احساسات مهر احساس را بر پیشانی خود دارد و جریان ملهم از آموزه‌های روشنگری، هر آنچه را احساسی است به‌عنوان امری کم‌اهمیت و غیرعقلانی از دایره تبیین‌های اجتماعی خارج کرده و اهمیت این حوزه را در نمی‌یابد. عموماً فعالان این عرصه نیز بر نیازهای بی‌پاسخ‌مانده بنیادی‌تری انگشت می‌گذارند، اما به اعتقاد نگارنده مسئله‌ای که اکنون می‌تواند مرکز توجه فعالان این حوزه باشد، شناخت مکانیسم‌هایی است که نابرابری‌های نهادینه‌شده قدرت به زنان کار احساسی متفاوتی را واگذار می‌کند. این حوزه می‌تواند به‌عنوان جبهه‌ای تازه در حوزه مطالعات فمینیستی برای طرح دعاوی نو در عرصه روابط خانوادگی در نظر گرفته شود و نشان دهد که دموکراسی و برابری میان دو جنس می‌تواند تا خصوصی‌ترین و درونی‌ترین لایه‌های زندگی انسان‌ها بسط یابد. این به‌منزله تقسیم برابر کار احساسی میان دو جنس است؛ بنابراین لزوم وجود چنین نظرگاه‌هایی در مطالعات جنسیتی مبرم و ضروری است. حوزه‌ای که بدون اغراق می‌توان گفت به دست زنان تأسیس شده و با کارهای ارزشمند آنان تداوم و قوام یافته است.

درواقع چون نقش مراقبتی زنان بیشتر به‌منزله بخشی از هویت آنان دیده می‌شود تا اینکه به‌منزله کاری باشد که انجام می‌دهند این عرصه تا این حد پنهان و دور از دید جامعه‌شناسان مانده است. «کار احساسی» بسیار پنهان‌تر از کار بدون دستمزد است و از قضا برای زنان تبعات و پیامدهایی همچون فرسودگی روانی را در پی دارد. بسیاری از مطالعات انجام‌شده در این حوزه بر این مسئله که زنان نسبت به مردان به لحاظ احساسی حمایت‌گرتز و در نتیجه بیشتر درگیر کار احساسی‌اند صحنه می‌گذارند. کار احساسی گستره وسیعی دارد. زنی را در نظر بگیرید که احساسات خود را سرکوب و کنترل می‌کند تا به احساسات فرزندش آسیبی نزند، وی به‌نوعی درگیر کاری احساسی می‌شود یا در موقعیت‌های پرتنش زندگی عموماً از زنان بیشتر انتظار سکوت و مدارا می‌شود و زنان بیشتر مجبورند احساسات خود را سرکوب کنند و حتی احساسی مخالف آنچه در درون تجربه می‌کنند بروز دهند و در نهایت زنان بیشتر مسئول فرونشاندن خشم همسران خود هستند. این مثال‌ها نمونه‌هایی از کارهای احساسی زنان‌اند که شایسته توجه بیشتر جامعه‌شناسان‌اند. بر «اندیشه مادرانه» زنان ما روحی حاکم است که طی نسل‌های پی‌درپی حضور خود را بازتولید کرده و حاکی از واقعیاتی است که علل هژمونی‌گفتار مردسالارانه را تبیین می‌کند.

بدون شک این عرصه با ساختارهای کلان جامعه بی‌مناسبت نیست. نظام پدرسالاری، ایدئولوژی خانه‌نشینی و اختصاصاً نظام سرمایه‌داری که در ابتدا زنان را به سمت بازار ثانویه سوق می‌داد (بازاری که اساساً میدان عرضه و تقاضای کارهای کم دستمزد در داخل بخش‌های مختلف اقتصاد است)،

از آغاز جنبش فمینیسم تاکنون کانون مبارزات فمینیستی طرح مسائل عرصه خصوصی و برقراری پیوند آن با عرصه عمومی بوده است. این واقعیت هم در عرصه فعالیت‌های سیاسی فمینیست‌ها و هم در پژوهش‌های دانشگاهی جامعه‌شناسان این عرصه مشهود است. رانده شدن زنان به سپهر خصوصی و کار بدون دستمزد زنان در خانه در زمره دغدغه‌های اغلب فمینیست‌ها بود. کاری که عملاً کار محسوب نمی‌شد؛ اما پس از دهه ۱۹۷۰ به این‌سو با شکل‌گیری حوزه‌ای نو در جامعه‌شناسی به نام «جامعه‌شناسی احساسات» مفاهیم تازه‌ای پرورده شد که بر انجام کارهایی نامشهودتر در عرصه زندگی خانوادگی صحنه گذارد. آرلی هاکشید با انتشار کتاب «قلب‌های کوچک شده» در سال ۱۹۸۳ و طرح مفاهیمی همچون «کار احساسی»، «قواعد احساسی» و ... چشم‌اندازی تازه برای اندیشیدن در این عرصه گشود. طبق نظر هاکشید کار احساسی اساساً به تلاش‌های فرد برای متناسب کردن احساس خود با یک موقعیت دلالت دارد. این کار چیزی فراتر از سرکوب یا کنترل احساس است. کار احساسی شکل دادن فعالانه احساسات برای متناسب بودن در یک موقعیت معین را شامل می‌شود. همچون رفتارهای ما که آن‌ها را هنجارهای اجتماعی شکل می‌دهند احساسات ما نیز از قواعد احساسی در یک موقعیت معین پیروی می‌کنند. قواعدی که در هر شرایطی به ما می‌گویند چه احساسی و با چه شدت و جهتی را بروز دهیم؛ بنابراین اجتماع با طرح قواعدی برای نحوه بروز احساسات برای هر یک از دو جنس نابرابری نهادینه‌شده قدرت میان زن و مرد را قوام می‌دهد. اینکه زنان مجبورند بیشتر از احساسات و ظرافت‌های زنانه خود برای جلب حمایت مردان استفاده کنند مسئله‌ای است که مستقیماً از قواعد احساسی عرصه روابط خانوادگی نشأت می‌گیرد.

شاید یکی از فواید مهم این نگاه برای محققان علاقه‌مند به حوزه زنان و خصوصاً کسانی که با رویکردی فمینیستی به مطالعات جنسیتی می‌پردازند این مسئله است که بعدی ناپیدا و نامشهود از زندگی زنان را هویدا می‌کند.

اخبار زنان



حوریه خانپور

راهاندازی «خانه امن» در تمام استان‌ها پذیرش زنان خشونت‌دیده

ایسنا: رئیس اورژانس اجتماعی کشور ضمن تشریح مهم‌ترین برنامه‌های اورژانس اجتماعی در سال ۹۷ گفت: در حال حاضر ۲۱ مرکز تحت عنوان «خانه امن» در کشور فعال هستند که قرار است در سال جاری همه استان‌ها از آن برخوردار شوند. وی با بیان اینکه یکی از اقدامات سازمان بهزیستی، حمایت از زنان تحت خشونت و آزار و پذیرش و ساماندهی آن‌ها در مراکز تحت عنوان خانه امن است، افزود: این مراکز از سال ۹۲ با رویکرد خانواده محور و سیستماتیک به افراد درگیر خشونت و آسیب‌دیده به صورت شبانه‌روزی و به شکل رایگان به دو صورت مداخلات کوتاه‌مدت و تأمین نیازهایی چون خوراک، پوشاک و سرپناه برای زنان خشونت‌دیده و زندانی مشغول به فعالیت هستند. رضا جعفری اظهار کرد: آگاه‌سازی عمومی برای آشنایی شهروندان به حوزه اورژانس اجتماعی، بازتعریف مجدد اورژانس اجتماعی برای انجام حمایت‌های روانی اجتماعی از بازماندگان بلايا و حوادث طبیعی و غیرطبیعی از مهم‌ترین برنامه‌های اورژانس اجتماعی در سال ۹۷ خواهد بود. همچنین، بومی‌سازی مدل‌های مداخلاتی مناسب با شرایط فرهنگی، اجتماعی و اقلیمی مناطق مختلف ایران، تدوین و طراحی شیوه‌نامه‌های اقدام و عمل در حوزه مداخلات مربوط به خشونت‌های خانگی، خودکشی و برگزاری کارگاه‌های آموزش تخصصی و کاربردی ویژه کارشناسان اورژانس اجتماعی از دیگر برنامه‌های این مرکز است.

۲۷ فروردین ۱۳۹۷

در مرحله نخست مسابقات آزاد تفنگ، الهه احمدی رکورد قهرمان جهان را شکست

ایسنا: به نقل از فدراسیون تیراندازی، بانوی ملی پوش تفنگ ایران با ثبت ۳/۶۳۰ امتیاز در مسابقات آزاد، رکورد قهرمان جهان را که توسط نماینده چین در مسابقات جهانی به دست آمده بود ارتقاء بخشید. الهه احمدی در مرحله نخست مسابقات آزاد تفنگ (غیررسمی)، طبق قانون جدید ۶۰ تیر موفق به کسب ۳/۶۳۰ امتیاز شد و بر سکوی نخست این رقابت‌ها تکیه زد. سون نیگ از چین در مسابقات جهانی مکزیک در اسفند ۹۶ با کسب ۵/۶۲۹ امتیاز عنوان قهرمانی جهان را از آن خود کرده بود.

۲۷ فروردین ۱۳۹۷

تهیه طرحی برای ارتقای حضور زنان در حوزه‌های مدیریتی

مهرخانه: به نقل از خانه ملت، عضو فراکسیون زنان با اشاره به لزوم به‌کارگیری زنان در مناصب اجرایی کشور، از تهیه طرحی در فراکسیون زنان با هدف ارتقای حضور زنان در حوزه‌های مدیریتی خبر داد. سیده فاطمه حسینی با اشاره به لزوم به‌کارگیری زنان در مناصب اجرایی، گفت: فراکسیون زنان تحقیقات بسیاری در زمینه تأثیر حضور زنان در مسائل اجتماعی، اقتصادی و انجام داده است و قصد دارد این بررسی‌ها را در قالب طرحی تهیه کرده و به مجلس ارائه دهد. وی افزود: فراکسیون زنان برای ارتقای حضور زنان در حوزه‌های مدیریتی درصدد تهیه طرحی است که امیدوارم این طرح کمک شایانی برای به‌کارگیری بیشتر زنان در مناصب اجرایی و پست‌های مدیریتی در کشور باشد؛ به‌زودی خبرهای خوبی در این زمینه اعلام می‌شود.

۲۶ / ۱ / ۹۷

لایحه‌ای که نصف شد

روزنامه شرق: قوه قضائیه لایحه تأمین امنیت زنان در برابر خشونت را از ۹۲ ماده به ۵۱ ماده تقلیل داده است.

رئیس شورای فرهنگی-اجتماعی زنان از حذف نیمی از مواد لایحه منع خشونت علیه زنان خبر داد. این بخشی از اظهارات زهرا آیت‌اللهی، رئیس شورای فرهنگی اجتماعی، درباره لایحه تأمین امنیت زنان است که بیش از چهار سال است در راهروهای قوه قضائیه، معاونت زنان و شورای فرهنگی اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود. لایحه‌ای که پیش از این زهرا آیت‌اللهی آن را ضد مرد، جرم‌انگارانه، غربی و خانواده‌ستیز نامیده بود. آیت‌اللهی در حالی درباره این لایحه نظر می‌دهد که نمایندگان فراکسیون زنان مجلس شورای اسلامی نه از حذف مواد آن باخبر هستند و نه تا به حال این لایحه را خوانده‌اند.

۲۳ / ۱ / ۹۷

حقوق پرداختی به زنان و مردان در امارات برابر می‌شود

ایسنا: به نقل از گلف‌نیوز، محمد بن راشد، حاکم دبی، در حساب توئیتر خود اعلام کرده که دیگر تبعیضی در حقوق پرداختی بین مردان و زنان وجود نخواهد داشت و به‌منظور اطمینان از برابری

آگاهی دختران نوجوان درباره رفتارهای پرخطر و تشکیل تیم‌هایی برای شناسایی نوجوانان در معرض خطر و پرخطر خبر داد.

دکتر ساره محمدی درباره جزئیات تفاهم‌نامه مشترک دفتر امور زنان وزارت بهداشت و معاونت زنان ریاست‌جمهوری که بهمن‌ماه سال گذشته منعقد شده گفت: کار دفتر امور زنان تسهیل برنامه‌ها هماهنگی و هم‌فزایی با معاونت‌های مختلف وزارت بهداشت است. ما می‌توانیم نقاط ضعف و قوت برنامه‌ها را شناسایی کنیم تا آن‌ها را ارتقا دهیم. اگر این برنامه‌ها مخاطب بیشتری داشته باشند، اجرای آن را در استان‌های دیگر در دستور کار قرار می‌دهیم. وی با اشاره به یکی از بندهای تفاهم‌نامه معاونت زنان ریاست‌جمهوری و وزارت بهداشت درباره کاهش خشونت نسبت به زنان است، بیان کرد: یکی از برنامه‌های این حوزه افزایش آگاهی دختران نوجوان ده تا نوزده ساله است. در این طرح بیشتر بر آموزش دخترانی که رفتارهای پرخطر دارند یا در معرض آسیب هستند، تمرکز می‌کنیم. این گروه‌ها شناسایی می‌شوند و در صورت امکان آموزش‌هایی از طریق افراد همسان به آن‌ها ارائه می‌شود. درعین حال تلاش می‌کنیم فضایی امن ایجاد شود تا این دختران بتوانند مهارت‌هایی بیاموزند و میزان آسیب‌پذیری آن‌ها کاهش پیدا کند. برخی استان‌ها نیز مانند تهران و البرز برای اجرای آزمایشی این طرح انتخاب شده‌اند.

۲۱ فروردین ۱۳۹۷

◆ تابلوی خیابان «مصدق» نصب شد

ایسنا: عضو کمیسیون فرهنگی و اجتماعی شورای شهر تهران از نصب تابلوی خیابان محمد مصدق خبر داد. وی با بیان اینکه با رأی اکثریت اعضای شورای شهر تهران در روزهای پایانی سال تغییر نام خیابانی به نام مصدق به تصویب رسید، گفت: خوشبختانه صبح دیروز شهرداری منطقه ۳ تابلوی خیابان نفت را به نام دکتر محمد مصدق تغییر داد. وی افزود: خیابان مصدق حداقل ظفر و بزرگراه حقانی است که از این پس با نام جدیدش خوانده خواهد شد.

۹۷ / ۱ / ۲۰

◆ سند سلامت زنان تدوین شد

ایسنا: سرپرست گروه علمی سلامت زنان فرهنگستان علوم پزشکی از تدوین سند سلامت زنان و ارجاع آن به نهادهای دیگر برای اجرا و هماهنگی‌های بین بخشی خبر داد. وی گفت: این سند برنامه‌ای ملی و راهنمای تمام سازمان‌ها و ارگان‌هایی است که به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم بر سلامت جامعه تأثیرگذار هستند. وی افزود: سند سلامت زنان به این دلیل تدوین شد که این ارگان‌ها بتوانند برنامه‌هایی عملیاتی در این زمینه تدوین کنند و تلاش‌هایی منسجم و یکپارچه برای ارتقای سلامت زنان صورت گیرد. وی تصریح کرد: سند سلامت زنان اولین سند سیاستی است که شامل تمام ابعاد سلامت جسمی، روانی، اجتماعی و معنوی زنان بوده و مسائل نگران‌کننده‌ای که در این موارد مطرح است را مورد توجه قرار داده است.

۹۷ / ۱ / ۲۰

در محیط کار، از این پس طبق پیش‌نویس قانون جدید، مردان و زنان در امارات از حقوق یکسان برخوردار خواهند شد. شیخ مکتوم در حساب خود اعلام کرده است نخستین قانون برابری حقوق زنان و مردان و قانون دستمزدها در جریان نشست اعضای کابینه این کشور اتخاذ شده است. امارات گام‌هایی بلند برای دستیابی به برابری جنسیتی برداشته است و ماه گذشته مقامات این کشور راهنمایی به نام «راهنمای توازن جنسیتی اقدامات لازم برای سازمان‌های اماراتی» منتشر کردند که به‌عنوان ابزاری برای پیشرفت در حوزه توازن جنسیتی در محیط کار، برای شرکت‌های خصوصی و سازمان‌های عمومی و مؤسسات به کار خواهد رفت.

۹۷ / ۱ / ۲۲

◆ نخستین مسابقه دوچرخه‌سواری بانوان در عربستان

جماران به نقل از العربیه: در راستای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در عربستان سعودی، اولین مسابقه دوچرخه‌سواری بانوان با شرکت ۴۷ زن در سنین مختلف در شهر جدّه این کشور برگزار شد. این رقابت که در مسافت ۱۰ کیلومتری برگزار شد، توسط اداره کل ورزش عربستان سازماندهی شده بود و به نقل از برگزارکنندگان، این رقابت ورزشی «برای ایجاد رقابت ورزشی سالم میان بانوان و تشویق زنان به ورزش، با شعار «فعال باش» برگزار شده است». این دومین رویداد ورزشی ویژه زنان است که در عربستان برگزار می‌شود. پیش از این مکه میزبان نخستین ماراتن بانوان سعودی بود که به موفقیت بزرگی تبدیل شد.

۹۷ / ۱ / ۲۲

◆ رکورد طلاق در ایران شکست؛

ثبت ۱۷۵ هزار جدایی در سال ۱۳۹۶

انتخاب: سازمان ثبت‌احوال آمار ازدواج و طلاق سال ۱۳۹۶ را منتشر کرده است. بر اساس این آمار تعداد ازدواج‌های ثبت‌شده نسبت به سال ۱۳۹۵، حدود ۸ درصد (۵۱ هزار مورد) کاهش داشته، درحالی‌که تعداد طلاق‌ها به حدود ۱۷۵ هزار مورد رسیده (به ازای هر سه ازدواج تقریباً یک مورد طلاق) که بیشترین آمار ثبت شده در تاریخ ایران است.

بر اساس آمار اعلام‌شده، پارسال ۶۰۹ هزار مورد ازدواج ثبت شده و تعداد طلاق‌ها ۱۷۵ هزار مورد بوده است. به این ترتیب نسبت طلاق‌ها به ازدواج‌های ثبت‌شده در یک سال به ۲۹ درصد رسیده است که بالاترین آمار در تاریخ ثبت‌احوال ایران از سال ۱۳۴۴ است.

تعداد طلاق‌ها از آغاز دهه ۱۳۷۰، روندی صعودی داشته است؛ اما از اوایل دهه ۱۳۸۰ هم‌زمان با افزایش تعداد ازدواج‌ها که بیشتر مربوط به متولدین دهه ۱۳۶۰ بود، تعداد طلاق‌ها هم افزایش یافت. تا جایی که در سال ۱۳۸۵، تعداد طلاق‌ها به بیش از دو برابر سال ۱۳۷۵ رسید. با این حال از سال ۱۳۸۹، با آغاز کاهش تعداد ازدواج‌ها، تعداد طلاق‌ها همچنان در حال افزایش است.

۹۷ / ۱ / ۲۱

◆ مشاور وزیر بهداشت در امور زنان خبر داد: تشکیل

تیم‌های سیار برای شناسایی دختران دارای رفتار پرخطر

ایسنا: مشاور وزیر بهداشت در امور زنان از اجرای طرح افزایش



سین چهارم؛ سمنو نماد قدرت و حکمت

نیروی سرشار اعتماد به نفس دارند. این گروه در آغاز از سختی و دشواری نمی‌پرسند، بلکه کار را پی می‌گیرند تا به نتیجه نهایی دست یازند. مدیران قدرتمند و سخت‌کوش و جاه‌طلب در این تیپ قرار می‌گیرند.

باید یادآور شد خرده‌ای که بر اینان رواست آن است که در اوج کمال‌گرایی انتقاد و سرزنش را نمی‌پذیرند. آنان در پی چیره شدن و فرمانروایی هستند. شاید در درونشان ندایی می‌شنوند که خواستن توانستن است. حکیمان این گروه را انسانهایی تندخو و آتشین مزاج می‌نامند؛ البته در تمدن کهن ایران رنگ قرمز را در آتش و خون، که نماد درونی و بیرونی زندگی است، ترسیم می‌کردند. قرمز از سویی نشانه دوست و مهر هم است؛ زیرا عاشقی که گل قرمز پیشکش می‌کند در پی آن است که بگوید قلب خود را هدیه می‌دهد. عشق و زیبایی و از خود گذشتگی نیز در این رنگ خلاصه می‌شود.

باید خاطر نشان ساخت در بیشتر پرچم‌های دنیا رنگ قرمز که گوشه‌چشمی به قدرت و مهر دارد به کار رفته است. ۷۷ درصد از پرچم‌های دنیا همراه با رنگ قرمز هستند که نماد قدرت و شجاعت و فداکاری و مهربانی است. رنگ قرمز پس از سیاه و سفید بیشترین رنگی است که مورد توجه قرار می‌گیرد. رنگ قرمز نماد زندگی، قدرت و نشاط است، قرمز را نیرودهنده بزرگ و پدر زندگی نیز نامند.

رنگ ارغوانی سمنو پیوند قدرت و حکمت است و بیان‌هایی آن است که قدرت باید در چمبره حکمت باشد زیرا سمنو با تلاش چندین خانوار در روزگاران کهن تهیه می‌شده است.

برای پختن غذا شب را بیدار می‌ماندند تا این



دکتر محمدعلی دادخواه

پژوهشگر

**انسان کاوان بر این باورند
که رنگ‌ها بازتابی ژرف
بر احساس و اندیشه ما
می‌گذارند بدان‌گونه که
در همه فرهنگ‌ها قرمز
فراخونی به خواستن
فراوان و تلاش بیکران
است تا چیزی را که همه
وجود شخص خواهان آن
است به دست آورد**

و جسارت است تا خواسته درونی را به دست آورند. اصولاً قرمز و ارغوانی نماد عشق و تحرک رفتن و خواستن است.

در تمدن کهن ایران نیز قرمز رنگ شادی است تا آنجا که به‌بهدینان بر این باورند که مردان که باید هنگام شادی زمان از خانه بیرون روند و بدان هنگام بازگردند و هنگام شاد زمان وقتی است که آسمان قرمز و نارنجی و زرد را در هم می‌ریزد. در روان‌شناسی هم کسانی که به رنگ قرمز دل می‌سپارند در تیپ گروهی قرار می‌گیرند که خواهان توان و قدرت هستند و

ز نیرو بود مرد را راستی

ز سستی کژی زاید و کاستی

در گذر سال‌های پیشین یادآور شدیم در فرهنگ نوروزی و آیین پیشواز سال نو هفت‌سین از چهارستون بایدها و سه‌گذاره نبایدها تشکیل شده است؛ همچنین آغاز کردیم که سین نخست، سنجد، نماد خرد و سنجش و پالایش خوب و بد روزگار است و بی‌درنگ به پایش و پاسداری زیبایی و مهر نیکخواهی ما را فرامی‌خواند.

پس از آن به دومین سین هفت‌سین رسیدیم که به گزارش عقل سالم در تن سالم یافت می‌شود. سیب را نشانه سلامتی و ویرانگر آسیب دانستیم. در نوروز گذشته در سایه‌سار درخت رفتیم و نوشتیم سبزه نماینده درخت است و فراخوان از خود گذشتگی و بخشش و فروتنی. اکنون به چهارمین بند خوان نوروزی، سمنو، می‌رسیم. سمنو آمیزه قدرت و حکمت است. سین چهارم ما را هشدار می‌دهد چگونه قدرت را در دایره خدمت به مردم قرار دهیم و مباد که از آن برای تجاوز و چپاول بردن، خوردن و بیدادگری بهره‌جوییم.

هر که در این خانه ششی داد کرد
خانه را به فردای خود آباد کرد

جا دارد نخست از روان‌شناسی رنگ‌ها و بازتاب رنگ ارغوانی قرمز سیر سخن گوئیم. انسان کاوان بر این باورند که رنگ‌ها بازتابی ژرف بر احساس و اندیشه ما می‌گذارند بدان‌گونه که در همه فرهنگ‌ها قرمز فراخونی به خواستن فراوان و تلاش بیکران است تا چیزی را که همه وجود شخص خواهان آن است به دست آورد. اینکه عاشقان گل قرمز هدیه می‌دادند یا معشوقان لعل و رنگ قرمز بر لب می‌نهادند، همه به‌گونه‌ای گویای جرئت

نخستین کسی که شیوه چگونگی پختن سمنو را به عرب‌ها آموخت سلمان فارسی بود و آن را به دخت پیامبر پیشکش کرد و از این رهگذر سمنو تقدیس شد و یک نذر مذهبی به شمار آمد

همیشه بهار است سمنو...

شب سمنوپزان بسیار باشکوه و شادی‌انگیز بوده است. دخترها دور اجاق راه می‌رفتند و دایره می‌زدند. گاهی هم برای شوخی و خنده لباس مردانه می‌پوشیدند و کلاه‌نمدی به سر می‌گذاشتند و به کارهای خنده‌آور می‌پرداختند. بسیاری در نزدیکی دیگ سمنو بر ابروی خود وسمه می‌بستند. گزینش دختران جوان برای پسران جوان در دور و بر همین اجاق گرم و شادی‌انگیز رخ می‌داد. سمنوپزی تا بامداد ادامه داشت. هنگامی که رنگ سمنو ارغوانی پررنگ می‌شد نشانه پخته‌شدن آن بوده است. شیوه پیش‌کش

کردن کاسه سمنو آن بوده که با لبخند آرزوی شادکامی و نیکی و فراوانی برای هم بکنند و این خوراک را دستاورد همکاری نیروی همگانی و مهربانی شوق بدانند. پس از سبزه سمنو را بر سفره قرار می‌دهند. سمنو در تمدن کهن ایران بسیار مورد توجه بوده است. ایرانیان در زمان ساسانیان نیز بدان علاقه‌مند بوده‌اند. بدان گونه که در بسیاری از گزارش‌ها آمده است نخستین کسی که شیوه چگونگی پختن سمنو را به عرب‌ها آموخت سلمان فارسی بود و آن را به دخت پیامبر پیشکش کرد و از این رهگذر سمنو تقدیس شد و یک نذر مذهبی به شمار آمد. فزون از آنکه سمنو را به‌عنوان نذر و نیاز بر سر سفره می‌نهند. باور نیاکان ما آن بوده است که سمنو غذای مردآفرین است و به همسران یادآور می‌شدند برای داشتن فرزند پسر مردان غذای اصلی خویش را سمنو قرار دهند. تحقیقات پزشکی نشان می‌دهد این غذای اصیل ایرانی دارای ارزش بسیار زیادی است و آزمایش‌های فراوان دانشگران علوم غذایی نشان داده‌اند جوانه گندم، که منبع نخستین تهیه این خوراکی است، سرشار از ویتامین‌های E، K، B1، B2، B3، A، و ویتامین B8 (بیوتین) است. همه این ویژگی‌ها در جوانه گندم نهفته است فزون بر این املاح معدنی فراوانی در این

خوراکی آماده شود. برای تهیه سمنو باید یک هفته صبر کرد تا دانه گندم سبز شود. آنگاه جوانه را خشک و آسیاب می‌کنند. دیگ سمنو باید نزدیک به بیست ساعت روی آتش باشد.

برنامه کار پختن سمنو در روزگاران پیشین بدین گونه بوده که چندین خانواده یا همسایگان پیش از نوروز آماده درست کردن سمنو می‌شدند. در آغاز بهترین گندم بهاری را برمی‌گزیدند (گندم تابستانی دستاورد خوبی ندارد) آنگاه گندم‌ها را در سینی‌های بزرگ می‌ریختند و تا سه روز در آب قرار می‌دادند و روز چهارم گندم‌ها را که سبز شده بود از آب خارج می‌کردند و با پارچه سفیدی می‌پوشاندند و تا سه روز بر آن آب می‌پاشیدند و در جای گرمی قرار می‌دادند تا سبزه آن بزرگ‌تر شود. آنگاه جوانان آن را در هاونگ می‌کوبیدند و آن قدر می‌ساییدند تا آرد می‌شد. گروهی بر این باور بودند هر که بر این کار گام نهد خوی فرشته دارد و فرشتگان او را کمک می‌کنند. تلاش گروه آن بود که در آغاز بهار و پیش از تحویل سال سمنو آماده شود. این شتاب و شوق و همکاری در ترانه‌های نوروزی هم به چشم می‌خورد:

گل بهار است سمنو
پرآب‌وتاب است سمنو



هندو به ایران بیاید کشتی‌گیر ایرانی از کوه فرو می‌افتد و دست و پایش می‌شکند. در شهر ولوله می‌افتد که مسابقه را بر هم زند اما بسیاری آن را نمی‌پذیرند و مایه شرمساری تلقی می‌کنند. دل‌نگرانی مردم فزون می‌شود. طبیب چرب‌دستی بوده که پرسش می‌کند دومین پهلوان کیست؟ مردم پاسخ می‌گویند دومین پهلوان بارها شکست خورده است و پشتش به خاک مالیده شده و هرگز توان پیکار با پهلوان هندی را ندارد. طبیب می‌گوید نگران نباشید. مسابقه را بر هم نزنید و چهل روز پیش از مسابقه پهلوان مورد نظر را به خانه من بفرستید.

روز مسابقه فرا می‌رسد همه دل‌شوره ناکامی کشتی‌گیر ایرانی را داشتند. او به میدان می‌آید و می‌پرسد با چه کسی باید مسابقه دهد؟ پهلوان هندی را به او نشان می‌دهند. شتابناک می‌دود، کشتی‌گیر حریف را از زمین بلند می‌کند و روی سر می‌چرخاند و بر زمینش می‌زند. همه شگفت‌زده و خوشحال می‌شوند. داور اعتراض می‌کند که باید با طبل او کار انجام شود. این بار با اجازه داور به پیش می‌رود و همچون دفعه قبل اقدام می‌کند. پهلوان ایرانی پیروز میدان می‌شود. در شهر همه می‌پرسند چگونه چنین قدرتی در وی ایجاد شده است؟ نزد طبیب می‌روند. طبیب پاسخ نمی‌گوید تا اینکه خواجه نصیرالدین طوسی او را فرا می‌خواند که راز این پیروزی چیست؟ طبیب می‌گوید از پهلوان بپرسید. در فرجام پهلوان می‌گوید هنگام زندگی در خانه طبیب هرگاه آب خواستم گفت بزی بر بالای این کوه است، شیر او بنوش و بازگرد و یادآور شد بز را به پایین نیاور که بوی آن ناخوش دارم و هرگاه گرسنه شدم دیگ سمنویی در گوشه اتاق وی بود که گفت جز این نداریم و رمز آن پیروزی در این خوردن و نوشیدن بود.

سمنو آموزشگر آن است که قدرت باید در خدمت حکمت باشد تا مردم از شیرینی آن خرسند شوند و آسایش یابند. قدرت در خدمت خودکامگی، تباهی و ویرانی را به همراه خواهد داشت. انسان کامراد توان و نیرو را در چمبره خرد و اندیشه قرار می‌دهد تا در ساختن و پرداختن کارهای سنگین از آن بهره جوید. شاید این گزاره درست باشد که قدرت شمشیر دولبه است تا در دست چه کسی قرار گیرد. از همه این‌ها گذشته برخی سمنو را اکسیر حیات گفته‌اند. ❖

شیرینی سمنو در گوش ما زمزمه می‌کند قدرت باید مزه شیرین به همراه داشته باشد و فرمانروایان قدرتمند باید شیرین‌کامی افراد را به ارمغان آورند. شکرگزاری این بازوی توانا، مهربانی با فروافتادگان است

صورت شل در ظرف جای می‌گیرد و دیگری سوهان که همان سمنوی سفت‌شده است که هر دو نمادی از شیرینی و همسویی و همکاری و همبستگی است.

شیرینی سمنو در گوش ما زمزمه می‌کند قدرت باید مزه شیرین به همراه داشته باشد و فرمانروایان قدرتمند باید شیرین‌کامی افراد را به ارمغان آورند. شکرگزاری این بازوی توانا، مهربانی با فروافتادگان است. اگر از توانایی‌های خویش اینسان بهره جوییم برکت بی‌پایان و حرکت پرتوان بر آن افزوده می‌شود. سمنو یادآور آن است که آدمی در کشاکش زندگی خود و مبارزه با طبیعت باید نیرومندی و قدرت خویش را حفظ کند اما این هرگز بدان معنی نیست که زندگی را در کام دیگران تلخ سازد. نیرومند واقعی در درازنای زندگی توان لازم برای مقابله دشواری‌ها را به دست می‌آورد. این قدرت گاه در ثروت، زمانی در دانش و هنگامی در بردباری و شکیبایی در رفتار و گفتار آدمی در میدان برخورد و ساختن و پرداختن بروز و ظهور می‌کند. به قول ایرج میرزا:

بروقوی شو اگر عزت جهان طلبی

که در نظام طبیعت ضعیف پامال است

بسیار روشن است انسان برای به دست آوردن بسیاری از چیزها نیاز به قدرت و توان و نیرو دارد و آن‌گاه که از این مرحله گذشت برای نگهداری آن‌چه به دست آورده باز هم نیازمند توان و نیروست.

داستان دلنشینی سینه‌به‌سینه تا به امروز آمده است. در زمان مغولان اینگونه بوده که هر سال پهلوانی از هند به ایران می‌آمده و دیگر سال پهلوانی از ایران به هند می‌رفته است تا پهلوانان کشتی بگیرند. در یکی از این سال‌ها که قرار بوده پهلوان

غذای مقدس یافت می‌شود از جمله فسفر که تقویت‌کننده سلول‌های خاکستری مغز است و در یادگیری و حافظه انسان نقش اساسی به عهده دارد. آهن، کلسیم، روی و مس نیز در جوانه گندم به فراوانی موجود است. بر این پی و پایه در طب سنتی به زنان باردار یادآور می‌شدند در برنامه خوراکی خود سمنو را از یاد نبرند. جالب است امروز هم گیاه‌پزشکان می‌گویند سمنو از ایجاد شن و سنگ در کیسه صفرا جلوگیری و ضربان قلب را منظم می‌کند؛ همچنین برای رفع لاغری آن را مفید می‌دانند. علاوه بر اینها گفته‌اند باعث افزایش قد، رفع سوء‌هاضمه، درمان بی‌خوابی عصبی، درمان تصلب شرایین و سبب کاهش کلسترول است. (نگاهی نو به نوروز و سفره هفت‌سین، نشر امینیان، ۱۳۸۹). فلسفه پایه‌گذاری سمنو در سفره هفت‌سین فراخوانی انسان به قدرت و مبارزه با ضعف است. گزارشگران زندگی انسان نشان داده‌اند بالندگی انسان در چیرگی و دشواری‌های فراروی اوست. به همان اندازه که بشر توان برداشتن سدهای زندگی را دارد به موفقیت نزدیکتر می‌شود. ابزار این کامیابی و کاموری از یک‌سو نیروی اندیشه و از دیگر سو بازوی قدرتمند است که او را با اعتمادبه‌نفس و توان، یورش استوار و سرافراز می‌شود. این نخستین گام پیروزی انسان بر طبیعت بود. از هر روزی که به سمنو بنگریم آن را نماد قدرت می‌یابیم. برخی فیلسوفان همانند هگل، قدرت را بسیار تقدیس کرده‌اند و بسیاری از قدیسان در نیایش و ستایش و همدلی سمنو را درمانگر انسان دانسته‌اند. طبیبان جسم آدمی به قدرت توان‌زای سمنو در تن مردم اشاره کرده‌اند و گفتنی است سمنو پایه‌ریز قدرت جمعی و همگرایی گروهی نیز به شمار می‌آید. بدین گونه که برای پختن سمنو حتی در گذشته‌های نه‌چندان دور همسایگان کسی که می‌خواست سمنو بپزد با او هم‌سو می‌شدند. برخی در ساختن اجاق او را یاری می‌کردند جمعی هیزم می‌آوردند و بالاخره تعدادی دیگر در طول زمان پختن غذا شب را بیدار می‌ماندند تا این خوراکی که تهیه آن کارهای بسیاری دارد آماده شود زیرا برای تهیه سمنو باید یک‌هفته گندم به سبزه تبدیل شود و نزدیک به بیست ساعت بر روی آتش باشد ایرانیان دو غذای شیرین را به دوستان و نزدیکان خود پیشکش می‌کردند که هر دو از گندم است. نخست سمنو که به

احساسِ شاعر

عبدالرضا قنبری

الینور فارجون، شاعر امریکایی، می‌گوید: «شعر چیست یا که می‌داند؟ شعر گل سرخ نیست، عطر گل سرخ است. آسمان نیست، روشنایی آسمان است. دریا نیست، آوای دریاست. من نیست، چیزهایی است که مرا می‌سازد. دیدن، شنیدن و احساس کردن است که نثر نمی‌تواند آن را عرضه کند، و اگر پرسیم که چیست، پاسخ این است، که می‌داند؟»

بسیاری به تعریف شعر پرداخته‌اند، اما تلاش‌ها برای تعریف مفهوم انتزاعی و حتی مبهم شعر با همه هنرمندی و زیبایی‌ها در بیان، نتیجه در خور و جامع و کاملی در پی نداشته است. شاعر در گردش مداوم و آزادانه خیال و در مسیر پرپیچ‌وخم احساس به چه دست می‌یابد که برای بسیاری از مردم عادی دست‌یابی به آن امکان‌پذیر نیست؟ شاعر با همان اشیایی زندگی می‌کند که مردم عادی با آن سرو کار دارند؛ اما شاعر با احساس و شور و شوق بیشتری از هستی بهره‌ور می‌شود و جهانی را می‌آفریند که همه آرزومند آن‌اند. اشیا نام دیگری می‌گیرند و احساسات عمیق‌تر خود را نشان می‌دهند. مایا کوفسکی، شاعر روسی، می‌گوید: «شعر یعنی سفر به کشوری سراسر ناشناس.» و به‌راستی آنچه ارمغان این سفرهاست کلماتی نو در جملاتی دل‌نشین و

کمربندی آن‌ها را به کول خواهیم بست/ و در کوچه‌ها فریاد خواهیم کرد: «آی قندشکن... جاقو... احساس تیز می‌کنیم.»

و این‌گونه است که «سهراب سپهری»، با احساسی روان چون آب و چشمان شسته، به دنیا می‌نگرد:

هیچ چشمی عاشقانه به زمین خیره نشد/
هیچ‌کس زاغچه‌ای را سر یک مزرعه جدی
نگرفت/ من که از بازترین پنجره با مردم این
ناحیه صحبت کردم،/ حرفی از جنس زمان
نشنیدم.

یا در جای دیگر می‌گوید:

من نمی‌دانم که چرا می‌گویند/ سب حیوان
نجیبی است/ کیوتر زیباست/ و چرا در قفس
هیچ‌کسی کرکس نیست/ گل شبدر چه کم
از لاله قرمز دارد./ واژه باید خود آب/ واژه باید
خود باران باشد/ چشم‌ها را باید شست./ جور
دیگر باید دید.

تردیدی نیست که تکیه بر موضوعات و مفاهیم بزرگ و کلیشه‌ای و کانالیزه کردن عواطف، مانع گسترش و تنوع بینش زیباشناختی انسان می‌شود و سبب می‌گردد تا انسان‌ها کم‌تر به زیبایی‌های پیرامون و به‌ویژه زیبایی چیزهای ساده توجه نکند؛ و این کند شدن و یا سنگ‌شدگی احساسات و سبب بسته شدن دریچه‌های ادراک آدمی می‌گردد.

شکسپیر در نمایشنامه «رؤیا در شب تابستان» می‌نویسد:

«دیوانه، عاشق و شاعر

را از خمیرمایه خیال سرشته‌اند

دیدگان شاعر در جذبه‌ای شورانگیز

از آسمان به سوی زمین و از زمین به آسمان
در گردش است.»

و شاعر اما در این سفر مداوم، برای گریز از اندوه، گریزگاهی جز به بی‌زمانی و بی‌مکانی نثر افسون‌شده، یعنی شعر نمی‌یابد و در لحظه‌های بال‌بال زدن احساس، لحظه‌های زلال با خود نبودن، پرنده خیال را آزادانه پرواز می‌دهد و بعد آنچه می‌گذرد را می‌سراید و می‌نگارد؛ اما این خود دردی است که گریزی از آن نیست و آن زیستن با کلمات است. کلماتی که گویی به قول پروست، جواب دادن به اینکه چه چیزی شعر نیست، راحت‌تر از آن است که چه چیزی شعر است. همه این موجودات عزیز را پیشمان می‌نشانند. ❖



هنر برای همه

یادداشتی بر کتاب هنر چیست؟ تولستوی

تصادفاً همان روز آن‌ها سونات ۱۰۱ بتهوون را شنیده‌اند که شادی‌بخش نبوده و در برابر ترانه‌های روستایی برایشان کوششی بیهوده می‌نمود. معیار قضاوت تولستوی و مرز میان هنر و بی‌هنری همین شادی‌بخشی یک دسته و گنگ و مبهم بودن آثار دیگر بوده است. تولستوی حتی نقد هنری را نفی می‌کند و بر این باور است که اگر هنر واقعی باشد، نیازی به نقد ندارد، زیرا نقد یعنی تعبیر و تفسیر و بازگشایی گره‌های احتمالی، در حالی‌که اثر هنری باید از هر گره‌ی خالی باشد و فهمش برای هرکسی ممکن و مقدر بی‌آنکه به تعبیر و تفسیر نیازی باشد.

از نظر تولستوی هنر همیشه باید مثبت باشد، یعنی او هنر را زیبایی نمی‌داند، بلکه لذت‌بخشی است که به هنر اصالت می‌بخشد؛ بنابراین بیان احساس منفی یعنی زشت و رنج‌آور، هنر نیست یا اگر هست هنر بدی است. ❖

و بدون تعبیر و تفسیر آن را بفهمند و پیامش را دریافت کنند بی‌ارزش است. از نظر تولستوی این عده که بی‌توجه به فهم مردم هستند کم نیستند. او فهرستی از این افراد را ارائه می‌کند. افرادی چون واگنر، برولیوز، برامس، بتهوون، پوشکین، اشتراوس و... در نظر تولستوی بی‌ارزش هستند.

تولستوی سمفونی شماره ۹ بتهوون را نیز به دلیل درهم و برهم بودن و گنگ و نامفهوم بودن، بی‌ارزش می‌داند. چرا؟ زیرا به نظر وی متعلق به هنر عمومی نیست و اثری است که همه افراد را در یک احساس متحد نمی‌کند و دریایی است از صدهای نامفهوم. این دیدگاه نه تنها درباره سمفونی ۹، بلکه بیشتر آثار یا همه آثار بتهوون را دربرمی‌گیرد.

تولستوی در کتاب خود داستانی را بیان می‌کند: روزی عده‌ای از زنان روستایی برای او و دخترش آوازهای دسته‌جمعی خوانده‌اند و این آوازها چقدر برای او و دخترش شادی‌آور و لذت‌بخش بوده است.

یکی از کسانی که درباره هنر مطالب ارزشمندی نوشته و در این باره به بحث پرداخته نویسنده بزرگ روسی، تولستوی، است و نام اثر ارزشمند کتاب هنر چیست؟ برای ما آشناست. به نظر او خوبی با زیبایی جمع‌شدنی نیست، خوبی گذشتن از نفس است و زیبایی پیروی از نفس. تولستوی برخلاف «بامگارتن» که بنای علم استتیک را بر اتحاد خوبی و زیبایی و حقیقت گذاشته، این اتحاد را ناممکن دانسته است. وی همه‌گیر بودن را نخستین شرط هنر می‌داند؛ بنابراین هر نوع پیچیدگی و دشواری و سمبولیسم را در هنر نفی می‌کند. پدیده‌ای برای او هنری است که برای عده‌ای بیشتر از مردم قابل فهم باشد و آن‌ها را به برادری انسان‌ها نزدیک‌تر کند؛ بنابراین هر چیزی که در هنر باعث انحصار شود و مردم کمتری آن را بفهمند مردود است. هر شیوه هنری که به گروه خاصی از مردم منحصر شود و مردم نتوانند به‌سادگی

بهای زندگی

پیرنگی از یک شعر

و از هر مشت
برمی‌کشید و می‌تابید و می‌پیچید
دل‌مه دل‌مه خون درنآمده فریاد
این قلعه را مردم
سال‌هاست در ربوده خواب
آی... مانده در دریغ و درد!
روزی، دروازه‌ای.
مشت می‌کوبید بر دیوار
و از هر مشت
بغضی ترکیده از بیداد.
اکنون هر مشت بر این دیوار
آشیان مرغان هراسانی‌ست
- بهای زندگی -
که می‌خوانند و می‌تابند و می‌پیچند
بر سستیغ تیغ تیز
فریاد. ❖

«در بن بلند جزز قلعه‌ای متروک
مشت می‌کوبید بر دیوار
بغض کرده مردی
- افسوس روزها -
از هر مشت
پخش می‌شد ریز سنگ‌های باد و باران
خورده بسیار
غباری مانده از تاتاری اعصار
و اشکی ننشسته بر خاک
بر خدنگی تیز
چون فروخورندگان ناله و فریاد
آی... مانده از سرخ جامگان سرو قامت!
این حصار را روزگاری
دروازه‌ای بود، چند، بی‌تردید.
مشت می‌کوبید بر دیوار

عبدالرضا قنبری: آورده‌اند که در پهنه گیتی مرغکی است که تنها یک بار در زندگی خویش آواز می‌خواند، آوازی دل‌نشین‌تر از آواز هر مخلوق دیگری در گستره خاک. از آن دم که ترک آشیانه می‌گوید خاربنی را می‌جوید و تا بدان دست نیابد آرام نمی‌گیرد. چون آن را یافت در میان شاخسار گزنده آن می‌نشیند و می‌خواند، خود را بر فراز تیزترین و بلندترین شاخه خار مصلوب می‌کند و در واپسین لحظه‌های زندگی در سوگ خویش، بلندآواتر از بلبل و چکاوک نغمه‌سرایی می‌کند. نغمه‌ای آسمانی، به بهای زندگی. آنگاه تمامی جهان در سکوت فرو می‌رود. بهترین‌ها همیشه به بهای رنجی جانکاه به دست می‌آیند... یا افسانه چنین می‌گوید:

هیجان بازی آخر

نگاهی به رمان خاکستر، نوشته حسین سنایور

احمد هاشمی

روزنامه‌نگار

عمر متوسط یک چریک
شش ماه است و مظفر
خیلی بیشتر از سهمش
نفس کشیده. نفسی که
تنها ممد حیات است و بیش
از آن نشانه‌ای از زندگی در
آن نیست. چند نفر دیگر
هم هستند. تیم بازنده‌ها
هرکدام یک گوشه از این
دنیا نشسته‌اند و حتی از
خیالبافی هم سرخورده‌اند.
نشسته‌اند که مرگ و تباهی
فرزندانشان را نظاره کنند

«سیاه‌چاله را می‌بینم. اینجا که منم تاریک‌تر است. حتی از آنجا که او دارد می‌رود نقطه سیاهی بشود توی ذهن من. همیشه کاری برای کردن هست. نباید جلوش را بگیرم. فقط باید ببینم. ببینم؟» مظفر هیچ‌کدام از چیزهایی را که ما می‌بینیم نمی‌بیند. نمی‌بیند و همچنان در میان سیاهی‌ها می‌تازد که ناگزیر از رفتن است. او دچار عادت زنده ماندن شده است، عادت‌هایی که از آن بیزار است. او از هر عادت بیزار است و دنبال راه رهایی. توی همان تاریکی که چشم چشم را نمی‌بیند، رنگ خون دیگر سرخ نیست و مرگ هم یکی از همان هیچ‌های همیشگی است. خبر مرگ وقتی می‌تکرار شود، دیگر خبر نیست، مثل باد و باران که می‌آیند و می‌روند، بخشی از روزمرگی‌های آدمی می‌شود. وقتی می‌گویند رفیقت مرد، مثل این است که بگویند امروز

صبح خورشید بالا آمد، تو دیگر «سر» شده‌ای. از یک جایی به بعد، زندگی برایت یک بازی است، نه اینکه هیجانی در این بازی باشد، این تنها راهی است برای فراموشی؛ تنها لذت اصیل عالم.

خاکستر رمانی پر از ماجراست، اما تمام ماجراها به داستان آدم‌هایی ختم می‌شود که همه کارهایشان از روی غریزه است. اینجا زیاده‌روی در شهوترانی مخدری است برای التیام درد بی‌ایمانی نسل آرمان‌گرا. عمر متوسط یک چریک شش ماه است و مظفر خیلی بیشتر از سهمش نفس کشیده. نفسی که تنها ممد حیات است و بیش از آن نشانه‌ای از زندگی در آن نیست. چند نفر دیگر هم هستند. تیم بازنده‌ها هرکدام یک گوشه از این دنیا نشسته‌اند و حتی از خیالبافی هم سرخورده‌اند. نشسته‌اند که مرگ و تباهی فرزندانشان را نظاره کنند. فردای دیروز ما تاریک‌تر از گذشته است و داستان فرداهای دیگر هم همین است؛ آیا نجات‌دهنده‌ای هست؟ انگار نه، اما بالاخره با این خاطره‌ها باید کاری کرد؛ طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد.

«تجارت و کارخانه‌داری‌ات چی؟ عیبی نداشت که رفتی با همان‌ها که باهاشان مبارزه می‌کردی شریک شدی؟ به همان‌ها کمک کردی تا همه‌شان ثروتمشان سر به فلک بکشد؟»

مظفر عنکبوتی است که بارها دست‌وپا زدن شکارش را درون آن تارها دیده و این آخری را دوست ندارد و هیچ‌وقت نخواهد دید؛ دست‌وپا زدن خودش را. او به دنبال انتقام است. انتقام از چه کسی؟ چه کسی از خودش سزاوارتر است برای انتقام؟ وقت آن است که تبدیل به حشره‌ای کوچک شود و آرام‌آرام در دامی که خود تنیده پا بگذارد. همچنان تاریکی می‌ایستد. بوی خون و خیانت می‌آید. خاکستری از ما می‌ماند و این تاوان سوختن است.

«...دست‌به‌دست هم دادن همه اتفاق‌هایی که تو کاری‌شان نمی‌توانی بکنی. این یعنی که مجبوری با خودت رو در رو شوی. با آن کسی که هی ازش رو برمی‌گردانی. شاید امروز قرار است تکلیفم با خودم یک‌جور دیگر بشود...»



خاکستر
حسین سنایور

کتاب آموزه‌های صلح در اسلام نوشته خانم سکینه حبیبی توسط نشر آرون به چاپ رسیده است. نویسنده در این کتاب به بررسی جایگاه تربیتی صلح از دیدگاه اسلام و آموزه‌های صلح پرداخته است. یافته‌های این کتاب عبارت‌اند از: جایگاه تربیتی صلح از دیدگاه اسلام مانند شناخت تربیت، شناخت صلح، شناخت اسلام؛ جایگاه تربیتی صلح و نیز اهداف تربیتی صلح با دیگران از نظر اسلام مانند ایجاد محیط مناسب برای رشد و تعالی انسان، معرفی سیمای راستین اسلام، دوری از گناه و گسترش تعالیم رهایی‌بخش اسلام؛ بیان محتوای تربیتی صلح در قرآن مانند روابط برادرانه میان مسلمانان، صلح با کسانی که تمایل به صلح دارند، محبت و همزیستی با غیرمسلمانان و صلح بین زوجین، تربیت صلح در سیره رسول‌الله (ص) از جمله صلح بین برادران مسلمان، صلح نسبت به غیرمسلمانان، نفی جنگ و صلح در امور زوجین، تربیت صلح در سیره ائمه معصومین (ع) شامل اصلاح ذات‌البین، پذیرش صلح حتی از سوی دشمن، رابطه برادرانه و آشتی بین مردم؛ و تربیت صلح بین فقها مانند صلح قاعده اساسی و نفی تجاوز.

در پایان کتاب به روش‌های عملی پرداخته که اسلام در جهت تربیتی صلح مطرح کرده است مانند تلاوت و بیان قرآن، تشویق و تنبیه، استفاده از احادیث، تربیت شاگردان، خطابه و موعظه، تساهل و تسامح، پیمان‌نامه‌ها و مکاتبه‌ها، تکیه بر عنصر محبت و ارائه الگو.

آموزه‌های صلح در اسلام



سکینه حبیبی

با استعانت از خداوند متعال، با وجود مشکلات عدیده نشر و افزایش هزینه‌ها همچنان در این راه خطیر قدم برمی‌داریم و در این مسیر به یاران و همدلان چشم یاری داریم. در سال جدید نیز قیمت نشریه همان شش هزار تومان تعیین شده و برای مشترکان چهار هزار تومان مقرر شده است. برای اشتراک یکساله نشریه پیام ابراهیم مبلغ ۲۴ هزار تومان به شماره کارت زیر واریز کرده و مراتب را به شماره تلفن ۷۷۵۳۷۰۲۲ اطلاع دهید.

شماره کارت:

۶۰۳۷ ۹۹۷۲ ۷۳۷۰ ۰۰۷۱ به نام مدیر مسئول